



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیة‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۷ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۷۸/۱۲/۰۱ الی ۱۳۷۹/۱۱/۳۰ به بحث پیرامون «مدیریت توسعه فرهنگی» پرداخته است که گزارش جلسات ۱ تا ۱۸ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

چند جلسه در این دوره ناقص است:

جلسه ۱۲ به کد ۳۸۳۴

جلسه ۲۳ به کد ۳۸۴۵

جلسه ۳۷ به کد ۳۸۵۹

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۵.....	جلسه ۲
۴۱.....	جلسه ۳
۴۷.....	جلسه ۴
۶۱.....	جلسه ۵
۷۹.....	جلسه ۶
۱۰۱.....	جلسه ۷
۱۱۷.....	جلسه ۸
۱۳۹.....	جلسه ۹
۱۵۷.....	جلسه ۱۰
۱۷۵.....	جلسه ۱۱
۲۰۹.....	جلسه ۱۳
۲۲۹.....	جلسه ۱۴
۲۵۳.....	جلسه ۱۵
۲۷۳.....	جلسه ۱۶
۲۹۷.....	جلسه ۱۷
۳۲۱.....	جلسه ۱۸

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۱

جلسه: ۳۸۲۳

س: ادامه بحث قبل بوده است و تعیین کلیات حرکتی که این جلسه خواهد داشت. به عبارت دیگر یک نگاه اجمالی به کل سیر بحثی که خواهیم کرد. از این جهت که ما بتوانیم برنامه ریزی از جهت زمانی و از جهت اجمالی مراحل کار برای کل سیر بحثمان داشته باشیم. اگر شما تصویر اجمالی از کل سیر و حرکتی که در این بحث دنبال می کنیم ارائه دهید بحث را بگشایید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اولین گام، پرداختن به «ضرورت، موضوع و هدف» بحث است. عنوان بحث «انقلاب فرهنگی» است.

انقلاب فرهنگی عنوانی است که در هیچ کجا قابل حذف نیست به عبارت دیگر ما در فرهنگ انقلاب داریم. در فرهنگ توحیدی و یا فرهنگ کفر. هر جا تکامل وجود دارد، فرهنگ بوده است و طبعاً در فرهنگ نیز تکامل وجود دارد. تکامل در فرهنگ به معنای انقلاب در این عرصه است.

واژه انقلاب به معنای تغییر کلیه روابطی است که موضوعات سابق را حمایت می کرده است. و انسجام آنها را تضمین می کرده است. و انسجام آنها را تضمین می کرده است. این تغییر در روابط ایجاد موضوعات جدید را به دنبال خواهد داشت. موضوع جدید به تبع ارتباط جدید است. کیفیت و چگونگی موضوعات یک مجموعه، به نسبت‌های حاکم بر آن مجموعه وابسته است. منصوب شدن موضوعات به نسبت‌ها به معنای نسبت آنها است. نسبت یعنی منصوب بودن به نسبت. موضوعات عوض می شو. و کلیه مفاهیمی که ابزار ارتباط هستند تغییر پیدا می کند. پس صحیح است اول بگوییم روابط عوض می شود و نیاز به مفاهیم جدید پیدا می شود و بعد مفاهیم جدید تولید می شود.

می‌توانیم این کلمه انقلاب را پیدایش کثرت و وحدت جدید بدانیم که طبیعتاً دارای انسجام بیشتر است و دارای تنوع و تعدد بیشتر. تعدد کمی و وحدت کیفی که نتیجه اش کارآمدی برتر از نظر تاریخ است. به نسبت این تعریف خود کلمه انقلاب است که انقلاب دارای مبنا، پایگاه تعریف، شناخت حسی، شناخت شهودی، شناخت نظری و یا مجموعه این‌ها را شامل باشد، که در خارج، شناخت اجتماعی را می‌خواهیم بشناسیم، نه شناخت در فرد.

آنچه در جامعه واقع می‌شود منقلب شدن فرهنگی است. وقتی منقلب می‌شود، کلیه ساختارهای اجتماعی متناسب به هم می‌ریزد.

بنابراین انقلاب داریم و فرهنگ داریم. فرهنگ چیست؟ انقلاب فرهنگی چیست اگر کسی لیبرال باشد، باید منتظر انقلاب فرهنگی باشد و در خدمت انقلاب فرهنگی و نمی‌تواند بگوید چون من سازش‌کارم، به انقلاب کاری ندارم.

نهایت در پایین که انقلاب صنعتی می‌شود. انقلاب فرهنگی جایی که در آن ارتباط با جهان اصل باشد. تکنولوژی در آن اصل می‌شود و نه ابزار به مفهوم منطق دیالکتیک. نه ارتباط با عالم و ارضاء نسبت به عالم در آن اصل است پس انقلاب صنعتی رخ می‌دهد در آنجا حتماً ساختارها و مفاهیم را به هم می‌ریزد. نه در شکلی که بخواهیم بگوییم ائتلاف، ائتلاف دیگر را از بین می‌برد. آنچه مسلم است این است که به عبارت دیگر این قلم می‌آید و این هم باشد. اساساً در کامپیوتر علائم نگارشی وضعیتشان تغییر می‌کند. کاغذ برداشته می‌شود و علائم نگارشی ظاهر می‌شود روی صفحه و یک خزانه پیدا می‌کند و آن خزانه اصلاً معنای کتابخانه و دفتر یادداشت و کتاب ندارد. خیلی هم در کارش جمع و تفریق آسان تر است؛ بنابراین انقلاب فرهنگی امری نیست که کسی بگوید آن را نمی‌خواهم. جبری و قهری است، نه در شکل دیالکتیک.

شما می‌توانید تعریف‌های مختلفی از آن داشته باشید. کسی تعریف دیالکتیک می‌کند. کسی می‌گوید مظلوم عالم زیاد می‌شود تا وجود حضرت ولی عصر تشریف بیاورند به هر حال می‌آید انبیاء را می‌شمارد و

می گوید اخلاف عالم در این سیر تکمیل شده و به این طرف حرکت می کند. به هر حال انقلاب چیزی نیست که انکار ناپذیر باشد در یکی از وجوه جامعه که فرهنگ است حضور دارد.

آیا فرهنگ را در فرد جستجو می کنیم یا نه؟ زمانی که کلیه ساختارهایی که در سنجش و هوشمندی فرد در آن بستر اجتماعی به عنوان محیط رشد و نمو پیدا می کند. عواطف اخلاق رشد و نمو پیدا می کند انبساط هوشمندی و حافظه در جامعه رشد و نمو پیدا می کند.

چقدر نسبت به آن شناخت پیدا می کنیم؛ وقتی لقب اجتماعی پیدا کند. چه مقدار به آن فرهنگ می گوییم؟

مثلاً وقتی می گوییم فلان دسته، قوم، فرد سطح فرهنگش بالاست، یعنی حساسیت های فردی اش نسبت به چیزهای خرد نیست، شرح صدر دارد.

زمانی بخواهد مزاحم شود و جلوی توسعه را بگیرد، حساسیت نشان میدهد. شما ممکن است ۵ تا ۱۰ سال آن شخص را بشناسید و او نسبت به چیزی موضع نمی گیرد. و لیکن همینشخص نسبت به همین چیزهای خرد، گاهی خیلی سرسختی نشان می دهد. وقتی که می خواهد متناسب با توسعه تصمیم گیری کند، هیچ اعتنایی به چیزهایی که قبلاً راحت تحمل می کرده است، نمی کند. باید توجه داشت کجا و چه موضعی ندیده می گیرد و کجا؟؟ چه وضعی سخت می گیرد و ذره ای انعطاف ندارد. این جهت گیری و مجاهده مربوط به ارزش فرهنگ است. این کجا تشکیل می شود؟ نظام اخلاق را می سازد. این فرد حساسیتی است و کلاش بالاست و این فرد کلاسه اش پایین است و هر روز با چیزهای جزئی مشکل پیدا می کند و او را آخر سر به بیمارستان روانی می برند؛ پس تنظیم نسبت بین چیزهای خرد و امور خرد مانع نشود و درعین حال هم مقام تحقق بشناسیم و هم مقام تبدیل بشناسیم.

در طرحی که این جلسه بحث می کنیم، فرهنگستان جای شناخت در فرد می شود. همان طور که فرهنگ شناخت و درک حضوری، عاطفی، روحی دارد یا شناخت شهودی روحی، دردهای عاطفی دارد و جامعه اسم این مطلب را اخلاق نظام ارزشی می گذارد. هم چنین که انساندر دسته دوم از شناسه ها و

معرفت هایش سنجش دارد، جامعه همین کار را انجام می دهد. بانظام فکری که بر آن مرتبه گذاری کرده است. نسبت به آموزش، پرورش و مصرف.

به هر حال مصرفی دارد و مراتبی را به رسمیت می شناسد و مراتبی را به رسمیت نمی شناسد. در آنجا مسئله گمانه زدن ها که پیش می آید، جامعه برای آن مقدمات اجتماعی تعریف می کند و اختیار اجتماعی بالا سر مقدمات قرار می گیرد و می گوید این سطوح پذیرفته شده است و امکان نشر و توزیع و امکان به کارگیری و مصرف و تبلور در زندگی اجتماعی به آن می دهد. هم چنین در امور حسی که شما یک بخش از ادراکات حسی می دانید، جامعه ابزار آزمایشگاه و ساختار متناسب اش را می دهد. و به شما می گوید پژوهش کنید، آموزش دهید و تبلیغ و ترویج علمی کنید.

به عبارت دیگر فرهنگ به جای معرفت و شناخت در فرد، در جامعه تعبیر می شود. انقلاب در فرهنگ امری اجتناب ناپذیر است.

انقلاب در سیاست، در فرهنگ، در اقتصاد: حال چه ضرورتی دارد که ما به دنبال انقلاب فرهنگی برویم؟ همان طور که انقلاب سیاسی، فرهنگی، اقتصادی می آید و قبل از آن ها باید به دنبال تکامل اجتماعی و انقلاب اجتماعی برویم لکن موضوع کارهایی که ما به عنوان زیر بخش مشغول شدیم که مسئله شبکه و فرهنگ بوده است. این ها ما را ارضاء می کند.

س: یکی از مسائلی که باید کار کنیم مسئله فرهنگ است. اگر ما ملاحظات فرهنگی کنیم آیا محیطی داریم؟

ج: بله، سیاست و اقتصاد محیط آن است. حتماً ساختار درونی دارد. ساختاری که اکنون دروضع موجود است، جزء مبانی اش است؛ یعنی تعلق به بودن همیشه ضدش تعلق به شدن است و تعلق به بودن تخصیص هایی در جامعه پیدا شده است. شاید اعتبارات سیاسی که افراد دارند با هر تعبیری و نامی روی آن می خواهید بگذارید یک کلاسه هایی موجود است که یک عده به دلیل مرتبه بندی هایی که در آن سیستم اجتماعی موجود است، امر و نهی دارد؛ یعنی در نسبت داری به یک نسبت حاضر است و در تصمیم گیری به

یک نسبت حاضر است ولی دارای منصب است و حق اجراء و امضاء دارد و اگر این مفاهیم به هم بریزد، این افراد از مناصب بازنشسته می شوند.

فردی که می خواهد به روز باشد، با مرتباً دلبستگی بودن به وزن را بشکند. مرتباً بهینه سازی و شناخت نیاز را در سطوح جدید بشناسد. و اگر می خواهد نیاز جدید را بشناسد نباید در نیاز خرد غرق شود. باید خرد و کلان را مرتباً به روز کند و نیرویش را در انجام خدمت نسبت به جامعه اش فراتر از محدودهٔ اختیارات واگذار شده اش قرار دهد. کما اینکه شما بگویید اختیاراتی در آنجا ندارد. اما ایشان با صحبت کردن حضورش را در ارتباطات اجتماعی، یک دسته از ارتباط را قبول دارد. یک دسته از ارتباطات را برای بقیه می گذارد. این مسئله اصل انحراف پذیری را طرح کردم.

س: آیا ضرورت را توضیح داد؟

ج: عنوان کلی بود که در ضرورت انقلاب فرهنگی باید وارد شویم. چرا در آن ضرورت دارد؟ و موضوع خودش چیست؟

ولی خود کلمه انقلاب فرهنگی به اجمال تمام شد. مفهوم ما از انقلاب چیست؟ عنوان خود بحث است. وقتی ما صفحه اول را انقلاب فرهنگی می گذاریم؛ یعنی طرح، طرح انقلاب فرهنگی است.

حال بحث ضرورت را به صورت محسوس تر وارد می شویم. باید مشخص درون آن از کجا است؟ چه چیزی را ملزم می کند که در اینجا ضرورت تکامل را مفروض بگیرد. ضرورت را باید ملعموم کنید آیا از الزام است؟ اینجا مفروض است که نقطه مفروض ما تکامل است. در داخل که ضرورت می آید، این نقطه مفروض را تبدیل می کنید به عوامل ضروری بعد که ذکر می کنید.

س: از عناوین کلی بحث می کنیم. هر چند خیلی کلی باشند و از دور نمای بسیار اجمالی که کارآمدی آن را بخواهیم نتیجه گیری کنیم، ممکن است آن در ستون مختلف باشد. یک سطح مواضع نظری، یک سطح تنظیم مدل باشد و یا نه، یک سطح پایین تر در اجراء عمل باشد و یا نه، در عناوین کلی که در بحث

شما خیلی حالت پایه دارد. در بحث ارتباطات دو جلسه کل بحث تا آخر پی گیری می کردیم. درونمای کلی بحث کردید.

ج: در دنیا یک جلسه آموزشی و یک جلسه پژوهشی وجود دارد. جلسه پژوهشی که شما در آن تولید سهیم هستید؟؟ این به عهده شما نیست و به عهده جلسه است.

س: در هر صورت بحثی بوده که در فضای چارچوب بحث، فضای بعدی بحث نقدی که قرار می گیرد.

ج: گاه یک نفر ۲۰ مرتبه ساختمانی را می سازد و برای ۲۱ مرتبه از او سؤال می کنند آقا این ساختمان چه مقدار آجر لازم دارد. چه مقدار سیمان و چه مقدار مصالح می برد و چه مقدار ساختنش طول می کشد. این جلسه آموزشی می شود. گاهی می گویند پژوهشی که جلسه گشتن برای پیدا کردن است. علم غیب دارد.

س: بالاخره کسی می پرسد که می خواهیم خانه بسازم، ساختمان چند طبقه است؟

وقتی تعریف خانه معلوم است و ساختنش معلوم، هر متر مکعبی هم، فضا ساختن چقدر مصالح لازم است.

س: حاج آقای رضایی نمی خواهند از محاسبات تیر آهن و غیره مطلع شود.

تصویر معماری موجود است. می خواهیم از طریق پژوهش به دست بیاوریم. می خواهیم بحث محاسباتی را بررسی کنیم.

ج: پژوهشی است. پژوهش انجام نمی گیرد. برنامه ریزی برای به کارگیری چیزی که نسبت به یک موضوع

دارد.

س: شما می توانید بگویید.

س: تخصیصی کردن یک اجمال است.

ج: مقاومت مصالح، تعاریف فضا، همه چیز را برای شما می گوید متصف را از ۳ متر برای اتاق و سالن ها ۶

متر باشد.

س: فرض ممکن است این طور باشد تصویر معماری موجود است اما دیگر محاسبات تولید نشده است.

ج: آیا مقاومت مصالح دارد یا ندارد؟

س: ندارد.

ج: پس ساختمانی که مقاومت مصالح ندارد. میزان دهنه ساختارش معلوم نیست.

س: مهندس معمار بون اینکه بداند و اندازه‌گیری کند. یک تصویر آرشیوی تهیه می‌کند. در واقع سعی می‌کند یک نوع توازن و هارمونی بین عناصر لازم که در این مجموعه وجود دارد را عنوان می‌کند. بدون اینکه

ج: من برجی را می‌خواهم ترسیم کنم. این برج اگر مقاومت مصالح نداشته باشد. می‌توانم بگویم تا چند طبقه؟

س: نه. در کلیت و در طبقاتش این طور نیست که بگوید من اندازه را مشخص کنم سرمایه گذاری نمی‌کند. پنجره را مشخص نمی‌کند.

ج: مهم پنجره نیست. مهم طبقات آن است. مصالح بر می‌داریم می‌گوییم ساختمان چند طبقه می‌سازیم. حال من پیش فرض را قبول کردم و ساختمان را باز آن تعریف دارد برای بهره برداری خاص تضمین می‌شود حال از شما سؤال می‌کنم چند طبقه است؟ بدون اینکه مقاومت مصالح را در نظر بگیریم.

س: داخل در بحث طراحی شدید، نه یک

ج: بالای طراحی

س: نه اینکه طراحی

ج: تصویر فضایی از طراحی، تصویر فضایی طراحی منهای مقاومت مصالح.

س: یک نفر می‌گوید آقا من یک نیازی دارم. شما به عنوان مشاور فرض کنید اندرون ما بیرون جدا باشد.

ج: بگوید من یک ناراحتی دارم، نمی‌دانم چه بیماری دارم. شما می‌گویید باید شروع به کاوش کرد.

س: هیچ اشکالی ندارد اگر نتواند مسئله خودش را تشریح کند آن مقدمه است. شما نزد پزشک عمومی

دکارتی، پزشک عمومی منطق دکارتی می‌شوید می‌گویید که نشانه‌ها در کجاست و عارضه‌ها در کجا در

بدنتان بروز کرده است اما پزشک؟؟ می پرسد شما چند سالتان است؟ به چه چیز علاقه مند هستید؟
پرورشت چه بود؟ اعتقادات چه بود؟ اشتغالات ذهنی ات چه بود؟

ج: اما در ساختمان, کلیت آن را بررسی می کند.

س: ایشان در واقع فرض جلسه را در نظر می گیرند. می توانید بگویید ما الآن این فرض را نداریم. به بیان دیگر ما فرضی نمی توانیم ارائه دهیم.

ج: بحث پژوهشی است.

س: عیبی ندارد.

ج: موضوع پژوهش اول هندسه فضایی است.

س: عیبی ندارد.

ج: موضوع پژوهش اول هندسه فضایی است.

س: عیبی ندارد. پس نشان می دهد ما باید برگردیم به قبل و از معماری شروع کنیم.

س: فرض بسیار اجمالی از معماری کل بحث را دریافت کردیم. یکی اینکه کل بحث یک سیر منطقی طی می کند. این سیر منطقی پیرامون دو عنوان اصلی انقلاب و فرهنگ است. که انقلاب فرهنگی, فرهنگ وصف انقلاب است. در یک سیر منطقی روی ضرورت اش, موضوع اش و هدفش بحث می شود.
این می تواند به عنوان یک فرهنگ معماری باشد. شاید از سطح معماری به مفهوم دیگر در ذهن وارد شود.

ج: آقای رضایی قبول دارد که این طرح است.

س: آقای رضایی دارند؟؟ سازی می کنند, با یک مطلب مطالعاتی شد و مطالب قبلی باید معلوم کند. در مفهوم مطالعاتی که در سطح قبلی اسمش بود؛ مثلاً ارتباطات دقیقاً مشخص کند. در دو جلسه قبل من البدع الیا لحق چه گفته شده است. ایشان انتظار دارند همان حرف ها با؟؟ گفته شود.

س: وقتی حاج آقا در مورد مقاومت مصالح صحبت می کنند بعد ایشان تفسیری سؤال می کنند. از مقاومت مصالح به کجا رفتیم؟

ج: معماری. آقا گفتند ساختمانسازی مثالی است که من گفتم تیر آهن یا چوب است و یا هیچ کدام بلکه طاق گلی است. من از معماری سؤال کردم.

س: مطلبی که در نظر دارم این است که در بحث، دو، سه رده شما فرض گذاشتید. امکان دارد این فصل جدید با پیش فرض هایی از گذشته روی یک سری از موضوعات دیگر، تعریفی از فرهنگ داده شده است. ولی یک وقت است که الآن بحث ضرورت انقلاب فرهنگی است. آیا خود بحث انقلاب فرهنگی موضوع بحث است یا نیست؟ این فرض را در جلسه قبل تر از این جلسه گذاشتید و همه توافق پیدا کردند که این چنین موضوعی ضرورت دارد. حال.. بعد اضافه یا کم شود. اینجا هیچ ریسکی نداریم ولی احتمال می دهیم این مباحثی است که تا پایان نهایتاً منسجم می کنیم و دورنمای کلی ارائه می دهیم چرا؟ چون در بحث های قبلی دورنمایی از بحث داشتیم ولو بحث گاهی عوض می شد و بعضی مسائل وسط کار اضافه می شد ولی نوعاً با شناختی که از شما داریم خیلی کم پیش آمده است که مطلب به آن جایی که شما خواسته بودید نرسد. به لحاظ سابقه ذهنی که داریم.

ج: باید سابقه جلسه پژوهشی را بگویید.

س: بله. همان سابقه جلسات که همان جا وارد شدیم. جلسه باید در تعاملی واقع شود و دوستان کمک کنند تا مطلب ابعدادش باز شود.

ج: خود شما کمک کنید.

س: اشکالی ندارد. در بحث صنعت همین کار را کردیم. اول صنعت را تعریف کردیم. بعد توصیف عملی ارائه کردیم و بعد متغیر تعریف شد که دورنمایی از خود بحث از حدود و ثغورش، عوامل درونی و بیرونی اش و آنها که محیط بر آن هستند و بر همین اساس و شکل در بحث شبکه انجام دادیم و از تعریف وارد زیر

بنایش شدیم شما در این جلسه تعریف انقلاب و فرهنگ را ارائه دادید و بعد متغیرهایی که شکل می دهند فرهنگ چیست؟

ج: آنچه ما از پژوهش لازم داریم این است که ابزارهای کارمان را بشناسیم به جای اینکه برویم ببینیم در برنامه چه چیزهایی لازم داریم.

س: حد بهره برداری از ابزارهای شناخته شده قبلی مان چیست؟ اصطلاحات هنگام تعریف کجا قرار می گیرد؟

ج: ابزارهایی که لازم داریم «ضرورت، موضوع و هدف» است که در حقیقت برای دروس می خواهیم بحث کنیم. موضوع چیست؟ هدف چیست؟ که باید مشخص بشود.

این ضرورت، موضوع، هدف را فرضاً بگذاریم، برای فرض توضیحی که به کمک برادرها خوب خوب تنظیم شود باید قابلیت عرضه داشته باشد و یک مراکزى که آنها از نظر اجتماعى نسبت به فرضیه مسئولیت دارند. پس از این باید طرح کلیات ارائه دهیم؛ یعنی مطالبی که این چند چیز را مشخص کند.

ج: موضوع متغیر ما مراحل تغییر چیست؟

س: فرهنگ.

ج: بله. شناسایی فرهنگ. شناخت ما در چه مراحل رشد می کند و افعالی که باید در این شناخت انجام بگیرد و مقدمات لازم برای انجام این افعال، این کلیات بحث می شود.

می خواهیم بشناسیم که انقلاب فرهنگی چگونه انجام می گیرد؟ چه موانعی دارد؟ شناخت ما در موضوع، در مراحل مختلف متفاوت است. باید در کلیات تغییرات را شناخت؛ یعنی برنامه شناخت و وضوح در برنامه، متصرف فیه ما تغییر می کند. افعالی در هر مرحله نسبت به آن انجام می گیرد. مقدماتی هم دارد. اینسه تمام شود؛ کلیات برنامه تمام می شود.

بعد طرح تفسیری ارائه می دهیم در طرح تفسیری آن موضوعی که شناسایی نسبت به آن تغییر پیدا می کند به موضوعات جزئی و موضوعات وصفی تقسیم می شود.

موضوعات وصفی چه عواملی دارند و چه هستند؟ موضوعات جزئی چه چیزهایی هستند؟ ابزارهای کنترلی این‌ها چه هستند؟ آن‌ها افعالی‌هاک باید از طریق این ابزار انجام بگیرد چه هستند؟

حال محور بندی کنید چه کسانی، چه کار باید انجام دهند؟ چه مقدراتی برای این افعال لازم دارند. طرح تفسیری نوشته می‌شود زمان بندی و امکان سنجی آن باقی می‌ماند. این‌ها لازم بندی مطلب بود. حال شما چه چیزی دارید؟ تا بگوییم با این چیزهایی که شما دارید چه کارهایی می‌شود انجام داد و در چه زمانی؟

فاصله را باید طولانی کرد، مقدرات کم است. فاصله را باید فشرده کنیم. مقدرات زیاد است. خطوط موازی را زیاد می‌کنیم، خطوط موازی کم، مقدرات را کم می‌کنیم و یا هر دو را کم می‌کنیم چون مجبور بودیم به صورت ساده به مطلب پردازیم و هم مجبوریم خطوط موازی را کم کنیم و هم مجبوریم مراحل متوازی را کم کنیم. پشت سر مقدرات می‌شود زمان آورد. در تفسیر آماده شده است.

پس موضوع بحث ما طرح انقلاب فرهنگی می‌شود، نه خود پژوهش در انقلاب فرهنگی، تنظیم یک طرح، یک برنامه، یک معماری؛ بنابراین خود انقلاب فرهنگی نشده باشد، طرح انقلاب فرهنگی می‌شود.

س: این از طرح اولیه خروج پیدا کرد. البته این هم خوب است.

ج: پاسخ با آقای علی پور است.

ج: گفتند اول و آخر قضیه معلوم باشد.

س: گفتید شناخت را متناظر با فرهنگ می‌دانید. این عنوان را بیشتر برای ما مشخص کنید. شناخت فرد را متناظر با فرهنگ در جامعه می‌دانید حال آیا در شناخت فرد ما از نظام ارزشی و نظام اعتقادی فرد در حوزه شناخت می‌آوریم؟

ج: حالات و تعلقاتی که به هر چیز و کیفیتی که برای نظام، به عبارت دیگر از ایمان و اعتقادات فرد تا عمل تربی علمی و حسی؛ یعنی از عرفان شخص تا یک گونه عمل می‌کند، کیفیت‌ها را در همه اش حفظ

کن. کیفیت عرفان، کیفیت دین اش و کیفیت انجامش. مثلاً انجام عمل یک متخصص باید معرف باشد نسبت به متخصص بودن اش. این اختیار در موضوع، تخصص اش در غیر موضوع، تخصصش ضمنی است.

س: اگر ما فرهنگ را به صورت اعتقادات خودی و متناظرش، تمایلات اجتماعی را جزء دایره فرهنگ

بدانیم آیا ما سیاست را جزء دایره فرهنگ نمی آوریم؟

ج: شما باید تأثیر فرهنگ را در سیاست، که فرهنگ سیاست می شود. حتماً باید بعد که در افق بالا می

رسد، وصف که در بخش تفسیری که می رسیم می گوییم وصل. بعد می گوییم موضوع به وصف که رسید

نباید حجم از وزن قابل تفکیک باشد. تعلق با کیفیت تعلق، کیفیت همیشه چه در ربط ساده ترین اش، جهت

حد اولیه اش، بعد کلیه کیفیت هایی که باید باشد، ساختارها، کیفیت ها و نسبت هایی که نسبت به هم

دارند کیفیت اخلاق را نشان می دهد. چه الهی باشد، چه الحادی؛ یعنی فرهنگ را در اخلاق نشان می دهد.

کیفیت محاسبات و سنجش ها «کیفیت» چگونگی نسبتها، نه آنچه در این نسبت ها جریان پیدا می کند.

آنچه جریان پیدا می کند تعلق است. نسبت ها از طریق کیفیت هایی که می اندیشید یک جسمی را بلند می

کنیم و اینجا می گذاریم. یعنی یک چگونگی عمل داریم. چگونگی آن برای چیست؟ برای فرهنگ، معرفت و

سنجش ماست. یک شدتی داریم و مقاومت داریم در انجام آن، آن برای سیاست است. اختلاف پا قرص است.

و برابر آب و آتش می ایستد. این برای سیاست و تعلق بشخص است. این که چه کیفیتی دارد و چگونه است،

این برای فرهنگ شخص است. مثلاً جبهه از نظر فرهنگی بسیار ساده، از نظر سیاسی بسیار توانمند است. اگر

می توانید که سیاستشان را تبدیل به فرهنگ جنگیدن کند؛ یعنی پیچیدگی متناسب با این ظرفیت از

مقاومت خیلی جلوتر است.

وقتی تحرک سازمانی پیدا می کنید که قوت روحی افراد بالا باشد. به دلیل مقاومت شدید، شما می توانید

آرایش تحرک را سریع کنید. آن کسی که در ریسک نسبت به خطر به تراید می رسد نمی تواند آرایش

صحیح بدهد. باید مرتباً خطوط استحفاظی به آن داد ولی این می تواند شدید وارد عمل شود و پیشروی کند.

به عبارت دیگر اگر شما با استفاده از بنزین هواپیما، صرف اینکه از مازوت استفاده می کند. این به هدف دادن انرژی است.

س: حداقل آن اگر ساختار را نترکاند.

ج: اگر ساختار را نترکاند شما توانستید به گونه ای هدایت کنید که مثل مازوت بسوزد. می پرسد چگونه کار کنیم که مثل مازوت بسوزد. می گویم مجرای دارد می فرستم مخلوط با گل و چیزهای دیگر می کنم. می گویم چرا این کار را می کنید. می گوید مثلاً چون نمی شود کنترلش کرد.

س: آیا در بحث های شما هنر جزء زیر گروه خود فرهنگ است. هنر به معنای آنچه که ما الآن می فهمیم. چون در دستگاه شما تعریف هنر را ندیدم.

ج: زیر گروه است.

س: مثلاً موسیقی یک ابزار فرهنگی است چون حالت عاطفی ایجاد می کند.

ج: نه. چون آن حالت زیرگروه فرهنگی محسوب می شود و تحرک نظام احساسی ما است کلاً خود نظام حساسیت و یا نظام خرد کیفیت ابزار حساسیت است. اگر ۳ بخش داشته باشیم. در بخش فرهنگ، بخش روانی اش موضوع حساسیت ها هستند. «خلق عمومی» جامعه در بخش اصلی اش نه به این دلیل که هنر را ابزار اندیشه می دانند. چون این در یک دستگاه دیگر که با کارشان متناظر است.

می گوید هنر وسیله ساخت اندیشه است. می گوید مقوله های ابزاری اندیشه به وسیله هنر درست می شود. نه این گونه نیست. خلق ابزارش هنر است. و خود خلق اول اینکه فرهنگ به ذات وضعیت کیفیتی دارد. به یک معنا ابزاری است. یعنی معانی متعدد از آن می کنیم. یک معنا بعد است که معنی ابزاری ندارد؛ تأثیر در نتیجه دارد به صورت غیر قابل تفکیک از سیاست اقتصاد در یک وضعیت دیگر ابزار ارتباط است فقط ابزار ارتباط و هماهنگ سازی هنر است.

فرهنگ معمولاً به عینیت که می رسد هماهنگ سازی می کند. پذیرش به این دلیل به وجود می آید. اگر قدرت هماهنگ سازی نباشد به هم می ریزد. ناهماهنگ سازی عدم علت استقرار است. عدم پذیرش است.

پذیرش پس از هماهنگ سازی است. ظرفیت هماهنگ سازی شماست که امکان پذیرش را به شما می دهد. چه زمانی ساختار فرد می ریزد؟ هر گاه قدرت هماهنگ سازی نیاز ماورا نداشته باشد.

س: پاسخ های کهنه برای نیازهای کهنه.

ج: این حتماً چک برگشت خورده و بی محل است؛ یعنی اعتبار یک امر حقیقی است. تکامل آن و تعلقات یک امر حقیقی است و نه یک امر قراردادی که بگوییم ما یک نوع قرار می گذاریم و یک طور دیگر می شود. ج: حال فرمودید چگونگی بحث را که قرار دادی ما آن را تکمیل و تمام کردیم که می تواند موضوع بحث باشد و بحث را نظام یافته تر جلو ببرد.

به عبارت دیگر می شود دستور العمل کار انقلاب فرهنگی را موضوع دقت قرار دهیم یا ندهیم؟ و فقط به بحث پژوهش و خود انقلاب فرهنگی بپردازیم. پس انتخاب شد برای جلسه،

س: آیا در بعد فردی در مقوله انقلاب فرهنگی جهت از کیفیت و دگرگون شدن خواهیم کرد؟

ج: شما فردی اش را خرد می کنید. مثلاً شما الله اکبر به تعداد زیاد هر روز می گوید. در نماز ورودش واجب است یعنی خدا بزرگتر از وصفی است که من می توانم بکنم. اکبر من آن یوصل. سبحان الله تسبیح گفتن است و لا اله الا الله تحلیل است، تکبیر و تحلیل. شما در این سطح پژوهش قرار می دهد که هیچ وقت خدای ساخته ذهن خودتان را نپرستید. و توقف در آن ضرب در منفی می زند. اگر توقف را ضرب در منفی زدید چگونه می توانید در توفقی که در جامعه دارید ضرب در منفی بزنید. محور پرستشتان را هر درکی که از آن دارید. می گوید کنار می گذارم. او بالاتر است. این را در شکل خیلی ضدش عمل می کنید. در شکل مادی اش؟؟؟ بکنید، بهره از ماده عالم بگیرید. نمی گوید کافی است این قدر لذت بردن؛ یعنی این عدم تعین، عدم توقف هم در ارتباط الهی است. هم در این طرف خط و هم ارتباط کفر در آن طرف خط است. هر دو به شرح صدر می رسند هر چند شرح صدر الهی دوام تاریخی و ابدی دارد و خصلت اش، خصلت دغدغه نیست. خصلت شرح صدر شدن کفر، زیادتیر شدن اضطراب و دغدغه است و باطن اش اداء غرضیه است و پیدایش ظرفیتی حیوانی که سیری ناپذیر و برای عالم دیگر مناسب نیست.

پس هر دو تا قانع به بودن نیستند.

س: ما یک گام جلو رفتیم. متودولوژی کلی پژوهش را ۳ طرح توضیحی و طرح تفسیری و طرح نسبت فرهنگها با هم را پذیرفتیم. آیا در این حدش مذاکره با هم داریم؟ باید تصمیم بگیریم.

ج: این سؤال ابزارهایی برای معماری.

س: پس همین است که معنی اش دوباره می شود.

ج: فقط یک نکته. وقتی موضوع را مورد بحث قرار می دهیم باید بدانیم که هیچ گونه ابزاری را برای کنترل کردن به رسمیت نشناختیم. هیچ گونه طلبی از هم نداریم. مدیریت چه کار می کند در.

ج: اگر نامی دارد. اگر آقای رضایی آن را نپذیرد. ما بیرون آمدن در معماری که اصولش و ابزارهایش در شود و به خود جلسه برگردد. خود جلسه آیین و حرکتش برای تولید چیست؟ اگر نتوانست این را بپذیرد. هماهنگ در عینیت یک مقداری دچار مشکل می شود.

س: آیا این جمع به دلیل پذیرش یک سری مطالب خاص از جمله آیا تردید را تا کجا حق دارد وارد شود و برگردد من مردم هستیم. مادر مفاهمه با هم مردم هستیم. اگر گفتیم فلسفه مال مشترک است نمی توانیم بگوییم در بنیان های مفاهمه با هم هماهنگ نیستیم. پس اگر آن را قرار دادیم پس باید سنگ بنا بگذاریم. اگر بنا را بگذاریم بر اینکه یک چیز دیگر هم دارد مثلاً اصطلاحات را هم با یکدیگر متحد هستیم. پس در واقع پله دوم مفاهمه را با هم رفتیم. اگر آمدیم گفتیم در نظام تعریف هم با هم مفاهمه داریم. پس این ها مشترکات بنیادین می شود. پس بحث ما فرض کنید از.

س: ولی یکی می گوید انگار ما داریم شخم می زنیم و قضیه را زیر و رو می کنیم.

س: در مورد خود مورد خود موضوع انقلاب فرهنگی بحث می کنیم و یا در مورد طرح انقلاب فرهنگی بحث می کنیم؟

ج: اگر می خواهید روشی درست کنید که سیر رفتن را کنترل کنید، مجبور هستید که به سیر تحقیق برگردید.

س: یعنی این دو ما را ملزم می کند به نوعی آزمون کردن در عینیت. اگر طرح باشد حتماً ما باید در عینیت آزمون کنیم و یا در عینیت عرضه کنیم.

ج: می توانید عرضه کنید و اگر درست شد خود ارزیابی می توانید بکنید. کنترلی می توانید داشته باشید که تا کجا پیش رفتیم و برای کجا می رفتیم و در چه مرحله ای هستیم تا الی آخر.

س: حال آقای رضایی در اصول فلسفی بحثی نیست؟ و ایشان هنوز مردد هستند خود طرح باشد یا موضوع خود انقلاب فرهنگی که حال نمی دانم.

س: همه مطالب را نگفتیم. ما فقط وحدت را دوباره گفتیم. چون شروع بحث خود انقلاب فرهنگی بود. گفتیم سیر اجمالی و سیر طبیعی تقسیم می شود و بعد وارد می شویم. موضوع خود انقلاب فرهنگی است که حاج آقا در مسئله پژوهشی بودنش یا آموزشی بودنش را توضیح دادند. ولی سؤال زمان بندی از ناحیه شماست.

آنچه جلسه همیشه تأکید می کند زمان بندی و فاز بعد چیست؟ آن مطلب ناظر به بنده نیست و آن خاص جلسه است که به عنوان یک کار سازمانی پیش برود و زمان بندی و امکان سنجی می خواهد.

س: حاج آقا می گوید مقدمات شما چیست؟ و زمان بندی چیست؟ و ما متناسب با هم جلو برویم. این سؤال بنده نیست.

س: البته آن فرق می کند.

س: من جواب سؤالم را گرفتم. نمی خواستم که الآن، ایشان یک زمان بندی پروژه ای ارائه دهند. منظورم این است که فازهای کار به صورت خیلی اجمال توضیح دهند. الآن بحث در دو گزینش اصلی است و اصلی تر از این قضاها که ما طرح داشته باشیم. اگر طرح نداشته باشیم، لزوماً باید تغییر و شدن هم باشد و اگر بحث خود انقلاب فرهنگی است که این در صورتی یک بحث پژوهشی می شود که به تعویق نینجامد.

ج: ۳ تا کار می شود انجام داد و محور قرار بگیرد. یک محور ما به طرح انقلاب فرهنگی کاری نداشته باشیم، نه اینکه تعریف انقلاب فرهنگی را به از وضعیت تئوریزه کردن اش تا آماده کردن اش یک مدل برای انقلاب فرهنگی و سیاست گذاری برای آن به این شکل انجام دهید.

و محور دیگر اینکه این را جمع کنیم و یا اینکه بگوییم ما کار غیر منفی می خواهیم. و موانع تغییر و رشد فرهنگ چیست؟ در علیت لیست کنیم.

س: پس حتماً قبل از آن رشد فرهنگ را تعریف کردند.

ج: نگذاریم هیچ تعریفی از آن بشود. و بگوییم یک عده در کشور، یک طبقه بندی دارند. آن وقت یک کارعینی می کنیم و یا به سینما و رسانه ها و مثلاً کلاس های درس، فرهنگ ساز می گوییم. مصداق می آوریم و بعد می گوییم آنها چگونه کار می کنند. این هم یک نوع برخورد است.

این به صورت بسیار تخمینی، بدون در دست داشتن ابزارهایی که بتواند تعیین اولویت بندی، هماهنگ سازی، برنامه ریزی، سیاست گذاری کند. مواردی را گردآوری کردیم که گاهی اسمش را فرهنگ گذاشتیم و گاهی از اتفاقات روز در آن استفاده کردید و این را به راحتی نمی توانید لقب سیاست گذاری انقلاب فرهنگی در آن پیاده کنید.

س: فکر کنم آقای رضایی منتظر بودند تا شما یک طرح پیشنهادی مطرح کنید و در جلسه بر روی آن بحث کنید.

ج: طرح را آماده کنیم. بیاوریم و بگوییم این طرح توجیهی، طرح کلیات طرح تغییرات است. این کاری انجام نمی شود و ما هم خواب نما نشدیم.

س: استاد شما خواب نمی شدید. شما بیش از ۱۷، ۱۸ سال است که بحث فرهنگ فرهنگی داشتید. از ابتدایی ترین سطح در اصالت؟؟ تا اصالت ولایت. در این دوره های از ابعاد مختلف که چالش فکری داشتیم. و تقریباً،

ج: با هم بودیم.

س: حال در یک بخش با هم بودیم. در مجموع می خواهیم بگویم دید شما از این زاویه که می بینید، نسبت به زاویه دید جمع فرق دارد. جمع ارتکازش نسبت به فرد بیشتر عینی است و الآن فهمیده است که مشکلات فرهنگی در جامعه پیدا شده است. و از طرفی مبنای فلسفی جدید نظام ولایت تحلیل جامع تری نسبت به مقوله فرهنگ دارد.

ج: یعنی تولید راحت شود. وقت برای تولید بگذاریم؟ یا اینکه تولید شده است و ما وقت برای عرضه بگذاریم.

س: بله اگر قرار است که تولید شود. اما از گفته های جمعی جلسه شاید بشود استنباط کرد که اگر یک انبارگردانی کنیم که در طبقات چه چیزی وارد شده است. ممکن است بگویید آقا آن کاری که ما آنجا کردیم.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۲

موضوع جلسه: مدیریت توسعه فرهنگی و انقلاب فرهنگی

پیاده کننده: سید مهدی ناطقی

تاریخ تایپ: ۱۸ / ۱۰ / ۸۶

س ۱) در جلسه اول که در خدمت حاج آقا و دیگر دوستان بودیم این نتایج و سرفصل‌ها در طی مباحث به دست آمد، که می‌شود اینها را به عنوان یک بیانیه و یا یک اصول اولیه برای ادامه کارمان قلمداد کرد. اگر ملاحظه بفرمایید در صفحه ما قبل آخر و یک صفحه قبلش ساختار و سیر طرح که برگرفته از مباحث هفته قبل بود، اولین سرفصلش این است که این جلسات، جلسات پژوهشی، نه آموزشی است. ما این را به عنوان یک اصل در سیر مباحثمان قلمداد می‌کنیم. فرق اینجا در این است که در جلسات آموزشی متون، سیر و ساز کار ارائه بحث کاملاً مشخص و مدون است، اما در جلسات پژوهشی به غیر از پذیرفته شده‌های اولیه چیزی مدون نداریم، بلکه حاصل مباحثاتی که در جلسات به دست می‌آید، به عنوان محصول کار خواهد بود. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این بعضی در حقیقت برای همه حق طرح مسئله پیرامون یک موضوع وجود دارد؟

س) بله، این اولین سرفصل است. دومین سرفصل را که به نظر رسید که در طی مباحث جلسه قبل به تفاهم رسیدیم، این است که در این جلسات به طرح انقلاب فرهنگی خواهیم پرداخت و نه به مقوله انقلاب فرهنگی. به عبارت دیگر می‌خواهیم در سیر این جلسات سیر تحول و شیوه کنترل عینی تحولات را در عرصه فرهنگ طراحی کنیم، کل این قضیه به معنای این است که برخلاف یک سری پژوهشگری که نشستند و به شناخت می‌پردازند، در عینیت اجتماعی ما ملزم به آزمون یافته‌هایمان هم هستیم، حالا که اجزاء و سیر طرح را، تا اینجای کار به توافق رسیدیم که یک طرح است. خود اجزاء و سیر این طرح اجزایش

سه تا جزء خواهد داشت که شامل طرح توجیهی، طرح کلیات است. و طرح تفصیلی، در طرح توجیهی ما بحث پیرامون ضرورت موضوع هدف خواهیم کرد، تنظیم و تدوین مباحث موجود را خواهیم کرد و این مباحث را به دست اندرکاران عرضه خواهیم کرد. در طرح کلیات تعریف موضوع فرهنگ، شناخت چگونگی تغییر و مراحلمان را، شناخت ابعاد لازم در هر مرحله از تغییر و شناخت مقدورات و مبانی تغییر و انقلاب فرهنگی را خواهیم داشت. و در طرح تفصیلی شناخت موضوعات جزئی و موضوعات وصفی را خواهیم داشت، با هر کدام از این موضوعات باید جواب این سؤالات را بدهیم که: کدام هستند؟ چه عواملی دارند و ابزار کنترل‌شان چیست در هر مرحله، به صورت تفصیلی و چه ابعاد و کارهایی باید صورت پذیرند؟ باید توسط چه کسانی، مقدورات مورد نیازمان که در طرح تفصیلی، از جهت امکان و زمان مورد سنجش قرار می‌دهد.

یک سرفصل دیگری هم که به نظرم رسید که در جلسه قبل رویش متفاهم بودیم، این است که جلسه اصطلاحات، تعاریف و مفاهیمی نظام فکری فاعلیت را به عنوان پذیرفته شده‌های قبلی قلمداد می‌کنیم و آنها را مبنای مفاهمه قرار می‌دهیم، یعنی ما در هر مرحله‌ای، دیگر خودمان را ملزم نمی‌دانیم که برگردیم و به سؤالاتی که سؤالات پایه‌ای در زمینه نظام فکری است، به اعضای جلسه پاسخگو باشیم، حاج آقا در خدمت شما هستیم.

(ج) نکات جانبی را هم بفرمایید.

(س) نکات جانبی که حاصل بحث، این بود که یک سؤالی از حضرتعالی شد، که آیا هنر زیر گروه فرهنگ است، شما فرمودید. بله هنر زیر گروه فرهنگ است و موضوعش هم حساسیت و تغییر در میزان پذیرش جامعه است. یکی از نکته دیگر هم اینکه در جواب این سؤال، که آیا سیاست با آن تعبیری که شما می‌فرمایید، انگیزش را یک نوع نظام فکری می‌کند آیا زیر گروه فرهنگ نمی‌آید؟ شما در جواب فرمودید. که فرهنگ یکی از ابعاد جامعه است که در عینیت از دو بُعد دیگر قابل انفکاک نیست ولی ما می‌توانیم تأثیر آن را در دو بُعد دیگر مورد مطالعه قرار دهیم، موضوع فرهنگ سیاست و فرهنگ اقتصاد از مقوله‌هایی هستند که به اصطلاح تأثیر فرهنگ را در آن دو بُعد نشان می‌دهند.

ج) الآن بنا به دستور جلسه، طبق برنامه چکار کنیم؟

س) قاعدتاً ما در این مرحله از بحث باید به دنبال طرح توجیهی باشیم، یعنی بیان طرح توجیهی، اولین مرحله از طرح توجیهی هم بحث پیرامون ضرورت، موضوع و هدف و خود طرح انقلاب فرهنگی است، در جلسه قبل شما خود عنوان انقلاب فرهنگی را به صورت اجمال تبیین فرمودید که به اصطلاح، تعریف انقلاب، تعریف انقلاب فرهنگی و متناظر فرهنگ در جامعه و در فرد چه چیزهایی هست؟ برای تبلیغ ذهنی اعضای جلسه، بحث مفصلی هم پیرامونش انجام دادیم. در این جلسه فکر می‌کنم که با توجه به اینکه عنوان انقلاب فرهنگی تا حدی واضح و روشن شده است، می‌توانیم در مورد خود طرح انقلاب فرهنگی و ضرورت این طرح اگر این جلسه ساعتش اجازه بدهد، تا یک حدی هم وارد ضرورت شویم.

ج) «بسم الله الرحمن الرحيم حالا این طرح را موضوع دقت قرار می‌دهیم، [؟] تا طرح دقیق‌تر مشخص بشود. ما طرحی را می‌خواهیم تنظیم کنیم که هر گاه آن طرح تمام شود، محصولش این باشد که یک برنامه‌ای برای انقلاب فرهنگی درست شود، که عملیات انقلاب فرهنگی به وسیله این برنامه بتواند هدایت شود، کأنه مدیریتی که این طرح را به ما سفارش داده است، انگار مثلاً مدیران ایجاد انقلاب فرهنگی هستند. می‌گویند بروید یک طرح بیاورید پس بنابراین خودتان لازم نیست وارد خود انقلاب فرهنگی بشوید، برای اینکه وارد تولید برنامه‌اش شوید. این برنامه حالا محورهای مختلفی دارد که باید ما بعداً با مقدماتی که آخرین مرحله این طرح است، سنجیده و زمانی را معین می‌کنیم و می‌گوییم با این مقدمات و این زمان می‌شود ایجاد انقلاب فرهنگی کنیم. پس بنابراین دیگر ضرورت خود انقلاب فرهنگی در اینجا مطرح نیست، ضرورت خود طرح است، که آیا انقلاب فرهنگی مدیریت لازم دارد؟ یا اینکه اصلاً قابلیت مدیریت دارد؟ یک وقتی است که ممکن است کسی قائل باشد که اولاً احتمالات معین را که من عنوان می‌کنم، ممکن است یک دسته قائل باشند که در گوهره و جوهره اصلی فرهنگ، انقلاب واقع نمی‌شود، این یک طرز تفکری هست که در جامعه احتمالاً طرفداران خیلی زیادی را داراست، کم نیستند کسانی که می‌گویند و احياناً تمسک به این چیزی را که عنوان می‌کنم را دارند. «فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»، انسان از اول کار تا آخر کار

یک جور است. حسد، حرص، قبح، اینها یک اصول ثابتی هستند، مثل اینکه بشر از ابتدا دارای دو چشم است، دارای دو گوش است، طرز بینی خاصی، دهان خاصی، دست و پای خاصی است، اینها تغییر پذیر نیستند. می‌گویند آنچه که روبنای فرهنگ هست، تغییر می‌کند، گوهر اصلی‌اش ثابت است، ممکن است ابزارش قبلاً سنگ بوده، قلوه سنگ بود، یکی یکی می‌توانسته بزند، حالا بمب اتم می‌شود، بمب هسته‌ای می‌شود، ولی اینکه علت زدن چیست؟ قوه غضبیه، می‌گویم قوه غضبیه معنا ندارد که بگویید عوض می‌شود! شیوه عملکرد، تکنیک عملکرد، فرم عملکرد آن عوض می‌شود ولی پایه‌های اصولی فرهنگ نسبی نیست، پایه‌های اصولی فرهنگ ثابت است. کأنه می‌گویند: برای خود عالم همینطور است، یک دسته قوانین اصولی داریم، منظومه شمسی باید کره‌ای به نام خورشید داشته باشد، طلوع و غروبی داشته باشد، کسوف و خسوفی داشته باشد، اگر این اصول به هم بریزد اصلاً کره زمین جای زیستن و زندگی کردن نیست، لااقل در دوره‌ای دوره زندگی بشر که موضوع بحث ما هست، این اصولی که ، حالا جهان ماده یا جهان طبیعت می‌گوییم که جهان بیرونی دارای یک اصول ثابتی است، روبناها هر چند تغییر می‌کند.

پس فرهنگ را دو دسته برایش قائل هستند، قانون و قاعده و اصل، یک دسته اصول ثابت غیر متغیر، یک دسته اصول پذیرای تغییر و انقلاب، روی روبناهای اینها عیبی ندارد اسم انعطاف یا هر چیز دیگری رویش می‌گذارید ، بگویید طرح مسائلی می‌شود، تغییراتی پیدا می‌شود، آن اصول ثابت را هم حفظ کنید تا مفهوم اعتقاد به خدا، اعتقاد به قیامت، اصول پنج گانه بشر، اعتقاد به نبوت، اعتقاد به عدل، اعتقاد به امامت، تا اینها چگونه شوند مطلق شوند. می‌گویند: هم در فطریات‌تان، هم در شناخت‌تان و هم در جهان یک چیزهایی را مطلق بپذیرید، اینهایی را که مطلق می‌پذیرید تغییر پذیر نیستند، بافت نیست، همیشگی است. آن وقت اینها طبیعتاً یک دسته از قوانین را قوانین ثابت لقب می‌دهند و یک دسته از قوانین را متغیر که تقریباً روبناها متغیر می‌شوند و زیربناها همیشه ثابت است. می‌گویند: شرع هم ناظر بر چه چیز است؟ بر آن اصول ثابت حاکم بر حیات و سعادت بشر ناظر است، اصولی که تغییر کننده هستند اینها مستقیماً مال شرع نیستند، آن اصول کلی به این مصداق‌ها و نمونه‌های متغیر تطبیق می‌شوند. این ادراک یک ادراکی است که قطعاً بیش از

پنجاه درصد معتقدین و متدینین قائل به آن هستند، این ادراک حوزه، ثابت و متغیر تعریف می‌کند، تقریباً باستثنای بسیار اندک، کل حوزه، که ادراک مذهبی است و به طبع آن متدینین در باورها و معارف دینی به این اصول اعتقاد دارند، اصول ثابت و اصول متغیر، اصول متغیر اصول روبنایی است، موضوع شرع نیست، موضوعی است که در موضوع شناسی مبتلا به عینی را معین می‌کند، اصول ثابت چیست؟ آنهایی است که تعریف سعادت، تکیه به آنها دارد، اصول ثابت فرهنگ موضوعی است که شرع درباره‌اش نظر می‌دهد، اصول متغیرش را شرع درباره‌اش نظر نمی‌دهد، این تعبیر به منطقه الفراغ، تعبیر به موضوع شناسی و رجوع کارشناس، تعبیر مختلفی دارند.

این بخش مبتلا به، مصادیق متغیر است. پس بنابراین فرهنگ در احتمال اول یک بخش از قوانینش قوانین ثابت لا یتغیر چه در فطرت انسان، چه در فطرت بافت جهان خواهد بود، کلمه فطرت هم به معنای همان ساختار موجود فعلی در اصطلاح فطرت بافت است و اگر بخواهیم بافت را به زبان کارشناسی ترجمه کنیم همان ساختار است، می‌گویند: ساختار عالم اصول و بنیانهایش تغییر پذیر نیست. نحوه استفاده از آن در تطبیق به جزئیات فرق می‌کند، تطبیق به مصادیق، بخش ثابتش، موضوع بحث شرعی است. اگر شما می‌گویید فرهنگ مذهبی را موضوع بحث قرار دهیم، اصلاً بیاورید در ریشه‌اش، انقلاب فرهنگی معنا ندارد. بنابراین دید نسبی که مفاهیم را نسبی می‌کند، این دید ارزش را هم نسبی می‌کند، پایه‌های معرفتی را هم نسبی می‌کند، فطرت را هم نسبی می‌کند، نه فقط می‌گوید شناسایی نسبی است، بلکه خود محکی شناسایی، که ساختار واقعی هم هست آن را هم نسبی می‌کند، بالاتر از این حقایق را هم نسبی می‌کند. می‌گویند: این دید با دینداری نسبی است، اینها مخالف هستند ما الآن در پی اینکه این دید درست است یا درست نیست نباید باشیم، باید احتمالات را بیاییم دسته‌بندی کنیم، بنابر این دید خود انقلاب فرهنگی در پایه‌ها و ارکان و ساختار و نظام فطرت جایی ندارد. ارکان فطرت ثابت است، ارکان فطرت آدمیزاد، ساختار آدم، ارکان فطرت عالم و ارکان فطرت نظام حقایق هم ثابت است، روبنا فقط فرق می‌کند. مفهوم روبنا تغییر کردن بیشتر در بیانات کارشناسی لقب رفرم دارد، یعنی فرم گردش عملیات با حفظ قوانین. یعنی نحوه

بهره‌وری، نحوه‌ی طرح مسئله می‌تواند تغییر پیدا کند، بهینه شود، مثال ساده‌اش را بخواهم بزنم: اگر بگویند گندم در هر صد گرم چقدر کالری دارد؟ فرضاً کره چقدر کالری دارد؟ شکر چقدر کالری دارد؟ بعد شما حالا بیست نوع شیرینی با این مواد درست کن، فُرم بهره‌وری از گندم و شکر و کره را عوض کردید، حالا شکرش را زیاد کنی یا کم کنی حتماً در نتیجه، یعنی مجموعه را نگاه کنی، درصد کالری‌اش بالا و پائین می‌شود نه اینکه نمی‌شود، ولی نه به لحاظ زیربناها، یعنی مواد اصلی‌اش، نه به دلیل تغییر بافت گندم یا بافت چربی یا بافت شکر از نظر کالری‌ای که دارد، از نظر نحوه‌ی ترکیبی که شما در بهره‌وری از آن به دست آوردید، می‌گویند تغییر در فُرم درست است ولی انقلاب در فرهنگ یعنی چه؟ بنابراین با یک استیحا‌ش نسبتاً تلخی، کسانی که اهل دقت و عمق فکری بودند به کلمه‌ی انقلاب فرهنگی در بخش ساختار کاری حوزه نظر دارند. یعنی چه؟ چه می‌خواهد عوض بشود؟ گاهی هم با طنز می‌گفتند: یک قرآن دیگری نازل شده و یک بشر دیگری آمده، گفتند قرآن که می‌گوید «لا نفرق بین احدٍ من رسله»، انقلاب یعنی چه؟ بگویند می‌خواهیم اقامه‌ی فرهنگ حقیقی کنیم، حالا کسانی که احیاناً دفاع می‌کردند، دفاع ساده‌ی سطحی بود، می‌گفتند غرض اینها انقلاب در فرهنگ دانشگاه است، نمی‌گویند دینداری عوض بشود می‌گویند بی‌اعتمادی نسبت به دین بوده برای اداره جامعه، این باید عوض شود، غرض انقلاب فرهنگی است، می‌گفتند نه! تعبیر را اصلاح کنیم. فرهنگ جامعه هم بوده که مثلاً امام را بالای قدرت نشانده و شاه را بیرون کرده است، امام حسین جزء فرهنگ این مردم بوده است. چرا فرهنگ را به یک جامعه نسبت می‌دهید؟ جامعه را به فرهنگ نسبت بدهید، بگویند جامعه‌ی اسلامی، اسلام فرهنگی الهی است که حقایقی دارد، جامعه‌ها می‌توانند منصوب به این فرهنگ شوند، می‌توانند منصوب نشوند، اگر هم منصوب نشوند، اصلاً ضرری به اسلام نمی‌رسد.

چند روزی در این عالم تشریف دارید و بعد آن طرف می‌روید. آیات مبارک قرآن هم می‌فرماید اگر همه‌تان هم کافر بشوید «و ان الله غنی عن العالمین» «فنبئکم بما عملوا» این مسئله را نباید کوچک گرفت و باید موضوع دقت قرار داد، احتمال را یک بار از نظر برهان نظری، باید دقت کنیم، یک بار از نظر ابزارهای پرورشی، یکبار هم از نظر دوام تاریخی باید ملاحظه کنیم. این یک احتمال است. این احتمال الآن به صورت

جدی در حوزه جلسات متعدد می‌گیرد، به اصطلاح خودمان دانش علم هرمونوتیک فلک می‌کند، اینطوری نیست، این دسته اصلاً هم کاری نداشته باشند بگویند در دنیا چه می‌گذرد. ولی یادمان نرود اصل سنگر خودشان و در سنگر خودشان. می‌آورند، با ابزار خودشان تأمین و تحلیل و محاکمه و محکوم می‌کنند محاسبه دارند. یعنی مثلاً عنوان می‌کنم قبلاً در مقالاتشان بخش کمونیستی در بحث شناخت مرحوم علامه طباطبایی می‌آیند موضوع بحث قرار می‌دهند، با همان روش منطق به اصطلاح انتزاعی می‌گویید، صوری می‌گویید، یعنی با قانون اندراج صغری در کبری و استفاده از حد اولیة بداهت نظری این بحث را می‌کند و تار و پود حرف طرف مقابل را در آزمایشگاه خودشان تجزیه می‌کنند. اینطوری نیست که در برابر هرمونوتیک و روانشناسی هم این کار را نکنند، جنبه مفاهیم: یک شناخت داریم، شناخت یعنی فهم، یک محصول فهم داریم که مفهوم است، درباره فهم قبلاً صحبت شده است، درباره مفهوم هم الآن به صورت جدی مشغول بحث هستند. این بحث چه خاصیتی دارد؟ امکان پیدایش هر گونه تردید و تزلزلی از افراد مبتدی در برابر مشکلات جامعه سلب می‌شود می‌گوید تو می‌توانی تک هم زندگی کنی و خداپرست شوی، ولی اگر از این مرحله یک گام این طرف بگذاری هواپرستی است. پس بنابراین نسبی بودن مفاهیم خط می‌خورد، فهم در یک حدیثی ثابت است، رشدش، رشد کمی تعداد موضوعاتی است که فهمیده شده است، مفاهیم هم نسبت به یک موضوعاتی ثابت است، آن دسته‌هایش هم که متغیر است آنها زیربنا نیستند، فقط فرم بهره‌وری تغییر نمی‌کند. در نظر این عده اگر کسی نسبی بودن را در مفهوم یا فهم بیاورد، در حکم این است که حس‌گرایی را اصل قرار داده باشد، که ماده‌گرایی شناخت را نتیجه عوامل مادی تعریف کند مفهوم را هم کیفیتی از کیفیت‌های مادی تعریف کند. در دانش هرمونوتیک این کار را همینطور انجام می‌دهند، یک خلاف نسبت به عبارت دیگر یک اختراع نیست، هرمونوتیک مثل زبانشناسی مادی زبان را یک کیفیت اثر مادی می‌داند، آقایان هم می‌گویند اگر هرمونوتیک راست است، پس چطور وحی باطل می‌شود؟ اصل وحی، اصل ایمان به خدا، اصل ایمان به معاد و الی آخر.

بنابراین این دسته، هیچ فرض دیگری را برایش راه نمی‌دهند، که اولاً الهی باشد، ثانیاً با حفظ الهی بودن - جهت الهی داشتن - نسبی بودن در ادراکات بشری در همه سطوح را بیاورند. ثالثاً بگوید: تعلقات که اصلش به نظام اختیارات برمی‌گردد، حول جهت ثابت به اولیاء واحد و ثابت باز می‌گردد، فرض دوم ضد این حرف است، می‌گوید: ما هیچ قانون ثابتی نداریم که موضوع درک بشر باشد، همه قوانین تغییر می‌کند. حالا من اگر بخواهم این را به صورت نسبت ابتدائاً از نسبت آغاز کنم، بهتر می‌توانم اینطوری عنوان کنم حضورتان، می‌گویند: که معنای نسبی بودن یعنی اضافه بودن نه نسبت غیر از نسبی بودن است، نسبی بودن در معنای انتزاعی این است که این سطح میز نسبت به سقف چطور است؟ پائین است، نسبت به کف اتاق چطور است؟ بالا است، با اضافه شما بالا و پائین نسبت به این میز پیدا می‌کند، یعنی کلمه بالا که بیاورم روی این سطح میز می‌گویند نسبت به سقف پائین است، نسبت به کف اتاق بالاست، این از کارهایی است که در اضافه کردنها و نسبت دادنها یک شکل در نسبی بودن که ما می‌کنیم. یک شکل این است که اصلاً می‌گویند چیستی یک شیء بازگشت به خصوصیات خود او نمی‌تواند داشته باشد، شیء و تعلق شیء به یکدیگر، تعیین شیء را می‌دهد، یعنی چه؟ این را همیشه من یک مثال ساده‌ای برایش طرح می‌کنم که خیلی زود روش می‌شود، برای اینکه مطلب قابل انتقال باشد؛ می‌گویم جناب آقای میر حسین موسوی چقدر قدرت [...] اگر نخست وزیر است با امضای او خیلی کارهای کشور می‌تواند نظم و نصب پیدا کند. اگر معلم دانشگاه است با تشخیص و امضای او کار یک دانشجو یا چند دانشجو که در اختیارش قرار دارند می‌تواند نظم و تنظیم پیدا کند، بهینه شود. بهینه رفتار آموزشی یک کلاس با بهینه تخصیص در یک کشور زمین تا آسمان فرق دارد. حُب اگر گفتیم هر شیء منصوب به چه منصبی است تا بگویند وضعیت درونی او با بیرون او چه نسبتی با وضعیت درون و بیرون سایر اشیاء دارد تا تعیینش معلوم شود، تعیین یک شیء سخت است یا سست؟ به چه جایگاهی منصوب است؟ حرکت‌های داخلی او نسبتش به سایر حرکتها چیست؟ از اینجا یک ذره خیلی کمی بالاتر می‌رویم، می‌گوییم اگر نظام نسبت حاکم بر حرکتها باشد، بگویند بالا یک نظام قوانین ثابت نسبیتی داریم، خود اینکه چقدر حرکت به این تخصیص پیدا کند، مربوط به کجاست؟ مربوط به این است

که آنجا در چه منطقی قرار دارد؟ در یک منصب قرار گرفت انرژی که از آن کم می‌شود، منتقل به کجا می‌شود؟ جذب به حوزه‌های دیگر می‌شود، در یک جای دیگر باشد انرژی به آن اضافه می‌شود، ترکیب می‌شود، پس اصل آن ساختار، آن نظام، آن قوانین حاکم است که معین می‌کند، کیفیت گردش حرکت‌ها و نسبتشان به همدیگر چه باشد. در بحث زیربنا، بحث تمام شد.

بحث اول کسانی که ثابت قائل بودند و بحث دوم نسبیت. بر حسب نسبیت حرکت ذاتی است، تأکید بردار نیست. قوانین حاکم بر حرکت هم ثابت است، شکستنی نیست، آنچه که در واقعیت رخ می‌دهد دائماً چه چیز است؟ تغییرها و تدبیرهاست. سؤال: آیا آدم فطرتش تغییر می‌کند؟ بنابر این مبنای دوم، حتماً تغییر می‌کند. یعنی چه چیزی تغییر می‌کند؟ دو تا چشمش چهار تا می‌شود؟ بله، چطور می‌شود دو تا چشم چهار تا می‌شود؟ چشم چه هنری دارد؟ می‌گویید چشم وسیلهٔ بینایی است که می‌آیم بالای سر یک میکروسکوپ تا ده هزار برابر موجود زیر را بزرگ می‌کنم، حرکت میکروب یا سلول را و قدرت کنترش را ندارد چشم انسان به غیر مصلح نمی‌بیند. اگر ده تا از این چشم‌های سر هم داشت اضافه و قدرت اینکه بینایی‌اش ضرب نمی‌شد، آن موقع چطور است؟ فرق نمی‌کرد، جایی که حالا دو تا چشم داشته باشد، چهار تا چشم، دو تا هم پشت سر دارد، ولی اگر میزان کمیت بالا می‌رفت کیفیت بالا نمی‌رفت، باز هم میکروب و سلول را نمی‌دید، ضریب دقت را بالا می‌برم حس را مسلح می‌کنم، حالا که حس را مسلح کردم چیزهایی را می‌بینم که آن وقت نمی‌دیدم، گوش را مسلح می‌کنم چیزهایی را می‌شنوم که قبلاً نمی‌شنیدم، خود تلویزیون و وسایل الکترونیکی که ما داریم با همدیگر صحبت می‌کنیم مگر جز مصلح شدن ابزار حین ماست، که به شما امکان می‌دهد از این طرف دنیا به آن طرف دنیا صحبت کنید، چون دهان شما، آن تار صوتی شما که حرکت مکانیزم در فضا ایجاد می‌کرد و پیام می‌داد، حداکثر رسانه‌ای‌اش چقدر بود؟ گیرم کسی هم می‌رفت بالای یک مأذنه شروع به اذان گفتن، بگویید یک کیلومتر هم صدایش می‌رفت، نخیر دو کیلو، نه پنج کیلو، نه یک فرسخ، کسی که نمی‌تواند بالاتر از یک فرسخ که نمی‌چشم انسان به غیر مصلح نمی‌بیند فتن این شش کیلومتر هم صدای اذان می‌رود، حالا ایشان با آرامی پشت یک تریبون صحبت می‌کند صدای اذانش کجا

می‌رود؟ آن طرف دنیا. صوتش مسلح شده، گوشش مسلح شده، چشم‌هایش مسلح شده، کارآمدی‌اش تغییر کرده است.

سؤال: آیا وقتی کارآمدی تغییر می‌کند، معنای تغییر بهره‌وری و تغییر در فرم نیست؟ نه. حالا داریم در مبنای دوم صحبت می‌کنیم، در مبنای دوم می‌گوید: یک نحوه حساسیت‌هایی که قبلاً قابلیت طرح نداشت، یک دسته از ترکیباتی که قابلیت طرح نداشت و به عبارت دیگر، حضور گزینش و انتخاب در ارتباط، هرگز در محدودیت‌های قبلی نیست. می‌خواهم بین دو گزینه بگویم، چند گزینه جلویم وجود دارد، در کلیه ارتباطاتشان چند گزینه می‌تواند جلوی هر کسی وجود داشته باشد. حالا اگر ما از این منظر به مطلب نگاه کنیم می‌گوئیم نه فقط بافت حس تغییر کرده در قدرت و ضریب تأثیر تغییر کرده است در، محاسبه هم همینطور شده است، در محاسبه یک وقتی هوشمندی بشر خیلی ترقی می‌کرد، پس از ملاحظات فلسفه چنین و چنان می‌توانست یک جدول ضرب ده در ده درست کند، علائمی را، مفهوم برابری را تعریف کند، اینها کارهای مهمی بوده که در عین حال در دنیای خودش انجام گرفته و مفهوم برابری، مفهوم اندراج و برابری، مفاهیم منطقی را و علائم گذاری کمی را تنظیم کرده است، کم یعنی برابر، آن را دارای علامت کرده، منطقی را در آن به کار گرفته، اعداد فیثاغورثی و یا اشکال کیفیت اقلیدسی را درست کرده به کارآمدی هم داشته است. ولی شما امروز با محاسبه احتمالات مواجه هستید، امروز مواجه با اصل عدم تعین و بهینه‌گزینی هستید. آن وقت شما ابزارتان که جدول ضرب نیست، ابزارتان کامپیوتر، رایانه، است. خودش قدرت این را دارد که محورهایی را که به او دادید بر اساس برنامه تعیین بهینه کند، قدرت محاسبه بشر یک وقتی است یعنی هوش، بدون اسلحه هست، یک وقتی هوش چطور است؟ هوش مسلح. پس چشم مسلح، گوش مسلح، بیان مسلح، هوش مسلح و حافظه مسلح داریم، قبلاً شما می‌آمدید، به زحمت یک تعداد چیزی را در حافظه‌تان حفظ می‌کردید، بعد آمدید کتاب و علائمی را درست و معنا کردید و به اصطلاح حافظه اجتماعی کتابخوانی شد. حالا قدرت دارید این را سریع به گونه‌های مختلف آرایش دهید. حالا لازم نیست فیش یا برگه‌نویسی‌تان، فقط و فقط یک نوع آرایش که شما می‌خواهید، رویش انجام بگیرد، بیایید یک زبان برای

تجزیه درست کنید بعد بر اساس این زبان دوم غیر از زبان نگارشی اولی، بگویید مثلاً ما چه قطعه‌ای را تعریف می‌کنیم، اصل قطعه بعد فرعش بعد داخلش، بعد این را می‌توانید آرایش‌های مختلفی دهید. حافظه‌تان حافظه پرتحرکی در کنار آن هوش است و مسلح هم شده و دیگر اساساً با علائم موجی هم می‌تواند حرکت کند، یعنی با علائم موجی یعنی نیاز به اینکه یک بار بنویسید این فیش‌ها را، بعد جای این فیش‌ها را تقدم و تأخر توالی‌شان را عوض کنید تا یک مرتبه جدید بشود، نداریم، موج می‌آید این کار را برایتان انجام می‌هد، جریان چی؟ موج نوری‌ای که در این مدار آی‌سی دارد کار می‌کند با حرکاتی که شما می‌کنید، فرمانی را که شما می‌دهید دارد انجام می‌دهد، مسلح شدن حسّ و محاسبه و حافظه بشر امکان فعالیتش را خیلی تغییر می‌دهد. نفرمایید خیلی تفکیکی نیست نیازهایش را تغییر می‌دهد. پاسخ به نیازهایش را هم تغییر می‌دهد.

تعریفش را از ارزش‌ها جور دیگر می‌کند، می‌گوید نه! ببینید چی به اداره عینیت مسلط است به آن. چگونگی پیدایش احساس نیاز را چه کسی تألیف می‌کند؟ تعاریف چه کسی محکوم به انزواست و تعاریف چه کسی به اصطلاح مدیریت عینی [؟]، می‌گوید هر گونه محدودیتی که تحرک را متوقف کند، محکوم می‌شود، هر گونه گرایشی به مفاهیم ثابت یا ساختار ثابت به معنی محکومیت یا محدودیت بخشی از تحرک است. بنابراین نسبی‌گرایی اصل است و اگر بخواهیم صورت مسئله را بگوییم: گذشته جهان وابسته به آینده است یا آینده وابسته به گذشته، می‌گوییم گذشته وابسته به آینده است، آینده جلو می‌رود، او باید تعریف مجدد شود.

س) یعنی عمل امروز زمان را آینده مشخص می‌کند؟

ج) نه، آینده حتی نظر شما را درباره گذشته معین می‌کند.

س) بله، وقتی امروز را مشخص کرد، گذشته را هم مشخص می‌کند.

ج) نه اینکه گذشته آینده را معین کند، این نظر نسبی دارد. بنا به نظر نسبی گراها قائل شدن به هر گونه موضوع مذهبی رویش خط می‌خورد، بالا رفتن راندمان، کارآمدی اصل می‌شود، کارآمدی چی چیز؟ محسوس.

س) از قوانین ثابت که فرمودید اینها معتقدند، منشأش را چه چیز می‌دانید؟

ج) نسبی‌گرا، اینکه هر مرحله‌ای، آن ساختاری که می‌آید طبیعتاً وابستگی به این ساختار یک تأمین‌هایی را ایجاد می‌کند، یک تعلق‌هایی را هم به آن ساختار قبلی ایجاد می‌کند، ولی این ساختار چطوری می‌شود؟ خودش و آنچه را که وابسته به آن هست متلاشی می‌شود، تبدیل به مرحله دوم می‌شود. شما اینطوری نیستید که حالا اگر یک آهن را بردید داخل کوره، از قبل از بردن شروع به آب شدن کند، وقتی داخل کوره بردید به شش هزار درجه رسید، آب می‌شود. اگر درجه‌اش شش هزار باشد، روی درجه‌ای که باید ذوب شود باید ذوب باشد. پس بنابراین علت اینکه اینها هنوز هستند، اول اینکه هستند را تعریف می‌کنیم که اینکه هستند یعنی کجا هستند؟ آیا در مدیریت تکامل اجتماعی هستند؟ هستند یعنی در بالا بردن ضریب حس و محاسبه هستند یا نه! آنجا نیستند؟ می‌گویند آن اعتقاد حضورش را در بالا بردن حس و محاسبه نیست! آن اعتقاد تدریجاً دوستان خودش را از دست می‌دهد. خُب حالا مرحله سوم را به نظرتان می‌آید که وارد بشویم یا نشویم؟

س ۱) این قسمت بحث را تمام کنیم.

ج) [؟] بله تمام کنیم، اما مرحله سوم

س ۲) گمانه سوم

ج) احتمال سوم

س ۱) یک جا گفتیم احتمال، یک جا گفتیم فرض و یک جا گفتیم گمانه، هر سه را یکی می‌گیریم.

ج) بله، خود احتمال که احتمال ۳ اصل، طرفدار دارد

س ۱) یا ۳ دیدگاه درم ورد طرحمان داریم

ج) به عنوان ۳ احتمال بگیرید، در اول کار طرفدار را سنجاق نکنید، بگویید احتمال نظری، احتمال دوم، احتمال سوم

س ۱) این احتمالات احتمالاتی هست که آدم‌هایی هم در واقعیت به آن سنجاق شدند.
ج) بله طرفدار قرصی دارد.

س ۲) یعنی در این ۱۴، ۱۵ سال که ما دیدیم طرفدار همیشگی و پا به قرصی دارد.
ج) یعنی حوزه، دانشگاه، فرهنگ.

احتمال سوم: اینکه یک امر، امر اینکه حرکت بدون داشتن جهت ثابت، که شما هم در نسبت طبیعی چه گفتید؟ گفتید که قوانین ثابت، حرکت را اگر مطلق کنید ولو در نفس قانون، تا آخرین قانون محال می‌شود، این یک اشکال شد اشکال دوم اینکه، در پیشفرض خود حرکت هیچ تغییری نکرد. ما تحلیلی دربارهٔ نفس حرکت داریم و نظام تئوری اگر در یک بنیان اصولی‌اش اجمال داشته باشد، در کل آن چطور می‌شود؟ در کل آن قابل نشان دادن است و اجمالش را ما حاضر هستیم نشان هم بدهیم که در بن‌بست‌هایی را که بردی روش کار فعلی دنیا در جای جای آن دچار مشکل است. تعریف حرکت را به سکون ممتنع است، تعریف حرکت به غیر از حرکت امکان ندارد، تعریف حرکت به تعین نمی‌شود. اختیار: یعنی عدم تعین وجود، نظام نسبیت، برآیند اولیّه نسبت بین اختیارات است. بنابراین اولاً جهت واحد، ثانیاً فاعل واحد، در پیدایش کل نظام نسبیت، هم حرکت و هم نظامش اصل می‌شود بعد تکامل پیدا می‌کند، کمال را در کلیه سطوحش قبول دارد، و قندتر از شما تندتر از کی؟ نسبیت گراها چطوری بگوئیم؟ [؟] شما خود قوانین نسبیت را به طرف حرکت بردید، فقط برایش جهت را ثابت فرض کردید نه قوانین را، نظام نسبیت متحرک است. بنابراین محدود به عالم فیزیک هم نمی‌توانند بشوند، قسمت دیگری که بایستی لقب تندتری را برای کمال و سیر تکامل ذکر کنیم، این است که نفس فاعلیت و اختیار و عدم تعین توسعه پذیر و تکامل پذیر است و اشتداد بردار است، خیلی فرق دارد. حرکت بر حرکت مثل چه می‌شود؟

ج) نه حرکت خودش سرعت دارد حرکت بر حرکت شتاب می‌شود، حرکت بر حرکت بر حرکت نرخ شتاب می‌شود، تغییر نرخ شتاب تغییر موضوع متغیر به موضوع آخر را می‌دهد. تغییر داشتن نظام معنایش این است که خود آن چیزی که علت پیدایش کیفیت هم می‌شود آن هم دارای حرکت است، حرکت داشتن اختیار یعنی بالای خود آن نظام، این مرتبه‌ای هست که اختیار نیز دارای تکامل و حرکت است عدم تعین هم عدم تعین ثابتی نیست خیلی خوب این در موضوع حرکت.

حالا می‌آییم یک قدم این طرف تر می‌گوییم آیا این مفهومش این است که قائل شویم که دین وجود ندارد یا اینکه دین وجودش خیلی قوی تر از وجود قبلی می‌شود، فاعل واحد دارای افاضه هست بر کسی که جهت واحد دارد، روند تاریخ روند واحدی است، روند تکوین روند واحدی است، در اینجا صحبت درباره این است که تشریح شرع ضروری است، اگر اختیار قطعی است اگر انتخاب و بهینه‌گزینی نیست، بالاتر از بهینه‌گزینی است. اینکه نوع ادراکی، که می‌آید از طرف خداوند متعال، که آن نوع را ما به عنوان وحی می‌شناسیم، این ابزار اداره تاریخ است، یک جهت واحد شما دارید؟ [تاریخی واحد دارید، ابزار اداره می‌خواهد، هماهنگ‌سازی می‌خواهد، پس چه چیزی تشریح می‌شود؟ ابزار اداری - تاریخی تکوین و ابزار اداره تاریخ دارید. قوانین حاکم بر رشد و سعادت که فرستاده می‌شود ابزار اداره تاریخ است نه ابزار اداره جامعه در یک چیز وحی، یعنی قوانین حاکم بر توسعه، آنجا شما قوانین حاکم بر نسبیت داشتید می‌خواستید از آنجا بیاورید و استراتژی توسعه را بنویسید، اینجا قوانین حاکم بر تاریخ را دارید می‌خواهید استراتژی توسعه را بنویسید آنجا نسبت درجه ۲ حادی بود اینجا نسبیت الهی است، یک ذره از اثبات دین دست نمی‌خورد بلکه مهم دینی تغییر می‌کند.

قوانین رشد تاریخ چه پایگاهش در فطرت ما، چه پایگاهش در فطرت جهان ثابت است، این ابداً به معنای اینکه تحولاتی که تحت این قوانین انجام می‌گیرد، اینها کیفیت‌های ثابت دیگری هستند، نیست! که بگویید نظریه اول: بگویید اصول ثابت است و روبناهای تغییر می‌کند، نخیر! اصول تاریخی ثابت است و بر پیدایش

انقلاب‌ها حکومت دارد از صفحه قبل، تطبیقش هم به عنوان رفرم تطبیق جزئی نیست، تطبیق آن پیدایش رهبری انقلاب‌ها تحت قوانین رشد تاریخ متناسب با مرحله رشد فرهنگی سیاسی است.

س) [؟] ولی به زیربناها، کسی دست نمی‌زند.

ج) زیربناها، زیربناهای جزئی تلقی نشود، زیربناهایش تکامل تاریخ، بلا به نسبت، بلا به نسبت، بلا به نسبت اصول دیالکتیک اگر دست نخورد معنایش این است که قائل به تهجر شدیم! ما می‌گوم قوانین حاکم بر تاریخ تکامل ثابت است، اولیاءش هم واحد هستند و اولیاءش هم حضور دارند، نه اینکه ایجاد شدند، یک زمانی هم بودند و حالا نیستند! در قوانین نسبت، قوانین حاکم بر حرکت، خود قوانین حاکم بر نسبت اینجا کسی نمی‌گوید که اینها متغیر می‌شوند. نحوه ثبات و تغییری را که فرض یک ملاحظه می‌کند، بسیار بسیار ساده لوحانه است، حکومت بر تغییر و تکامل را برای دین نمی‌آورد، حکومت بر گرفتن، دفاعی، آن هم گرفتن ناتوان، بخش کوچکی را می‌تواند بگیرد، آن هم باز در توانستن نگهداری‌اش خیال می‌کند بتواند نگهدارد و مهمتر از اینکه اداره کارآمدی را در دست می‌گیرد.

س) (۱) [؟]

ج) حال دیگر شد، دیگر نمی‌خواهد.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۳

۱۳۷۸/۱۲/۲۲

حاضرین: آقایان حجت الاسلام والمسلمین حسینی، مهندس مرعشی، نیری، مهندس دانشمند، رضایی، علیپور

آقای علیپور: در جلسه قبل امکان پذیری وقوع انقلاب در سه احتمال بررسی شد.

• احتمال اول وقوع انقلاب را در بنیانها، پایه ها و زیر بناهای فرهنگی منتفی می داند،

• احتمال دوم چون کلیه وجوه، اعم از گرایشات، دانش، بینش را نسبی می داند، لذا وقوع انقلاب را در

تمامی آنها جاری می داند.

• احتمال سوم قائل به اختیار است و بنیان حرکت را به اختیار بر می گرداند. این دیدگاه خود اختیار را نیز

توسعه پذیر می داند و این ایراد اساسی را به احتمال اول و دوم وارد می داند که اصل حرکت در این دو دید

گاه تحلیل نمی شود و حرکت در این دو دیدگاه به تعیین و ثبات تعریف می شود. از طرفی وجود بن

بسته های عینی مبین وجود عدم هماهنگی در دستگاههای فکری فوق است. از سوالاتی که در این جلسه

وجود دارد و می تواند مورد بحث قرار گیرد اینکه جایگاه بحث این احتمالات سه گانه در کل بحث ضرورت

چیست؟ آیا مقدمه بحث است و یا در پی آن خواهد آمد؟ ثانیاً وجه تمایز قوانین حاکم بر توسعه در دیدگاه

اول چیست؟

تبیین دیدگاه اول: منتفی بودن ضرورت انقلاب فرهنگی در این دیدگاه

حاج آقا حسینی: کل بحث زمینه بررسی ضرورت است و مقدمه ای جداگانه نیست. اساساً ضرورت از نظر

پایگاه اول اصلاً منتفی است، بر اساس استدلال آنها فطرت (پایه اصلی استدلال آنها) تغییر نمی کند. لذا

شناخت ساختار و مکا نیزمش تغییر پذیر نیست.

امور وجدانی مثل اینکه آدمی از ظلم متنفر است و عدل را در عقل عملی دوست دارد و تجاوز به حقوق دیگران را نمی‌پسندد، از این دسته می‌باشند.

آنها اعتقاد دارند که فطرت اساس است. بنابر این پیشینه در داوری وجود ندارد، لذا نمی‌توان با پیشداوری وارد بحث شد. چرا که این دسته از اطلاعات اثری نداشته و این دسته از اطلاعات علتش فطرت است. بنابر این تکامل اجتماعی روی این دسته از اطلاعات اثری نداشته و این دسته از اطلاعات مربوط به موضوعاتی که تکامل در آن راه دارد، نیست.

تبیین دیدگاه دوم: حاکمیت شرایط و پیشینه بر شکل‌گیری اعتقادات، بینش و رفتار فرد دیدگاه دوم قائل به نسبیت‌گرایی است. به اعتقاد آنها هر کسی پیشینه‌ای دارد و اساساً هیچ‌کس منقطع و بریده از پیشینه نیست. ترکیب فطرت یا سرنوشت هر فرد یا سرشت هر فرد در یک جایگاهی، ترکیبی را پدید

می‌آورد که نمی‌توان ادعا کرد که مطلقاً در فرد چه در این زمان و مکان و چه در زمان و مکان دیگر اگر پدید می‌آید تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

به اعتقاد آنها، ترکیب نطفه‌ای فرد (ژن فرد) در خط سیری پدید آمده که نسبت به محیط و گذشته‌اش قطع نیست پس از مرحله ترکیب ژنی و نطفه‌ای به مرحله رشد و نمو می‌رسیم. اگر مادر فرد مثلاً در ۱۰ روز دوران حمل این سلسله از حالات را داشته باشد این اثرات بر روی جنین پدید خواهد آمد و به همین ترتیب پیش‌رفته تا به تولد و نهایتاً اثرات دوره بعد از تولد می‌رسد و در تمامی این دوران فرد را متاثر از محیط و گذشته‌اش می‌داند به شکلی که در نهایت اعتقادات و بینش فرد را منعبث از داشتن پیشینه و پیشداوری می‌داند.

نقد دیدگاه‌های اول و دوم

حال با توجه به این دو نظریه و مباحث جلسات قبلاً به صورت گزارش ارائه شده بود می‌توانیم قدری عمیق‌تر شویم.

نظریه اول ، فطرت عالم را ثابت می‌انگارد و معتقد است که نباید پیشینه فرد را در این شناخت دخالت داد پیشینه اش خود فطرت است. پایه تفکیک دین از تعقل به همین جا باز می‌گردد. حال اگر در شهودی ملاحظه کردن دین و فهم بهتر دین ، این گروه از دوستان مورد سؤال قرار گیرد جوابشان این است که:

برو خودت را تزکیه کن ، به عبارت دیگر موانع آئینه ر اپاک کن ، زنگار زدایی کن. باید توجه داشت که تمامی متدینین تا این مرحله پیش نمی‌رود و دسته ای از عرفا و عمدتاً از دراویش در این سطح هستند. ضمن آنکه باید توجه داشت که فقها کار عقلی را اصل می‌دانند. موضوعاتی ر اکه می‌خواهند اجتهاد کنند ، دقت می‌کنند ، قواعدش را تنظیم می‌کنند. اما وقتی که می‌روید روی شناخت شناسی ، و (نه منطق سازی دوم) آنجا را به فطرت بر می‌گردانند. البته متکلمین ، به جای اینکه بگویند بروید تهذیب نفس کنید تا تجلی پیدا شود می‌گویند این جوهره را هر کسی دارد شما منصف باشید ، خلاف نکنید. اگر تهذیب نفس می‌کنید برای این باشد که هوای نفس را در تطبیق بکارنگیرد. حتی اگر قانون اصولی می‌خواهید بسازید ، عادل باشید و ضمن در نظر گرفتن دقت نظر منصفانه عمل کنید ، فرق بین اصولیون با سایر دسته ها ، این است که تحولات را در منطقه شناسایی دین می‌پذیرند.

ذکر این نکته ظریف اما بسیار مهم ضروری است ، درک از دین (همان گونه که در پاورقی خواهیم گفت) رشد دارد ، ولی نباید حجت شکن باشد. یعنی نباید ادراکات حسی ما جای تبعیت از وحی را بگیرد. تفسیر دین ، به پسند مفسر، یعنی تفسیر شدنش به خواستی که من دارم ، و این تبعیت از خواستی که خداوند دارد، مغایر است.

البته در مورد کنترل و اطمینان از اینکه وارد چنین وادی نخواهیم نشد ، بعداً بیشتر صحبت خواهد شد. اگر تکامل را بپذیریم و در عین حال معتقد با شیم که باید پیشینه ها را کنار بگذاریم ،(چه پیشینه گرایشی باشد و چه بینشی و چه دانشی) چون عملاً امکان کنار گذاشتن پیشینه ها وجود ندارد ، نظریه ما نیز خود مولود تکامل خواهد بود ، چرا که به انسان نسبت دارد. در این صورت اساساً چگونه می توان ادعا کرد که این

نظریه الهی و نظریه فرد دیگری مثلاً الحادی است؟ چرا که اگر نظریه مولود تکامل باشد ، چه نظریه ما باشد و یا نظریه فرد

الحادی ، هر دو آنها در صراطهای مستقیم هستند و، اصلاً معنی ندارد که یکی را بر دیگری رجحان دهیم. بنا بر این اگر به این دو نظریه توجه کنیم ، یکی تکامل گرا و دیگری تکامل را قبول ندارد و نمی پذیرد ، نظریه اول نیز با مطلق کردن تغییر و نسبیت به همان خاصیت می رسد که از مطلق کردن تحجر بدان می رسیم. یعنی اگر قوانینی حاکم بر نسبیت ر ابرداریم و نگوییم که نسبی بودن منصوب نسبیت است ، آنوقت حرکت محال می شود. چرا که اختلاف پتانسیل اگر صفر شود ، حرکت محال است. تردید اگر مطلق شود حرمت محال است و اساساً حرکت بدون پایگاه و جهت مفهوم ندارد.

تبیین حرکت در دیدگاه سوم و بیان پاره ای از اشکالات وارد به این دیدگاه و پاسخ آنها بنا بر این تعریف حرکت چه به معنای مفهومی و چه به لحاظ تحقیقی باید دقت کرد ، اصل تکامل که خود حرکتی بزرگ است ، بدون وجود قوانین حاکم و ثابت میسر نمی شود. از طریق قوانین حاکم ثابت نیز جواب نمی دهد. فاعل واحد می خواهد. چرا قوانین ثابت حاکم جواب نمی دهد؟ جواب این سؤال در جای دیگر داده شده است. همانجا که گفته ایم ، در صورتی که تعلق اصل باشد ، فرض تعلق به کیفیت ثابت مردود است ، چرا که اگر تعلق به یک امر ثابتی باشد ، باید تعلق مرتباً کم شود تا به صفر برسد. اگر تعلق به صفر رسید ، دلیل ندارد که در زمان حال حرکت داشته باشیم و قاعدتاً می تواند قبلاً به صفر رسیده باشد.

خوب اگر بنا باشد که حرکت به فاعلیت تعریف شود ، آسیب جدی به این نظریه وارد می شود. اول آنکه اگر نسبیت را مطلق کنیم و قوانین را ثابت ندانیم به بن بست می رسیم. ثانیاً اگر پیشداوریها و پیشینه ها و زمینه ها را تقسیم نمائیم و به صورت مفرد تمام نمائیم ، پیشینه اختیار چه چیزی است؟ همه چیز پیشینه می خواهد ، اختیار پیشینه نمی خواهد؟ آنچه که شما ذکر می کنید پیشینه انتخاب است ، پیشینه اختیار چیست؟

اگر پیشینه اختیار را نفس مشیت تلقی کرده ایم باید که در جریان تکامل دو فرض را در نظر بگیریم ، اختیار متعبد و اختیار غیر متعبد ، هر دو نوع اختیار نیز تکاملی هستند. اگر عنصر اختیار را هم حذف نماییم ، آگاهی هم حذف می شود و خود این مطلب که می گوئید به صورت نسبی شناسایی می کنیم نیز حذف می شود اگر اختیار وجود داشته باشد ، سرو کله گرایش نه به عنوان پیشینه گرایش ، بلکه به عنوان اختیار نسبت به گرایش پیدا می شود که در عامترین وجهش ، اختیار جهت است.

تمایز بین قائل شدن به اختیار جهت واحد و دیدگاه اول پیرامون گزینش اصل موضوعه

آیا اختیار جهت مثل اختیار اصولی اموری است که قبلاً کسانی که ساختار گرا بودند می گفتند؟ خیر. گرویدن در جهت حاکم بر تکامل یعنی تسلیم و تعبد نه مناسک عبادت ، مناسک عبادت حرف دیگری است. اصل اینکه تعلق نفس به طرف دنیا باشد و یا به طرف خدا باشد. لذا اختیار دو جهت دارد و ما به عنوان واقعیت اعلام می داریم که اختیاری که مربوط به جهت پرستش خدای متعال است در عین اینکه تکاملی است می تواند پیش فرضهای منطقی را تغییر دهد و در عین حال از پوشش قویتری نسبت به آن کسانی که به اصطلاح اصل موضوعه ای هستند، برخوردار می باشد. عات این است که افراد معتقد به اصل موضوعه اجازه می دهند که چند اصل موضوعه راجع کرده و پس از آنکه بین آنها تلائم پدید آمد ، با آنها ساختمان بسازند ، البته کارآمدی هم دارند. اما اگر در موضوعاتی مثل وحی که پس از اعتقاد به خداوند متعال پدید می آید ، یعنی اگر قوانین حاکم بر رشد جهت عمومی را توانست تعریف کند علم برتری را پیدا می کنید که به جای قوانین نسبیت می تواند مسئولیت هماهنگ سازی حرکت های پایین تر باشد و در صورت بروز هر گونه نقیصی در هماهنگی می تواند به جای قبلی باز گشته و آن را بهینه و بااصطلاح اصلاح نماید. فرقی که با سطح اول دارد این است که در اینجا قابلیت تغییر تا پیش فرض های منطقی دانش اصول فلسفه و منطقی اش حول جهت واحد وجود دارد. یعنی پس از اینکه توانست تعبیر خودش را تمام کند و به لحاظ تئوریک کامل شد ، اولین موضوعی را که مورد بحث قرار می دهد آثار رسیده از وحی است. درک ازدین اول قرار می گیرد و بعد براساس قوانین حاکم بر نسبیت ، کلییه نظامات پایین تر را هماهنگ می کند. اما آیا به صرف

اینکه جهت الهی وجود دارد می‌توان به این دستگاه لقب الهی داد؟ هر منطقی که توانمندتر شد و توانست تعبد را نشر دهد و در همه شئون توانست منشأ پرورش انگیز شیء شود که شیفتگی به طرف خدای متعال را پدید آورد یعنی در یک کلام ، محصول آن ایثار باشد ، آن وقت می‌گوئیم که این دستگاه الهی است. باید توجه داشت که تنازع در سر دنیا نیست و بحث ایثار نفع فرد به صورت مادی تعریف نمی‌شود که در جنگ با نفع دیگری باشد. ضمن آنکه اگر دقت کنیم به این نکته ظریف بر می‌خوریم که اگر راندمان و اثرش را با دستگاهی که در جهت دنیا است بخواهیم مقایسه کنیم در آن دستگاه اساس پرورش ، تحرک روانی در ایجاد افزایش مدام تعلق و تحریص نسبت به عالم دنیا است ، در دستگاه الهی تحرک روانی فرد شدیدتر می‌شود و کارآیی آن نیز اثربخش تر اما این تحرک در توسعه نیازمندی به آخرت است. دستگاه مادی عالم دنیا را مقصد می‌داند اما در دستگاه الهی عامل دنیا به مثابه ابزار است. پس بنابراین اختیار اولیه ای که جهت را می‌سازد اصل قرار می‌گیرد.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۴

بازگشایی بحث انقلاب فرهنگی از دیدگاه اصولیون

س) این جلسه، جلسه چهارم از طرح مدیریت توسعه فرهنگی است. در تاریخ ۷۹/۱/۱۴ در خدمت شما هستیم جلسه اول از سال نو می‌باشد. بحث در مرحله ضرورت است. همان‌گونه که در سه جلسه قبل هم تأکید کردیم ما به صورت یک طرح بحث را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در مرحله اول، طرح اجمالی مدیریت توسعه‌ی فرهنگی یا به عبارتی بهتر، انقلاب فرهنگی تدوین می‌شود. برای تبیین طرح اجمالی از بحث ضرورت شروع کردیم و مرحله‌ای را که اکنون بررسی می‌کنیم، بحث ضرورت است.

پیشینه بحث، بررسی اجمالی امکان‌پذیری انقلاب در احتمالات سه‌گانه بوده است و در ادامه آن به بررسی اجمالی امکان‌پذیری تحول در شناخت یا علم در احتمالات سه‌گانه پرداختیم. در حقیقت پایه انقلاب فرهنگی امکان تحول در شناخت است که در سه احتمال امکان‌مورد بررسی قرار گرفت. در احتمال اول چون پایه شناخت به فطرت ثابت بر می‌گشت، تحول در آن عرصه منتفی بود. بحث انقلاب در عرصه فرهنگ در احتمال اول به صورت پایه‌ای منتفی است.

در احتمال دوم نسبت مطلق است و شناخت کاملاً تابعی کاملاً از پیشینه فرد است. لذا در این احتمال امکان تحول در هر سه بُعد «گرایش، بینش و دانش» وجود دارد. مشکلی که در این احتمال وجود دارد تناقض بین مطلق‌انگاری نسبت است که خودش قانون ثابتی را به اختیار تحمیل می‌کند؛ یعنی نقض پایه‌ای وجود دارد که به اختیار، قید می‌زند. علاوه بر این مسائل عینی که امروزه جهان با آن دست به‌گریبان

است، خودش یک نقض عینی را نشان می‌دهد. این از جهت، این احتمال با وجود حاکمیت کاملش نتوانسته است هماهنگی ایجاد کند.

احتمال سوم اختیار را اصل در شناخت می‌داند. دو نوع اختیار را می‌شناسد، اختیار متحول و اختیار غیر متحول. این دونوع اختیار در حقیقت پیشینه هر گونه شناختی هستند؛ یعنی بر خلاف دیدگاه اول، پیشه را قائل است نقش پیشینه را در شناخت و آگاهی می‌داند، اما پیشینه را خود اختیار می‌داند و قوانین ثابت را حاکم بر اختیار نمی‌داند. جهت را حاکم می‌داند، اما قوانین ثابت را حاکم نمی‌داند. در ادامه بحث جلسه سوم به طور تفصیلی نقش اعتقاد به پیشینه را در خود شناخت یا عدم اعتقاد به پیشینه و نقش تعلق را در آگاهی و شناخت بررسی کردیم و قرار شد که ما در متون تولید شده قبلی در مورد نقش تعلق بررسی کنیم که در طرح اجمالی از آن بتوانیم استفاده کنیم. چند شاخص هم داشتید که در احتمال سوم شاخص‌های عینی کدام‌ها هستند که درک درست از دین را به ما ثابت می‌کنند. گفتید درک از دین زمانی درست خواهد بود که بتواند انگیزش را در عینیت به سمت ایثار سوق بدهد، نه اینکه افراد صرفاً به خاطر منافع فردی در یک مسابقه تنازع بقاء برای منافع فردی قرار بگیرد.

این کل جریان بحث بود که ما همچنان در مرحله ضرورت هستیم. ادامه بحث قاعدتاً طبق احتمال و گمانه‌ای که خود بنده دارم این است که به طور تفصیلی شما نقش دو احتمال اول را خواهد داشت و اثبات گریز ناپذیری انقلاب فرهنگی در احتمال سوم که این خودش پایه اثبات ضرورت انقلاب فرهنگی در طرح اجمالی می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. قسم اول: همان‌گونه که گفتید بحث مختصری در مورد نظریه یا احتمال یا فرض اول را بیان کردیم که معتقدین بسیار زیادی هم دارد، گفتیم که نظام ساختاری موجود فرهنگ مذهبی، فرهنگ را به مفاهیم اعتباری و حقیقی تقسیم می‌کنند. مفاهیم حقیقی را منحصراً در دستگاه انتزاعی قابل ارزیابی می‌دانند و نسبت هست و نیست را با تکیه به بداهت می‌سنجند؛ یعنی مبنا را بداهت روش منطقی صوری و منطقی قیاسی قرار می‌دهند. البته این روش صرف نظر

از اینکه قبلاً در یونان بوده، باید توجه داشته باشیم که هنوز هم در ریاضیات منطق قیاسی مخصوصاً در بخش نظری و تئوریک برای شناخت تلائم، حتی در مجموعه‌سازی‌ها کاربرد دارد؛ یعنی ما نباید با ساده‌اندیشی در منطق قیاسی بگوییم که این انتزاع برای عالم عینیت نیست، پس باید کنار برود. درست است که شما برای کارهای کاربردی از آن استفاده نمی‌کنید، ولی منزلت آن را در بخش‌هایی که حضور دارد نمی‌توانید انکار کنید.

(س) در غالب منطق ریاضی شأن خیلی،

(ج) یعنی در بخش تلائم نظری، منطق قیاسی در آنجا حرف اول را می‌زند. ما باید همیشه نقاط ضعف و قوت طرفی را که می‌خواهیم مورد نقد قرار بدهیم، دقیقاً بشناسیم؛ یعنی کسی اصولاً قائل به اصول دیالکتیک است و می‌خواهد براساس آن منطق عینی تحلیل کند، می‌گویند ایشان که می‌خواهد در بخش ریاضیات نظری تحلیل کند، چه کار می‌تواند کند. برای ریاضیات نظری تعریف می‌دهد ولی قانون قیاس اندراجی را به صورت کمی می‌گوید. این را نمی‌تواند؛ یعنی ما باید این را در نظر داشته باشیم که بشناسیم ناتوانی منطق انتزاع، از کنترل تغییرات در چگونگی شدن، موضوع و منزلتش با توانمندی‌اش در اثبات بودن تفاوت دارد. موضوع آن دو موضوع است. در موضوع خودش کارآمد است و اکنون هم قابل استفاده است. اینکه استفاده از آن اکنون هم در سطوحی از تعاریف نظری انجام می‌گیرد مانع از این می‌شود که شما راحت بتوانید آن را کنار بگذارید. در علم پایگاه پیدا می‌کند. این، جا پیدا می‌کند. اینکه کهنه شد، پس کنارش بگذارید، قصه نیست. برای آن محدوده خاصی تعریف شده. در آن محدوده خاص به راحتی نمی‌توانید آن را کنار بگذارید. درسیستم فکری شما در آن محدوده هم به راحتی نمی‌توانید آثارش را نسبت به سایر محدوده‌ها ندیده بگیرید. این یک مسأله است.

عین همین مطلب است تعاریفی را که تحویل می‌دهد، مثل تعریف از فهم و از مفهوم، تقسیم بندی و آدرس بندی می‌کند و برای آن‌ها جا معین می‌کند. حد معین می‌کند. برای مفاهیم حقیقی بداهت و برای مفاهیم

اعتباری اختیار، پذیرش را می‌گوید. هر چند خود اختیار را نتوانند تحلیل درستی کنند، ولی کار اختیار توصیف می‌خواهد. بعد این قسمت واگذار به عرف می‌شود به آن مفاهیم اعتباری می‌گوید.

نحوه استدلال - حالا از این به بعد - اندراج را می‌آورد ولکن مواد را از عرف می‌گیرد. به اساس گرفتن مواد از عرف، علم اصول را می‌سازد. علم اصول یک علم تناور بزرگی است. شما خیال می‌کنید که دید مذهبی این است که از فردا صبح ما به این صورت صحبت کنیم. نخیر. این شوخی است.

می‌توانید بگویید التزامات عده‌ای از مردم ضعیف می‌شود، ولی هرگاه خواستید سراغ افراد ملتزم بیایید، می‌گوییم اگر آنها را به اخباریین، دراویش، اصولیین تقسیم کنید، اصولیین از همه قوی‌تر هستند. اصولیین کسانی هستند که مطلب را تئوریزه کرده‌اند؛ یعنی در جهان اسلام، کسانی که سخن از استدلال در ارتباط به مذهب بخواهند بزنند، بدون تعارف اکنون منحصر به اصولیین می‌شوند. عده اینها هم قابل ملاحظه است. بگوییم حضور آنها در تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماع صفر است، می‌گوییم حضورشان در بستر پرورش افرادی که خودشان را تسلیم به این اعتقاد می‌کنند. حلال آنها حلال و حرام آنها حرام است؛ یعنی رساله‌های عملیه چاپ می‌شود، مقلد دارد، مناسک دارد، استدلال دارد. این ساختاری که وجود دارد، ساختار عینی دارد، ساختار نظری دارد و ساختار نظری آن بسیار مستحکم‌تر از سایر ساختارهایی است که سایر فرق اسلامی از مذاهب تا سایر دسته‌جات از یک مذهب دارند، دسته‌جاتی که مثل عرفا و دراویش و اخباریین و امثالشان [؟]

به عبارت دیگر پذیرفته شده است این نکته ای را که می‌خواهم بیان کنم. یک نیاز جامعه پیدا می‌شود. هر نیازی باشد. این نیاز تا وقتی که مال فرد یا افرادی محدودی است، لقب اجتماعی ندارد. هر وقت مال یک جمعی شد که برای آن جمع - به تعبیر اقتصادی - یک بازار بتوان تعریف کرد؛ یعنی یک هویت در جامعه که استمرار تاریخ داشته باشند، حتماً لقب پیدا می‌کند که می‌گوییم نیاز اجتماعی. زمانی نیاز اجتماعی شد، طبقه و قشر برای ارضا پیدا می‌کند. اگر آن نیاز، نیازی باشد که قدرت مقاومت آن بالا باشد، ارضاع آن طبقه‌بندی پیدا می‌کند؛ یعنی استاد و شاگرد پیدا می‌کند، ساختار نظام پیدا می‌کند و خود آن ساختار

نهادینه می‌شود و بدون آنکه کسی به آن حکم دهد، صاحب منصب می‌شود نظام حکومتی هیچ حکمی به هیچ مرجعی نمی‌دهد، ولی مراجع صاحب منصب هستند؛ یعنی امضای آنها در علمیت اعتبار دارد که بگویند آقا مجتهد است یا مجتهد نیست. اعتبار دارد که بگویند حلال است یا حرام. اعتبار دارد که بگویند نماینده من در فلان شهرستان است. یک ساختار که از نظر پرورش افراد تابعش دارای مناسکی شده است. مراتبی شده از نظر کسانی که در آن نظام هستند، جایگزین می‌شوند و مناسک فکری هم برای آمدن به بالا دارد؛ یعنی هر کسی نمی‌تواند به بالا بیاید،

باید این درس را خوانده باشد، آن درس را خوانده باشد، به این صورت می‌تواند جلب تعبیر کند تا لقب مجتهد به خودش بگیرد. از نظر فکری این کار را می‌تواند انجام دهد، آن کار را می‌تواند انجام دهد. تا لقب مرجع به خودش بگیرد. به عبارت دیگر هم نهادی اقتصادی است هم سیاسی و هم فرهنگی. قدرت سیاسی دارد. اگر بگویند فلانی را از نمایندگی عزل کردم، آبروی او در آن محل می‌رود. نمی‌تواند در آنجا بماند. [؟]

اگر بگویند من اجازه دادم، مردم می‌آیند و پولشان را با او حساب می‌کنند و به او می‌پردازند و از او در کار و زندگی‌شان سؤال می‌کنند. این دسته مفاهیم اعتباری کلاً زیر بلیط و جنس و فصل و امثال اینها نمی‌آورند؛ یعنی مفاهیم اعتباری اصلاً و موضوعاً نباید به صورت مفاهیم حقیقی به سراغ آن بیاید. باید با علم و اصول و ابزار آن به سراغش بیاید. حالا کسی نقد کند این اصول جدید را و نظیر این بتواند به وجود بیاورد که از این محکم‌تر باشد و حجیت را هم تمام کند، یک کار دیگری است که سر جای خودش باید بحث کنیم. این اصول برای انقلاب فرهنگی ضرورتی قائل نیست. همان طور که این حکمت برای انقلاب فرهنگی ضرورتی قائل نیست. هر دو در پاسخگویی به موضوعات فرد نیرومندند؛ یعنی در مورد کار فرد و حجّتش سؤال کنید به اصطلاح یکی از فضلا راه روشن خودمان را که مثل آفتاب روشن است با سه چهار کلام حرف زید و عمر نمی‌آییم ول کنیم و یک راه مبهمی را که اصلاً معلوم نیست که آن مسیر چگونه است، برویم بلکه این را خطر برای اصل دین هم می‌دانیم. چون دین‌داری را فقط در آن کانال ببینیم.

ضمناً باید در نظر داشته باشیم که حجم کار تکیه‌ای انجام گرفته کار اصول هم، سابقه ممتد تاریخی دارد. من همه اینها و مشکلات را که می‌گویم. دلیل بر این نیست که تسلیم مشکلات شویم. باید درست هم ارزیابی کنیم. اجتهادهای التقاطی که در حوزه انجام می‌گیرد، سابقه‌اش به بیش از ۵۰ سال می‌رسد؛ یعنی تأویل‌های حسی. حوزه نتوانسته است یک کرسی درس در درس اصول درست کند، چون اول: جحیت را نتوانسته است درست کند، دوم: نتوانسته هیچ قاعده‌ای درست کند. سوم: پیش‌نیازها؛ یعنی منطقی که بتواند [؟] منطق انتزاعی قرار بگیرد و در مفاهیم ما را [؟]؛ یعنی شما خیال کنید حالا که انقلاب اسلامی شد، عده‌ای از جوانها به این طرف می‌آیند. از این خبرها نیست. جوانهایی که به این طرف می‌آیند با سوادترین آن مثل آقای بیات برابر با بی‌سوادترین آن طرفی‌ها می‌شود و کنار می‌رود. حالا یک قدم بالاتر را می‌گویم. تازه کسانی که خواسته‌اند بر اساس علم اصول کار کنند و لکن منضبط دقیق به قواعد نبوده‌اند مثل آقای صانعی و آقای منتظری در بعضی از موارد و آقای اردبیلی در بعضی از موارد بالمره نتوانسته‌اند بنیه علمی را [؟] هیچ. (س) یعنی از حرفهای قبلی‌شان هم کم کرده‌اند.

(ج) من می‌خواهم بگویم که یک وقتی دور و بر آقای منتظری به دلیل انقلاب - چه قبلش و چه بعدش - شلوع می‌شود. یک وقتی می‌گویند که کرسی علمیت حوزه را به دست می‌گیرد، نتوانسته است کاری بکند. کرسی علمیت حوزه به دست شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری [؟] و شاگردان مرحوم آخوند خراسانی که طبیعاً خط آقای خوبی و آقای اراکی و آقای گلپایگانی می‌شود؛ یعنی شما بخواهید مجتهد تحویل بگیرید، در حوزه که مَهیمَن باشد بر هر حرفی که می‌زند به دست و پا نیفتد، مسلط باشد دروغ است. اینرا نباید جز مسائل مهم انقلاب فرهنگی باید طرح کنیم مسائل داخلی کما اینکه مسائل خارجی‌اش را هم باید بگوییم. شما نباید این را مرجع کوچک حساب کنید. این دسته طبیعتاً اصل حکومت را قائل نیستند، چه برسد به این که دیگر طرح آن توسعه باشد یا توسعه فرهنگ باشد. فرض کنید - من در عین حال در نوار چون اسم شخصیت هم می‌آورم با حذف اسم کنید - که مثل آقای مکارم می‌آیند بعضی از امور را دقت می‌کنند، فتوا می‌دهند، مثل اینکه مثلاً مردم ذبح را در مکه انجام ندهند. استدلال هم می‌کنند به دنباله آیه

«اطعم البأس و المعترّ» گوسفندی را که می‌کشید، قربانی را که می‌کشید، شتری را که می‌کشید، گاوی را که می‌کشید، فقرا و ضعفا را اطعام کنید ایشان با استناد به این آیه نظر می‌دهند که آنجا نکشید، ولی آنها که اهل دقت و نظری هستند، می‌گویند کسی حق ندارد مسائل علمیه را در حجیت دخالت دهد. یعنی در حجیت، چشمتان را از پایین ببندید. نظرتان به سوی وحی باشد که به چه چیزی فرمان می‌دهد. یک نظامی می‌گوید فرمانده چه چیزی گفته است. فرمانده اگر گفته است که از این دیوار صاف، صاف بالا برو. می‌گویند باید ادای بالا رفتن را نشان بدهد. حق ندارد نظر بدهد. بگوید که یقیناً قصد شما این نبوده است که از این بالا برود. از این که نمی‌توان بالا رفت. می‌گوید باید کاملاً مطیع باشد.

برای چه به من گفتند که آنجا، به این ستون سنگ بزن و بگو اللهم ادرّ عَنّي شرّ الشیطان. می‌گوید سنگ زدن به این ستون و چند تا ستونی که هست می‌گویی مردم به فشار می‌افتند، در مضیقه می‌افتند، چشم آنها هم به آن سنگی که می‌زند نمی‌بیند، خیلی با دقت می‌کنند، له و لورده هم می‌شوند، شما حق نداری که بگویی چون به اینصورت است ما این را برداشتیم. یا مثلاً برو لعن به آمریکا؛ یعنی اگر لعن به آمریکا هم علناً می‌گویی حتماً باید رمی جمرات را انجام دهی. اگر ندهی حجّ شما درست نیست.

س (۲) [۴]

ج) بله. حالا اگر کسی به [۴] رأی داده باشد، دوباره به او اشکال می‌کنند. حالا سوال این جاست که اصولاً معنای تعبد یعنی چه؟ این را تمام کنید. نیاز به وحی هست یا نه. تسلیم به آن باید باشیم یا نه. اگر ملتزم شدید تا کجا اجازه نمی‌دهید که [۴] می‌گویند در استنباط، اصل حکم و حجیت اصلاً نباید نظر به غیر کنیم. نباید عقل دخالت کند. عقل باید در فهم مطلب کمک کند. نه اینکه عقل حکمی را بسازد. می‌گویند تاویل به عقل، باطل است، همان‌گونه که تاویل به حس باطل است. همان‌گونه که تاویل به شهود باطل است. می‌گویند کسی حق ندارد به رأی خودش دین را بسازد. می‌گویند دین یا لازم است یا لازم نیست. اگر لازم است و باید مطعی آن بود، در دین‌داری حق اینکه آن را به تفسیر به رأی بکند ندارد. حرف اصولی آن بسیار قوی است. اصل‌هایی هم که تأسیس کرده‌اند اصل‌های ساده‌ای نیست. کسی که خوب مسلط نشده باشد، به

نظرش ساده می‌آید طلبه‌ای که به نظرش این اصل، اصل ساده‌ای است، اصلاً ربط بین این اصل و اصل‌های دیگر را مثل یک فقیه به صورت قوی متوجه نیست. او فقط موردهای ریز را متوجه است. آن کسی که قوی و متوجه باشد؛ یعنی با یک ملاً که بحث کنید، می‌بینید که خیلی خوب مَهیمین بر کارش است و می‌تواند بایستد.

این دسته قدرت عینی، ساختاری نظری و پرورشی‌شان در مناسک کم نیست. افراد اکنون پرچمدار مساله حُجّیت و در مساله هستند. یعنی شما رده دیگری ندارید. شما هیچ قطبی را چه در داخل و چه خارج از ایران نخواهید داشت که به اندازه یکی از این مراجع مقلّد داشته باشد، چه برسد به بقیه اش. شما هیچ حوزه ذکر و حلقه وردی را در شیعه سراغ ندارید که به اندازه حوزه‌های علمیه و نماینده‌های اینها شیخ و پیرو راه داشته باشد. این افراد مدارشان هم مشخص است که چگونه و از کجا انسان شروع کند، چه زمانی برسد که یک ساختار بزرگی می‌شود که سر جای خودش اصلاً قائل به اصل انقلاب نیستند و به راحتی هم نمی‌شود بر آن اساس انقلاب را اثبات کرد. یک از این امثال آقای خمینی یا مثلاً حداکثر ده نفر شما بتوانید از بزرگان شیعه پیدا بکنید که فتوای آنها منتهی به این شده، نه تاسیس اصولشان. مرحوم نایینی، مرحوم کاشانی و مرحوم پدر ما که اگر آنها را جمع کنید برابر قول مشهور که بگذارید حداکثر ۱۰ درصد می‌شوند. در [؟] ببرید شهیدین را بگیرید، حاج مرتضی شوشتری را بگیرید، همه را حساب کنید ۱۰ درصد نظر فتوایی‌شان است نه نظر تأسیس اصلشان آنها بر عکس ۹۰ درصد تأسیس اصل گرفتند. به عبارت دیگر ریاضیات اجتهاد تحویل دادند. این ۱۰ درصد در به کارگیری ریاضیات اجتهاد این نظریه را درباره امور اجتماعی اسلام داده‌اند. لذا حوزه‌هایی که ساخته می‌شود، بنابر ریاضیات اجتهاد درست می‌شود. آن مساله هم مساله‌ای نیست که با حتی، از بین رفتن انقلاب اسلامی بگوئید مطلقاً از بین می‌رود. نه. مطلقاً از بین نمی‌رود. در فشار می‌افتد ولی از بین نمی‌رود. چون مناسک برای پرورش شخص دارد. برای درست کردن ملاً مناسک دارد.

پهلوی آمده، گرفته ولکن آقای شیخ عبدالکریم توانسته است کاری کند که مردم روزها بروند در باغ‌های اطراف فراری، شبها به مدرسه فضیه بیایند، یک درس هم بخوانند. مدرسه حوزه علمیه قم شده. مردم در

قضیه مشروطه ریختند و روحانیت را تقریباً تار و مار کردند. باز روحانیت به کار خودش ادامه داده است. بنیه فرهنگی این طرف بنیه ضعیفی نیست. علاوه بر اینکه تکیه‌گاهشان حجیت و دین است؛ یعنی قرآن و روایات. حجیت و دین امری نیست که شما خیال کنید که در تاریخ راحت تکان بخورد. خدا هم [؟] حقایق هم قدرت بنیه خود مطلب. به این صورت نیست که مصنوع خود بشر باشد و از بین برود. قطعاً دشمنان اسلام درباره از بین بردن اسلام موفقیتی در تاریخ بالمره نداشته‌اند. شما هیجان‌های امروزه را می‌بیند که به دست آمریکا می‌چرخد، متناسب با مراحل قبلی تاریخ هم نظیر این هیجانات بوده است. به این صورت نبوده [؟] آنچه که باید انجام بگیرد، تکامل دین است. شما خیال نکنید اگر ما نتوانستیم اسلام را کمک کنیم، پس این ساختار و این دیرینه از بین می‌رود. مطمئن باشید و دین هم از نظر عالم حقایق هم از نظر قدرت و بنیه‌ای که دارد چنین چیزی چیز کوچکی نیست.

قسمت دوم:

قسمت دوم ضدش است. این بحث که تکامل گرا است، درباره‌اش باید تفصیلی صحبت کنیم ولکن هیچ‌گونه جهت حاکم واحد ثابتی را نمی‌پذیرد. این اعلام موفقیت در کار آمدی عملی آنچه را که نمی‌کند، درباره ساختن آدم دچار بن بست در اختیار است.

هماهنگ سازی حساسیتها با، انگیزش مادی بنیاناً سازگار نیست؛ یعنی اگر شما هدفی را خارج از این عالم،
[..]

کسی که قائل به نسیب گرایی مطلق است نمی‌تواند به این میدان بیاید. چون دعوی خارج از این عالم کردن، خودش قائل شدن به یک اصل مطلق است، نه به اطلاق نسبی گرایی. اگر هدف را داخل انداختید، مجبورید اختلاف پتانسیل، یعنی اختلاف سطح و مراتب برای تحریک و تحرک ایجاد کنید. انگیزه تا طبقاتی نشود که تحرک پیدا نمی‌شود. انگیزه اگر طبقاتی شد محال است هماهنگ شود. می‌گویید چرا هماهنگ نمی‌شود؟ می‌گوییم برای اینکه حرص و حسد منفعت فرد را با جمع در تضاد می‌بیند.

حرص نسبت به اینکه من نسبت به این بیشتر دستیابی پیدا کنم. حسد نسبت به اینکه او دارد، من ندارم. همان که محور انگیز شما است. محور انگیزش اگر دنیوی شد، نه آخرتی؛ یعنی بیرون از این دنیا نیفتاد، اساس پیدایش نزاع می‌شود. این نزاع را از طریق ارگانیزه کردن روابط اجتماعی اجازه بیرون آمدن و ظاهر شدنش را نمی‌دهیم. قضیه را یک پله به عمق می‌بریم. حاصل آن پیدایش دغدغه است. برای از بین بردن دغدغه، تنوع درست می‌کنید؛ یعنی مشهورش می‌کنید. سعی می‌کنید از خودش فرار کند ولی تنوع کار توطین را ایجاد نمی‌کند. تنوع و کثرت گرایی چه در امور فرهنگی چه در امور اقتصادی.

مثلاً درباره‌ی امور اقتصادی می‌گویید دکور این اطاق را سالی یک بار عوض کنید. مرتباً نو کنید. اینکه می‌خواهیم به مرتباً عوض کردن ارضاء کنیم، از چه چیزی می‌خواهیم فرار بکنند. می‌خواهیم خمود نیاید. می‌خواهیم حرکت بیاید می‌خواهیم تحریک کنیم. محال است بگویید این تنوعی را که من درست می‌کنم با تنوعی که در [؟] خانه باشد، به یک صورت باشد. این مرتباً فاصله شما و آبدارچی را زیاد می‌کند. منشاء دغدغه او می‌شود. عکس العمل او برای شما دغدغه زاست.

به عبارت دیگر، دستگاه نسبی‌گرایی؛ یعنی موتور متحرک تکامل گرای مادی، در درون، دچار ناهنجاری است. این ناهنجاری را در جاهای مختلف تاریخ و اکنون مشاهده می‌کنیم. به نظر ما می‌آید در دوره ای که ارتباطات توسعه پیدا کند، ضریب شدت شما زیاد می‌شود. به عبارت دیگر ما عمر تاریخی حرکت تکنولوژی را در توسعه ارتباطات به پایان رسیده می‌دانیم. بر خلاف کسانی که خیال می‌کنند، تازه اول جوانی‌اش است. سرش این است که شدت ارتباط، شدت حسد را بالا می‌برد. تنازع اجتماعی را شدید می‌کند. در همان جا نمی‌شود سرکوبش کرد. یک سری اطلاعاتی را که قبلاً مردم نداشتند نمی‌شود از آنها کتمان کرد. نوع ادبیات و مفاهیم عوض می‌شود؛ یعنی قبلاً لازم بوده است که آدم مقداری در نظام پولی تحصیل داشته باشد تا متوجه شود که فلان تصمیم گیری پولی چه اثری در زندگی‌اش دارد. ۲۰ سال دیگر حتماً به این صورت نیست. ۲۰ سال دیگر مفاهیم و اصطلاحات در جریان ارتباطات، این‌را ایجاد می‌کند که آنچه که فعلاً فهمش

تخصصی است، آن وقت فهمش عمومی می‌شود و تنازع سر باز منصب‌ها فرم دموکراسی فرهنگی را ایجاد می‌کند، اجازه کتمان را نمی‌دهد. اجازه دلالی و بند و بست را نمی‌دهد. مطلب را رو می‌کند.

به نظر ما انفجارهای مهیبی که برای تمدن روز وجود دارد به مراتب سریع‌تر و شدیدتر از فروپاشی شوروی است. و ناهنجاری‌های آن بسیار بزرگ‌تر است. اینکه اکنون سود سرمایه تا چه میزان تضمین می‌شود و مفهوم مالکیت چیست، یک روزی لازم بود از ارزش اضافه بحث کنند تا عده‌ای خشم اجتماعی پیدا کنند. امروز که دیگر این حرفها نیست. صحبت از این است که محاسبه دو دو تا چهار تای او این است که این آقای که پولش را اینجا گذاشته است، اطلاع نسبت به اینکه این حق بهروره‌ایش از جامعه چقدر است و اصلاً مالکیت این پایه اش کجاست، دارد. چرا این فرد مدیریت را دارد. این عام می‌شود. شما فعلاً در یک شکلی می‌توانید در غرب حفظش را کنترل کنید. زمانی که ناصرالدین شاه پیمان دارلی را امضا کرده است، مردم معنای قیمت بشکه و کشتی نفت را بالمره نمی‌فهمیدند. پولی هم که از خارج می‌آمده و در دربار پخش می‌شده، یک آب و رنگ و یک رونقی در زندگی مردم می‌داد امروز زمانی او یک موافقت می‌کند که یک مقدار نفت اضافه به بازار بیاورد، تمام ملتهایی که از ارزانی قیمت آن در فشار می‌افتند ناراحتند، می‌گویند [؟] گویی یک چیز دیگر برای همه روشن می‌شود. تا دیروز می‌گفتند که آمریکا می‌تواند سه ماه خرج نفت دنیا را در انبارهایش بدهد قبل از اینکه سر چاه نفت‌هایش را باز کند. امروز دیگر این حرف شکسته شده است. می‌گویند ما همین که تصمیم گرفتیم به دنیا کم بفرستیم، قیمت نفت بالا رفت. چرا [؟] سر بشکه‌ها باز نکردید؟ چرا سر انبارها را باز نکردید؟ اگر رسید به آنجا که ببینید تنعم آمریکا بر پایه فقر این ملتها است، دیگر در اینجا معنای دموکراسی خیلی شیرین نمی‌شود و روابط [؟] ضدش پیدا می‌شود. در تمام دنیا نه تنها اینجا.

خلاصه مطلب این است که ایجاد طبقه برای تحریک و ایجاد تنوع برای اشتغال روحی ظرفیتی دارد که آن ظرفیت تمام می‌شود و مجبور است دغدغه‌اش ایجاد دغدغه اجتماعی کند. دغدغه اجتماعی‌اش حتماً تبدیل به خشم و رویایی و ساختار فروپاشی می‌شود. مسأله اینکه خودتان مشارکت داشته باشید تا یک دوره ای

می‌شود آن را طرح کرد. از یک سقفی که گذشت در اینکه اصولاً ما به چه دلیل خود مالکیت را به رسمیت بشناسیم، به چه دلیل مبنای مشارکت این است که تو می‌گویی؛ یعنی مبانی تعاریف اجتماعی زیر سوال می‌رود. وقتی مبانی تعاریف روابط اجتماعی در فرهنگ جامعه زیر سوال برود که در دوره ای که ارتباطات توسعه پیدا می‌کند به این صورت انجام می‌گیرد؛ یعنی ظرفیت تعریف‌هایی که قبل از سرعت ارتباط بوده استبه با ظرفیت مفاهیمی که بعد از مفاهیم سرعت ارتباط است، دو تا است. این ظرفیت‌ها باید بتواند حساسیت‌های روحی را هماهنگ کند. بر محور گرایش مادی این عالم نمی‌شود این انجام بگیرد؛ یعنی سر این عالم نزاع می‌شود، به اصطلاح ایجاد اعتماد نمی‌شود.

البته این مطالب هم باید در سیاسی بیاید و هم در فرهنگی و هم در اقتصادی ذکر شود و هر سه هم فرهنگی‌شان؛ یعنی فرهنگ اقتصاد جهان - امکان هماهنگی را ندارد. فرهنگ سیاست جهان امکان این هماهنگی را ندارد. فرهنگ فرهنگی جهان؛ یعنی نسبت مطلق این امکان را ندارد.

قسمت سوم: که بحث سوّم انگیزه است که معنای ساده آن اختیار است. اختیار و انگیزه را به همان معنای ساده عوامی آن یعنی نیت می‌گیریم. نیت آخرتی و خدایی یا نیت مادی و سود و این عالمی.

اگر نیت حاکم بر کیفیت‌گزينش شود، معنای آن همان جهت است. نهایت اینکه در فرد نیت می‌گوییم، در تنظیم نسبت‌های توسعه اجتماعی جهت می‌گوییم. اگر جهت ثابت باشد به معنای اینکه ارتقاء نداشته باشد، هرگز نیست. پس جهت هم تکامل‌پذیر است. ارتقاء را می‌پذیرد. ولی جهت را که ما می‌گوییم صرفاً به معنای حفظ طرف است، نه اینکه اینجهت خودش طیف نداشته باشد. مثلاً شما می‌گویید در زاویه ۴۵ درجه عمود کردیم، می‌تواند هر نقطه ای از این عمود یک خط وصل شود، اگر در هندسه فضایی بگیرد.

جهت ارتقاء پذیر است ارتقائش هم ممکن است دارای جهش باشد، در آن توسعه می‌تواند پیدا شود، رشد کمی و کیفی می‌تواند داشته باشد، به معنای تغییر جهت هرگز نیست. جهت واحد ثابت از پایگاه فلسفه که به معنای تولی به ولایت الله است. تا امور عینی اجتماعی می‌آید. ولی معنای آن هرگز این نیست که ما وقتی تولی به ولایت ولی فقیه داریم یا تولی به ولایت الله یا ولایت رسول یا ولایت معصومین داریم معنای آن این

نیست که ما اجازه تحرک نداریم. حتماً تحرک در ایجاد این ساختار متناسب با منزلتی را که خودمان داریم، است. برای ریاست جمهوری ایجاد نسبت‌هایی که در توسعه این جهت قرار بگیرد، است. برای خرد آن بهینه‌سازی ساختاری که مثلاً بتواند در نشست‌های کلان قرار بگیرد. برای شخص خودتان هم بهینه را که می‌کنید برای تخصیص بهتر ساعات و نحوه کارتان، بهتر کردن نحوه کمی و کیفی کارتان، متناسب با تکامل و توسعه است.

مسئولیت کلیه مراتب بهینه به دست خود افراد است. پس در بهینه‌ی انتخاب همه آزادند. در توسعه‌ی اختیار همه متولی هستند. به عبارت دیگر در توسعه اختیار همه به وحدت می‌رسند و تولی دارند. در بهینه انتخاب همه آزادند و [؟]؛ یعنی در جهت حاکم بر تکامل همه تولی دارند. در انتخاب و بهینه‌گزینی مصداقی همه اختیار دارند، چه در تولید، چه در توزیع، چه در مصرف، چه در سیاست، چه در فرهنگ، چه در اقتصاد، چه در سطح خانواده و چه در سطح مشاغل اجتماعی که هر کس دارد.

اینکه ما ملتزم به وحدت باشیم که در توسعه‌ی اختیار است. اینکه ما آزادی در کثرت داشته باشیم. در اختیار و بهینه انتخاب است. در غیر این صورت اگر توسعه وحدت از اختیار برگردد جامعه را قفل می‌کند؛ یعنی همه می‌شوند [؟] و یک حکومت دیکتاتوری محضی درست می‌شود و در جهت [؟]. در صورتی که اگر آن را بالعکس کنید، توسعه اختیار را اصل در هماهنگی اختیارات نگیرید جامعه به وحدت نمی‌رسد، به تنازع می‌کشد، وحدت اجتماعی به هم می‌ریزد.

بنابراین نقش جهت در جامعه از طریق توسعه‌ی اختیار اجتماعی حفظ می‌شود. آیا حتماً توسعه اختیار اجتماعی، فرهنگی سیاسی اقتصادی دارد؟ اگر ما اینرا توجه داشته باشیم آنوقت ما می‌گوییم ما یک مرحله توسعه‌ی نیازمندی داریم، یک مرحله ارضای نیاز.

توسعه نیازمندی در درون توسعه اختیار انجام می‌گیرد. توسعه ارضاع آن در انتخاب انجام می‌گیرد. اگر چنین چیزی به طور صحیح توضیح داده شود، ضروری است که توسعه نیاز حکومت بر توسعه ارضاع دارد. توسعه ارضاع امری ساختاری است حضور انتخاب هم هست، ساختارها هم بوسیله بهینه شدن مرتباً عوض می‌شود.

بهبود شدن چه بگوئید ارتباط من با دستمال کاغذی، چه بگوئید بهینه ساختار روابط یک مدیریت، حتماً باید هم این اصلاح شود نباید این متحجر بماند. حتماً از اینجا امور مصرفی را کلاً در یک سقف یا یک سقف پایین ترش می گذاریم می گوئیم امور توزیع و تولید آن، بعد می گوئیم ساختار حاکم بر آن حتماً باید عوض شود. چیزی که حاکم بر حفظ وحدت است، توسعه اختیار که نتیجه آن، توسعه نیاز می شود، نه ارضاء، ارضاء به وسیله ساختار انجام می گیرد، نیاز به وسیله توسعه اختیار انجام می گیرد به عبارت ساده تر می گوئیم آرزومندی ها باید هم جهت باشند و باید هر روز آرزومندی رشد کند، نه آرزومندی منفی؛ یعنی متناسب با حسد. آرزوی توان بیشتر یا به معنای دیگر تویی به خلافت برتر از طرف حضرت حق. در اینجا نظام اجتماعی درست می شود که هر کسی هم در محدوده آن نظام منزلتی که دارد، نسبت به آن مسئول است.

طبیعی است که در نظام ولایت موضوعی که در اختیار شخص ولی اجتماعی است با موضوعی که در اختیار کلیه مراتب بعدی است، فرق دارد. او مسئول چیست؟ ضامن توسعه اجتماعی و توسعه نیازمندی ها و توسعه اختیار، در برابر توسعه اختیار نظام کفر است. شما سهم تأثیر بیشتری را داشتید، در تکامل جهان سهم تأثیر شما یعنی اسلام بیشتر می شود سهم تأثیر کمتری داشتید فقط در جریان تکامل و ساختار سازی کفر، محدث حادثه می شود، شما پاسخگو به مسائل مستحدثه می شوید.

به نظر من می رسد که من ضرورت را تا اینجا توضیح دادم،

«والسلام علیکم و رحمة الله»

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۵

رویکرد مختلف در انقلاب فرهنگی

آقای علی پور:

یکی دیگر از سلسله مباحث فرهنگی که در خدمت دوستان هستیم، حاضرین جلسه: جناب آقای نیری، آقای رضایی، آقای مهندس دانشمند، آقای حبیبی و جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حسینی، این جلسه در تاریخ ۲۱ فروردین سال ۱۳۷۹ و در محل سازمان مدیریت صنعتی برگزار می گردد. ما در چهار جلسه گذشته بحث انقلاب را به معنای عام آن داشتیم؛ مفهوم ابتدایی بحث انقلاب فرهنگی را جناب حاج آقای حسینی بحث کردند، یک دور شیوه کار را بحث کردیم که قرار شد کار به صورت یک طرح باشد و وجه تمایز این طرح با یک طرح مطالعه کتابخانه ای و صرف مطالعه تطبیقی این است که در این طرح یک پیش فرض وجود دارد آن اینکه قرار است تغییر اجتماعی در عینیت رخ بدهد؛

همین مراحل کار تقسیم بندی شد و در مرحله اول قرار شد که طرح اجمالی تدوین شود آن طرح اجمالی به سه موضوع «ضرورت»، «موضوع» و «هدف» تقسیم شد که بحث ضرورت را در سه جلسه بحث کردیم یعنی جلسه اول مفاهیم کلی بحث شد و بعد در جلسات دوّم، سوّم و چهارم بحث ضرورت مطرح شد.

در بحث ضرورت سه دیدگاه را دیدیم که عبارت بودند از دیدگاه «اصولپون» یا دیدگاه «اصالت عقل» که دیدگاه اصالت عقل از دیدگاه اصولپون را عمده دانستیم به دلیل تأثیری که این دیدگاه در عینیت جامعه امروز ما ایفا می کند و تأثیری که دارد. دیدگاه دیگر دیدگاه «حسیون» یا «تجربه گرایان» یا «کارشناسی تجربه گرا» (به تعبیر آقای مرعشی) است که انقلاب فرهنگی از دیدگاه (آنان مورد بررسی قرار گرفت و دیدگاه سوّم، انقلاب فرهنگی، ضرورت یا عدم ضرورت آن از دیدگاه) نظام فاعلیت.

قاعداً دو بحث دیگر را در تدوین طرح اجمالی خواهیم داشت که بحث هدف و بحث موضوع می باشد. اینکه کدام متقدم و کدام متأخر است را هم امروز حضرت عالی مشخص می فرمایید.

به نظر می رسد که ما اگر برای ادامه کار که خدا توفیق بدهد، بتوانیم هر بحثی را که مثل این بحث تمام می شود شروع به تدوینش بکنیم، یعنی ما طرح اجمالی را شروع و ضرورتش را هم تدوین بکنیم. احتمالاً کار یک مقدار با سرعت بیشتر و با دقت بالاتر و وقت بیشتر برای بهینه سازی کار، از جهت اینکه کار در مجموعه می چرخد، پیش خواهد رفت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مخصوصاً اگر جلسه بحث هم داشته باشیم.

س : من این نکته را هم که به چه جهت ما هفته قبل موفق نبودیم کارگاه را برگزار کنیم، باید عرض کنم که به این جهت بود که ما نتوانستیم هماهنگی وقتی بکنیم، زیرا دو، سه نفر از اعضای کارگاه در مأموریت به سر می بردند. لذا موفق نشدیم کارگاهی را برگزار بکنیم؛ ولی ان شاء الله تصمیم ما بر این است که مداومت تشکیل کارگاه را هم بین دو جلسه داشته باشیم.

ج: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یک بحث درباره این است که موضوع انقلاب فرهنگی چیست؟ اگر رجوع بفرمایید به روز نامه ها و مقاله هایی که در فاصله بین اردیبهشت ماه تا مرداد و نهایتاً مهر سال ۵۹ [نوشته شد] [دیده می شود که بعد از] اردیبهشت که بحث تعطیلی دانشگاه، تحت عنوان انقلاب فرهنگی انجام شد، حدود ۱۵۰ مفهوم یا گاهی بیشتر برای فرهنگ ارائه شد و در پایان هم نتیجه می گرفتند که انقلاب فرهنگی به آن معنایی که کل فرهنگ زیر و زبر شود در کار نیست. اینها اطلاعات بشری است و اطلاعات بشر هم محترم است، اینها تجارب بشر است و محترم است.

در مقالات مثال ساده ارتکازی بسیار عوامانه ای هم می زند که فرض کنید آب در ۱۰۰ درجه جوش می آید و انبساط جیوه یا الکل را در کنار آب می گذاریم و برای آن درجه درست می کنیم و می بینیم که وقتی درجه به این مقدار از انبساط رسید آب بخار می شود و بعد می گفتند این موضوع منقلب شدنی نیست، چه نظام سلطنتی و استبداد باشد، چه نظام مشروطه باشد و چه نظام جمهوری باشد آب در ۱۰۰ درجه بخار می شود.

این پدیده کاری به تحولات اجتماعی ندارد، پس بیائید یک دسته از اطلاعات بشر را که اطلاعات تجربه او می باشد جزء فرهنگ یک جامعه است. را بگوئید که چه باید بشود؟ و یا مثلاً در دستگاه اقلیدوسی مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ بوده است، الان هم همان قدر است، بعداً هم همین مقدار خواهد بود. دستگاه ریاضی شما می باشد و کارآمدی آن را محدود به یک کارهای خاصی می کنید و یا الان مساحتی، که برای خرید و فروش زمین به کار می برید کاری به هندسه فضایی ندارد [بلکه از هندسه اقلیدوسی تبعیت می کند]. بیائید اطلاعات بشر را در کارآمدی مخصوص خودش به رسمیت بشناسید [و هر چند] بله انقلاب در ارزشها و یا انقلاب در .. می شود، [ولی انقلاب در فرهنگ نداریم]. ارزشها هم ارزشهای اجتماعی باشد و ارزشهای حقیقی نباشد، اعتباری باشد و یا فلان باشد. (یعنی به آن قید می زند).

پس نتیجه، این شد که مسأله انقلاب آموزشی می توان گفت یک واحدهایی را اضافه کنید و یک واحدهایی را هم کم کنید، به یک چیزهایی بیشتر بها دهید و یک چیزهایی کمتر بدهید بهاء و سخن از انقلاب فرهنگی نیاورید. احیاناً تجاربی را هم از جاهای مختلف دنیا می آورند؛ انقلاب فرهنگی قبل از ما در چین سابقه داشته است.

موضوعی که ما در اینجا بحث آن را داریم، انقلاب فرهنگی است. ضرورتش را درسه مبنا خدمتان عرض کردیم. حالا می خواهیم ببینیم آیا می توانیم موضوعش را هم در سه مبنا ضرب کنیم یا اینکه موضوعش در یک مبناست.

موضوع انقلاب فرهنگی چیست؟ چه چیزی را بالاتر می آورد؟ وقتی که ما ضرورت را ذکر می کنیم یعنی یک نیازی که از محیط می آید و خلایق را نشان می دهد را توصیف می کنیم، که این بار نیازمان را از مبنای فرهنگ آوردیم با سه مبنائی که گفته شد. چرا به مبنا لقب بیرون را می دهند؟

شما یک موضوعات فرهنگی دارید و یک احکام فرهنگی که در حقیقت تابعی از متغیر تغییر مبناست. مبنا به جهت متغیر اصلی بودن نسبت به متغیر فرعی که می تواند بیرونی محاسبه شود، هر چند در مجموعه

است، یعنی اگر بخواهیم عامل درونی و تبعی را مستقل ملاحظه بکنیم، آن وقت باید بگوییم مبنا که متغیر اصلی است این یک فرض است و دیگری فرض عدم است،

فرض عدم این است که بیرون تکامل آدم و جامعه و ارتباط آنها با هم است. به هر حال این اینکه آدم و فهم انسان است که او را درست می‌کند در تاریخ درست می‌شود و تکامل تاریخ جامعه را به کمال می‌برد که این خودش دارای قواعدی می‌باشد، در درون جامعه ای که در حال تکامل است نظام های سیاسی، نظام‌های فرهنگی و نظام‌های اقتصادی کامل می‌شود. بنابراین قطعاً داری یک بیرون است و این بیرون هم لازم نیست که از سنخ موضوعات فرهنگی باشد بلکه از سنخ علل پیدایش فرهنگ است، نه علت پیدایش مقولات و تعاریف و احکام که مبنا باشد.

فهم بشر یعنی قدرت سنجش و حساسیت روحی بشر که کمال پیدا می‌کند. همان طور که قدرت سنجش یک کودک با یک نوجوان تفاوت دارد؛ چنانچه هر چه قدر سن کودک را پائین ببرید، قدرت سنجش او کمتر می‌شود، این خارج از مقوله هایی است که بوسیله سنجش ایجاد می‌شود و در عین حال بیرون هم می‌باشد، مقوله‌های ابزاری ارتباطی آدم با جهان و با خالق جهان و با انسانها چه می‌باشند؟ با جهان، تجارب می‌شود، با آدمها، روابط انسانی می‌شود و با خدای متعال، ادعیه حالاتی که داریم می‌شود. پس از آدم صحبت این می‌شود و هر قدر آدم ظرفیت توانمندی حساسیت‌هایش و توانمندی سنجشش و توانمندی حساسیت‌هایش، بالا برود بر این مبنا مهیمن هست. بنابر این بیرون همیشه موضوعاً ایجاد خلاء می‌کند، چون اول موضوع را نمی‌شناسد وقتی که خلاء را ایجاد می‌کند، [نیاز مشخص شود] که به آن ضرورت می‌گوییم.

پس مساله مبنا را که من درسه مبنا به عرضتان رساندم پس از مفروض بودن کمال انسان و متکامل بودن انسان می‌باشد، لذا دائماً به کمال آدم ارجاع می‌دادم. هر چند خود مبنا از تعاریف بیرون است و کاملاً هم متغیر است و لکن محصول توان سنجش و توان حساسیت و توان حس می‌باشد، این سه توان امری بیرونی است نسبت به محصولات و آثارش که مقوله‌های فرهنگی می‌باشند. خواه خود مبنا تغییر کند و خواه لوازم و اصول و آثارش تغییر کند.

پس نیاز ضرورت از بیرون می‌آید و ایجاد می‌شود. وقتی شما فرض تحقق می‌فرمایید در واقع برای اجرا تعیین هدف می‌کنید. [مثلاً] آن چیزی هائی را که می‌گویید یک دو سه چهار که این خصائص را می‌خواهیم داشته باشیم و الان نداریم. آن خصائص چه چیز ما می‌شود؟ آیا فرض ارضاء و فرض [حلیات] و هدف بالاجمال می‌شوند. پس نیاز ضرورت می‌شود و فرض بر طرف کردن نیاز، هدف اجمالی یا هدف کلی یا هدف غائی کلی می‌شود البته با لحاظ موضوعی که تغییراتش ما را به هدف برساند، یعنی بگوییم موضوعی را که داریم جامع این خصوصیات است نهایت این که باید یکسری تغییرات را به کند تا به آنجا برسد، این موضوع بین ضرورت و هدف است که تعیین می‌شود البته با لحاظ تغییر. حال اگر فرهنگ ما قدرت هماهنگ سازی داشته باشد باید آن نیاز هائی را که گفتیم می‌تواند برطرف بکند را بشناسیم تا بگوییم انقلاب فرهنگی ضرورت دارد و اینکه وقتی به آن دست پیدا کردیم چه می‌شود؟ پس ما یک تعریف از هدف می‌خواهیم (ولو بالا جمال) و یک تعریف از موضوع که متغیر ماست. حالا بنا بر آنچه که خدمتان عرض شد می‌توانیم بگوییم که ما اول باید هدف را بالاجمال بگوییم. و بعد باید موضوع را بگوییم. و دوباره بر می‌گردیم هدف را بالتفصیل می‌گوئیم. فرق هدف بالتفصیل با هدف بالاجمال چیست؟ هدف بالتفصیل باید خصوصیات تعیین را داشته باشد ولی هدف بالاجمال یعنی اهداف استراتژی که غیر معین است.

س: [هدف بالاجمال] دقت بیشتر لازم دارد.

ج: خیلی دقیق‌تر است ولی نه کمیت دارد و نه کیفیت خاص معین دارد ولی کیفیت عام را دارد.

س: صدر و ذیل این اهداف باید در طرح اجمالی بیان شود.

ج: در طرح تفصیلی قاعدتاً باید شما اهداف متعین بالتفصیل را بیان کنید ولی طرح اجمالی نوعاً به بیان مقصد به صورت اجمالی می‌پردازد. حال ببینیم هدف اجمالی از انقلاب فرهنگی که می‌خواهیم چیست؟ فرهنگ چه اصلتی دارد؟

فرهنگ وسیله هماهنگ سازی است. اگر شما ابزار هماهنگ سازی نداشته باشید نمی‌توانید اراده‌های مختلف هماهنگ کنید. این وسیله هماهنگ سازی چه موقع درست می‌شود؟ وقتی که به پذیرش برسد. پذیرش چه

موقع ایجاد می‌شود؟ چه موقع صحیح است که بگوییم پذیرش ایجاد شد؟ وقتی که متناقض نباشند و همدیگر را نقص نکنند.

س: با چه چیز متناقض نباشد؟

ج: با همدیگر متناقض نباشند یعنی تلاطم فرهنگ امکان پذیرش را می‌دهد و بخشهای مختلفی از فعالیت بشر را هماهنگ می‌کند. اگر هماهنگی در جزئی‌ترین شکل نباشد، فرهنگ تحقق پیدا نمی‌کند. (جزئی‌ترین یعنی مصداقی‌ترین) و لکن این هماهنگی‌ای که شما در عملیات انجام می‌دهید با هماهنگی که این آقا در عملیات در موضوع دیگری انجام می‌دهد و الی‌الآخر همگی در یک بخش اول می‌آید. از باب مثال عرض می‌کنم. مگر شما در شکل ساده‌اش کاری را که در ریاضیات می‌کنید و مسائلی را که حل می‌کنید، آنچه را که درباره جمع می‌گویند و آنچه را که در مورد کاهش می‌گویند و آنچه را که درباره جمع جمع یعنی ضرب می‌گویند و آنچه را که در مورد تقسیم می‌گویند، هم دیگر را نقص نکرد یعنی ضد هم نبود؛ این مرحله بسیار ساده در تفاهم نسبت به محاسبات است که به خدمت گرفته می‌شود. یعنی [اینها را با هم] هماهنگ کردید و نزاعتان نمی‌شود.

مثلاً وقتی شما به بانک پول می‌برید و می‌دهید، می‌گویید به حساب من بریز، بعد آن پول را به خاطر دلایل که هست می‌ستانید و نحوه محاسبه و روشی که هست باعث می‌شود او با شما دعوایش نشود که چقدر پول می‌ستانید. یعنی می‌توانید با همدیگر تفاهم داشته باشید و هماهنگ هم کار بکنید.

هماهنگ در یک علم بین مسائل، احکام و موضوعات خود آن علم یک نظام ایجاد می‌کند لذا حرفی را که یک بخش می‌زنند با بخشهای دیگر هم خوانی دارد و هم دیگر را نقص نمی‌کنند. آیا در مجموعه‌ای از دانشها هم می‌شود اینگونه باشد؟ هر قدر قدرت گسترش فرهنگ در تنوع موضوعی بیشتر باشد و هر قدر قدرت انسجام و وحدتش بیشتر باشد، قدرت پذیرش آن نیز بیشتر است یعنی به تلاطمش بیشتر است و الا بین مقوله‌هایش چالش ایجاد می‌شود و درگیری پیدا می‌شود و در عینیت هم کسانی که نظر می‌دهند دچار تناقض گوئی می‌شوند و ضد هم حرف می‌زنند یعنی یک هماهنگی اجتماعی واقع نمی‌شود. هماهنگی اجتماعی که بوسیله

فرهنگ ایجاد می‌شود. و در عالی ترین شکلش این است که کلیه دستگاههایی که در فهم دخیلند از جمله حساسیتها، سنجشها، تجربه ها، اصطلاحات و همه این مقولات با هم دیگر یک کاسه باشند و تلائم داشته باشند.

س: آیا این کافی است.

ج: الان عرض می‌کنم، اگر به این جا رسیدیم آیا نیازهایی که توسعه پیدا می‌کنند دوباره منشاء این می‌شود که هماهنگی را در دستگاه قبل پوشش ندهد؟ پس خود هماهنگی هم ارتقاء پذیر است. اگر هماهنگی ایی که ارتقائش هم لحاظ آن وقت ما می‌گوییم فرهنگ کار خودش را دارد انجام می‌دهد. در تحقق اینکه چگونه این کار ممکن است، بحث تفصیلی دارد. فعلاً بحث این است که غرض و هدف ما از فرهنگ چیست؟ هماهنگ سازی رفتاری.

مثلاً قوه سنجش شما چه کار می‌کند؟ می‌سنجد تا اینکه نسبت و تناسب را بیابد، اگر شهودی بخواهیم صحبت کنیم و یا بفهمد، اگر عقلی بخواهیم ملاحظه کنیم و یا حس کند اگر بخواهیم تجربی صحبت کنیم. بنابراین مسئله هماهنگی، تناسب با نسبت می باشد، البته نسبت بین دو چیز است و تناسب اثری است که از یک چیز بدست می‌آید، حال در مرحله اول این دو تا با همدیگر چه نسبتی دارند؟ نتیجه : تناسب به رسیدن با چه هدفی یا هماهنگ با چه هدفی است.

پس باید هماهنگی را که ما می‌خواهیم به پذیرش بر می‌گردد و پذیرش وقتی است که استقرار پیدا شود و درگیری نباشد. اگر تلون و درگیری و تشاجر باشد به همان نسبت، پذیرش ضعیف است. پذیرش اجتماعی رهین این است که تناقض گوئی نباشد. اگر بگوییم از یک نظر که نگاه کنی یک چیز است و از نظر دیگر یک چیز دیگر است. درباره اینکه پس این چیست؟ شما حق دارید با تردید نظر بدهید و بگوئید از چه موضعی است. همین که گفتم از چه موضعی است، صحیح است که یک سخن دیگر به میان کشیده شود، پس حقیقت است. این را من نتوانستم به صورت یک مجموعه کامل تمام کنم. لذا مجبورم بین دو جهت تفکیک کنم. اگر توانستم نسبت بین دو جهت و دو نقطه مختصات را به یک نسبت برسانم و تناسب کلی برای آن

بگویم باز به یک دستگاه بر می‌گردد. آنجایی که نتوانم به یک دستگاه برسانم طبیعی است که دستگاهی که بتواند بین دو نظر من هماهنگی ایجاد کند را ندارم. لذا موضع گیری من گاهی از این طرف می‌شود، گاهی از آن طرف و صحیح است که بگویم تردید درباره حقیقت این در ذهن من وجود پیدا می‌کند و نه جزمیت آن. حال آیا این تردید بهتر است یا جزمیت؟ عمل بدون جزمیت ممکن نیست یعنی هر گاه تردید را آوردیم، باید بپذیریم که عمل با قاطعیت انجام نمی‌گیرد.

خوب حالا ما می‌گوییم عمل را لازم نیست آنقدر هم با قاطعیت انجام بدهیم بلکه به اندازه گذر انجام می‌دهیم. قاطعیت یعنی مطلق گرایی لذا به شرطی می‌توانید بگویید ما نسبت را قبول می‌کنیم که بتوانید همه این‌ها را در جهت واحد تبیین کنید و اگر جهت واحد بر آنها حاکم نباشد نمی‌شود از این مقوله‌هایی که عرض کردیم به اصل مطلب بر می‌گردیم.

س: شما فرمودید شرط پذیرش فرهنگ...

ج: پیدایش پذیرش، استقرار، استقرار اجتماعی و قرار اجتماعی

س: تنها کافی نیست. یعنی اگر قرار باشد فرهنگ در جامعه از سوی افراد پذیرفته شود به این معنا که درونی کنند آن را و بر اساس آن بیاموزند و زندگی کنند و رفتار کنند، کافی نیست که آن اجزاء فرهنگی که ساخته و پرداخته شده است با هم همانگ باشد، بلکه بایستی اینها متناسب با فطرت و خواسته‌ها و سلیقه انسانی باشد.

مثلاً ممکن است که ما فرهنگ کاملاً هماهنگی را از سنگاپور به صورت یک بسته نرم افزاری بیاوریم و فرهنگ ایران را با پاکن پاک کنیم و آنرا جای آن بگذاریم که خیلی هم هماهنگ است و عناصرش با هم می‌خواند و مثل ساعت هم کار می‌کند و هیچ ناخالصی هم داخل آن نیست، ولی وقتی که بیاید ممکن است پذیرش درونی از طرف افرادی که در ایران هستند رخ ندهد، یعنی با بخشهایی از فطرتشان ناسازگار باشد بنابراین [طبق آن فرهنگ] رفتار نکنند. یعنی می‌خواهیم بگوئیم فقط شرط هماهنگ بودن کافی نیست بلکه همراه بودن با فطرت انسان هم ملاک است.

ج: این سوال خوبی است که به آن می‌پردازیم.

س: یک سوال دیگر هم دارم آن هم بپرسم.

س: بعد از شما آقای نیری سوالاتشان را بپرسند.

ج: من سوال اولتان را اینگونه نوشتم: آیا هماهنگی شرط است یا یکی از شروط است؟

س: [هماهنگی] برای پذیرش و جریان پیدا کردن در جامعه.

ج: سؤال دوم

س: دوم اینکه شما فرهنگ را به یک بعد آن تعریف کردید، آن هم فقط دانش و علم یعنی علوم مختلف و هماهنگی بین علوم، در صورتی که فرهنگ، روش زندگی مردم است از ازدواج کردن، درس خواندن؛ خانه ساختن تا رشته دانشگاه و علوم و غیره، بنا براین [در بحث] انقلاب فرهنگی که می‌گوییم [مواظب باشیم] آن مشکلی که ستاد انقلاب فرهنگی [با آن مواجه شد یعنی] فقط دانشگاه‌ها را، فرهنگ دانست و بعد هم فرهنگ جامعه ما این گونه شد که نباید می‌شد ما هم دچار آن نشویم.

س: البته من در مورد تعاریف پایه یک توضیحی عرض کنم. توافقی که ما کردیم، ما یک سری تعاریف پایه را از مبانی‌ای که قبلاً روی آن بحث کردیم می‌آوریم، این تعریف که شما فرمودید تعریف علوم جامعه‌شناسی روز از فرهنگ است. ما توافق کردیم که تعاریف پایه را بر پایه نظام ولایت از اول بپذیریم و بر روی آنها دیگر بحثی نداشته باشیم.

ج: حالا آن سه تا احتمال را ذکر می‌کنیم یعنی محدود نمی‌کنیم یک مقایسه اجمالی هم برای اینکه پژوهش باشد باید برادرها مشارکت داشته باشند. در جلسه آینده یک مقایسه اجمالی می‌کنیم که کدام تعریف کاملتر است.

س: من فقط می‌خواستم این حساسیت باشد که پرداختن به تعاریف پایه ما را از اصل بحث دور نکند.

ج: یعنی بیان تطبیقی

س: اگر که سوال من در صورت جلسه قبلی وجود دارد، آن را حذف کنید.

آقای نیری) ببخشید حاج آقا، سوال این است که سازش بین علائق مختلف جامعه حتی در مقوله هایی مثل بهره وری ساختن جامعه را هم در بر می گیرید یا خیر؟

ج: آیا غرض از بهره‌ور ساختن همان توسعه اجتماعی است؟

س: بله. آیا در قالب فرهنگ می‌گنجد یا نه؟ یعنی در قالب تعریف هماهنگی که ما داریم می‌کنیم می‌گنجد یا نه؟

ج: بله

س: قبل از اینکه شما شروع به پاسخ این سؤال بفرمایید، یک استدعای دیگری هم داشتیم. اگر هر جا سوال یا پاسخی که می‌فرماید متناسب با موضوعی که الان هستیم نیست و متناسب با موضوعات عادی و قبلی هست یک اشاره ای بفرمایید که ما بتوانیم در استخراج از منابع به جای متناسب خودش بگذاریم، خیلی متشکرم.

ج: خوب حالا بنا شد هدف بالاجمال از فرهنگ را خدمتتان عرض کنیم. این موضوع اصلی جلسه امروز است، که بعد بتوانیم بین ضرورت و هدف اجمالی موضوع را تعریف کنیم. پس اول بحث «ضرورت» تقدّم پیدا کرد و بعد بحث «هدف» و بعد بحث «موضوع». هر چند برای نوشتن طرح بهتر است که اول نوشته شود ضرورت، بعد موضوع و بعد هدف

یعنی اگر بخواهیم برای کسی یک نوشته ببریم به صورت ضرورت، موضوع، هدف باشد. ولی وقتی که می‌خواهیم پژوهش کنیم. یابد بگوییم خلاء چیست ملائی که انتظار داریم پیدا شود چیست؟ موضوعی که باید تعریف کنیم تا این ملاء بدست بیاید چیست؟

بعد از یادآوری عرض می‌کنم که ابتدائاً هماهنگی نسبت و تناسب بین مقوله ها می باشد، برای فهم بیشتر مثال می‌زنیم. از ساده ترین شروع می‌کنیم، هماهنگی بین مقدمه و تالی، ضغری و کبری برای رسیدن به نتیجه، هماهنگی دوعدد برای حاصلی که می‌خواهیم. چه در جمع، چه در ضرب، هماهنگی هر گونه سخنی که می‌گوییم برای نتیجه‌ای که انتظار داریم، حتی هماهنگی هر گونه حالت هنری برای اثری را که

می‌خواهیم ما دو حالت پشت سر هم عرضه می‌کنیم (چون با یک حالت القاء تنها نمی‌شود حتماً دوئیت دارد) تا یک تأثیر و حالتی که انتظار داریم در شخص دیگر بوجود آید. به عبارت دیگر، این ساده‌ترین مرحله هماهنگی نسبت بین دو و تناسبش و مقصد است. هماهنگی به صورت کلی هم هیچ جای عالم فرض حذف ندارد. یعنی ما ناهماهنگ نسبت به موضوع مورد انتظارمان هم [نداریم] نه اینکه نسبت به اصل اثر ناهماهنگ باشد بلکه هرگونه ترکیبی اثری را دارد ولو ناخاسته و بر علیه ما باشد. پس در ذات نسبت بین دو چیز تناسب به تغییر و پیدایش موضوع دیگر هست، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. می‌توانیم بگوییم که مثلاً فلان دار و هماهنگ نبود و بیمار دچار شدت بحران هاری شد و بنده می‌گویم از موضوع نظر شما که بناء بود بیمارحالش خوب شود (همانطوریکه که می‌گویند) ولی از نظر اثری که پیدا شده برای مطالعه خود آن اثر می‌گوییم که این تغذیه و یا این دار. و یا این بیمار این وضعیت سوم را می‌دهد، یعنی اگر من بخواهم آسیب شناسی کنم حتماً جزء علل وضعیت بیمار قبلی و وضعیت دارویی که به او داده شده است و علت پیدایش این حالت و تناسب رسیدن به این حالت و به این تغییر را می‌آورم، بله [شاید بگوییم] این تغییر، تغییر مطلوب ما نبود ولیکن از این نقطه نظر که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم نسبت و تناسب جزء اموری می‌شود که ما نمی‌توانیم او را کنار بگذاریم، یعنی ابزار جریان است.

بنابراین هماهنگی یا فرهنگ، ابزار جریان یا تحقق به این معنایی که داریم می‌باشد. هماهنگی گاهی بین مقوله‌های علمی است گاهی بین نیاز شخص و ارضاء است و گاهی بین ارتباط اجتماعی. توسعه و تکامل و گسترش هماهنگی تا به کجا می‌تواند باشد، البته به شرطی که فرهنگ انتظار هماهنگی داشته باشد، یعنی بگویند فرهنگ رونقش چگونه است؟ آموزش چگونه است؟ توسعه و تکاملش چگونه است؟ عقب افتادگی و ضعفش چیست؟ گفتیم اول فرهنگ ضرورت دارد بنا برسه مبنا تکامل پیدا کند، یکی این که ضرورت ندارد، دیگر اینکه ضروری است. و سوّم آن که ضرورت دارد ولی با حفظ در جهت.

مثلاً می‌توانیم بگوییم ازدواج یک نحوه ارتباط رفتار بین دو انسان است (انسان مرد و انسان زن. انسان نر و انسان ماده). این نحوه رفتار و نحوه مقنن شدنش برای ارضاء و حل یک نیاز هست، چه شما نیاز را کوچک

بگیرید بگوئید و نیاز جنسی و چه کمی بزرگتر بگیرید و بگوئید نیاز اجتماعی و چه یک خرده بزرگتر گرفته و بگوئیم نیاز تکاملی. پس ما نیاز را می‌توانیم در سطحهای مختلف فرض کنیم و بعد بگوئیم نسبت به هر سطحی چه نوع ازدواجی صحیح است، چگونه ارتباطی می‌تواند هماهنگی باشد. اگر گفتید آدم تعریف ندارد مگر یک تودهٔ مادی که در نسبت گرای حسی گفته می‌شود. حتماً باید این ازدواجی را که صورت می‌دهد و اخلاقی را که ذکر می‌کند متناسب با حل نیاز مندیهای مادی فرد و حل نیاز مندیهای مادی جامعه و حل تکامل مادی اجتماعی باشد.

اگر گفتید که جهت برآن حاکم است هر چند محدود به این عالم نیست باید متناسب باشد با حل نیاز مندیهای فرد، جامعه، تکامل الهی که محدود به ما ده نمی‌شود.

پس بنابراین هیچ رفتاری نداریم که اثر نداشته باشد و فرهنگ حاکم بر آن می‌خواهد نسبت ها را با همدیگر ایجاد کند تا به تناسب به مقصد برسد. مثلاً باید نقشه در ذهن آدم بیاید تا بعد بتواند یک کاری انجام دهد - نقشه را الان به معنای ساده اش بکار می‌بریم - تصور از کاری که به ذهن بیاید تا عمل بر وفق تصور سنجیده شود انجام بگیرد شما فعل بدون انگیزه در عالم ندارید، فعلی که انگیزه داشته باشد ولی انگیزه مبهم باشد و تصویری از عمل هیچ نداشته باشید. کسی گوش نمی‌دهد و طلب بالا جمال هم نمی‌توانید داشته باشید مثلاً می‌گوئید من سرم درد می‌کند ولی نمی‌دانم چه کار کنم، این می‌شود طلب بالاجمال یعنی خوبی سر را می‌خواهید ولی راهش را اصلاً نمی‌دانید، ولی می‌گوئید سرم درد میکند می‌خواهم بروم قرص بخورم که سرم دردش ساکن شود معنایش اینست که می‌خواهید تفصیل بدهید. تصویری از نسبت بین قرص خوردن و آرام شدن سرتان [وجود دارد] هیچ ساختمانی بدون تصور نقشه نداشته باشید اصلاً نمی‌توانید بگوئید درست کنید هر چند نیاز به مسکن وجود داشته باشد. نیاز به تنهایی کافی نیست تعینش و نقشه‌اش و هماهنگی اش بر عهده کیست؟ بر عهده بخش تکامل است.

توسعه نیاز، شدت روحی و شدت حساسیت ظرفیتش در موضع گیری و تلاش بالا می‌رود و لکن در فرهنگ با گمانه و گزینش و پردازش تعین پیدا می‌کند، هر چند این دوقول از همدیگر جداسدنی نباشد آنچه را که از

فرهنگ می‌خواهیم، قدرت بهینه‌سازی است. بنابراین نیازهایی را که ما داریم اگر بخواهد ارضاء شود حتماً باید [با] فرهنگ هم کاری وهم اندیشی کند. بهینه‌سازی بر عهده فرهنگ است هم‌منطوری که این ظرف بهینه می‌کند، از جنسش گرفته تا اصل اینکه این نیازی که بوسیله این درست می‌شود ممکن است فردا یک نوع تغذیه دیگر بیاید که این کنار برود.

اصلاً نه فقط شما لازم نداشته باشید ظرفی را برای قند. قطعاً شما اگر جلوتر بروید، مثلاً تا ۲ هزار سال قبل ظرفی بنام قندان برای قند وجود نداشته و محصولی هم بنام قند نبود اگر دو هزار سال بعد هم بروید بگویند که ما دیگر نوشیدنی‌های چه سرد و چه گرم در ظرف‌های یکبار مصرف می‌آوریم و تناول می‌کنید هر چه هم که باید قاطی شود قاطی شده و یک علائمی هم روی آن گذاشته مثلاً یا شیرینی با طعم شماره اینقدر یا آنقدر. این ممکن است که اصلاً قندان وجود نداشته باشد؛ این غیر از کیفیت‌شاست، موضوعاً. کیفیتش هم پیداست که آن در یک زمان بسیار کوتاه هم که اندازه‌گیری بکنید کیفیت و فرم و نوعش می‌تواند عوض شود. کار این عوض کردن‌ها و بهینه کردن‌ها را در همه ابعاد [انجام شود] چه بهینه‌های مصداقی جزئی، چه بهینه‌های کیفی و چه بهینه‌های موضوعی باشد. یعنی یک موضوعی برود و یک موضوعی دیگر بیاید.

آیا شما می‌توانید [این را] در همه قسمت‌ها بگویید مثلاً در مورد ازدواج و مسائل آن. مسلماً ازدواجی را که اگر شما طرح بکنید برای اینکه زن باید کلیه محصولات قابل تبدیل را تبدیل کند و غذا باید در منزل تولید شود تا آنجایی که احتمال دارد غذا بصورت اجتماعی تولید شود اینها دو میزان وقت دارند و حضور اجتماعی‌شان دو شکل می‌شود. چه بخواهند از خانه پشت کامپیوتر بنشینند و حضور اجتماعی داشته باشند و چه بخواهند بیایند اداره. این وضعیت ارتباط این زن و مرد به صورت خصوصی و فردی در حسن و تبہل فرق پیدا می‌کند با آن وقتی که کلیه محصولات که بنا هست تهیه شود مثل تغذیه، پوشاک و مسکن، بصورت اجتماعی تهیه شود و یا درصد بیشترش اجتماعی باشد زیرا انتظارات آنها دو رقم است.

ممکن است که شما بگویید نوع ازدواج هم فرق می‌کند یعنی در نوع ازدواج موقت از خصوصیات ذاتی‌اش اینست که ولایت دست مرد نیست و در نوع ازدواج دائم ولایت دست مرد است. یعنی اگر ازدواج موقت ۹۹ سال یا ۱۲۰ سال یا ۲۰۰ سال هم قرار داد اجتماعی است که در آن ولایت به دست مرد نیست.

اگر واقعاً ولایت اجتماعی برای زن موضوع اول باشد و هر چند نسبت به مرد هم خوب است که ولایتش را به او بسپارد، ولی دست چه کسی؟ دست اعدل عدولی که زیر آسمان بعد از رسول پیدا شده است. ولی آیا خوب است ولایت را دست یک آدمی که احیاناً انضباطاتش هم عادی است بسپاریم؟ می‌گوییم معلوم نیست که خوب باشد شما اگر یک دستگاه ظریف داشته باشید آیا این را دست هر کسی می‌دهید، مثلاً فرض کنید که یک ساعت یا یک کامپیوتری دارید و یا یک وسیله‌ای دارید که برایتان محترم است، این را به راحتی به دست کسی نمی‌دهید مگر اینکه اعتماد داشته باشید که او درست عمل می‌کند.

نباید عزت هیچ چیز در نزد بشر بالاتر از خود اختیار باشد، واگذاری اختیار به غیر درباره تصمیم‌گیری درباره خود آدم نسبت به رشدش، شبیه ولی مرشد است. مشخص نمی‌تواند ولایت در ارشاد را ساده به کسی بدهد، البته صحیح است بگوییم در چه زمانی است، تا اینکه ببینیم صحیح است یا نه، در چه زمانی چه فرقی با قبل دارد؟ یک وقتی است که می‌گویند این زن هیچ اطلاعاتی ندارد، نه از دین و نه از دنیا، اگر خودش هم بخواهید اختیار خودش را اعمال کند اختیارش را خراب می‌کند و خلاصه اینکه هنری هم نمی‌کند.

یک وقتی هم می‌گویند این زن اطلاعاتش نسبت به دین و معاش و قدرت سنجش و محاسبه بسیار بالاست، ملکات روحی بالایی هم پیدا کرده است، یعنی خودش عادل است (مِمَّنْ يَصْحُحُ بِقَوْلِهِ است). حالا اگر کسی نباشد با یک اهل کتاب شوهر کند و ولایتش را به یک اهل کتابی بدهد، این کار شرعاً جایز نیست. یا اینکه به سنی بخواهد بدهد و عقد دائم او شود. یقیناً نباید چنین کاری بکند. یا به یک شیعه لا ابالی بخواهد بدهد می‌گوییم اگر می‌تواند این کار را نکند، یا اگر بخواهید به شیعه متوسط بدهد تو اگر او شیعه واقعی نباشد باید ارشادش کنی، لذا ولایت خودت را دست این نده. و اگر بگوید هم طرازیم می‌گوییم اگر هم‌تراز هم هستی، اگر او برتر از تو نباشد ولایت را دست او نده، اگر از نظر علم و تقوا بدتر از تو است در اختیار تو

تصرف نمی‌کند، مگر برای رشد تو؛ مثل این است که خودت را سپرده باشی به یک معلم اخلاق یا یک مرشد که برای پرورش تو به نفع تو می‌باشد و بس.

این اولاً در فرهنگ طرح می‌شود، ثانیاً متناسب با مراحل رشد، فرق پیدا میکند. من اشاره به یک مصداق در امر روش زندگی کردن می‌کنم، اگر کلیه قسمت‌هایش را در نظر بگیریم هیچ قسمتی را پیدا نمی‌کنید که در جریان تکامل ساختارهایی را که بعداً توضیحش را تفصیلی می‌دهیم، ساختاری نداشته باشد و قابل بهینه نباشد، هم کمّاً هم کیفیاً و هم موضوعاً (که موضوعاً می‌شود توسعه).

بنابراین نتیجه می‌گیریم که فرهنگ یا ابزار هماهنگ سازی یک بعد از جامعه است و دو بعد دیگر یعنی سیاست و اقتصاد را نمی‌خواهیم بگوئیم نیست، ولی ویژگی این بخش هماهنگ سازی است. پذیرش بوسیله دو بخش دیگر منهای هماهنگی واقع نمی‌شود اگر خواست باشد ولی خواست درون متناقض در جامعه باشد هرج و مرج می‌شود، چه هرج و مرج فرهنگی چه هرج و مرج اقتصادی و چه هرج و مرج سیاسی. خواست هست ولی در کیفیت متناقض است حتی در جهت موافق هم متناقض هستند. یعنی یا در جهت هر دو خدا پرستند، یا در جهت هر دو مادی‌اند، ولی کیفیت تعیین مورد با هم نزاع دارند.

یعنی فرهنگ بعنوان ابزار هماهنگ کننده نمی‌تواند این کار را هماهنگ کند. اینکه به چه دلیل نمی‌تواند را بعداً عرض می‌کنیم که کجایش گیر دارد که نمی‌تواند. خلاصه پذیرش واقع نمی‌شود.

پذیرفتن پس از استقرار اجتماعی است. استقرار اجتماعی بوسیله هماهنگی انجام می‌شود، این نسبت به سؤال اول. در بحث خود فرهنگ، شاخصه اساسی فرهنگ هماهنگی است. از جهت فرهنگی هم به پذیرش نمی‌رسد مگر به هماهنگی، از جهت سیاسی باید توسعه انگیزه‌ها یا خواستها باشد و از طرف اقتصادی هم باید کار آمد باشد.

س: نقش فرهنگ هماهنگ سازی است، ولی اگر بگوئیم از چه عناصری تشکیل شده است چه می‌گوئیم؟

ج: باید بگوئید ابعادی که جامعه را به وحدت می‌رساند سیاست و فرهنگ و اقتصاد است. جامعه غیر از فرهنگ است، جامعه یک نمود علمی دارد که به آن تمدن می‌گوئید، که اثر اشیاء در آنجا بوجود می‌آید. اثر

آدمها را هم آنجا می‌بینند اثر ارتباطات را هم می‌بینند و یک بخش دارد بعنوان بخش سیاسی و علاقه‌ها، یک بخش هم دارد بعنوان نرم افزارها تناسبها و نسبتها. بخشی را که مربوط به فرهنگ است اولاً جهت ساده‌تری دارد. زیر جهت کیفیت است، اگر جهت را حذف کنید مفهوم جهت درست نمی‌شود.

اولین کلام که می‌توانیم در مورد بحث بگوئیم تناسب یا کیفیت است. از تناسب و کیفیت کمی پائین‌تر می‌آییم می‌گوییم پذیرش اجتماعی نسبت به تناسبها، از آن هم و پایین‌تر می‌آییم می‌گوییم هماهنگی رفتارها، هماهنگی رفتاری آدمی یعنی هماهنگی بین نیاز و ارضائش. این ابزار سنجشی که در هماهنگی همه جا می‌آید حتی در تحلیل نسبت به حالات روحی می‌آید تئوری و دستگاهی می‌سازد برای اینکه ببیند که چرا این آدم دچار تردید است؟ چرا این جامعه دچار تردید است؟ باید آن ابزارش حتماً هماهنگ و متلائم باشد. وگرنه نمی‌تواند به نتیجه برسد. موضوعی را که دارد مطالعه می‌کند یک مدلی است که دارای متغیرهایی می‌باشد ولی باید اصل در نتیجه گرفتن این مدل برای مطالعه امور آن موضوع نسبت به این هدف تشخیص، متناسب و هماهنگ باشد. یعنی بتوان از آن در خواست کرد.

حالا اگر چنین چیزی فرض بکنید ما باید بر طبق سه مبنا بتوانیم فرهنگ را تعریف بکنیم. آنوقت خصوصیت تطبیقی آن در هدفی که از فرهنگ داریم و با دیگران فرق دارد چیست؟ فرهنگ در دستگاه اصالت ماده اینجور نباید باشد که عرض کردیم. فرهنگ در آنجا باید بر آمده از تاثیر و تاثیرات مادی باشد اینکه نامش را خواستها و نیازها و منطقها و عملکردها می‌گذاریم و مختلف هستند مثل این است که من بگوئیم گیاهان مختلف‌اند یا سنگها مختلفند. مفروض اولیه من اینست که وقتی شما تحلیلی را انجام می‌دهید دارید از یک نقطه مختصاتی به عالم نگاه می‌کنید که آن دست خودتان نیست یعنی اگر آگاهی و اراده برآمده از ماده باشد دقیقاً همان چیزی که آقای..... گفتند می‌شود.

س: به عبارتی نقش پیشینه

ج: (نقش پیشینهٔ.. ما هم قائل به پیشینه هستیم ولی پیشینه را تحت نظام توسعه اختیارات می‌بریم که فرق پیدا می‌کند). بنابراین اگر آنچه در نسبت مادی دیده می‌شود صحیح است که بگوییم درست نیست بر اساس یک مفروضاتی بیاوریم و توصیف بکنیم، بلکه آثاری که دارد را ردیف کرده و کنار هم بچینید البته، چند تا اشکال بر این داریم، اولاً وقتی آثاری را که دست بندی می‌کنیم شما دارید مفروضاتان را مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ دخالت می‌دهید، شما وقتی می‌گوید می‌رویم یک جامعه‌ای را می‌شناسیم یا می‌رویم آدم را می‌شناسیم. می‌بینیم، می‌گویم این شناخت اینگونه است که ابتدا آثارش را شروع به نوشتن می‌کنیم. بعد آثار را دسته‌بندی می‌کنیم تا اینکه بعد بین آنها تناسب برقرار کنیم تا تقدیراتی را توضیح دهیم اگر چه ابتدا می‌آید آثار را به صورت استقرائی جمع آوری می‌کنید ولی می‌خواهید پشت سر استقراتان چه کار کنید؟ می‌خواهید مجموعه سازی و قیاس انجام بدهید.

این جور نیست که شما پیشینه نداشته باشید بلکه اولین پیشینه شما اینست که این ، عکس العمل های طبیعی و ضروری است که دارد پیدا می‌شود، یعنی قاعده‌مند است. ثانیاً شما به دنبال کشف متغیر این قواعد و مجموعه هستید. پس فرض اولیتان قهری بودن و مادی بودن آن است و فرض دوم این که متغیر اصلی دارد و مجموعه است. و فرض سوم این است که نیازهای مادی، علت تکاملش است، یعنی خودش موجودی بر آمده از ماده است و متغیر اصلی هم می‌خواهد و متغیر اصلی اش هم مادی است.

در عین حال اشاره‌ای هم به پاسخ حضرت عالی هم شد. می‌خواهید من تصریح هم به آن بکنم. آنچه را که عرض می‌کنیم توسعه اجتماعی را در بر می‌گیرد، کلیه نسبتها و تناسبها را در کلیه سطوح به دست می‌گیرد، بنابراین فرهنگ را از سیاست و از اقتصاد جدا می‌کنیم. البته بعنوان یک بعد و نه به عنوان یک جزء. هرگاه در درون خودش بخواهد بیاید باید متغیرهای درونی آن را بگیریم و به شکل یک کل به آن نگاه کنیم هرگاه در جامعه بخواهد بیاید باید خودش را با دو تای دیگر (سیاست و اقتصاد) در تبدیل شدن به منتجه در نظر بگیریم یعنی وقتی آن را صفت منتجه می‌دانیم، مثل طول و عرض و ارتفاع و وزن، مقاومت می‌باشد که اینها بعد هم هستند و از هم قابل تکفیک نیستند ولی اگر آن را در منتجه ببینیم و بخواهیم داخل یک بعد

ببینیم و داخل یک مجموعه به آن نگاه کنیم و نسبت‌هایی را جهت بهینه کردن عوض کنیم البته هر دو کار را باید با هم انجام دهیم، یعنی باید هم در نتیجه آن را ببینیم، هم داخل مجموعه ببینیم و بعد نسبت بین اعضای تشکیل دهنده مجموعه و تبدیل شدن اثرش را به یک نتیجه واحد ببینیم، آنگاه وقتی که به داخل آن می‌آئیم باید بیاییم و اجزای تغییر دهنده آن را ببینیم و شناسایی کنیم که چه موضعی داشته است که بعداً بحث خواهیم کرد.

«وصلی الله علی سیدنا و محمد و آله الطاهرین»

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۶

آقای علی پور: جلسه ششم مدیریت توسعه فرهنگی را در خدمت حضار: حجت الاسلام والمسلمین حسینی، جناب مهندس مرعشی، آقای مهندس دانشمند، آقای حبیبی و آقای نیری و جناب آقای رضایی هستیم و بنده هم علی پور هشتم تاریخ ۷۹/۲/۴ و روز یکشنبه.

ما جلسه قبل افتتاحیه بحث هدف اجمالی را در خدمت جناب آقای حسینی داشتیم، که اول یک بحثی داشتیم در مورد رویکردهای مختلف انقلاب فرهنگی، که شما یک کدی فرمودید به نشریات سال ۵۹ که داریم باز رویکردهایی را می‌بینیم، بعضی‌ها هستن که پرداختن به انقلاب فرهنگی را ضرورت نمی‌دانند، یک بحث روشمند و روشی داشتید در مورد اینکه بعد از بحث ضرورت ما باید از کجا شروع کنیم؟ و هدف به چه صورت باشد؟ نهایتاً نتیجه این شد که ما باید بعد از بحث ضرورت هدف بالا جمال را بیان کنیم. در نهایت یک بحثی داشتید که شاید به نوعی بشود اثر مورد انتظار از فرهنگ یا هدف از فرهنگ را به آن اطلاق کرد. آنچیزی که به عنوان وظیفه اصلی فرهنگ برشمردید هماهنگ سازی است، و در بحثان از واژه‌هایی مثل پذیرش و استقرار صحبت فرمودید، که این پذیرش اصلی است که هماهنگ سازی و استقرار فرهنگ را بدنبال دارد، در نتیجه تناقض را بین دو وجوه مختلف، نظام حساسیت ها، نظام بینشی و نظام رفتاری اجتماع هست، تناقض را از بین می‌برد، و هر مقدار این هماهنگی بالاتر باشد.. به تعبیر بنده آن جامعه با فرهنگ‌تر است.

سئوالاتی که به ذهنمان رسید که یکی از آنها اینجا نیست، و در جلسه کارگاه مطرح شد. یکی این بود که، آیا همچون بحث ضرورت لازم است که بحث هدف را هم در سه مبنا بگوییم؟ چون اگر ما در ضرورت ثابت کردیم که یک دیدگاهی اصولاً غیر ضروری می‌داند، بحث انقلاب فرهنگی را، قاعدتاً از آن دیدگاه دیگر هدف معنا ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هدف انقلاب فرهنگی معنا ندارد ولی هدف از فرهنگ معنا دارد.

آقای علیپور) اینکه سؤال، برداشت ما این بوده است که در بحث اخیرتان بحث هدف اجمالی فرهنگ بود. آیا برداشت ما درست است؟ یعنی ما هدف اجمالی انقلاب فرهنگی را در این بحثی نداریم یعنی هدف اجمالی فرهنگ داریم به عبارتی ما هدف اجمالی از طرح انقلاب فرهنگی را می‌خواهیم نه هدف اجمالی صرف انقلاب فرهنگی. طرحمان را اگر بعنوان طرحی ببینیم که قرار باشد به کارفرما ارائه بدهیم باید بتوانیم هدف اجمالی طرحمان را [؟] بعد مفاهیمی را که فرمودید. سؤال بود، که نسبت بین این مفاهیم، با خود مفهوم انقلاب فرهنگی و نسبتش با یک مقدار مباحث مبنائی ترما چیست؟ آن مفاهیم، مفهوم پذیرش است، استقرار هست، و هماهنگی رفتار. شما نسبتش را با خود مباحث مبنائی ما و با مبحث انقلاب فرهنگی، اگر محبت بفرمائید، این جزء سئوالات جمعمان بوده است.

ج: بسم الله. سئوالات را ابتدائاً بصورت کوتاه خدمتتان عرض می‌کنیم و اینکه وقتتان را نگیرم و از وقتتان استفاده نکنید. ولی وقتی که مطلب را تمام کردیم اگر احیاناً باز سئوالات روشن نشده بود توضیح اضافه می‌دهم. اولین قسمت از سئوالات را...

س) اولی این بود که ضرورت را در سه مبنا گفتیم، آیا هدف انقلاب فرهنگی بود؟

ج) هدف از فرهنگ نه انقلاب فرهنگی.

س) بله

ج) هدف از فرهنگ را آیا باید با سه مبنا گفت یا نه؟ بصورت خیلی ساده بله، هدف را در فرهنگی که تجریدی ملاحظه کند، علم بذاته مطلوب است، و انگیزه دارد؛ جزء فطریات انسان است، نه به لحاظ حتی توانائی، انسان از حالت‌های خودش از یافته‌های خودش، می‌تواند مبتهج بشود، مثل حالت‌های وجدانی. مثال: می‌گوئید آدمی که ظلم نکرده باشد آرام می‌خوابد، سرش را روی بالش آرام می‌گذارد دغدغه ندارد. آدمی که در فکر کینه نباشد، در فکر خدمت باشد، بدون عذاب وجدان می‌خوابد، شخص مؤثر: (ایثارگر) در نا آرامی و دغدغه‌ی مضطرب وجدان نیست، حتی اگر در دغدغه باشد که من می‌خواهم خدمتم را بالاتر برسانم کسانی

که میل دارم به آنها خدمت برسانم تعدادشان زیاد است، فشار دارند، مثلاً شما به فکر گرسنگان آفریقا هستید. یا در فکر محرومین فرهنگی اروپا هستید، شما در فکر عدم عدالت در خود مملکتان هستید، یعنی این رنجها شما را اذیت می‌کند ولی دغدغه هراس انگیز ندارید. به عبارت دیگر خودتان را شریک در ایجاد جرم نمی‌دانید، خودتان را ظالم نمی‌دانید، دغدغه شما بر طرف کردن ظلم است. این خیلی فرق دارد دغدغه اش، با دغدغه ظالم، می‌گویند احساس آرامش وجدانی یک درک مطلوب است، این غیر از "از خود راضی بودن" است! یک موقع می‌گویند کسی خودش معجب به نفس است خودش از خودش راضی است، یک وقتی می‌گویند احساس رضایت دارد، احساس رضایتی که دارد لزوماً عجب نیست، راهش را، راه صحیح می‌داند. راهش را باطل نمی‌داند. می‌گوید راه من، راه ایذاء به مردم نیست. جناب لقمان وصیت هم که به فرزندش می‌کند، وصایایش را هم که می‌بینید، همان چیزهایی بوده است که خودش عمل می‌کرده است، هیچ ناراحتی ندارد، و دلش هم می‌خواهد که این استمرار پیدا کند. این رضایت، عجب نیست. "یا بنی لا تشرک با الله ان الشُّرک لظلم عظیم" این عجب نیست. وصایایی که دارد. اینکه می‌گوید با خدا اینجوری باش، با خلق اینگونه باش، چه کار بکن؛ در او اصلاً عجب نیست. راهش را راهی می‌داند که راه رضایت و آرامش است. علم را دوست داشتن، (علم دوستی) می‌گویند فطری است. هیچ گونه دلیلی برای اینکه بخواهم بکار بگیرم ندارم. شما چگونه از سلامت ریه ات لذت می‌بری، که راحت می‌توانی نفس بکشی، از سلامت قلب لذت می‌بری که تنفس و جریان گردش خون درست دارد انجام می‌گیرد. می‌گویند علم دوستی هم یک امر فطری است. انگیزه‌ی لازم نیست محیطی و بیرونی باشد. چگونه ممکن است که یک کودک از تخیلات رؤیایی لذت ببرد که احیاناً به آرزوهای محیطی اش ربط دارد، می‌گوییم یک حکیم عیبی ندارد که به آرزوهای محیطی کاری نداشته باشد، اطلاع داشته باشد از آنها. بنابراین علم مطلوب با لذات است. هدف از فرهنگ هم، در نظر اوّل، همان هدف از علم است. هدف دوّم، کسانی که نسبت‌گرا هستند، مطلق‌گرا نیستند، نسبت‌گرای مادی، اصلاً هدف از علم را نه فقط کار آمدی و ارتباط بهتر با محیط می‌دانند، می‌گویند علم حقیقت زائد دیگری جز این ندارد. می‌گویند علم به معنای آگاهی نسبت به روابط هستی، این

یک تخیل است. مال سابق بوده است. می‌گویند کلاً "مقوله‌ها"؛ مقوله نه مفاهیم و نه فهم، سخنان، ابزارند، مفاهیمی هم که پشت سرشان هستند مقوله‌هایی هستند، سخنانی هستند، آنها هم ابزارند... از نظری‌ترین ابزارها می‌گویند باید ارتباط داشته باشد به کار آمدی، بنا بر این علم به آن معنا را منکر می‌شوند. خوب توجه بفرمائید [؟] اصل موضوعه‌ای‌ها، آنهایی که الان سیستم سازی می‌کنند و در خود فهم، قائل به نسبیت اند، یعنی فهم را و تمام کیفیتها را منسوب به نسبت و حاصل حرکت و نسبت می‌دانند، نسبت حرکتها به هم، نمی‌توانند به چیز دیگری جز این قائل بشوند. یعنی در مورد شناخت چیست؟ علم چیست؟ خودش نسبی است. وجدان چیست؟ اخلاق چیست؟ عاطفه چیست؟ خودش نسبی است. می‌گویند کلیه ابزارهای اجتماعی، مقوله‌های اجتماعی، چه در شکل دیالکتیک صحبت می‌کند که یک تحلیلی از چگونگی می‌دهد، نه اینکه یک ابزار می‌دهد برای اداره چگونگی! این دو تاست، نسبیت برای چگونگی ابزار می‌دهد یعنی معادله ریاضی اش می‌کند، وقتی که معادله ریاضی‌اش کرد در کلیه علوم جاری می‌کند، بعد که در کلیه علوم جاری کرد، بعد هم مرتباً عوض می‌شود. شما این مجموعه را ساختید یک کار آمدی دارد. کار آمدیش یک بهره‌وری از جهان به شما می‌دهد، توأم با توسعه نیازمندیهای شماست. شما در یک محیط جدید قرار می‌گیرید، یک نیازهای جدیدی پیدا می‌کنید. آن تئوری قبلی در این شرایط دیگر پاسخگو نیست. یک تئوری دیگر می‌آورید. بنابراین اصل فهم، فهم موضوعاً، مفهوم، موضوعات فهم، آثارش، کار آمدی فهم، می‌گویند هر سه تا در جریان نسبیت مرتباً در حال دگرگونی است. می‌گوییم پس بنابراین این ابتهاج که شما می‌گوئید، خود آن ابتهاج، و مبتهجش، همه اینها و موضوعات ابتهاج همه اش عوض می‌شود. حالا در نظریه قبل من نخواستیم زیاد وارد بحث بشوم، چون بنا نبود وارد بحث اتحاد عالم و علم و معلوم و ابتهاج و فلان و این حرفها دیگر شویم، فقط به صرف اشاره رفتیم، اینهم اشاره بود. پس بنابراین هدف از علم در بخش دوم، هدف از فرهنگ، بالا بردن کار آمدی. هدفی را که ما داریم، از فرهنگ چیست؟ گفتیم هماهنگ‌سازی هست. این تکامل هماهنگ‌سازی هم همان معنای بالا بردن کار آمدی را می‌دهد. فقط یک فرق دارد و آن اینست که (همین فرق هم علت می‌شود که ما لقب انقلاب را در قدم بعدی بتوانیم بکار ببریم). ما می‌گوئیم توسعه کار آمدی

ممتنع است که بدون جهت واحد واقع بشود، و جهت هم حتماً دو گونه است، یک جهت، (یک طرف خط) الحادی و یک جهت الهی، البته به صورت یک طیف عمل می‌کند. مگر در ائمه نار و نور. طبیعی است که، در قدم بعدی قائل بشویم به انقلاب، از کدام جهت؟ از جهت الحادی به الهی در هر مرحله، یعنی مرتباً پالایش می‌شود، انقلاب واقع می‌شود در ساختارها، بافت انگیزشها، بافت ساختارهای نظری، ساختارهای عینی اجتماعی مرتباً عوض می‌شود. دوباره بر می‌گردیم، هدف را در فرهنگ در سه تا مبنای مختلف می‌گیریم. آیا هدف از انقلاب فرهنگی را هر سه تا دارد؟ طبیعتاً اولی نمی‌تواند هدف از انقلاب فرهنگی داشته باشد. دومی مرتباً متکامل هست ولی انقلاب را نمی‌پذیرد، توسعه را می‌پذیرد نه انقلاب را، توسعه چه فرقی با انقلاب دارد؟ فرق اساسی توسعه با انقلاب چیست؟ در انقلاب اگر بنا هست جهت مرتباً عوض بشود و ارتقاء پیدا کند، و از جهت الحادی مرتباً نزدیکتر به جهت الهی بشود، یک سری از مطالبی که قبلاً به آن احترام می‌گذاشتید بهم می‌ریزد. نظام ارزشی تان عوض می‌شود در عین حال که وحدت و کثرتش [؟] اشتدادی که پیدا می‌شود توأم با بالا رفتن وسعت در گیری و نفی شما، با ناهنجاریهاست. یعنی مثلاً ما یک روز با کفار و آنهایی که بی دین بودند دعوایمان می‌افتد دعوایمان فقط با کسانی است که محارب با شمشیر باشد. فردا می‌گوئید کسی که محارب اقتصادی می‌کند که بدتر است! شرایط محیطی را خراب می‌کند. اینکه شرکت‌های خصوصی عمدتاً قوانینشان دقیقاً - اگر از بنده بخواهند - می‌گویم سفارتهای اروپا در ایران، نه سفارتهای منضبطی که تحت کنترل من عمل کنند، مستقیماً با ید در آن عمل کنند یعنی یک سفارت دارد که کیاسه‌ی ارتباط دو دولت را با همدیگر مشخص می‌کند، تحت انحصار آن کلاس عمل می‌کند. ۲- جاسوسی که غیر آشکاری آید و خدمتگذاری می‌کند برای آنجا ۳- کلاس‌های شرکت‌های خصوصی بدون اینکه پنهان کاری بکند آشکارا می‌آید. محیط انگیزش درست می‌کند یعنی دل مردم را مشغول به خودش می‌کند اینها بنابراین ساختارهای - یک وقتی در مجلس بودیم آقای صافی دید که ما گفتیم بازرگانی خارجی، دولتی بشود. بعد از جلسه آیت الله صافی به من گفت که مبنا چگونه است؟ گفتم چطور شد؟ گفت: شما که با آراء کمونیستی مخالفی، چگونه می‌گوئی سرمایه داری باید دست دولت باشد؟ گفتم: من چگونه نفوذ و سلطه‌ی

کفار بر مسلمین را بپذیرم. گفت بازاریها که مسلمان هستند! گفتم: نه، آنها امتیاز به یک نفر میدهند. ابزار تسلط می‌شود همان یک نفر، یعنی به عبارت دیگر شرکت ژنرال موتور [؟] آمریکا به کسان خاصی در اینجا نمایندگی می‌دهد و دستور هم می‌دهد که شبکه نمایندگی باید اینگونه کار بکند. این ضد آیه مبارکه قرآن "لن يجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلاً" هست. ایشان گفتند من این حرف را متوجه نمی‌شوم. گفتم شما عنایت کنید به مطلب من چه می‌گویم من عرض اینست که ورود هر گونه کالا از کشورهای دیگر باید زیر نظر دولت باشد. دولت تاجر خوبی است یا بدی است، این حرفها معنایش اینست که سود اقتصادی را مقدم بر سود ایمانی و ارزشی قرار می‌دهد این ملاک سود را عوض می‌کند. اگر ملاک سود، حیات در این دنیا باشد آن یک حرفی است اگر ملاک سود، برتری اسلام بر کفر است، این یک چیز دیگرست. شما بروید ابزارهایی را برای این کار پیش بینی بکنید، مضار و ضعفهایی را که، افراد می‌خواهند بروند خود باخته نشوند. آن یک حرف دیگری است که با مدل بروند، خریده نشوند، در وزارت امور خارجه تان هم همینطور است. اگر در وزارت امور خارجه _ مدل واستراتژی نداشته باشید وسیله‌ای نداشته باشید که کنترل بکنید کلاه سرتان می‌گذارند. فقط در اقتصاد این کار را نمی‌کنند. در ارتباطات نظامی مان هم همینطور است، در ارتباطات فرهنگی هم همینطورست.

پس ما در هدف فرهنگ یک جهت را حاکم می‌کنیم. اولاً مفهوم فرهنگ را، به صرف کار آمدی تنها بیان نکنید. مسأله‌ی هماهنگی در آن شرط است. کارآمدی هم هماهنگی هست ولی هماهنگی موضوعی، نه هماهنگی عمومی. بعد هماهنگی عمومی را اساس پذیرش قرار می‌دهید. و سپس این امر را محال می‌دانیم، مگر حول جهت واحد. هر میزان که از الحاد به فرهنگ الهی نزدیکتر بشوید امکان تکامل هماهنگی بیشتر می‌شود. در دستگاه کفر امکان تکامل هماهنگی نیست. یعنی اینرا ما از این طرف عرض می‌کنیم اصلاً در آن دستگاه حتی در شرح صدر لالفکر هم، امکان اینکه هماهنگی را به حداکثر برسانند نیست. علت دارد. علت اینست که معیار صحت را مجبور هستند به درون سیستم برگردانند. معیار صحت اگر به درون سیستم برگردد، انگیزه، وحدت نمی‌تواند پیدا کند. امروز انگیزه‌ی ریاست مقدم می‌شود، فردا انگیزه‌ی اقتصاد مقدم

می‌شود پس فردا. یعنی مرتباً انگیزه چالش پیدا می‌کند. یعنی تنازع اجتماعی را که می‌بینید. به عبارت دیگر، تنوعی را که فعلاً اصل قرار داده اند زیر بنایش فرار از نشناختن دغدغه است. می‌خواهند در ضمیر خود آگاه نیاید که این نمی‌تواند تحمل بکند مگر اینکه قرص اعصاب بخورد، مرتباً مشغولش می‌کنند. و اینطور هم نیست که شما مرتباً مشغول می‌کنید این سیر، منشاء آرامش بشود. حرص زیاد می‌شود، حرص اساس دغدغه است. حرص نسبت به عالم دنیا غیر از شدت علاقه و انس و تقرب به آخرت است. مطلب دو تاست. (أله و متفرقون خیر ام الله الواحد القهار). اله متفرق فقط آله‌های مختلف سنگی و چوبی نیست، حساسیتهایی که انسان با آن زندگی می‌کند، بر او حکومت پیدا می‌کند. و او را دچار تشویش می‌کند، حاکم شدن بر حساسیتهای محال است مگر اینکه معیار صحت خارج از سیستم قرار بگیرد. حالا این بحث منطقی اش.

هماهنگی عمومی آن هماهنگی جزئی، معیار صحت باید همه جا اینگونه باشد، نسبت و تناسب نمی‌تواند از نتیجه برداشته شود. ولی هماهنگی موضوعی می‌تواند در دستگاه کفر باشد. موضعی می‌تواند باشد. عمومی نمی‌تواند باشد. توسعه‌ی در هماهنگی محال است، در یک جهت واقع بشود. پاسخها تمام شد. برگردیم به اصل بحث.

س (۱) هماهنگی عمومی منظورتان هماهنگ بودن چه چیزهایی است؟

ج) کلیه ادراکهای حساسیتی، عاطفی، روحی با کلیه ادراکهای نظری با کلیه ادراکهای حسی، در همه‌ی شئون حیات فردی، گروهی، اجتماعی. به عبارت دیگر اینکه همه کارها بصورت یک سیستم در بیاید. ممکن است کسی اولاً از سیستم به نظرش بیاید بصورت ماشین در آمدن آدم. این به صورت ماشین در آمدن را در غرب خوب ملاحظه می‌کنید. نظم که وجود دارد، آن همان دغدغه‌ی مادی است. هر گاه دغدغه‌ی الهی، نظم اجتماعی پیدا کند، تقوای اجتماعی [؟] نه تقوای فردی، آن نظم علت متحرک می‌شود، که ابتداً بنظر می‌آید که مثل ماشین ولکن پویش دارد. فرقی با ماشین اینست که ماشین نمی‌تواند خودش منشاء توسعه

نظم خودش باشد. کارآمدی جامعه اش را هم به حداکثر می‌رساند در جهت. تفاوت اساسی نسبت ما جهت شد.

س (۱) آنها هم جهت دارند!

ج) با این تفاوت که آنها جهتشان به دلیل اینکه تروم دارد مجبور هستند موضوع جهت را عوض کنند. مثلاً می‌گوییم یک دوره ممکن است که جهت عمومی مردم روی یک نوع سلطنت بیاید بعد بیاید روی یک نظام اجتماعی خاص این تدبیری که پیدا می‌کند برای چیست؟
س: جهت در تکامل، یعنی تکامل یابند.

ج) یعنی الان ۷۰٪، ۹۰٪ مردم امریکا رأی نمی‌دهند با اینکه از دوره‌ای که مشارکت را دخیل دانسته‌اند خیلی می‌گذرد چرا؟

س (۱) چرا درصد زیادی از آنها در انتخابات رأی نمی‌دهند؟

ج) بله اروپا که

س) ممکن است که فکر کنند این رأی خیلی هم در سرنوشت آنها تاثیر نمی‌گذارد و خیلی هم

ج) یعنی چیزی را به آن امید داشته‌اند که الان معلوم شده است که اینگونه نیست. الان در عمل به زندگی رأی می‌دهند. به حداکثر رساندن نفع شخصی. به اینکه در بازار بورس بیایند اگر شما صد تومان یا هزار تومان و یک میلیون .. یک میلیارد چه که دارید اینرا چگونه بچرخانید که بتوانید سود بیشتری بدست بیاورید.

س (۱). دو طرف را متکفل تحقق این موضوع می‌دانند ج) نه

س (۱) برجستگی یعنی [؟] اقتضاء نمی‌کند.

ج) یعنی اصولاً می‌گویند آن که سرنوشت ساز است شرکت‌های سهامی پشت کار است. مثلاً می‌گویند این خیلی عجیب است که، انگلستان می‌گوید در رأی‌گیری چقدر شرکت می‌کنند؟ سؤال می‌کنند روز بارانی باشد یا آفتابی. کسی نوع حاکم بودن را در سرنوشت خودش دخیل نمی‌داند. ولی آیا کسی سؤال می‌کند که کی

سرکسب می‌روید. بگویند اگر امروز بارانی باشد در خانه می‌گیریم می‌خوابیم و اگر آفتابی باشد می‌رویم سر کسب. این در انگلستان معنی ندارد.

مثلاً جنابعالی یک قراری دارید یک ملاقاتی دارید حال چه تجاری، یا اقتصادی، چه تولیدی باشد چه فرهنگی باشد. بعد بگوئید باران می‌آمد دیگر نیامدم. در آنجا چیزی مسخره است؛ دقیقه اش را هم نمی‌پذیرند که شما به خاطر باران نیامدید. این چه نوع رأیی است که بند به باران می‌شود.

س (۱) یعنی خیلی در سرنوشتشان مهم نیست

ج) این مثل رفتن پارک است. آنهم پارک رفتن شما نه پارک رفتن یک انگلیسی که برای خودش یک نظمی دارد که کی حتماً من پارک بروم و کی هم به خانه بیایم.

حجت الاسلام رضایی: حاج آقا [.....] شاید یک نحوه اطمینانی که پیدا شده این بی اعتمادی هم نیست حالا اگر ۵۰٪ هم رأی بدهد مدل سرمایه داری با ۳۰٪ هم سرمایه داری است فرقی نمی‌کند که (خنده حاج آقا) ۷۰٪ آنها هم که رأی بدهند.

ج) این معنا مشارکت یعنی همین.

س) یعنی وقتی [....] می‌خواهم بگویم که از رأی عبور کرده اند یعنی یک تفسیر هم اینست که از مرحله رأی عبور کرده اند یعنی یک جهت گیری در نظامشان واقع می‌شود که همان مورد پسندشان است که دیگر فکر دنیایشان را نکنند خود رأی دادن دیگر برای یک جامعه عقب افتاده است.

ج) من سؤال اینرا برای اینکه استفاده بکنم از بحث.

آقای مرعشی: حاج آقا من یک عرض بکنم بعد شما تکمیل بفرمائید. آنچه که واقعاً تبیین می‌کنند و توضیح می‌دهند اینست: می‌گویند الان دولتها نقششان دیگر نقش‌های تعیین کننده گذشته نیست. دولتها به عنوان دولتهایی هستند که موانع تحرک اجتماعی را در مقابل کسب و کار باید برطرف بکنند. مثلاً فرض کنید که زمینه را برای چرخش و گردش اطلاع در جامعه فراهم کنند و حالا یک چیزهایی هم از جهت خدمات اجتماعی هست مثل بیمه و تامین اجتماعی و چیزهای دیگر را هم باید شرایط عرضه و بهره برداریش را

فراهم کنند. من می‌گویم: آنچه نقش پیش برنده در تحرک اجتماعی را دارد، همان شرکتها هستند این‌ها دیگر پنهان کاری هم نمی‌کنند! می‌گویند بنابراین، نقش دولت بستر ساز است، رفع موانع است آن کسی که [؟] و به اصطلاح کارگزاران اصلی توسعه هستند، بنگاههای کسب و کار هستند، که باید هدف توسعه را دنبال کنند. بنابراین حتی در ادبیات مربوط به رقابت پذیری که الان مطرح می‌کنند، اینست که می‌گویند دولتی، دولت کار آمد هست و دولت خوب (به تعبیر ما [؟]) که موانع رقابت پذیری را برطرف بکند و شرایط را برایشان فراهم بکند. بنابراین آنها اصل را شرکتها می‌دانند. پس آن تعبیری که ما داریم از حضور اجتماعی، مشارکت برای تحقق خواسته هایمان، طرف برای او از آن جهتها دیگر تغییر کرده است مثلاً فرض بر این نیست که دولت می‌آید و آزادی بیشتر به آنها می‌دهد، یا مثلاً به این جنبه‌اش، امتیاز بیشتری می‌دهد مثلاً دولت آقای کلینتون که دوباره انتخاب شد فرض بر این بود که شرایط عملیات اقتصادی را برای بنگاهها بهتر فراهم کند زمینه برای رقابت پذیری بیشتر بشود. زمینه برای افزایش بهره وری اقتصادی در امریکا افزایش پیدا کرده. مدل‌های اصلاحی مدیریت بنگاهها و در عین حال اصلاحات نظام اداری در خود دولت آمریکا، یعنی همان کاری که الان دولت آقای خاتمی دارد دنبال می‌کند به نام اصلاحات نظام اداری، آنجا هم خیلی بکار بردند یعنی معاون رئیس جمهور [؟] خودش یک پروژه عظیم را اجرا کرد، از سر تا ذیل حکومت فدرال را همین موانع، سیستمها، گردش کارها و قفلها. چهل و هفت مرحله و یک چیزهای دیگری داشتند، برطرف کردند.

[...] خاستگاه‌های دیگری ندارند بحث‌های اصولی داریم از جهت زمینه برای آرامش و استقرار ذهنی شان را در جاهای دیگر پیدا نمی‌کنند نه، گاهی مثلاً قادر به حکومت رسمی؟؟؟ والا! چرا مردم به یک سری عرفان مثل ایرانی مثل عرفانی هندی، و جاهای دیگر آن.....

(ج) مردم در آنجا می‌گویند سیاستگذاری بانک جهانی، بر علیه منافع عموم مردم جهان است.

(س ۲) این مردم جدیدی است که یک تحرکی ایجاد شده است تحرک به اصطلاح $g \square n$ مردم هست.

(ج) حالا سؤال همین است.

س ۲) یک بحث تازه‌ای است این مطلب.

ج) این مطلب وقتی می‌گویند شرکتها چگونه کار می‌کنند؟ می‌دانند فقط یک عده خاص حق دارند که بگویند: شرکتها چگونه کار می‌کنند؟ آنهایی هستند که سهام ویژه را دارند. ۵۱٪ از سهام را دارند.

س ۲) حتی ممکن است که کمتر از ۵۱٪ باشد ولی ممتاز باشد.

ج) سهام ممتاز باشند حتی... ممکن است به صرف اطلاعات برگردد.....

س ۲): کاملاً بله.

ج) یعنی سهم تصمیم‌گیر

س ۲) درست است و یا حتی تصمیم ساز، ممکن است تصمیم گیر هم نباشد.

ج) این تصمیم گیر و تصمیم ساز سهمشان از نظر تعداد نفرات (کمی) نگاه کنیم ببینیم ملت آمریکا ممکن است ۱۰٪ هم نباشند.

س ۲) بله که قطعاً ۱۰٪ هم نیستند، تأثیرگذاران من فکر می‌کنم ۴ تا ۵٪ باشد آنهایی که واقعاً تعیین کننده سرنوشتند، نخبگان

ج) جماعت خلق الله آنجا چند میلیون است.

س) ۲۵۰ میلیون

حجت السلام رضایی: ۲۸۰ میلیون و خرده‌ای

آقای مرعشی: نه، به ۸۰ نمی‌رسد حالا به هر حال بگوئید تا ۲۶۰.

ج) یعنی کمتر از ۱۰۲ از مردم حق دارند (نکته‌ای را که می‌گویم خوب دقت کنید) تفهیم بکنند به شما چه چیزی نیاز داری؛ توسعه نیازمندیها. این بدترین نوع قوامت است توسعه نیازمندیها بدست، شماسست یعنی می‌تواند وجدان را اغفال کند، نه فهم را، فهم را پس از نیاز اغفال می‌کند اینکه ملتی اختیار توسعه نیازمندیشان به ۲٪ بدهند، [؟] است نکات بالای فرهنگی‌شان است، ما این رده از توسعه نیاز را فقط به ائمه

طاهرین می‌دهیم که برایشان به عصمت از خطا قائلیم و برایشان حقیقت خاصی را قائل هستیم نسبت به کل عالم.

(س) حاج آقا من به نظرم قبل از اینکه ادامه بدهید اگر موافق باشید کمی با بحث قبل پل بزنیم که جمع بندی شما بهتر باشد.

(ج) به بحث قبل ببریم.

(س) نه بحث حکومت را می‌خواستیم عرض کنم یعنی اگر.....چون بحث این بود که چرا در انتخابات، قوی شرکت نمی‌کنند؟ اگر شرکت نمی‌کنند، برای اینکه الان به این نتیجه رسیده اند که آنچه عامل موثرست دیگر دولت ملی نیست، دولتهای فراملی است که این دولتهای فراملی در بانک جهانی انعکاس دارند، در صندوق جهانی پول دارند، انعکاس دارند در شرکتهای فراملیتی، بنابراین چون می‌بینید دیگر اینطور است. چه آقای کلینتون، چه آقای بوش، چه بقیه اش تقصیری (ج) نه اجازه بفرمائید من خدمتتان عرض کنم یعنی یک مسلم باشد.

(س) نه اینها را بحث نمی‌کنم آمریکا را داریم بحث می‌کنیم.

(ج) پس آمریکا را از موضع یک امریکائی می‌گوییم: اگر یک امریکائی توسعه‌ی نیازمندی را او در فراملیتی بگوید که من در برابرش موضع می‌گیرم.

(س) حالا دارد این کار را می‌کند نه از طریق حکومت ملی و از طریق O g n و مقابله با حکومت فراملی

(ج) حالا ببینید، این مقابله با حکومت فراملی را چرا حکومت ملی اش از مردمش تبعیت نمی‌کند؟ چرا نمی‌گوید من رأی به کسی می‌دهم که بیاید تبعیت از نظر من در برابر موضعگیری نسبت [؟] بکند.

(س) هنوز تبدیل به بسیج اجتماعی نشده است.

(ج) ای احسنت، در حقیقت معنایش اینست که یعنی تحمیل و تجلیل اجتماعی در اوجی است که درک از نیاز به دست دیگران سپرده شده است، وعده‌ی قلیلی می‌توانند اعتراض بکنند. هرگاه عمومی شد و گفتند

دولت باید مقابل دولتهای فراملیتی موضعگیری داشته باشد. آنوقت شما می‌توانید بگوئید بلوغ پیدا کرده است.

(س) ولی خوب شروع شده است.

(ج) خوب عیبی ندارد فعلاً آنچه را که نتیجه گرفتیم اینست که عدم شرکتشان در انتخابات به دلیل عدم بلوغ است: نه بدلیل دیگر، و این دقیقاً مال یک چیز است. فرق بین دموکراسی بر اساس میل در وهله است و دموکراسی بر اساس آرمان گرایی. اگر دموکراسی بر اساس میل در وهله شد یعنی خانم کلینتون آمد کنار دستش ایستاد و خندید و خوششان آمد و رأی دادند. تبلیغات یا پوسترها اینجور و آنجور کردند رأی دادند. اگر رأی پوستری و تبلیغاتی هست، تحریک در وهله قائلیم حداکثر تحریک در وهله می‌انجامد، به اینکه من بیکاری را در کشور از بین ببرم، یعنی مشکلات روزمره‌ی شما را از بین ببرم. این می‌شود میل در غرب. ولی اگر رأی دادن شد بر مبنای، .. آرمان در دنیا چقدر پیاده شده.

حجت الاسلام رضایی: خوب این در دنیا قبلاً تکرار شده، در آلمان تکرار شده، در ژاپن تکرار شده.

(ج) آرمان گرایی

(س) بله

(ج) آرمان گرایی را بر اساس عدالت مادی نمی‌توانید پیدا کنید، چون آرمان گرایی توهم است، وقتی که عدالت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را می‌خواهد. محوری می‌خواهد برای هماهنگ سازی‌اش، عدالت: یعنی توازن، توازن یعنی....به عبارت دیگر....اگر من بخواهم مثال ساده اش را بزنم ترازو برای اینکه دو تا وزن را برابرش ببینی بدون وجود نقطه ثقل محال است که بشود. دو تا بازوی گشتاور نمی‌تواند بچرخد مگر اینکه شما نقطه ثقل را برایش فرض کنید. نقطه ثقل اگر داخل باشد، - دغدغه ممتنع است که برطرف بشود. اگر در خارج باشد، می‌شود حکومت الهی. یعنی بحث در باره‌ی خود مفهوم عدالت و تنازعی که در آن است دقیقاً به همین مطلب بر می‌گردد، که توازن بر اساس کدام توسعه است، توسعه‌ای که جهتش ارتقاء پذیر باشد یا جهتش مرتباً متلون می‌شود و مفهوم پایه عدالت مرتباً عوض می‌شود. اگر مرتباً پایه عدالت عوض بشود بدون

حفظ جهت واحد، تعریف از عدالت به ناهنجاری می‌افتد. اگر نه، جهت واحد گفتید، آنوقت معنای داشتن یک نقطه ثقلی برای مفهوم برابری و توازن و توزین پیدا می‌شود.

(س) آن هم بیرون مجموعه است.

(ج) آن حتماً باید بیرون باشد تبعیت از وحی اساسی است. خوب آن یک بحث دیگری دارد که هم تکامل پذیر است و هم در عین حال توازن را می‌پذیرد که ما الان وارد بحثش نمی‌شویم بموقع خودش به بحثش باید درست رفت هم شما از ما استنطاق بکنید. یعنی..... ما در خدمتان هستیم.

(ج) من شروع هم کردم که ما هدف را هماهنگ سازی می‌دانیم، بصورت هماهنگی عمومی، که این هماهنگی عمومی چه اساس پیدایش ارتکاز و پذیرش عمومی است، حول جهت واحد می‌تواند اتفاق بیفتد. مفهوم انقلاب اگر بخواهد یک جهت به جهت دیگر عوض بشود، انقلاب در کلیه پذیرشها می‌شود. وقتی می‌گویند بین دو نقطه، ۱۰۰٪ باطل یا ۱۰۰٪ صحیح یک طیف وجود دارد، شما نه اینطرفه هستید نه آن طرفه. در این طیف مرتباً حرکت می‌کنید تمایل پیدا می‌کنید به این طرف، معنایش اینست که شما قائل به انقلاب هستید. پس بنابراین فرهنگ به هماهنگی تعریف شد. انقلاب در آن ضروری است و هدف از آنهم هماهنگی است، ارتقاء هماهنگی، از جهتی منقلب شدن به جهت آخر. حالا سراغ هدف از طرح بیائیم، هدف از طرح پس از اینکه هدف از فرهنگ و انقلاب فرهنگی معلوم شد بدون طرح محال است که اینکار انجام بشود. تبیین اینکه وضعیت الان چگونه است به چه نسبتی در چه موضوعاتی از فرهنگ با چه آهنگی امکان شروع به انقلاب فرهنگی است چه ساختارهایی را می‌شود اول فرور ریخت، چه ساختارهایی را می‌شود بعد فرو ریخت چه ساختارهایی را اساساً مال این مرحله نیست. آن یک مرحله دیگری از انقلاب فرهنگی است. یعنی تقسیم بندی مراحل انقلاب، تعیین استراتژی آن مراحلش، سیاستگذاری هر مرحله‌ای است، برنامه‌ی هر مرحله نیاز به این دارد که ما این را شناسایی کنیم. برای شناسایی ما نیازمندیم که یک طرح داشته باشیم. این هدف از طرح انقلاب فرهنگی بود - من تمام می‌کنم بعد اگر سؤالی باشد.....

آقای مهندس مرعشی: من سؤالی داشتم چون انقلاب فرهنگی را ما در مبنای انقلاب خودمان وارد کردیم، یعنی به تعبیری ما طرح موضوعش را کرده‌ایم در انقلاب.

(ج) در انقلاب سیاسی ایران منظور شما است، یا انقلاب دانشگاهی؟

(س) نه من الان می‌خواهم جای دیگر برسانم. می‌خواهم بگویم ما چون از توسعه‌ی یک جایی در دستگاه فکریمان استفاده کنیم برای آنجایی که دگرگونی در جهت هم مطرح است.

(ج) بله

(س) وقتی که ما می‌خواهیم سخن از بالندگی بکنیم، ما به افزایش را اگر ما در آن جهت مطرح بکنیم، معادل توسعه را بکار می‌بریم. ولی در آنجا چون با واژگان مکملش که کلان و خرد باشد، توسعه این معنا را برای ما افاده می‌کند. ظاهراً الان یکی از علت‌هایی که قویتر می‌کند که ما واژه انقلاب را بکار ببریم، کاربری است که برای لغت توسعه به عنوان سطح نازلترش ایجاد کردیم، در نتیجه فکر می‌کنیم آن واژه را دیگر از دست دادیم.

(ج) ما یکی از سؤال‌های مهم همین است که آیا کلمه توسعه یعنی عوض شدن موضوعات و روابط، پیدایش توسعه را مکرراً اینگونه معنی کردیم. یعنی اینکه تعداد کمی موضوعات افزایش پیدا کند، کیفیت روابط، تغییر پیدا کند. نتیجه اش این بشود که موضوعات جدیدی با روابط جدیدی داشته باشیم با یک کار آمدی جدید، کار آمدیش در نتیجه باید اشتداد باشد، مفهوم توسعه را در این بکار می‌گرفتیم. ببینیم این موضوع با موضوع انقلاب چه تفاوتی دارد. توسعه مثل کلمه شرح صدر است که هم للکفر و هم للیمان بکار می‌رود. انقلاب، درگیری در آن شرط است. نه فقط روابط را عوض می‌کند، درگیر می‌شود به کسانی که گرایش به ساختار قبل داشته باشند. یعنی در انقلاب قائلید که افرادی که اختیار می‌کند و جهت الحادی را (حالا درجه اش مختلف است) نمی‌پذیرند جهت تکامل فعلی را - یعنی درگیری فقط با موضوعات و روابط نیست، (درگیر با چه دسته‌ای هست؟) در انقلاب حتماً دو تا نقطه داشتیم یک طیف وسط بود، درگیری با گرایش‌هایی است که نمی‌پذیرد خالصتر شدن را می‌خواهد بپوشاند، کفر بورزد. شدیدترینش را شما می‌بینید،

امریکا، داخل هم می‌تواند باشد. حالا اینکه درگیری - معذرت می‌خواهم - ممکن است در مقدسین باشد، در لائیکها باشد، در متوسطین باشد، من کاری ندارم در چه طیفی پیدا بشود، این دیگر بحث موضوعات و روابط نیست، انسانها که قبلاً بحثش را کردیم. نظام نسبیت حاکم بر توسعه، نظام نسبیت‌های ولایت و توتلی است یعنی قوانین حاکم بر توسعه قوانین نسبیت است، قوانین نسبیت چه سلسله امری بر آن حاکم بود. نسبیت اختیارات، نسبیت اختیارات، علت انقلاب است یعنی علت درگیری. ببینید آقا این نکته مهمی است که من می‌خواهم اینجا بیان کنم و این کم هم اهمیت ندارد. یک وقتی است که ما می‌گوئیم قرآن را بیابید همه اش را سنبل فرض کنید. و قسمت زیادش را هم اسطوره، اسطوره هم معنی اینگونه کنیم یک مثالهای زیبایی که در کلیله دمنه روی حیوانات دارید، شما روی انسانها و تاریخ بشر می‌توانید داشته باشید. برای بزرگ کردن یا کوچک کردن یک دسته از ارزشها، با یک هنر خاص. این بیان اسطوره، پس اسطوره لزومی ندارد واقعیت عینی تطابقی داشته باشد. مسأله رستم و سهراب اینها یک اسطوره است یک وقت می‌گوئید قضایائی که قرآن نقل کرده به عنوان احسن القصص یک اسطورههایی است که در عین حال درشت کردنها و کوچک کردنها، هم قصدش پرورش است. یک سناریو نویس فیلم، هنر را برای بزرگ و کوچک کردن به کار می‌گیرد. یک داستان درست می‌کند، نقش پرورشی در آن می‌بینید. نه نقشه‌ای که حالا یک قضیه‌ای واقع شده باشد. کسی که دنبال سناریو نویسی است که دنبال این نیست یک قضیه که اینجور واقع شده باشد. تازه قضایای واقعی تاریخ را هم که به او بدهید، آنرا در فرم و ساختار هنر می‌برد. می‌گوید از این در انتقال مردم از این مرحله می‌خواهم استفاده کنم و پیامش چیست. یک وقت می‌گوئید قضیه، قضیه حقانیت این قضایای نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ادريس و ذالکفل و آدم و این حرفها نیست، قضیه قضیه پرورش آدمی است در کل تاریخ به صورت اسطوره‌ای استفاده کرده، این کار را انجام داده است. این یک حرف است. یک وقت می‌گوئید خیر این بیان حقیقت است. خود آن عملها هم نمونه اعمال حاکم بر تاریخ است. یعنی آدمهایی را که انجام دادند، که قرآن موضوع بحثشان قرار داده آدمهای عادی نیست. آدمهایی هستند که مثلاً اولوالعزم من الرسل هستند، اولوالعزم من الرسل نسبتاً عصمت داشته‌اند، ببینید اینها نه نقل اسطوره هاست و

نه نقل آدمهای عادی. ما اگر با دید اول نگاه کنیم قرآن هم مثل کلیه‌ی نوشته‌هایی که در تاریخ بشر پیدا شده از همین قبیل‌ها است. نظریه جامعه‌شناسی، نظریه مادی دینی است. دین را تفسیر مادی کرده است. طبیعی است که جای قرآن برود در بخش سنن و اعتقادات. در علوم پایه هم نباشد اگر در نقش دوم نگاه کنیم باید در علوم پایه باشد. نباید یکی از زیر بخشهای علوم انسانی قرار بگیرد. انقلاب فرهنگی را دارم عرض می‌کنم. اینکه قرآن، یک طبقه بالا بکشیم برای علوم پایه، یعنی فیزیک، ریاضی، حیات، یک طبقه وسط بکشیم، علوم تجربی، بگوئید فیزیک مکانیک، الکترونیک، تا برسد به کاربریهایی که فیزیک دارد تا پزشکی..... یک طبقه پائین‌تر بکشیم، بخشهای مدیریت، اقتصاد جامعه‌شناسی، روانشناسی امثال اینها. اولاً سؤال می‌کنیم آیا اینها از بالا تغذیه می‌کنند؟ می‌گوئید حتماً. انقلاب فرهنگی یعنی شما هرم را وارونه می‌کنید. می‌گوئید قرآن را بردار و بالای بالا بگذار، ادراکهای از آن هم بگذار بالا در نظام [؟]. این نقل می‌شود در علوم پایه، علوم پایه را می‌گذاریم بعد از آنها.

س) حاج آقا به تقسیم بندی خودمان باید قرآن را اصل و پایه قرار بدهیم.....

ج) بجای اینکه بگوئید که من می‌نویسم فیزیک، بنویس فیزیک حیات، ریاضیات حیات، بعد بنویس فیزیک ماده، شما درباره فیزیک حیات - تعبیر کلمه فیزیک هم که می‌کنند - یعنی رفتار درونی حیات، قائل هستید، که مشیت بالغه ربوبی اصل است. بعد قائلید که می‌رسد به ائمه طاهریں و عوالمی و بعد می‌رسد به اینکه می‌گوئید ما هم در عالم دخالت داریم. می‌گویم پس فیزیک حیات بحثش چگونه است. یک وقتی است که می‌گوئید حیات برآمده از فیزیک ماده است، برآمده از زیست است، این طبیعی است که علوم اجتماعی باید بیاید پائین، نه فقط علوم اجتماعی باید بیاید پائین، قرآن هم باید در یکی از بخشهای علوم اجتماعی جایش بدهید. بشود مثل شعر حافظ، مثل کلپله و دمنه، حالا بر می‌گردانیم و آنرا بالا می‌آوریم. بالا که آوردیم ببینیم قرآن چی می‌گوید. مجموعه آیات، شهادتش و درگیری انبیاء اولوالعزم به محیطشان، اینکه اگر هر نوع از اجتهاد را جز حسی تعریف کردن [؟]، یعنی جزء مادی تعریف کردن و سمبلیک معنا کردن، هر نوع ادراک ساده و پیچیده را بیاورید برایش، شکی نمی‌کنم که از اول کار یک درگیری عظیم بین هوی و

تقوی در شکل فردی و اجتماعی طرح شده است و در شکل اجتماعی اش به درگیری و جنگ ختم شده است. در شکل فردیش هم به یک دسته از ریاضت‌های نفسانی با یک مناسک خاصی، یک نحوه ایثارها، گذشتها... این دقیقاً انقلاب را که می‌گوییم، کلاً این هرم وارونه می‌شود. هرمی که علوم انسانی پائین بود بالایش علوم تجربی، بالاترش علوم پایه، حالا علوم انسانی الهی بالا می‌رود پائینش علوم پایه قرار می‌گیرد. پائین‌تر علوم تجربی قرار می‌گیرد.

س) تحت قرار می‌گیرد.

ج) بله، پائین قرار می‌گیرد. بله قضیه برعکس یعنی منقلب می‌شود.

غرض ما از انقلاب فرهنگی هم همین است. البته اینرا صرف اینکه ما بگوئیم جایش را، آدرس‌بندی آن را عوض می‌کنیم نیست، باید تأثیرش را در ایجاد علوم، طبیعتاً با ادراکات مذهبی ساختار گرا هم نمی‌تواند چنین کاری را انجام داد. حتماً آن ادراک در موضوع حجیت باید تکامل پذیر باشد یعنی ارتباط ما با وحی، بنابراین ما جمود را نمیتوانیم در هیچ سطحی بپذیریم نه در درک از عالم و نه در درک از وحی و نه در درک از انسان و سایر.....

ولی حسی کردن، یعنی مادی تفسیر کردن راهم نمی‌توانیم بپذیریم. مادی تفسیر کردن این می‌شود که ما بیائیم بگوئیم آقا اقتصاد غرب چکار می‌کند، یا دید نسبت به وحی چه جوری دارد، بعد کتاب بنویسیم، "صراطهای مستقیم". جناب آقای سروش می‌نویسد، یعنی همه راهها درست است، بگوید اصلاً قضیه اسلام، تجربه نبی اکرم بوده است که اگر جای دیگر بودند یکجور دیگر واقع می‌شد. یعنی حالات شخصی ایشان بوده است که خیال می‌کردند وحی می‌آید و برای همه بشر دارند حرف می‌زنند و اولوالعزم من الرسل برای همه بشر حرف زدند. صراطهای مستقیم، همه راهها مستقیم است یعنی همه تمدنها خوب است! یعنی آن چالش را که می‌گوئیم، البته این برای انحرافهای عرفان است. عرفانی که نتواند پویش را در حجیت بدست بیاورد، به یک تخیلاتی می‌افتد که دیروز یک شکلش بود و امروز هم یک شکل دیگر. چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد.

(هر دو تایشان یکی هستند.) وقتی هم که رنگ را برداشتیم، موسی و فرعون ترا نداشتیم. ما چنین چیزی را قائل نیستیم، مسأله بهشت و جهنم و قرب و رضوان و صحت، از واقعیات است. مسأله اینکه جهنم داخلی باشد و جهنم بیرونی باشد هر دو از واقعیات است یعنی سعه‌ی وجودی در عالم پیدا کند و آنجا احتیاجات زیاد باشد. سوزش فقری که در آخرت درک می‌شود، هزاران هزار میلیارد برابر بیش او سوزش فقر و بینوائی اجتماعی است که در اینجا پیدا می‌شود. این سوزش درونی است. اینکه..... دل سوختنی را که در عالم ظاهری ماڈی، علت بیماریهای اعصاب شدید می‌شود. آنجا شدیدش هست، سوزش بیرونی هم هست. اینکه اصل هدف از خلقت چیست؟ آن بحثهای دیگری است که باید سرچایش خودش انجام بگیرد - بحول الله و قوته هم سر جای خودش بیان هم شده، بر همین اساس هم.....نظام ولایت.....برای چی اینجور باشد همه اینها صحبت شده الان وقتش نیست. در کل ما انقلاب فرهنگی را ضروری دانستیم بنا بر بحث علم اصول لازم دانستیم، اوّل خود فرهنگ را معنا کردیم بعد ضرورت انقلابش را بعد داشتن یک طرح برای انقلاب.

(س) فقط یک سؤالی که می‌ماند، آقای رضائی هم وقت دارند، من خیلی مجمل خدمتتان عرض کنم. به نظرم رسید آن طیفی را که شما فرمودید که تفاوت بین توسعه و انقلاب، اینست که توسعه، گسترش خود درون نظام را فارغ از درگیری می‌دانیم، ولی در انقلاب، درگیری اصل است. ولی در آن مدلی که فرمودید مثل اینکه مرتباً بهینه شدن تمایل به جهت الهی را می‌بینیم.

(ج) ما هم درگیری بیرون داریم هم درون داریم. هم کسانی که گرایش به وضعی دارند حاضر نیستند که دست بردارند. این درونی است، انقلاب نسبت به ساختارها، یکی نسبت به ساختارهایی که جهتشان مقابل است، البته ما باید درگیری اصلی را روی آنها بگذاریم تا زورمان به اینها برسد.

(س) یعنی به نظام شامل.....

(ج) یعنی اگر ما به هر نسبتی به آنها توانستیم درگیر بشویم..... خود فرهنگ است قدرت درگیری به اینها را خواهیم داشت.

(س) جناب آقای رضایی.

حجت السلام رضایی: سؤالم اتفاقاً همین است که اشداء علی الکفار رحماء بینهم وقتی که ما تغییر جهت دادیم درگیری اصلاً اینجا معنی ندارد یعنی می‌آید به جهت خیر، بهینه شدن در جهت خیر، که دیگر درگیری نیست یعنی درگیری فقط در جهت باطل می‌رود.

ج) درگیری با باطل، باطلی که شدیدترین هست. آن درگیری اصلی ما هست بر اساس قدرتی که می‌توانیم پیدا کنیم، چون قدرت در اینجا تعریف نمی‌شود جز با مجاهده، تلاش، گاهی درگیری نسبت به طبیعت اصل است، در دستگاه مادی، تلاش در مقابله تسخیر طبیعت می‌شود. گاهی درگیری انسان اصل می‌شود با انسان دیگر. اگر درگیری انسانی با انسان دیگر اصل شد و شما گفتید که دو گرایش دارید، ما به او که پرچمدار کفر است باید همیشه دعوایمان شدید باشد "اشدء" باشد. بر اساس این درگیری که توسعه پیدا می‌کند، فقط سیاسی نمی‌ماند. یعنی به عبارت دیگر ما باید با معادلات اقتصادی امریکا هم بجنگیم، با معادلات سیاسی اش هم بجنگیم، با معادلات فرهنگی اش هم بجنگیم، به فرهنگ سیاسی اش بجنگیم، به فرهنگ فرهنگی اش هم بجنگیم، به فرهنگ اقتصادی اش هم بجنگیم، در این جنگ، آن ساختارهای درونی [؟] می‌پاشد.

س) به هر حال اساس درگیری تا کجا قرار می‌گیرد. هیچ وقت نمی‌توانیم بگوئیم درگیری بیرونی هست درگیری داخلی هم همیشه هست.

ج) نه نه نه، درگیری بیرونی ساختارهای درونی که گرایش به آن طرف دارند را سست می‌کند مناصب را از آنها می‌گیرد. حالا ما حوصله ساده اش را می‌گویم. این عده در مورد مسأله دموکراسی کار آمد نبودند، این معنایش اینست که سلب حیثیت می‌کند....

س) صحت این مطلب را از درون از کجا تمام کنیم بعنوان یک تئوری که، درگیری در درون را ما اصل می‌دانیم در صورتی که (حالا ما استناد هم به همین آیات محکم می‌کنیم) آنها بیرون هستند.

ج) درگیری پیدا کنید به مفهوم دموکراسی در غرب، بتوانید غربیها را به مشکل بیندازید.

س) خوب این درست است.

ج) بعد در داخل یک عده‌ای با شما همراه خواهند شد. ضمناً یک عده دیگر هم از عالم بودن می‌افتند. شما در حجیت بتوانید مفهوم جدید حجیت را تمام کنید.

س) درست است.

ج) یک عده دیگری به هر حال از [؟] بودن

س) حاج آقا این دیگر درگیری نیست مفهوم، مفهوم اسلامی است یک کار آمدی محدود داشته حالا مفهوم جدیدتری آمده.

ج) حالا یک عده‌ای هم می‌آیند و تسلیم می‌شوند یک عده‌ای هم تسلیم نمی‌شوند، آن عده‌ای که خالص باشند راست می‌گویند. آن عده‌ای که خلوص داشته باشد فقط قرب الی الله نظرشان باشد وقتی که دیدند، به تأمل کشیده می‌شوند، بعد ملحق می‌شود. یک عده دیگری از آنها، احیاناً داخل مسلمین هم هستند افرادی.

س) اینها مثلاً جزء خوارج می‌شود، یک وقتی می‌گوئیم اینها جز خوارج می‌شوند بد جهتشان را عوض می‌کنند والا راه دیگری برای درگیر شدن با اینها وجود ندارد.

ج) اینکه به میز نوعی چسبیده اند، به میز نوعی گفتم نه میز اداری، یعنی منصب ساختاریشان را محترم می‌شمارند. آنوقت منصب [؟]. .. اصلاً درگیر می‌شود و مثل خوارج هم موضعگیری میکند. این نه اینکه می‌شود امریکائی، امریکائی نمی‌شود. یادمان نرود. لزومی ندارد کسی که جزء خوارج می‌شود امریکائی باشد.

این در برابر ساختارش موضع می‌گیرد. آنهایی که اهل هوی باشند [...]

والسلام علیکم و رحمت الله

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۷

آقای علیپور :

از سلسله مباحث انقلاب فرهنگی را در خدمت حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینی هستیم. حضار جلسه: آقای مهندس مرعشی، آقای مهندس دانشمند، حاج آقای رضائی، جناب آقای نیری و جناب آقای حبیبی هستند. خلاصه‌ای از بحث جلسه قبل، برای اینکه اعضای جلسه هم تا حدی در فضای بحث قرار بگیرند. ما از جلسه قبل تا حالادوتا کارگاه در خدمت دوستان بودیم، و من مفصل بحث را مختصر خدمتتان عرض می‌کنم.

جلسه قبل شما هدف از فرهنگ را فرمودید، که در بحث هدف باید ارائه بدهیم بعد از آن هدف از انقلاب فرهنگی را در دیدگاه سوم بگوییم بخاطر اینکه در دیدگاه اول اصولاً انقلاب منتفی است و در دیدگاه دوم هم توسعه مفروض است نه انقلاب.

حضرت حجت السلام و المسلمین حسینی: باز به این معنا انقلاب منتفی است. طرح انقلاب در حقیقت در ارتباط با عالم ماده است نه اینکه به روابط انسانی برگردانیم.

س: بله، در دیدگاه اول هدف از فرهنگ فرمودید که چون علم بالذاته مطلوب است و ایجاد انگیزه‌ی فطری می‌کند و به ابتهاج و آرامش وجدان در فرد می‌انجامد در نتیجه نمی‌تواند به انقلاب معتقد باشد. هدف از علم بالذاته امری مطلوب است و انسان هم فطرتاً کنجکاو است و به دنبال علم است و به علم که می‌رسد دچار ابتهاج ذاتی و فطری می‌شود و درعین حال به آرامش وجدانی و سکینه‌ی قلبی هم می‌رسد از این جهت هدف از فرهنگ رسیدن به آن مطلوبیت ذاتی و جوابگویی به آن کنجکاو فطری بشر است. در دیدگاه دوم که دیدگاه نسبت‌گرایان است، کار آمدی و ارتباط موثرتر با و بهتر محیط، هدف علم است. مقوله و سخنان از این دیدگاه هم همه ابزارند. مفاهیم ابزارند و تمام کیفیات، منسوب به نسبتها و حاصل حرکت مداوم و ذاتی عالم

است. در این دیدگاه شناخت، علم، اخلاق، عاطفه و وجدان مفاهیم نسبی هستند که با قرار گیری در محیطهای متفاوت و ایجاد نیازمندیهای جدید، متناسب با و این نیازمندیهای جدید تغییر می‌کند و متناسب با آنها فهم جدید و منطقی جدید را ایجاد می‌کند. ایجاد آن دیدگاه اول در این دیدگاه هم اصولاً انقلاب قابل پذیرش نیست چون این دیدگاه جهت و جهت واحد حاکم را نمی‌پذیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا بر آمده از درون ماده می‌داند. جهت را انتخابی نمی‌داند. به عبارت دیگر انتخاب انسان مانند بازتاب بهینه‌ی دستگاه کامپیوتر است که شما انجام می‌دهید یعنی جهت بر آمده‌ی از درون است و تکامل هم ضروری است انسان هم عاشق تکامل است. فطرتاً نه، فطرت می‌شود خلقت، بلکه بر اساس بافتی که ایجاد می‌شود باز بوسیله ماده، بر اساس قوانین نسبیت. س: بله یعنی به نوعی به خصلت تکامل‌پذیر مادی بر می‌گردد. شوق انسان هم برای بهینه سازی به همان خصلت تکامل‌پذیر مادی بر می‌گردد

ج: بله احسنت

س: در دیدگاه سوم هدف از فرهنگ ارتقاء و تکامل هماهنگی در جهت بالابردن کار آمدی است. حالا ما چون در این قسمت شباهت حس می‌کنیم با دیدگاه دوم. فرمودید فرق این دیدگاه با دیدگاه قبلی این است که، تحقق کار آمدی در این دیدگاه بدون لحاظ جهت واحد منتفی است. یعنی کار آمدی واقعی فقط بالحاظ جهت واحد تحققش را امکان پذیر می‌دانیم.

ج: حالا اینرا توضیحش می‌دهیم.

س: لقب انقلاب هم در این دیدگاه یعنی پیدا می‌کند زیرا قائل به جهت واحد برای افزایش کارآمدی و ایجاد هماهنگی بیشتر است و معتقد به دو گونه جهت است که هر کدام از این جهت‌ها هماهنگی متناسب با خودش را می‌پذیرد، در نتیجه تبدیل جهت را منوط به انقلاب می‌داند. به هر مقدار که ما از طیف الحادی به طیف الهی حرکت بکنیم نتیجتاً هماهنگی بیشتری می‌شود و این به معنای تغییر جهت و پالایش ساختارها در جهت است (من عنوان پالایش ساختار را عیناً از فرمایش حضرتعالی استفاده می‌کنم).

ج: بله درست است همینطور است

س: بدون جهت الهی هماهنگی وجود نخواهد داشت، (این را که عرض می‌کنم در این قسمت ما نیاز به توضیح بیشتر داریم)

ج: حتماً حتماً

س: چرا که معیار صحت حتماً باید به بیرون مجموعه بر گردد. وقتی که معیار صحت را (همچون نظام‌های مادی) به درون مجموعه برمی‌گردانیم انگیزه‌ها دچار چالش می‌شود (که من فکر کنم منظور شما از چالش همان بر خود انگیزه هاست)

ج: بله

س: کلاً درنهایت چون ما در اول بحث هم سوالی داشتیم در مورد هدفِ طرح، من هدف طرح را همینطور که سر فصل بندی کردم، ۵ سر فصل را از فرمایش شما درآوردم ۱- تبیین وضع کنونی ۲- تبیین نسبت موضوعات فرهنگی با همدیگر ۳- مشخص کردن آهنگ شروع انقلاب فرهنگی (ببخشید چون من عین فرمایش شما را خواستم بیاوریم شاید نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد) ۴- اولویت در هم ریختن ساختارها به عبارت دیگر مراحل وقوع انقلاب چیست؟ برای درهم شکستن از کدام ساختار باید شروع کنیم؟ ۵- استراتژی و سیاستهای انقلاب فرهنگی. ما خلاصه‌ی بحثی را که در دو کارگاه داشتیم، یک مورد آن بحث بود در مورد این که آیا (با توجه به اینکه ما بحث را داریم کاملاً نظری انجام می‌دهیم) احساس نیاز نمی‌شود که حلقه واسطه‌ای بین این بحث نظری که ما داریم با طرح عینی که می‌خواهیم انجام بدهید، باشد. به عبارت دیگر از این بحث نظری ما لزوماً نباید انتظار داشته باشیم که بلافاصله یک طرح عینی برای

ج: مسئولین

س: تغییرات ایجاد بشود بلکه حتماً بین بحث نظری و آن طرح عینی، یک حلقه واسط می‌خواهیم. جواب به این سوال انتظار ما را از محصولی که درنهایت می‌خواهیم بدست بیاوریم یک مقدار واقعی‌تر و درست‌تر می‌کند (البته بحث مطوّل بود که خلاصه را خدمت جنابعالی عرض کردم).

یک بحثی را که ما در بحث کارگاه امروز داشتیم، بحث در مورد یکی از جملات حضرت عالی بود که موضوع بحث حدوداً یک ساعت و نیم جمع شد. می‌فرمایند: که بنابراین هدف از علم و فرهنگ در این دیدگاه، بالابردن کار آمدی است. در دیدگاه سوم هدف از فرهنگ، هماهنگ سازی و تکامل هماهنگ سازی نیز همان معنای بالابردن کار آمدی را می‌دهد منتهی با یک فرق در این دیدگاه، اعتقاد بر این است که توسعه کار آمدی بدون جهت واحد ممکن نیست واقع بشود دقیقاً به خاطر همین فرق است که در قدم بعدی لقب انقلاب را بکار می‌بریم، جهت حتماً دوگونه است: الحادی والهی، که البته به صورت طیف عمل می‌کند. مگر در ائمه نار و نور. طبیعی است که ما در قدم بعدی به انقلاب از جهت الحادی به الهی قائل شویم. در هر مرحله یعنی مرتباً (من از اینجا تاکید دارم) پالایش در انقلاب واقع می‌شود و ساختارهای نظری و عینی و اجتماعی و انگیزشها مرتباً پالایش می‌شود. ما یک تصویری از خود مفهوم انقلاب داریم که عبادت از درهم ریختن و فروپاشی ناگهانی ساختارها، البته ناگهانی، نه غیر منتظره منظور از ناگهانی یعنی

ج: ترمیم نباشد

س: بله، ترمیم نیست. حالا اینکه شما می‌فرمایید به نوعی بهینه سازی ساختارهای فرهنگی، در جهت آرام آرام عوض شدن و رفتن عقربه‌ی جهت به طرف جهت الهی است. آیا این را شما مفهوم انقلاب می‌گذارید به عبارت دیگر جلسه در نهایت به این جمع رسید که شاید لازم باشد مفهوم انقلاب را یک دور دیگر روی آن متمرکز بشویم و از حضرتعالی استفاده کنیم. (ببخشید ما دیگر در خدمت شما هستیم.)

ج: اعوذبالله بک بحث در باب علم هست که عرض کردیم، سه تا نظریه را خدمتتان بودیم کار آمدی را با شاخصه دونظریه در باب علم گرفتیم یعنی اثر علم را دخالت دادیم. در مطلوبیت علم گفتیم که اگر علم کار آمد باشد. حداقل در دو نظر مطلوب است. نظر اول کنار رفت که می‌گوید مطلوبیت ایجاد می‌شود و اگر کار آمد نباشد در دو نظر لاقبل مطلوب نیست. موضوع بحث نیست که بخواهد انقلاب درباره اش صحبت کند. کلمه کارآمدی عبارت آخرای دست یافتن به قدرت است. بنابراین ما در کلمه فرهنگی علم و قدرت را داریم لحاظ می‌کنیم تا از آن کلمه انقلاب دربیاید. اینکه کلمه انقلاب فرهنگی الان ابهام پیدا کرده است برای

اینکه، شما موضوع قدرت را بحث نکردید جلسه اشاره‌ای به قدرت نکرد قدرت در نظریه اول، منشا قدرت حضرت حق جلت عظمت است. اسماء ذات ابداً مظهرش چیزی نیست هر چه بود و نبود در باره‌اش فرض دارد، و لو صادر اول باشد در دستگاه اولی می‌گویند هر چه بود و نبود یعنی ممکن نمی‌تواند مظهر ذات واجب باشد ولی مظهر فعل می‌تواند باشد. یعنی هر چه که در او بود و نبود است. بنابراین موجود ممکن هر چه قدر اعلا و اعتلا داشته باشد و برتری و علو داشته باشد مظهر فعل می‌شود. افعال هم یا افعال فاعلی هستند، بنا به تقسیم خود آقایان یا قابلی. فاعلی آنها ائمه طاهرین می‌شوند تا اولیائی که حق تصرف دارند. (حالا ولو یک نفر باشد و ریاضت کشیده باشد و به درجاتی از تصرف رسیده باشد). اینها مظهر افعال فاعلی می‌شوند. سایر مردم یعنی افراد جامعه که آنها خود جامعه را هم برایش [؟؟] نیستند. افراد و اشیاء یعنی مظاهر کثرت کلاً اسماء قابلی می‌شوند. اسماء قابلی کلاً مثل مرزوق و اسمائی که در دعای جوشن می‌خوانید خیلی از آنها اسماء قابلی هستند. می‌گویند اسماء قابلی مظاهرش افرادی هستند که هم ممکن الوجودند هم خلافت در تصرف ندارند بنابراین حاکمیت قدرت به دست گرفتن، اعطائی است از افعال فاعلی حالا چه به کسانی که فاعلیت خوب داشته باشند مثل سلاطین صالح باشند، چه سلاطین باطل باشند در موقعی که مصلحت ایجاب بکند مردم مطلقاً از صفحه چطور باشند؟

س: پاک باشند

ج: در مرتبه فاعلیت. در مرتبه قابلیت هستیم مثل اشیاء که برای شما قابل هستند شما طرف فعل تصرفتان اینست که درختی بکارید، زراعتی بکارید، زراعتی جمع بکنید، خانه‌ای بسازید، اینها برای شما قابلند و شما فاعلیت ولی نسبت به نفوس و ارواح شما فاعل نیستید (الخلافت داشته باشید چه خلافت ناریه چه خلافت ربوبیه). بنابراین فرقی با دستگاه سوم که ما می‌گوییم اصولاً از این زاویه وارد بحث نمی‌شویم. از یک زاویه دیگر می‌شود که توضیح مفلسش را می‌دهم. مبدأ قدرت در نظر آقایان، مبدأ قدرت حضرت حق تعالی بصورت یک مکانیزم خاص که آن مکانیزم هم جاری است و شما در آن هیچ تصرفی ندارید. این حتماً نظام بودن را نشان می‌دهد. شدن را اصلاً نشان نمی‌دهد بالمره.

اینکه تصمیم گیری بانک مرکزی، نمونه برداری کرد بعد اینگونه سیاستگذاری کرد و اینجوری پول ارزشش پایین آمد، بالا رفت چرا این کار را کرد، کل کارشناسی که می‌شود. من الان دنبال نقد آن نظریه از نظر مبانی، خاصه مبانی مذهبی نیستم یک نقد خیلی کلی خیلی کلی عرض می‌کنم. هر گونه نسبتی که به شرع می‌خواهد داده بشود. اولاً طریق نسبت دادن به خدا وحی است نه ادراک من و شما است ولو هر چه ریاضت داشته باشیم، وحی ختم شده به ختم [؟؟] بیانش ختم شده. به حقیقت فاعلی [؟؟] ما می‌توانیم استنباط مقنن داشته باشیم، آنچه که عرض شد استنباط مقنن در احکام توصیفی ابداً نشده ولو یک مورد. حداکثر جمع بندی موضوعی که آن هم جمع بندی موضوعی که مرحوم علامه جزء مبتکرینش هست والا بقیه که جمع بندی گزینشی می‌فرمودند و جمع بندی موضوعی، هرگز یک حکم شکایات به آن درست نمی‌شود یک تسبیحات اربعه، سه تا باشد یا دو تا باشد به آن درست نمی‌شود ولذا کل آن طبقه بندی که عرض کردم از نظر علمیت اگر روز ماه مبارک رمضان کسی نسبت به خدای متعال [؟] بدهد مبطل صوم می‌شود. حالت یقین آقای عارف، حالت یقین آقای مفسر دخالتی بالمره در قبول مطلب ندارد. مسئله‌ی اصول استنباط احکام که در حقیقت اصول ملاحظه نظام هست نه فقط احکام [؟؟] که توصیف نظام را [؟؟] باید درست بشناسیم و به حجیت برسانیم والا با خود اصول موجود هم چنین استنباطی را نسبت به نظام توصیفی نمی‌توانید بکنید. نظام عالم را قبول دارد، نظام ومعنا ندرت توصیف آن موضوعی و موردی انجام بگیرد. خب این نقدر وشی به کل نظریه‌ی اول، برای اینکه گفتم وقتی نظریه آنها تشریح می‌شود توهمی پیدا نشود که عجب دین یک چیز دیگری می‌گوید آقای حسینی هم یک چیز دیگر می‌گوید. از این نظریه می‌گذریم. قدرت نظریه نسبت مادی، حرکت را بصورت اصلی توصیف نمی‌فرماید، شما مراجعه کنید به دائرة المعارف‌هایی که خود نسبت هم موضوع بحث است لفظ حرکت است بصورت تحلیلی در آمده. در بحث هگل که تعریف کیفی می‌کند باز به صرف اصل موضوعه قرار دادن وجود اوصاف متضاد نه به اثبات نحوه‌ی اثبات را یک جور دیگری بیان می‌کند. تأثیر متقابل، علت پیدایش حرکت است زیر سؤال هست. تحلیل این که چگونه از چگونگی اصل وجود تضاد به چه دلیل، چه طور شد، حد اولیه را که از اینجا می‌گیرد بر اساس چیست؟ بهر حال آن

یک اشکالاتی دارد که اشکالش را در نسبیت قویتر وارد می‌کنم علتش اینست که نظریه هگل تا تبدیل به عدد و معادله نشود میکروفن ساز نمی‌شود. فرق بین نسبیت انیشتین و هگل خیلی زیاد است. آن نسبیت توصیفی است این نسبیت کاربردی، کارآمد هست با معادله‌ی ریاضی. یعنی نسبتها را هم توانسته در نسبیت تمام کند. این منشاء قدرت را خود [؟؟] می‌داند مال ذات ماده است بعد می‌گوئید نسبت حرکت به حرکت‌های دیگر منسوب به چه منصبی است. تا بگویم کار آمدی آن چیست. این سیر تکاملی را جلو می‌آورد تا برسد به جایی که مثلاً تا اینکه شما می‌توانید به پیدایش آدم هم ملاحظه کنید. این ملاحظه برای اینست که اگر شما در رفتار ماده توانستید مسئله را حل کنید، آنوقت در تجزیه و ترکیب و چگونگی میدان انرژی می‌توانید حرفتان را بنزنید در پیدایش مثلاً کانیها، در پیدایش مواد آلی در کل عناصر شیمیایی می‌توانید حرفتان را تمام کنید. در پیدایش زیست و پیدایش گیاه و پیدایش سلول تا آدم تا جامعه همه چیز می‌توانید حرفتان را تمام کنید. بنا بر این علوم پایه می‌شود علوم تجربی می‌شود، علوم انسانی می‌شود. طبیعی است که این سیر را داشته باشد. مبدأ قدرت هم این ماده است هم دارای حرکت است و حرکت هم منسوب به منزلت‌هایش است و پدیده‌هایی را که می‌بینید ایجاد می‌کند. در نظریه سوم. اولین اشکال مهم قسمت دوم اینست که یا از بحث حرکت فرار می‌کنید. اگر بخواهید مفاهیم متعین را در تعریف اصل قرار بدهید. اگر مفاهیم متعین را نخواهید. چه در ریاضیات قیاسی چه در نسبیت هم از آن استفاده می‌شود (ما هم در دستگاه خودمان استفاده می‌کنیم نه اینکه نمی‌کنیم). ولی ما در سه مرحله تغییر را استفاده می‌کنیم بار اول در مواد، بار دوم در خود مجموعه، بار سوم در جهت، بعد نتیجه این سه بار تغییری را که در بکار گیری منطق قیاسی انجام می‌دهیم، منطق قیاسی از شکل ابزار حاکم به ابزار محکوم و تبعی تبدیل می‌شود. فقط تلائم جزئی را می‌تواند ملاحظه کند. به عبارت خودتان تلائم مضاف مضاف الیه‌ی را برای شما تمام می‌کند در همه سطوح. ابزار شماسست، عیبی ندارد. مثل مفردات زبان که من مفردات زبان فارسی را استفاده می‌کنم ولی ترکیباتش حتماً ترکیبات عمومی است ارتکازی نیست، ترکیبات تخصصی خاصی است در یک فلسفه، یعنی در یک معانی دیگری است یعنی اگر حروف را شما ملاحظه کنید من همه حرفها را فارسی بکار می‌برم کلمات را هم

کلمات فارسی بکار می‌برم. حال بر می‌گردیم به قسمت سوم. در قسمت سوم مهمترین چیزی که درباره‌ی قدرت صحبت می‌کند، می‌گوید تعیین رانمی‌توانید ذاتاً اصل در محاسبه زمان و مکان و وحدت و کثرت، اختیار و آگاهی کنید. اختیار همان جناب قدرت انسان، نمی‌توانید مفاهیم متعین را در آن اصل قرار بدهید، مفهوم نباید متعین باشد.

س: به عبارت دیگر حرکت را نمی‌توان به سکون تعریف کرد. ج: زنده باد، حرکت قابل تعریف نیست الا به نفس، خود اختیار، سه بار در خودش ضرب شود (چرا سه بار ضرب شود؟) کسب تعریف کنیم در معین ولی کسب تعریفش را به قیود اطلاق تقیید نمی‌خواهیم انجام دهید. نمی‌خواهیم اختیار را بوسیله اضافه‌ی فیکسی او را خاص بکنیم. اختیار معنای ابتدایش (له ان یفعل وله ان لا یفعل) است. می‌تواند انجام دهد و می‌توانید انجام ندهد. ولکن ما این را هرگز به شکل منطق صوری به کار نمی‌بریم. اختیار تعلق داشته باشد به اختیاری که آن اختیار اعمال بکند توسعه اختیار اول را یعنی مبدأ و مقصد و فاصله را هر سه را به اختیار تمام کند. فاصله اش کجاست، تویی شما، ولایت او فاصله است بین رسیدن به مقصد، یعنی اختیار دوم، اختیار سه بار در خودش ضرب می‌شود و فاصله اش هم خود اختیار است، البته اختیار در اینجا به سه معنا هم بکار می‌رود. وقتی که بحث تصمیم و تخصیص شد خدمتتان عرض می‌کنیم.

پس از این مرحله خود حرکت تعریف می‌شود. خود حرکت به نفس حرکت تعریف می‌شود. اساس قدرت می‌شو در اینجا [؟؟] حالا اینکه شئونش در خودش ضرب می‌شود، یک دور ۲۷ تا یک دور ۸۱ تا آن دستگاه نظری را که درست می‌کند، الان وارد آن بحث نمی‌شویم صرفاً فقط یک نکته را عرض می‌کنم. اینجا مبدأ قدرت تنها فرض نشده است، در عالم اختیار، حضرت حق بدون اختیار شما. سؤال: شما برای قدرت خدا شریک درست می‌کنید؟ می‌گوئیم عالم تکلیف است عالم تکلیف متحد است، متیقن است، ضروری ادیان است، اسمائی کلاً وجود عالم امتحان است، برای عالم آخرت این بدون داشتن اختیار که محال است. مگر می‌شود کسی هیچ اختیاری نداشته باشد، صفر باشد، بعد هم چوبش بزنند یا به او عناد بکنند. یعنی به حضور پیدا کرده باشد. اختیار به شکل آقایان عرفاً فاعلیت ذاتی و اسماء ذاتی و اسماء فاعلی و اسماء قابلی

تقسیم نمی‌شود. اینطور تقسیم می‌شود ربّ و مربوب و تصرفات ربوبی و صحیح نیست در پرورش تو، یعنی مشارکت تحقق ندارد [؟؟] باید تکلیف باشد، اگر مشارکت در قدرت انجام گرفته در پایه‌ی فلسفی، حتماً مشارکت اجتماعی در آن اصل است. این مشارکت می‌تواند یا الهی باشد یا الحادی باشد. علم در اینجا حتماً ابزار هست. نسبتها هست، علم نسبتها هستند، اختیار، قدرتها هستند. قدرتی که قبلاً ملاحظه می‌شود بدون نسبت صرفاً به معنای ظرفیت قدرت است. چه به عنوان بُعد یا وصف می‌توانید ببینید. [؟؟] نمی‌توانید قدرت را به دو بدون نسبت در عالم ماده در این دنیا مشاهده کنید. قدرت علم هم کنارش ملاحظه می‌کنید آنوقت می‌گوئیم وحدت و کثرت، زمان و مکان اختیار و آگاهی، سه تا نسبت بین هر سه تای اینهاست که سه بُعد را نشان می‌دهد. وحدت و کثرت را شما باید تمام بکنید الان هم برای جامعه‌تان همینطور. وحدت اشتداد پیدا می‌کند، اکثریت اشتداد پیدا می‌کند، نسبتش هم اشتداد پیدا می‌کند. زمان و مکان قدرتی که سرعت، دقت و تأثیر را تحت سیتره‌ی خودتان در بیاورید همچنین اختیار و آگاهی، هر سه مطلب، سه تا نسبت بینشان هست، بین سه نسبت سه بعد از عینیت آن چیزی که نظام اجتماعی است، تحویل داده می‌شود. که حاصل آن اقتدار جامعه‌ای می‌شود که شما می‌خواهید صحبت کنید درباره‌ی اینکه جهت گیرش اگر منقلب شد باید ساختارهایش هم، یعنی نستهایش هم، یعنی فرهنگش هم منقلب می‌شود. نظامات اجتماعی متناسبش هم منقلب می‌شود. حالا اگر ما به آن چیزی که در بحث جواب داده شد، که انقلاب منظور ما فروپاشی مبناست، انتقال از یک مبنائی که در یک جهت دیگر بود و پرستش می‌شد در جهت دیگری به مبنای دیگری که جهت دیگری مورد پرستش قرار می‌گرفت. آیا انقلاب در دین هم بکار رفته؟ بله به کفار می‌گویند (فنقلبوا خاسرین) آنها هم از طرف فطرت به طرف خسران منقلب می‌شوند. وجه طبیعی عالم چه خدای متعال. . البته فقط این را اشاره کردم در اینکه واژه بکار رفته والا استناد به شرع نمی‌توانید بدهید چون بعضی‌ها می‌گویند که در شرع انقلاب اصلاً به کار نرفته. انقلاب همه جا به کار رفته، علتش اینست که فطرت، فطرتی است که اختیار باید به طرف (فطرة الله فطر الناس علیها لتبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم)، ولی اگر دین باشد آنوقت چگونه تکامل واقع می‌شود، تکامل بین ادیان الهی واقع می‌شود والا ما هیچ احدی حق ندارد به هیچ

پیغمبری از پیغمبران خدا بد بگویند لعن کند. ولی نسبت به کسانی که منحرف کردند چطور؟ وظیفه است بد بگویند. نسبت به آنهایی که انحراف ایجاد کردند شما لعن برایتان استقامت در راه می‌آورد، یعنی درگیری و لوفردی، ارتقاء می‌آورد و لو شما شخصاً در دلتان در نیتتان شروع به بد گفتن بکنی یعنی ابراز نفرت اثرش اینست که شخصیت باطنی ضمیر ناخود آگاه شما را می‌سازد. نظام ارزشی را در باطن برای شما تقویت می‌کند تویی می‌کنید. این تویی به ولایت واقع شد ولایت در بیرازی است.

پایان طرف A

برای محکم شدن در موضعگیری انجام می‌شود. برنامه های پرورشی روانی که ملاحظه می‌کنید، یک دسته مهمی از آن درباره‌ی خاطرات و خطورات ذهنی، در هر دستگاه مشترک هم هست، این موضوع نهایت موضوعش باید چگونه باشد. چگونه برخورد افراد مختلف است. آنها هیچ وقت نمی‌گویند بد بگویند به ظالمهایی که راه انبیاء را عوض کردند، آنها هیچ وقت نمی‌گویند بیا شخصیت‌دارای جهت الهی درست بکن. می‌گویند بیا مثلاً بازنگری بکن، امید بده و یعنی شخصیت سازی می‌کنند. به عبارت دیگر طرف را دارای احساس هویت و احساس شخصیتی می‌کنند.

نفسانیتش را تقویت می‌کنند که آن بحث دیگری است که جایش الان اینجانیست. بنا بر این ما صحبتمان را درباره انقلاب، نتیجه گیری می‌کنیم، چون اختیار را اصل می‌دانید، حرکت عالم و تکامل عالم، نمی‌تواند یک روند داشته باشد. حداقلش دو روند است. انتقال از یک مبنا به مبنای دوم انقلاب می‌شود این مطلب با بهم ریختن نسبت‌های اختیار به هم، ایجاد می‌شود پس بنابراین فرقی با نظام نسبیت یکی بیشتر نیست، اینجا دو نظام نسبیت داریم، نظام به وسیله اختیارات ساخته می‌شود بعد ذیل آن نظام نسبیت، برای بار دوم اختیارات تصرفی و عینی فرم پیدا می‌کند. ساختارهای اجتماعی فرم پیدا می‌کند یعنی دوبار [؟؟] اختیار به آن نمی‌گوئیم، می‌گوئیم انتخاب، گزینه‌ها و اقتدار اجتماعی، این غیر از آن چیزی است که حکومت بر نظام نسبیت دارد این حتماً در حال حرکت است دو گونه هم باید باشد. بهم ریختن نظام نسبت‌های اجتماعی از یک شکل به شکل دیگر معنایش اینست که کل مفهوم کشش واصل قدرت در دو دستگاه در یک عالم ملاحظه

می‌شود. طبیعتاً بین اینها چالش است و با چالش شما است که امکان می‌دهد بستر بودن هریک را برای نیرومندتر شدن دوّمی‌این آن مفهوم تضاد هگلی نیست. مفهوم به گونه‌ی دیگری که از متضاد شدن کشش حتماً هست، مفهوم نسبیت انیشتینی نیست نسبی بودن نسبتها وساختارهای انتخابی که پس از اختیار حاصل می‌شود، هست. آدم آیا درسرنوشتش حضور دارد بله حتماً حضور دارد حتماً در صحنه شد حضور دارد. در قیامت هم حضور دارد چون در این دنیا حضور دارد در آن دنیا می‌توانند بگویند [؟؟] اگر اینجا حضور نداشت که آنجا نمی‌شد که به او بگویند [؟؟] حالا بگذریم. حالا سراغ این می‌آئیم که چرا مفهوم حرکت تکاملی را نسبت به کفار نمی‌دهیم. چون آنها حتماً حرکتشان تلونی است نوع تکاملشان تلون را ایجاد می‌کند. چرا این حرف را می‌زنیم؟ خوب دقت کنید. نه اینکه شما بگویید انتخابشان کمال و توسعه پیدا نمی‌کند. انتخاب توسعه پیدا می‌کند اختیارشان نمی‌تواند تعریف واحد از مبدأ بدهد. دوباره عرض می‌کنم نظام نسبیت تاریخی؟؟ مرتباً باید عوض بشود. چی باید عوض شود؟ توصیف عوض شود، یعنی معارف الحادی، معارفی درون متناقض اند. نمی‌تواند وحدت و کثرتش به یک امر بیانجامد. هم از نظر نظری و هم از نظر نظری اما از نظر عملی نسبتها، خود نسبت که برای سنجش است. اگر خود موضوع نسبت با حالت، (یعنی تعلق و کشش محصول اختیار)، اگر نسبت و حالت، تناسبشان به خودشان برگردد و کششهای متعدد (که. در انگیزش مادی نمی‌تواند کشش متعدد نباشد. ...) قهری است که بینشان فاصله بیاندازد. فاصله بیندازد یعنی چه؟ یعنی دغدغه به آرامش تبدیل نمی‌شود که منشاء حرکت باشد یا باید به خمود کشیده بشود یا اگر بخواهد تحریک دائمی باشد باید مرتباً تنوع را به آن اضافه کنید. تحریر را به آن اضافه کنید در تحریر در شکل اجتماعی آن اختلاف طبقه در انگیزه بوجود می‌آید و هماهنگی آن ممتنع می‌شود. الان بحث اجتماعی اش نیست. صرف کلی اش را می‌گوییم. در طول تاریخ شما می‌توانید بگوئید (لا نفرق بین احدٍ من رسله کفار اینجور نمی‌گویند، کفار فقط در آخرت یلعن بعضهم بعضاً. الان هم یلعن بعضهم بعضاً) کفار اینجوری نیست که موضوع پرستش آنها در هزار سال قبل با موضوع پرستششان در الان مساوی باشد. انبیاء از اول جناب آدم تا خاتم همه دعوت به یکی کرده اند. یک وقتی دین راقاطی می‌کنید اسم کلمه د-ی-ن را می

گذارید؟ هرگونه عاطفه‌ی اجتماعی که مبدأ رسوم بشود. بعد دین، ادیان غیر الهی را دین می‌گذارید آن یک حرف دیگری است شما اسم آنرا الحاد می‌گذارید. یعنی دین بت پرستی و دین دنیا پرستی بالمره از اول جز دین الهی نمی‌آوریم. کفر که می‌گوییم یعنی همان دین آنها نمی‌توانند در سیر تکامل تاریخ یک سیر را ذکر کنند لذا توسعه‌ی در انتخاب دارند. ولی تکامل در اختیار ندارند به معنای جهت واحد تاریخ [؟؟] حالا نداشته باشند چه عیبی دارد؟ نداشته باشند شما یقین داشته باشید حتماً تحریص، حسادت و حرص در آنها اصل است هم دیروز وهم امروز، درگیریهایی که بین کفر بوده، تلاشهایی که بوده برای به وحدت رساندن خودشان، فروپاشیهایی که داشته، آنچه که از امپراطوریهای سابق تا نوع مدرنیزه‌ی فعلی آنها را می‌بینید تا ادبیات مدرنیته حالشان تا رسانه‌ها کلاً از این خصوصیات روانی و نسبت بین حالت و نسبت، نسبت مال سنجش، حالت مال اثر تلاش، کشش، اختلاف بین آنها بوده [؟؟]

لذا در آن دستگاه تکامل تاریخی نمی‌بینید. تکامل در انتخاب، غیر تکامل تاریخی است. تکامل تاریخی یعنی اینکه خودشان را وابسته جدی بدانند به گرایشهای قبلی، نمی‌دانند، چیزی هم نیست، مدعی هم نیستند. مدعی هستند که برای اینکه اینرا حل بکنند می‌گویند اصلاً بیائید. اخلاق را نسبی بکنید. وبگوئیم اخلاق آن دوره مال گرایشهای آنوقت بوده، کاری هم با آن نداریم [؟؟]

س: خیلی متشکر،

قال سمعنا و اتانا [...] ربنا علیک المصیر

آقای س: بحثی که فرمودید برای من خیلی سنگین بود حالا من دوتا سؤال کوچک دارم که بپرسم شاید خیلی هم خالص بحث نیست چون من آن صورت جلسه کارگاه را کار نکردم. یک جایی فرمودید وقتی تکامل یا تغییر رخ بدهد در واقع در نسبتهای موجود تغییر پیدا می‌کند تا تکامل تغییر پیدا بکند.

ج: یعنی به عبارت دیگر اگر انقلاب باشد، (من بامثال عرض می‌کنم) اگر بنا شد یک نقطه‌ای برای تعلق یا کشش یا یک نقطه‌ی روی معلومات خودتان بگذارید. بگوئید می‌خواهیم به اینجا برویم. بعد که می‌خواهیم برویم آنجا یعنی فرض کنید می‌خواهیم ماشین پیکان بسازیم باز خردتر شد یک برنامه ریزیهای می‌خواهد

برای اینجایی که هستیم، سرمایه‌ای که داریم، ابزارهایی بخریم، موادی بخریم، کارهایی را انجام بدهیم، سازماندهی بکنیم تا این پیکان را بسازیم. اگر یک کسی آمد و گفت که می‌خواهم بروی اینجا مثلاً، اینجا اصلاً موضوعش موضوع پیکان و ماشین نبود وسیله‌ای نقلیه نبود برای رفتن به آن طرف، فرض می‌کنیم در اینجا یک وسیله صوتی بود می‌خواهد صدا و سیما بزند، این موضوعش انتقال مثلاً اشیاء بود، این انتقال تصاویر بود. ماشینش که یک جور نیست. اگر ماشینش یک جور نیست تخصصهایش هم یک جور نیست. دیگر وسایلهای هم یک جور نیست. تولیدی هم که دارد، مثلاً می‌گویند تولید چند ساعت. برنامه برای تلویزیون. اینجا می‌گفتید تولید چند عدد اتومبیل برای بازار، برنامه را یک آدمهایی می‌آیند و یک کارهایی می‌کنند ولی نه از سخ کارهایی که کارگرها اینجوری می‌کنند. اینجا بخش فنی‌اش می‌شود لجستیک، پشتیبانی، آنجا بخش فنی می‌شود [؟؟] ساختار برنامه‌ی شما که چه چیز اصل است و چه چیز اصل نیست این روند با این روند فرق پیدا می‌کند. حالا اینجا بگوئید آقای لاریجانی همت تمام بکند با ظرفیت درجه یک، صدا و سیما کار بکند. ولی برنامه‌هایش برنامه‌هایی باشد که چندی‌آور باشد. برنامه‌هایش برنامه‌هایی باشد که مردم خاموش بکنند. یا ایجاد نفرت از خود صدا و سیما بکند، یا اصلاً هماهنگی تحویل ندهد. بعد بیایند پیش آقای لاریجانی بگویند که آقا این دستگاه شما بد است. می‌گویند نه آقا من آن چیزی که اصل کاریش است، خوب به آن رسیدم، آنتن درست کار می‌کند. فنی‌اش درجه یک است. می‌گویند، فنی برای محتوا بنا بود باشد، مفهوم و محتوا. در اینجا با این طرف فرق دارد این دو تا ساختار، دو تا نظام است اگر هر برنامه‌ی کشوری از این طرفی بود. و خواستند این طرفی بکنند جای موضوعات عوض می‌شود. نظام و ساختارش عوض می‌شود. اولویتها عوض می‌شود. برنامه منقلب می‌شود. می‌گوئید یک برنامه دیگری مال یک کار دیگر است. اگر بنا شد نظام ارزشی، نظام دستوری، نظام حقوقی تغییر پیدا کند، ساختارهای اجتماعی متناسبش باید تغییر پیدا بکند. از این طرف که بخواهد به آن طرف برود این منقلب می‌شود. ولی اگر در همین طرف باشد یا این طرف که هست تعمیرش بکنید، توسعه‌اش بدهید. این فرق می‌کند.

س: حالا مشکل من سر این بود که در تغییر یا تکامل رخ دادن صرفاً همان موجودات یا مفاهیم نسبت‌هایشان را عوض کردن کافی نیست؟

ج: نه، بلکه ما بنا به ماهیت موجودات دیگری را اضافه کنیم؟

ج: حتماً همینطور است س: در پیکان سازی یا تلویزیون سازی یک یا ۳۰ تا مواد داریم.

ج: نه ابدأ مثلاً ممکن در تلویزیون فرضاً دیجیتال‌ها و سیلیسها و امثالش نقش اول را داشته باشد، سرامیکها و رسانما و

س: در حالی که در پیکان چنین چیزی نیست

ج: پیکان هم اگر یک جایش بکار برود یک قطعه کوچکش می‌گویند، ساعتش بکار بروم، یا یک قطعه کوچکی بکار برود که اصلاً بعنوان قطعه اصلی حساب نمی‌شود. این را در سرامیکهای ابر رسانه برای آن اصل است

س: هندوها و بودائیها اینها مادی گرا حساب می‌شوند.

ج: بله مادی گرا، کافر حساب می‌شود، ماجزء نبی‌ایی که دعوت کند به خدای متعال ولی دعوت به اینکه تقویت نفس بکند ولو از هر راه از هر کار.

س: اینها سرمایه داری، پول و دنیا برایشان مهم نیست

ج: بله اینرا انکار نمی‌کنم. ما کافری که یک ذره توجه به شهوات دنیا ندارد شهوات مادی اش، یک نوع دیگر از شهوت را دارد. شهوت اینکه از عالم اسمان برود به عالم برهمن از عالم فلان به فلان عالم خضوع قلوب را برای خودش بطلبد.

آقای علیپور: پس ما ان شاءالله در کارگاه بعدی روی این، بحث خواهیم کرد

ج: کلمه انقلاب که ترکیبی از کار آمدی و فرهنگ، اینرا در این جلسه ما فقط توضیح دادیم

س: بله عجالتاً فقط چون نکته آخری که فرمودید یکی از موضوعات بحث کارگاه متصل به همین جلسه بود بنام، تغییر ساختارها در گرو تغییر الگوی ارزش، در نظام دستور و نظام حقوقی هست، فقط این را عجالتاً من

در آخر این بحث اضافه بکنم بحث عمده‌ی ما این بود که آیا در حوزه ساختار که به فرهنگ بر می‌گردد یعنی بُعد ساختاری جامعه بهتر نیست که از عنوان تجلی انقلاب سیاسی در ساختارهای اجتماعی صحبت بکنیم. به عبارت دیگر همان بحثی که شما در مورد قدرت فرمودید شاید به عبارت دیگر اگر انقلاب سیاسی تجلی آن در ساختارهای فرهنگی به این صورت باشد که نظام ارزشی و دستوری و حقوقی را منقلب بکند بهینه شدن مداوم ساختار فرهنگی درجهتی را که نظام سیاسی در جهتش انقلاب کرد [؟؟]

یعنی سیاست و فرهنگ و اقتصاد اگر از تعبیر خاص تخصصی موجودش، تعمیم پیدا بکند به عنوان وصف اصلی جامعه تمایلات [؟؟] که حتماً از تناسبات عمومی هم خارج نیست و تناسب مجرای عملکردش است و کار آمدی هم از آن جدا نیست، که اقتصاد باشد مثلاً فرهنگ اقتصاد بنا به اصطلاح خاصی که خودمان داریم، در تفسیر جامعه فرهنگش، بعد اصولاً بدان که [؟؟] این مرحله در مرحله توسعه اجتماعی قابل ملاحظه است. آنوقت انقلاب در جریان توسعه اجتماعی می‌شود، انقلابی که از مادّی بود به انقلابی الهی یا خدای نخواستہ اگر مسلمین کارشان را درست انجام ندهند انقلاب از جهت الهی به آن طرف می‌رود. این انقلاب را که ما بکار ببریم بشکنیم ساختارها را، آنوقت بعد سطح کلانش می‌شود نسبتها و تناسبهایش و بعد هم ساختارهای اجتماعی اش، همینطور که می‌فرمایید سیاست در آن به عنوان متغیر اصلی مجموعه شناخته می‌شود. متغیر فرعی اش هم فرهنگ، متغیر تبعی اش هم اقتصاد. ولی اگر متغیر اصلی انجام گرفت متغیر فرعی و تبعی انجام نگرفت. متغیر اصلی به تنهایی نمی‌تواند کار انجام بدهد به عبارت دیگر عینیت وجود دارد وقتی ابعاد وابسته به هم هستند متغیر اصلی می‌تواند از نظر زمانی خط شکن باشد نه اینکه می‌تواند ماندگار باشد بی‌ساختار بی‌نسبت و بی‌تناسب و نمی‌تواند نسبت و تناسبش را از ضدّ خودش اخذ بکند.

«وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین»

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

عنوان جلسه: اصل بودن درگیری در انقلاب فرهنگی بر پایه حاکمیت اختیار و نه انتخاب

جلسه ۸

فهرست:

- ۱ - جمع‌بندی از مباحث جلسات گذشته ۳
- ۱/۱ - لزوم تبیین مفهوم قدرت به جهت حذف ابهام از مفهوم انقلاب فرهنگی ۳
 - ۱/۱/۱ - قدرت در دیدگاه اول ۳
 - ۲/۱/۱ - قدرت در دیدگاه دوم ۴
 - ۳/۱/۱ - قدرت در دیدگاه سوم ۴
- ۲ - تشریح مفهوم انقلاب فرهنگی بر اساس اصل قرار گرفتن اختیار و درگیری ۴
 - ۱/۲ - اصل بودن اختیار در پیدایش قدرت، توسعه و تکامل اختیارات اجتماعی، توسعه کیفیات و ساختارهای اجتماعی و ارتقاء ظرفیت قدرت ۵
 - ۲/۲ - اصیل بودن ماده در پیدایش قدرت و تبعی بودن مفهوم درگیری در نظام مادی ۵
 - ۱/۲/۲ - شکننده بودن ساختارگرایی نسبت به طبیعت در تفکر مادی ۵
 - ۲/۲/۲ - عادی بودن تغییر رفرم و توسعه در ساختارهای صنعتی بدون درگیری و خونریزی ۵
 - ۳/۲ - لزوم درگیری در تغییر و تبدیل ساختارها بر اساس اصل بودن اختیار و نه انتخاب ۶
 - ۱/۳/۲ - درگیری بر پایه اختیار اساس رشد جامعه ۶
 - ۲/۳/۲ - اصل بودن عقل در انتخاب و حکومت اختیار (جهت پرستش) بر دقت عقلی و کیفیت سنجش ۷
 - ۳/۳/۲ - ناتوانی و عجز عقل مادی در فهم مفاهیم الهی از دیدگاه آیات و قرآنی ۷
 - ۴/۳/۲ - اصل بودن درگیری در عالم تکلیف و یکپارچه شدن درگیری در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) ۸
 - ۵/۳/۲ - اختصاص داشتن بهینه جهتگیری به انسان بر اساس اصل بودن اختیار و مؤخر بودن منزلت بهینه انتخاب از اختیار ۸
 - ۴/۲ - ضرورت تغییر گرایش متدهای سنجشی نظری، کاربردی و عینی در انقلاب فرهنگی ۹
 - ۱/۴/۲ - تغییر در گرایش فرهنگی مستلزم تغییر در ساختار تولید فرهنگ (روش) و محصولات آن ۹

- ۲/۴/۲ - گرایش‌های اجتماعی دارای سه ساختار نظری، کاربردی و عینی ۱۰
- ۱/۲/۴/۲ - ساختارهای عینی موجد محیط اجتماعی و فرهنگ ساز ۱۰
- ۲/۲/۴/۲ - ساختارهای عینی علت ایجاد فرهنگ و کیفیت گرایش‌ها ۱۱
- ۳/۴/۲ - پیدایش گمانه و تناسب‌های سنجشی در بستر نیازمندی‌ها و ساختارهای عینی ۱۱
- ۴/۴/۲ - ساختارهای نظری، کاربردی، عینی، بستر پرورشی اجتماعی ۱۱
- ۵/۴/۲ - حاکمیت جهت الهی یا الحادی بر ساختارهای نظری، کاربردی و عینی ۱۲
- ۵/۲ - ضرورت انقلاب در ساختارهای نظری، کاربردی و عینی موجود برای تحقق انقلاب فرهنگی ۱۲
- ۱/۵/۲ - التقاطی بودن جهت‌گیری ادراکات نظری موجود ۱۲
- ۲/۵/۲ - ساختارهای نظری، کاربردی و عینی ایجاد کننده فرهنگ بنیادی و تخصصی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایجاد کننده فرهنگ عمومی ۱۳
- ۳/۵/۲ - ناسازگاری جهت حاکم بر منطق نظری، کاربردی و عینی با جهت‌گیری الهی و تحقق آن ۱۴
- ۴/۵/۲ - نظام نظری، کاربردی و عینی سه متغیر برای پیدایش تغییر و تکامل اجتماعی و تاریخی ۱۵
- ۵/۵/۲ - ضرورت ملاحظه سه متغیر فرهنگی بعنوان متغیر درونی و بیرونی با توجه به دو مبدأ تقسیم تکامل تاریخی و جامعه ۱۶

مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی: حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینی‌اله‌اشمی
اسامی شرکت کنندگان: آقایان مهندس مرعشی - مهندس دانشمند - نیری - علیپور
حیبی - حجت الاسلام رضایی

تاریخ جلسه: ۲۵/۲/۷۹

شماره جلسه: ۸

پیاده کننده نوار و ویراستار متن پیاده شده: آقای ابراهیم نیک‌منش

عنوان‌گذار متن: حجت الاسلام رضایی

کنترل و بهینه نهائی: حجت الاسلام رضایی

کارپرداز: آقای رضوانی

حروفچینی و صفحه آرایی: خانم رضوانی

تاریخ انتشار: ۲۱/۳/۷۹

کد بایگانی: ۰۱۰۹۴۰۸

بسمه تعالی

عنوان جلسه: اصل بودن درگیری در انقلاب فرهنگی بر پایه حاکمیت اختیار و نه انتخاب

۱ - جمع‌بندی از مباحث جلسات گذشته

آقای علیپور: تا جلسه ششم، بحث «هدف» را پی گرفتیم و در جلسه هفتم، متناسب با سؤالی که در کارگاه مطرح شده بود حضرتعالی بخشی از بحث را به بررسی «تعریف قدرت» اختصاص دادید.

۱/۱ - لزوم تبیین مفهوم قدرت به جهت حذف ابهام از مفهوم انقلاب فرهنگی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: و همچنین روی مفهوم «انقلاب» نیز بحث شد.

(س): بله، از جلسه پنجم به بعد که حضرتعالی بحث «هدف» را تقریر فرمودید ضمن بحث انقلاب فرهنگی، هدف از فرهنگ و اثر مورد انتظار از فرهنگ و علم و در واقع کارآمدی توقع مورد از علم و مطلوبیت آن در دستگاه‌های مختلف، مورد دقت قرار گرفت و متناسب با این سؤالی که «فرق بین پالایش تدریجی ساختارها با انقلاب فرهنگی و نیز تناسب آنها با یکدیگر چیست؟» حضرتعالی در خصوص مطلوبیت علم در سه دستگاه، بصورت کلی فرمودید که هدف در تمامی این دستگاه‌ها، «افزایش قدرت» است. لذا تا بحث قدرت، منقح نشود امکان حذف ابهام از مفهوم انقلاب فرهنگی وجود ندارد.

۱/۱/۱ - قدرت در دیدگاه اول

اما در دیدگاه اول، «حضرت حق» (جل جلاله) منشأ قدرت است و اولیای الهی (ع) نیز مظهر اسماً فاعلی حضرت حق هستند که اجازه تصرف دارند. البته بقیه مخلوقات نیز اعم از انسان، جماد، نبات و حیوان، دارای تصرف نیستند چراکه اسماً قابل هستند.

۲/۱/۱ - قدرت در دیدگاه دوم

ولی دیدگاه دوم، منشأ قدرت را «حرکت ذاتی ماده» می‌داند که پیرامون آن مفصلاً در خصوص تفاوت نسبیت هگل با نسبیت انیشتین بحث شد به اینکه نسبیت هگل، نسبیت توصیفی است که بصورت توصیف از

حرکت متجلی می‌کند ولی نسبت انیشتین در واقع، یک نسبت کاربردی است و کارآئی این نظریه را در عینیت (بوسیله معادلات عینی در ریاضی که تولید می‌کند) می‌توان مشاهده کرد.

۳/۱/۱ - قدرت در دیدگاه سوم

و بالاخره دیدگاه سوم، منشأ قدرت را «اختیار» می‌داند. با این وصف مطلوبیت در دیدگاه اول، علم و قدرت حاصل از آن که تکنولوژی است می‌باشد. لذا هم تکنولوژی که زاده علم و فرهنگ است مطلوب است. و هم خود علم و فرهنگ. اما در دیدگاه دوم، مطلوبیت یا محصول علم، افزایش تنوع و توسعه انتخاب است. و در دیدگاه سوم، محصول فرهنگ یا انقلاب فرهنگ را عینی شدن تکامل اختیارات در حجت «الهی» می‌داند.

ما نیز بخش را در کارگاه متصل به این جلسه در خدمت دوستان داشتیم که به این نکته بصورت دقیق عنایت شد که هر چند صحیح است از انقلاب سیاسی و فرهنگ سخن بگوییم ولی این دو انقلاب، از جهت ترتب زمانی - آنها زمان انتزاعی و نه تکاملی - بگونه‌ای نیست که ابتدائاً انقلاب سیاسی رخ دهد و سپس انقلاب فرهنگی. ما حاصل درک ما از بیانات شما این است که هر مرحله از انقلاب سیاسی، نیازمند انقلاب فرهنگی متناسب با خود در آن مرحله است بعبارت دیگر اگر ما در زمانی شاه را سرنگون کردیم و نظام ولایت فقیه را جایگزین آن کردیم بایست نرم‌افزار متناسب با نظام جدید را در همان زمان نیز تدارک می‌دیدیم که این چیزی جز انقلاب فرهنگی نیست.

(ج): بهتر است بفرمائید که بایست حین براندازی دستگاه شاه، روشهای براندازی را نیز عملاً ایجاد می‌کردید.

(س): بله دقیقاً مطلب همین است که شما می‌فرمائید. ادامه بحث را در خدمت حضرتعالی استفاده می‌کنیم اما برداشت من این است که تا حد زیادی مباحث مطروح در خصوص هدف فرهنگ و انقلاب فرهنگی، جوابگوی طرح اجمالی ما خواهد بود. حال اگر صلاح می‌دانید وارد موضوع بشویم.

۲ - تشریح مفهوم انقلاب فرهنگی بر اساس اصل قرار گرفتن اختیار و درگیری

(ج): بله، بعبارت دیگر به همین اندازه که ثابت شد انقلاب ضرورت دارد و هدف آن هم «توسعه کارآمدی در جهت» است کفایت می‌کند. اما اینکه ببینیم اگر نهایتاً جهت، جهت الهی باشد آیا باز لقب انقلاب را می‌توان

به این حرکت نسبت داد یا خیر؟ در جواب می‌گوییم حتماً بایست ساختارهای قبلی که مشتمل بر توسعه عبودیت نیست فرو بریزد لذا ما نیازمند ساختارهای جدیدی هستیم.

۱/۲ - اصل بودن اختیار در پیدایش قدرت، توسعه و تکامل اختیارات اجتماعی، توسعه کیفیات و ساختارهای اجتماعی و ارتقاء ظرفیت قدرت

ما اختیار را اصل در پیدایش قدرت و نیز پیدایش کیفیت و ارتقاء ظرفیت قدرت دانستیم. یعنی اختیار ابتدائاً اصل در پیدایش قدرت، توسعه تکامل اختیار اجتماعی قرار گرفت و سپس اصل توسعه کیفیت و ساختارها و به تبع آن، ارتقاء ظرفیت قدرت واقع شد.

۲/۲ - اصیل بودن ماده در پیدایش قدرت و تبعی بودن مفهوم درگیری در نظام مادی

حال اگر چنین است بایست تفاوت عمده آنرا با نظام مادی نیز بپذیریم که درگیری آن با طبیعت است.

۱/۲/۲ - شکننده بودن ساختارگرایی نسبت به طبیعت در تفکر مادی

بنابراین ساختارگرایی نسبت به طبیعت، بسیار شکننده است. یعنی کسی که تا دیروز چراغ نفتی دو فتیله و یک فتیله گردسوز می‌ساخته است امروزه نمی‌تواند از رونق بازار محصول خود سخن بگوید همچنانکه نمی‌توان نسبت به آن نیز حتی برای زندگی خود، متعصب باشد. او بخوبی متوجه است کاری را که می‌کرده است برای رفع یک نیاز مادی بوده است لذا نمی‌تواند نسبت به آن تعصب داشته باشد. شاید تنها کمتر از ۱۰٪ از مردم را بتوان یافت که عشق خاصی پیدا کنند و التفاتی به محیط نداشته باشند؛ یعنی در سن خاصی زندگی کنند و هویت خود را به همان امری که دارند تعریف نمایند.

۲/۲/۲ - عادی بودن تغییر رفرم و توسعه در ساختارهای صنعتی بدون درگیری و خونریزی

لذا تغییر و رفرم در انقلاب صنعتی و ایجاد توسعه در این انقلاب، امری طبیعی است که حتماً واقع می‌شود و نیازی هم به خونریزی - آنگونه که مارکس مدعی بود - ندارد. ما می‌بینیم صنایعی در اروپا وجود دارند که توانسته‌اند جایگزین صنایع قبلی خود شوند. مثلاً امروزه ساعت الکترونیکی جایگزین ساعت فنی و مکانیکی

شده است. لذا دیگر محصول کارخانه سه ستاره آلمانی که ساعت دو زنگه تولید می‌کرد ممکن است اصلاً در آلمان یافت نشود و چه بسا آنرا به کشورهای جهان سوم فروخته باشند.

با این وصف نمی‌توان شاهد درگیری اخلاق و روابط دو صنعت فعلی و پیشین بود چرا که چنین جوامعی توسعه را پذیرفته‌اند.

۳/۲ - لزوم درگیری در تغییر و تبدیل ساختارها بر اساس اصل بودن اختیار و نه انتخاب اما آیا زمانی که «اختیار» اصل شد و دین خاتم ظهور کرد ادیان سابق توانستند این واقعیت را بپذیرند؟

هر چند که دین خاتم، آنها را می‌پذیرد و سریعاً اعلام می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَٰ صَدَقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَ مَوْعِظًا لِّلْمُتَّقِينَ» (۱) و حکم به تصدیق انجیل و تورات می‌کند اما آیا ایشان نیز اسلام را پذیرفتند؟ حتماً جواب منفی است.

چون وقتی که اختیار اصل شد ساختار قبلی بالنسبه مقاومت می‌کند هر چند ساختار دوم، وجه تکامل ساختار اول باشد. هر چند صحیح است که بگوئیم ساختار جدید، ساختارهای قبلی را امضاً می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَٰتٍ سَوَاءٍ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا الْإِلَهَ» (۲) ولی ساختارهای پیشین عملاً نافی ساختار جدید می‌شوند و آنرا نمی‌پذیرند! بله تنها عده قلیلی از ایشان بر ساختار جدید گردن انقیاد (تسلیم شدن) می‌گذارند و آنها کسانی هستند که در نظام پرورشی ساختار پیشین مهذب بوده‌اند و از اختیارات صالحی برخوردار می‌باشند. اما فُستَاق از اُمَمَ قبلی تسلیم نمی‌شوند و تنها عدول (عادلها) ایشان گردن می‌گذارند. چون آنها هویت اجتماعی خویش را با دین خود می‌شناسند و در دین خویش، بنحوی شراکت با خود را پذیرفته‌اند.

اگر چنین باشد انقلاب در این سو (طرف حق) مستمر خواهد بود و صرفاً توسعه در میان نیست بلکه بایست منتظر درگیری نیز بود. پس یک درگیری با نظام مقابل است که امری طبیعی بشمار می‌رود چرا که این نظام بر اساس اختیار، تعریف شده است. و یک درگیری هم درگیری داخلی است

۱/۳/۲ - درگیری بر پایه اختیار اساس رشد جامعه

اما بالاخره درگیری آیا امری پسندیده است یا مذموم؟ اگر اختیار - و نه انتخاب - اصل باشد حتماً درگیری، اساس رشد جامعه خواهد بود. چون انتخاب بهینه، است و هیچیک بر سر آن دعوا ندارد ولی اختیار، اختیار جهت است که در آن دعوا و اختلاف پیدا می‌شود.

۲/۳/۲ - اصل بودن عقل در انتخاب و حکومت اختیار(جهت پرستش) بر دقت عقلی و کیفیت سنجش

اصولاً اختیار در انسانشناسی بگونه‌ای است که «معقولیت»، اصل نیست. این نکته بسیار مهمی است که بایست نسبت به آن عنایت داشته باشید. اما اختیار، اصل است در اینکه عقل چگونه توجه کند نه اینکه عقل، اصل است در اینکه چگونه انتخاب نماید. پس در انتخاب، عقل اصل است و در اختیار، حکومت بر آن وجود دارد. یعنی جهت «بینش»، بر وضعیت دقت و «سنجش» حکومت دارد.

۳/۳/۲ - ناتوانی و عجز عقل مادی در فهم مفاهیم الهی از دیدگاه آیات و قرآنی

اینکه خداوند متعال به نبی اکرم(ص) می‌فرماید: «و لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۳) به این معنا نیست که کفار نمی‌توانند محاسبه و سنجش داشته باشند و از دیدن و شنیدن نیز محروم می‌باشند! چرا که ایشان چنین‌اند: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا بِهَا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ # اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۴) یعنی خودشان را بسیار عاقل و حسابگر و بهینه ساز می‌دانند و برای خود قدرت برنامه ریزی برای بدست گرفتن اختیارات آینده قائلند. اصولاً نوع بهینه ایشان، بهینه دنیائی و خود کامگی است که با نوع بهینه ایثار بسیار متفاوت است. نوع بهینه ایشان از سنخ «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبْوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَّيْهِمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّيْهِمُ نَضْرًا وَ سَوْءًا» (۵) نیست. پس نوع بهینه متفاوت است.

لذا دسته‌ای «یومنون بالغیب» هستند و دسته‌ای دیگر طبق تصریح آیات و روایات، در سنجشها در مقابل ایشان قرار دارند. مثلاً قرآن می‌فرماید: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» (۶) آیا می‌خواهید بدانید که

زیانکارترین مردم کیست؟ «الذین ضلّ سعيهم في الدنيا» (۷) آنهایی که نهایت تلاش را برای دنیا خود دارند. از این مطلب می‌گذریم.

بنابراین اگر اختیار اصل شد در انسانشناسی نیز «درگیری» اصل خواهد بود. و این واقعیت، هم در «فرد» وجود دارد و هم در «جامعه». چه اینکه «فألهمها فجورها و تقویها» (۸) به این معناست که در فرد نیز امیال باطل الهام می‌شود و هم تقوا و پرهیز و توجه به آخرت. «و نفس و ما سوّیها» (۹) لذا انسان چنین نیست که صرفاً موجود عاقلی باشد و با محیط خود کار کند بلکه خدا می‌فرماید این من هستم که دو راه را پیش پای او قرار می‌دهم تا او بفهمد که در کدامیک گام بر می‌دارد و بهینه نیز حول کدام محور واقع می‌شود؟ چرا که حول این محور، یک معنا از بهینه وجود دارد و حول محور دیگر، معنایی دیگر از بهینه است.

۴/۳/۲ - اصل بودن درگیری در عالم تکلیف و یکپارچه شدن درگیری در زمان ظهور حضرت مهدی (عج)

هر چند که خداوند به حضرت موسی (ع) امر می‌فرماید که با فرعون با زبان لین سخن بگو و با او ضمن دعوت بحق، با استدلال عقلی برخورد کن و منافع آنرا متذکر شو اما نمی‌توان از این واقعیت اغماض کرد که انبیاء (ع) با کفر درگیر بوده‌اند. در هر حال درگیری نسبت به خود انسان در عالم دنیا تا آخرت وجود خواهد داشت. چرا که قرآن می‌فرماید: «و نفساً و ما سوّیها # فألهمها فجورها و تقویها» (۱۰) اما زمانی که وارد عالم برزخ می‌شویم دیگر امتحان نیست لذا درگیری نیز نیست. این واقعیت برای عالم دنیا در زمان ظهور نیز وجود دارد. اما در زمان ظهور، درگیری اجتماعی یکدست می‌شود و قدرت بدست پیروان الهی می‌افتد. البته این مطلب به این معنا نیست که آنها مخالفین خود را منکوب می‌کنند و نمی‌گذارند که تحرکی داشته باشند بلکه کماکان اُمم دیگر نیز حضور دارند اما همگی تحت چتر بزرگی زندگی می‌کنند که در آن امکان تعدّی به کسی داده نمی‌شود. یعنی تعدّی صرفاً ظرف فردی - و نه اجتماعی - پیدا می‌کند.

اما همین تعدّی در عالم آخرت نیز از بین می‌رود و هر فرد متوجه دستگاه دیگری می‌شود که تصور تعدّی را نیز نخواهد داشت.

۵/۳/۲ - اختصاص داشتن بهینه جهتگیری به انسان بر اساس اصل بودن اختیار و مؤخر بودن منزلت بهینه انتخاب از اختیار

حال اگر بنا باشد خود سازی در توسعه اختیار در مرتبه اعلی - یعنی مجرای جریان رحمت حق شدن - ظهور یابد و این خود سازی نیز بدست خود ما انجام شود حتماً راهی خواهد بود که از همین مرتبه گذر از عالم دنیا طی طریق خواهد کرد. گاهی بنا نیست که ما مجرای رحمت حضرت حق باشیم و گاهی می خواهیم سرپرست و مجرای رحمت باشیم که در این حالت بایست اولاً با امتحان الهی روبرو شویم و ثانیاً در این مسیر، انسان باید خودش را در توسعه اختیار خویش بسازد و ثالثاً این توسعه اختیار نیز بایست به درک شایستگی برای مجرای رحمت حق شدن منجر گردد، این انعام - یعنی داشتن قدرت اختیار - قطعاً از سایر انعامها بالاتر است. البته انتخاب نیز پسندیده است اما انتخاب و بهینه در مراتب نازله آن، از آن حیوانات نیز هست که مثلاً از بین دو علف، علف سبزتر را بر می‌گزینند و از بین دو راه برای جستن از آب، راه کوتاهتر را انتخاب می‌کنند: پس حیوانات نیز از قدرت بهینه بسیار جزئی برخوردارند. اما اگر بهینه به بهینه جهتگیری و توسعه مفهوم اختیار و شأن آن منجر شود حتماً این، سطح از بهینه امری مختص به انسان خواهد بود.

اینک مناسب است از این مطلب بگذریم و به موضوع اصلی - یعنی بحث انقلاب فرهنگی و «برنامه انقلاب فرهنگی» - بپردازیم.

۴/۲ - ضرورت تغییر گرایش متدهای سنجشی نظری، کاربردی و عینی در انقلاب فرهنگی زمانیکه اختیار اصل قرار گرفت آیا این مهم می‌تواند در سنجش نیز نقش خود را نشان دهد بگونه‌ای که بتوان گفت «گرایش»، اصل در دستگاههای منطقی است؟ آیا می‌توان گفت انقلاب فرهنگی قرار است ضرورت تغییر گرایش متدهای سنجشی را تبیین کند؟

حجت الاسلام رضائی: آیا این امر جز هدف است یا ضرورت؟

(ج): ببینید موضوع ما چیست؟ قطعاً موضوع بحث ما انقلاب فرهنگی و فرهنگ است. اما فرهنگ چگونه تغییر پیدا می‌کند؟ اگر فرهنگ را یک محصول بدانیم چگونه می‌توانیم آنرا عوض کنیم؟ قطعاً ماشین تولید

آن، همان متدها و روشها هستند و این تفاوتی ندارد که در بخش فرهنگ نظری باشد یا در فرهنگ کاربردی و غیر آنها. چون اصولاً هر جا محل سنجش و به نتیجه رساندن نسبت و تناسب باشد مسئله روش نیز مطرح می‌شود.

۱/۴/۲ - تغییر در گرایش فرهنگی مستلزم تغییر در ساختار تولید فرهنگ (روش) و محصولات آن

در حقیقت «فرهنگ»، محصول کارخانه «روش» است. این کارخانه نیز با یک انرژی بنام «گرایش» حرکت در می‌آید. لذا حال که قرار است این امر منقلب شود بایست حتماً این انرژی را تغییر داد و طبیعی است که این امر مستلزم تغییر ساختار کارخانه و به تبع آن، محصول کارخانه خواهد بود آیا می‌توان چنین گفت؟ اگر جواب مثبت باشد اصولاً فصل کلیات فرهنگ که قرار است انقلاب در آن پیگیری و ایجاد شود چیست؟ آیا دسته‌بندی روشها را می‌توان اولین دسته‌بندی قرار داد؟ آیا بر حسب کارخانه‌هایی که علل پیدایش فرهنگ است می‌توان محصولات را تقسیم کرد.

۲/۴/۲ - گرایش‌های اجتماعی دارای سه ساختار نظری، کاربردی و عینی

و چنین گفت که کارخانه‌هایی عینی وجود دارد که ساختارهای اجتماعی نام دارد و کارخانه‌هایی مربوط به معادلات کاربردی و بالاخره کارخانه‌هایی نظری نیز هست که هر یک ساختارهایی مختص بخود دارند لذا ما با سه دسته ساختار در یک جامعه روبرو هستیم؟

۱/۲/۴/۲ - ساختارهای عینی موجد محیط اجتماعی و فرهنگ ساز

اصولاً ساختارهای عینی، همان نظاماتی است که کلیه ارتباطات اجتماعی بر آن اساس شکل می‌گیرد. آیا می‌توان اینها را موجد محیط و فرهنگ دانست؟ آیا می‌توان گفت که مثلاً بانک، موجد محیط گردش اعتبارات است؟ هکذا آیا سازمان برنامه و بودجه، وزارت آموزش و پرورش، وزارت کار و کلیه ساختارها و نظامات اجتماعی از کوچکترین آنها که «خانواده» است تا بزرگترین آنها که «دولت» است می‌توانند محیط اجتماعی بسازند؟ اگر پذیرفتیم که اینها محیط سازند آیا می‌توانند به تولید، توزیع و مصرف «قدرت، اطلاع و ثروت»، کیفیت خاص بدهند بگونه‌ای که موجد فرهنگ محسوب شوند؟ طبیعی است منظور ما از ایجاد

کیفیت، فرهنگ سازی است اما این امر الزاماً بمعنای آموزش کلاسیک در سطح عمومی نیست ولی در هر حال می‌توانند به رفتار مردم، شکل خاصی بدهند. و اگر قرار است نیاز آنها مرتفع شود بایست در این شکل و فرم زندگی کنند.

آیا می‌توان ساختارهای عینی را موجد محیط اجتماعی دانست؟ طبیعی است که محیط اجتماعی نیز چه بخواهیم و چه نخواهیم فرهنگ ساز است؟ در حقیقت اگر پای ساختار سیاسی نیز در میان باشد نفس نظام آن و کیفیت و فرمش دارای یک فرهنگ است که آن فرهنگ را در افراد جامعه و روابط آنها با یکدیگر و نیز در کل و منتجه ایجاد می‌کند. حتی همین نظام آموزشی که بر آن اساس کلاسه‌بندی می‌کنند و درسها، اطلاعات و علائمی را تدریس می‌کنند تا محصلین به درجه‌ای از کارآمدی برسند و در واقع بر پایه «آموزش، پرورش، و گزینش» خاصی، افراد را طبقه بندی کرده و برای اموری خاص، اختیارات خاصی را در ساختارها به آنها اعطا می‌کنند همگی در همین راستا قابل تفسیر است. قطعاً از این منظر، خود این امر نیز یک «نظام» محسوب می‌شود.

۲/۲/۴/۲ - ساختارهای عینی علت ایجاد فرهنگ و کیفیت گرایشات

پس آیا می‌توان گفت که ساختارهای عینی، علت ایجاد یک فرهنگ و یک کیفیت در گرایش است؟ به این نکته مهم دقت بفرمائید: اصولاً چه زمانی می‌توان گفت خیالات باطل، رؤیائی، کودکانه و غیر عقلانی محقق شده است؟ مسلماً این زمانی است که آن خیال، از قابلیت تحقق در این ساختار برخوردار نباشد. وقتی که یک واقعیت امروزی را به دویست سال قبل منتقل کنیم و بنابر تعریف اگر سؤال کنیم که این امر به چه چیزی تطبیق می‌کند جواب خواهیم شنید که این، از امیال، اوهام باطله و اقاویل است که اگر کسی بر آن مصرّ باشد حتماً دیوانه است! اما چه چیزی سؤال شده است؟ مثلاً به مردم دویست سال گذشته گفته شده است آیا می‌توان یک میوه فرنگی مانند توت فرنگی را با یک شیره که در آسیا یافت می‌شود بر اساس یک طبخ خاصی که قابل کنترل نیز می‌باشد بگونه‌ای ممزوج کرد که یک نوع شکلات توت فرنگی حاصل آید که دارای چنین طعمی باشد؟ بلافاصله از ایشان جواب خواهیم شنید که این اقاویل و اباطیل چیست که تو

می‌گوئی؟! چرا که نظر ایشان بهترین شیرینی، مثلاً باقلوای یزدی است! حال چه رسد که شما بخواهید هواپیما و سایر محصولات تکنولوژی امروز را برای آنها تشریح کنید. اما طبیعی است همین واقعیات که امروزه محقق شده است امری معمولی و پذیرفته شده محسوب می‌گردد.

۳/۴/۲ - پیدایش گمانه و تناسبات سنجشی در بستر نیازمندیها و ساختارهای عینی

پس نسبت و تناسب گمانه در بستر نیازمندیهای که در یک ساختار ایجاد می‌شود مورد سنجش قرار می‌گیرد. از این رو «روش» نمی‌تواند امری جدا از «ساختارهای عینی» - در لاقل، مواد آن - قلمداد شود. البته خود روش هم بنفسه یک ساختار است هر چند که یک پله بالاتر از ساختارهای عینی است. اما «ساختارهای کاربردی»، قوانین حاکم بر ساختار سازی اجتماعی را ارائه می‌دهند که متناسب با مرحله رشد و تکامل در یک جامعه و همگام با توسعه اجتماعی، بعنوان یک ساختار قابل تعریف است که البته برای طرح نیاز و پاسخ به آن کارآمدی دارد. اما بالاتر از همه این ساختارها «ساختارهای نظری محض» است.

۴/۴/۲ - ساختارهای نظری، کاربردی، عینی، بستر پرورشی اجتماعی

بنابراین می‌توان سه دسته ساختار نظری محض، ساختار کاربردی (که حلقه واسطه است) و ساختارهای عینی را بر شمرد که امکان پرورش را ایجاد می‌کنند. حال اگر «گرایش»، دارای این سه ساختار باشد می‌تواند تحقق پیدا کند والا اگر گرایش در هر سقف بگذرد ولی باز تکامل و انقلاب‌پذیر نباشد حتماً در جا می‌زند و از هم می‌پاشد. از این مطلب نیز می‌گذریم.

۵/۴/۲ - حاکمیت جهت الهی یا الحادی بر ساختارهای نظری، کاربردی و عینی

با این وصف در خصوص موضوع مورد بحث - یعنی «موضوع، ضرورت و هدف» در کلیات برنامه - به سرفصل سه ساختار، اشاره‌ای اجمالی داشتیم که عبارتند از: ساختارهای نظری محض، ساختارهای کاربردی و ساختارهای عینی و اجتماعی. البته در هر حال «جهت» بر هر سه ساختار، حاکم است که می‌توان الحادی نیز باشد اما در همین حال هم بایست از هر سه ساختار برخوردار باشد. اما اگر قرار بود در «سیاست» یا «اقتصاد» نیز بحث کنیم آیا باز همین مطالب را می‌گفتیم؟ جواب منفی است چرا که درباره سیاست،

علی‌المبنا بایست «جهتگیری، موضعگیری و مجاهده» را اصل بدانیم. یعنی در این حال «درگیریه‌ها» اصل در پیدایش و ارتقاء ظرفیت قدرت است و لی حالا از موضوع فرهنگ و کیفیت یا ساختارها بحث می‌کنیم.

۵/۲ - ضرورت انقلاب در ساختارهای نظری، کاربردی و عینی موجود برای تحقق انقلاب فرهنگی آقای علیپور: هر چند موضوعات فرهنگ، ساختارهای «نظری، کاربردی و عینی» است اما موضوع مورد بحث ما موضوع انقلاب فرهنگی است.

(ج): ما می‌خواهیم بگوییم که در بخش تفصیلی بایست در هر سه ساختار، انقلاب صورت بگیرد. پس بایست یک ارزیابی صورت گیرد که ساختار نظری چه بوده است؟ ممکن است این ساختار، الهی بوده باشد چه اینکه دربخش حوزوی آن چنین است اما آیا انقلاب بایست در آن صورت گیرد یا خیر؟ مسلماً اگر نمی‌تواند این ساختار، به کار برد و عینیت ختم شود حتماً باید در آن انقلاب صورت گیرد. هکذا ساختار کاربردی دانشگاه اگر نتواند ارزشهای نظری را درک کرده و آنرا در ساختار عینی جاری کند بایست در آن نیز انقلاب صورت گیرد. و بالاخره اگر ساختار عینی، ارتباطی با ساختار نظری نداشته باشد بایست در آن هم تغییر صورت پذیرد.

فعلاً ما بصورت برشی صرفاً سه محور را در تبیین موضوع بیان کرده‌ایم اما وارد طرح کلیات آن نشده‌ایم چرا که در طرح توجیهی برنامه بسر می‌بریم. لکن در مقام طرح کلیات بایست بگوییم اگر قرار باشد انقلابی در این سه محور بوقوع بپیوندد ابتدائاً بایست ارزیابی ناتوانی این ساختارها صورت پذیرد چراکه بنابراین است که جهتگیری الهی برای کل پیدا می‌شود و جهتگیری قبلی مادی نیز تغییر یابد.

۱/۵/۲ - التقاطی بودن جهتگیری ادراکات نظری موجود

حال سؤال این است که آیا مثلاً جهتگیری درادراکات نظری مادی بوده است؟ در جواب می‌گوییم که بله این جهت، التقاطی است چراکه با الحادی بودن ساختارهای اجتماعی و دانشگاهی، سر سازگاری داشته و هیچگاه با آنها درگیری نداشته است تا جائی که برای خود و آنها، دو حوزه جداگانه ترسیم می‌کرده است.

۲/۵/۲ - ساختارهای نظری، کاربردی و عینی ایجاد کننده فرهنگ بنیادی و تخصصی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایجاد کننده فرهنگ عمومی

آقای دانشمند: من متوجه این مطلب نشدم که خود این سه ساختار «نظری، کاربردی و عینی» اصولاً از چه نظام اجتماعی گرفته می‌شوند و بر چه اساسی آنها را تعریف می‌کنند؟ معمولاً می‌گویند این مهم براساس بنیادهای فرهنگ صورت می‌گیرد در حالی که حضرتعالی اینها را کارخانه فرهنگ سازی می‌دانید.

(ج): این ساختارها که در یک جامعه هستند در واقع نظامات آن جامعه محسوب می‌شوند؛ همانگونه که شما می‌فرمایید برای طراحی آنها بایست کار فکری کرد. لذا اگر قرار است «بانک» را ایجاد کنیم بایست از عده‌ای کارشناس که قبلاً سنجشهایی صورت داده‌اند استفاده کرد تا بتوان طرح ایجاد بانک را محقق نمود. اما برخی از ساختارها هم بصورت تدریجی بوجود می‌آیند که فرهنگ نیز در این ایجاد مؤثر است. اصولاً مناصبی در نظامات سیاسی مطرح است و تصمیماتی مبنی بر کاهش یا افزایش دادن این مناصب اتخاذ می‌شود اما چنین نیست که پیرامون اینها دقتی صورت نگرفته باشد. در هر حال فرهنگی که چنین امری را بوجود می‌آورد در واقع فرهنگی است که از بخش کاربرد و معادلات کاربردی زاده می‌شود؛ از اینرو می‌توان آنرا فرهنگ خواص نامید. یعنی عده‌ای صرفاً متخصص گردش اعتبارات پولی هستند و پس از مطالعه و دقت و برآورد، معادلاتی را ایجاد کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که بایست با این معادلات برای کنترل چهار بازار و شناخت مسائلی همچون چاپ اسکناس، نشر پول و... همت گمارد. اما در هر حال این فرهنگ، مربوط به عده‌ای از خواص است. حال که بانک ایجاد شد و در کشور راه افتاد در واقع فرهنگی ساخته شده است، چرا که بانک، علت ایجاد فرهنگ معادلات و گردش پول است.

اما در صورت دوم نمی‌توان نام آنرا فرهنگ خواص گذاشت چرا که به عموم جامعه تعلق دارد. این فرهنگ نیست که زاده معادلات کاربردی باشد بلکه فرهنگی است که ساختارها آنرا ایجاد کرده‌اند. بنابراین ما تقسیمی را صورت داده‌ایم به اینکه یک کار را ساختارها در جامعه انجام می‌دهند و کار دیگر بوسیله امر

دیگری محقق می‌شود که نام آن، فرهنگ معادلات کاربردی و متدولوژی علوم است که همین متدولوژی نیز ساختارهای زیربخش آنرا نتیجه می‌دهد و این ساختارها هم بنوبه خود «فرهنگ عمومی» را ارائه می‌دهند.

(س): اما خود متدولوژی علوم، در قالب فرهنگ معنا پیدا می‌کند.

(ج): این نیز دارای فرهنگی است که در رتبه بالاتر قرار دارد.

(س): که قبلاً آنرا فرهنگ بنیادین نامیدیم.

(ج): احسنت! این همان فرهنگ نظری هست که بر بالای آن، «جهتگیری» قرار دارد. پس اولین کیفیتی که

جهتگیری پیدا می‌کند در واقع پیدایش دستگاههای نظری است. یعنی به آن کیفیت داده می‌شود و مجرا

واقع می‌گردد. سپس همین امر در مرتبه دوم، مفهوم سیستم معادلاتی و معادله‌سازی و مدل معادله‌سازی و

بالاخره کنترل تغییرات را نتیجه می‌دهد. اما در مرتبه پائینتر، ساختار را تحویل می‌دهد. این ساختار همانند

محیط تنفس و زندگی است که نمی‌توان در آنجا افراد را با آموزش، تعلیم داد بلکه در این فضا است که آنها از

طریق عمل، پرورش پیدا می‌کنند. مثلاً اگر چک کسی برگشت بخورد او را زندانی می‌کنند. این بیانگر نوعی

انضباط اجتماعی است که دیگر کسی را ملزم به توصیه و افکار به چنین شخصی نمی‌کند.

پس در رأس آنها «جهت» واقع شده است و حول جهت هم اولین دستگاه که دستگاه نظری است قرار گرفته

است و حول این دستگاه هم، دستگاه کاربردی و بالاخره حول دستگاه کاربردی هم درست شدن ساختارها و

نظامات عینی - اعم از کارخانه‌ای که این محصول را تولید و متال مادی در آن سیر می‌کند تا جائی که روابط

انسانی و ارتباط انسانها با یکدیگر در میان است - واقع شده است.

۳/۵/۲ - ناسازگاری جهت حاکم بر منطق نظری، کاربردی و عینی با جهتگیری الهی و تحقق آن

(س): البته سیستم ساخت فرهنگ هم مخصوص مدل و روش ما نیست.

(ج): بله اما غایت امر این است که آنها جهت کفر و دنیائی را بر ساختارهای خود قرار داده‌اند و ما بنا داریم

که این جهات و ساختارها را تغییر دهیم لذا از ضرورت انقلاب فرهنگی در ایران سخن می‌گوئیم چون

ساختارسازی و معادلات کاربردی زمان طاغوت و نیز پس از انقلاب تا کنون، در جهت پیاده شدن دین نبوده

است؛ بلکه بالاتر از آن، دستگاه نظری ما نیز کافی نبوده است چون کاری به امور کاربردی و عینی ندارد. پس هیچیک از سه دستگاه نظری، کاربردی و عینی، متناسب با جهتگیری الهی و تحقق آن نبوده است. ممکن است کسی به صرف حضور نام الهی و معصومین (ع) در جامعه ما احساس قناعت و کفایت کند و ضرورتی برای انقلاب فرهنگی ببیند اما این شخص، از همان دسته اول است که ما نیز کاری به آنها نداریم. اینها قطعاً منزوی خواهند شد چراکه نمی‌توانند خود را از زندگی در ساختارهای اجتماعی برهانند. لذا تصور نکنید که متحجرین می‌توانند در زندگی اجتماعی حضور نداشته باشند. بله می‌توانند در اداره جامعه سهیم نباشند ولی حتماً در زندگی اجتماعی حضور دارند و نمی‌توانند مثلاً موقع خرید نان، پولی پرداخت نکنند و به تبع، خود را از قوانین پولی کشور جدا ببینند!

آقای علیپور: با این وصف و به طور خلاصه می‌توان موضوع انقلاب فرهنگی را، «فرهنگ بنیادین» نامید.

(ج): باید آنرا فرهنگ نظامات «نظری، کاربردی و عینی» نامید.

(س): و فرهنگ عینی هم محصول نظامات عینی است.

(ج): یعنی اگر ما این سه نظام را تغییر دادیم فرهنگ نیز عوض می‌شود.

آقای دانشمند: پس بایست فرهنگ عمومی را با این مفاهیم، ترکیب کرد.

(ج): خیر! یعنی فرهنگ یک جامعه از طریق این سه ماشین کار می‌کند.

۴/۵/۲ - نظام نظری، کاربردی و عینی سه متغیر برای پیدایش تغییر و تکامل اجتماعی و تاریخی

حجت الاسلام رضایی: آیا می‌توان این سه نظام را بعنوان فرهنگ تخصصی نامید و فرهنگ عمومی را محصول آن دانست؟ چراکه این سه نظام، فرهنگ عمومی نیستند.

(ج): اما این سه نظام، نسبت به خود نیز اندکی اختلاف دارند به نظر می‌رسد که این سه نظام را بایست به عنوان سه متغیر برای «پیدایش، تغییر و تکامل» در فرهنگ یک جامعه تعریف کرد.

(س): اما بالاخره سنخ اینها از سنخ فرهنگ عمومی جامعه نیست.

(ج): اما بازخور دارد و تکامل آن نیز در رفع نیازمندیهاست. پس سه متغیر در درون یک امر محسوب می‌شوند. با این وصف نبایست اینها را از هم تفکیک کرد. بله برای تفهیم بلاشکال است که آنها را طبقه بندی و تفکیک کنید ولی باید دانست که جامعه وحدت دارد و دارای سه امر بریده نیست. لذا این توهمی که بر یک متفکر عارض می‌شود در واقع نباید آنها را سه امر بریده از جامعه فرض کند. او نیازی را که در یک جهت احساس می‌کند بریده از مرحله تکاملی جامعه‌اش نیست. پس یک وحدت بعنوان جامعه وجود دارد که در حال تغییر و تکامل است و دارای سه عامل بزرگ تغییر در امر فرهنگش است که در واقع آنها چیزی بیش از سه نظام و سه ساختار نیستند.

(س): منظور این بود که این تصور را از عرفی و ساده بودن خارج کنیم. یعنی این دید عرفی صحیح نیست که در اینجا آورده شود چراکه وقتی به سه ساختار نظری، کاربردی و اجرایی نگاه می‌کنیم می‌بینیم سنخ آنها از سنخ نظام اجتماعی و نظام نسبتهاست که به یک معنا امری تخصصی می‌شود. چون بایست در درون آن، متغیر را ملاحظه کرد.

(ج): و خود آنها نیز بعنوان متغیر قلمداد می‌شوند. یعنی غیر از آنکه عده‌ای متخصص روی آن کار می‌کنند خودشان در وحدت اجتماعی بعنوان سه متغیر، قابل فرض هستند.

(س): چون بالاخره آنچه بعنوان فرهنگ عمومی و خروجی و محصول کار قلمداد می‌شود در واقع همان امری است که حاصل اینها محسوب می‌شود. لذا آنچه که بعنوان تخصصی بودن مدنظر است دیگر در آنجا مدنظر نیست هر چند که همان فرهنگ عمومی نیز دارای طبقه بندی باشد.

۵/۵/۲ - ضرورت ملاحظه سه متغیر فرهنگی بعنوان متغیر درونی و بیرونی با توجه دو مبدأ تقسیم تکامل تاریخی و جامعه

(ج): یکبار بایست درون جامعه را ملاحظه کرد و اینها را فرهنگ خواص و آنها را فرهنگ عمومی نامید. اما زمانی که از درون جامعه خارج می‌شوید و آن را بصورت یک وحدت در مراحل تاریخی ملاحظه می‌کنید و این مراحل را هم بیرون می‌کشید آنگاه می‌توان گفت در این مرحله تاریخی بایست متغیرها را بگونه‌ای لحاظ

کرد که افراد متخصص را کنار بگذارید و از تغییر نظام منطقی، تغییر نظام ساختاری و تغییر نظام کاربردی سخن بگویید. پس در این حال دیگر متغیرها را ملاحظه می‌کنید یعنی یک وحدت را با سه متغیر. در این حال دیگر کاری به خواص و عوام ندارید.

(س): پس مبدأ تقسیم عوض می‌شود.

(ج): مبدأ تقسیم، تکامل تاریخی و درون آنهم جامعه می‌باشد بگونه‌ای که جامعه در این مرحله از تاریخ مدنظر قرار می‌گیرند و بایست دید که در این مرحله، دارای چه ساختارهایی بوده است؟ البته بعداً می‌توان تقسیمات درونی کوچک اینها را نیز ملاحظه کرد و مثلاً از چیستی فرهنگ سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی و سپس از تقسیمات کوچکتر فرهنگی سیاسی سخن بمیان آورد.

آقای علیپور: وقتی از موضوع تغییر در ساختارهای نظری، کاربردی و عینی سخن بمیان می‌آید آیا نظام ارزش‌گذاری و تحقیر و تحلیل اجتماعی، این اجازه را به ما می‌دهد که وارد این عرصه شویم؟

(ج): این مربوط به همان تقسیمات درونی آن است که می‌توانید وارد آن شوید. سپس بایست دید که آیا نظام ارزشی، در دستگاه سیاسی شما اصل است یا اینکه بایست از نظام ارزشی «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» سخن بگوئید؟ در هر حال این مطالب را می‌توان در زیر بخشها آورد.

(س): مثلاً اگر شما الان در بحث روش تحقیق دوره دکترا، از روش تحقیق موجود استفاده نکرده و از آن عدول کنید اصلاً به شما درجه دکترا داده نمی‌شود.

(ج): صحیح است و معنای آن این است که تمامی اینها در یک ساختار تعریف می‌شود.

(س): پس امکان دارد که ما نظام ارزش‌گذاری فرهنگی را داشته باشیم در حالی که درون همین سه ساختار تعریف شوند.

(ج): بله اما زمانی که تقسیمات خرد شود و به آنجا برسد.

آقای دانشمند: آیا تأکیدی که حضرتعالی بر «ارزش‌گذاری فرهنگی» دارید با آنچه که از «نظام ارزشی» یاد می‌کنید تفاوت دارد؟

(ج): بله و این به دو معناست که یکی از آنها بمعنای نظام ارزشی است حاکم بر نظام فرهنگ جامعه است و دیگری ارزش‌گذاری فرهنگی است که مربوط به درجه دادن درونی است.

(س): حال اگر قرار باشد این تغییرات در ایران رخ دهد و یکدور، علماً بزرگ پیرامون ارزش و جهت و بُعد نظری فرهنگ بحث کنند که بالطبع سالها وقت را طلب می‌کند تا به اجزای آن در بخش نظری نائل شوند و سپس گروهی دیگر معادلات و بخش عینی آنرا پیگیری کنند قطعاً زمانی طولانی و مقشست زیادی را می‌طلبد.

(ج): البته می‌توان کلیات آنرا با مذاقه و بررسی پیگیری کرد ولی راه عملی آن الزاماً آنچه شما فرمودید نیست و می‌تواند بگونه‌ای دیگر عمل شود. شاید بتوان با همین چالشهای گفتمان و درگیری نظری، کارآمدها را ارتقاء و وضع را تغییر داد.

(س): و البته چاره‌ای هم غیر از این نیست چرا که نمی‌توان جامعه را تعطیل کرد و گفت قرار است از فردا فرهنگ دیگری برای حرکت جامعه ارائه شود!
(ج): صحیح است.

حجت الاسلام رضایی: حضرتعالی این تقسیم را از زاویه شاملتر تکامل تاریخی ملاحظه کردید و سپس دورن جامعه را با منطقها و بعداً ساختارها تحلیل کردید.

(ج): اما ساختارهای نظری، همان منطق است. یعنی منطقها نیز ساختار دارند.

(س): پس در اینجا نام آن منطق است اما بعداً که از ساختار دوم سخن گفتید به چه معنا بود؟

(ج): منظور ساختارهای کاربردی است که همان روشهای متدولوژی علوم است. و بالاخره از ساختارهای عینی سخن گفتیم که جمعاً سه نوع ساختار با سه ویژگی مورد دقت قرار گرفت.

(س): پس ساختارهای منطقی را بایست بجای ساختارهای نظری قرار داد و ساختارهای کاربردی را بجای معادله سازی و بالاخره ساختارهای عینی را بجای ساختاری اجرائی جامعه که امر اداره را متکفل هستند قرار

(ج): بله صحیح است.

آقای دانشمند: و البته همان هم مشمول نوعی از بهینه سازی است.

(ج): هم مشمول بهینه سازی است و هم مشمول تقسیم دورنی خود می باشد.

(س): فرض بفرمائید ما کل معادلاتی را که در واقع زمینه ساز برخی از امور هستند در ساختار کاربردی قرار

می دهیم اما قرار بر این می شود که سازمان برنامه و بودجه، سالی یکبار اینها را به روز در آورد که در واقع

شق سوم را شامل می شود.

(ج): یعنی مرتباً بازخورد دارد.

والسلام

۱ - قرآن - سوره مائده آیه ۴۶: و از پی ایشان فرستادیم عیسی بن مریم را تصدیق کننده آنچه پیشروی

اوست از تورات و بدو دادیم انجیل را که در آن بود راهنمایی و روشنایی و تصدیق کننده آنچه پیشروی اوست

از تورات و رهبری و اندرزی برای مؤمنان

۲ - قرآن، سوره آل عمران آیه ۶۳: بگو ای اهل کتاب بیاید بسوی سخنی یکسان میان ما و شما که

نپرستیم جز خدا را.

۳ - قرآن - سوره اعراف، آیه ۱۷۹: دلپهایی که در نیابند بدانها و آنرا هست دیدگانی که نه بینند بدانها و

آنها هست گوشهائی که نشوند بدانها آنانند مانند دامها بلکه گمراه تر آنانند ناآگاهان

۴ - قرآن - سوره بقره - آیه ۱۴ - ۱۵: و هر گاه ملاقات کنند مؤمنان را گویند ایمان آوریم و چون خلوت

کنند با شیطان خود گویند همانا ما با شمائیم و ما جز مسخره کننده گان هستیم خدا مسخره کند آنانرا و

مهلتشان دهد در سرکشی خود فرو روند.

۵ - قرآن - سوره انسان آیه ۱۰ - ۱۱: همانا از پروردگار خویش خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است

خداوند آنان را از شر آن روز ننگه می دارد و آنها را می پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند.

۶ - قرآن - سوره کهف آیه ۱۰۳ بگو آیا اگهیستان دهم بزیانکاران در کردار.

۷- قرآن - سوره کهف، آیه ۱۰۴ - آنکه تباه شده است کوشش ایشان در زندگی دنیا

۸- قرآن - سوره شمس آیه ۸

۹- قرآن - سوره شمس آیه ۷

۱۰- قرآن - سوره شمس - آیه ۷ و ۸: سوگند به نفس و آنکه آنرا نیکو آفرید و به او شرّ و خیر را الهام کرد.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

عنوان جلسه: بررسی تقسیم موضوعات، موضوعات و آثار در بحث انقلاب فرهنگی و ضرورت شروع انقلاب

فرهنگی از تحول در ساختارهای عینی

جلسه ۹

فهرست:

- ۱ - طرح دو سؤال در مقوله انقلاب فرهنگی ۳
- ۲ - تحلیل رابطه فهم فردی با فهم اجتماعی ۴
- ۱/۲ - اصل بودن فهم سنجشی در تحلیل ۴
- ۲/۲ - تقوم سه فهم انتزاعی، مجموعه‌ائی و تکاملی به همدیگر در فرد ۴
- ۳/۲ - کیفیت اجتماعی شدن فهم و توسعه آن ۵
- ۱/۳/۲ - تبعیت تکامل و تحرک فهم فردی از تحرک ساختار نسبت‌های اجتماعی ۵
- ۲/۳/۲ - قهری بودن پیدایش نسبت (اندراجی) در منطق انتزاعی و متقوم نبودن فهم افراد به همدیگر ۶
- ۳/۳/۲ - متقوم بودن فهم فردی به فهم اجتماعی و پیدایش تناسب (مجموعه‌ای) حاصل منته‌جه کل ۶
- ۴/۲ - تأثیر ساختارهای اجتماعی جهت‌گیری در فهم و فرهنگ اجتماعی ۷
- ۱/۴/۲ - چالش و درگیری بین دو فرهنگ اسلامی و الحادی ۷
- ۳ - بررسی محدوده تأثیر هنر در فرهنگ اجتماعی ۸
- ۱/۳ - قرار گرفتن کلیه فعالیت‌های هنری در بخش پذیرش ۸
- ۲/۳ - زبان و مکتوب شدن آن (علائم نگارش) ابزار توسعه حافظه اجتماعی و بستر رشد و توسعه هوشمندی ۹
- ۳/۳ - تفاوت زبان هنر (تأثیر در پذیرش) با زبان علمی و تخصصی (تأثیر در سنجش) ۱۰

- ۴ - بررسی تأثیر ساختارهای پذیرش (روحی)، هوش (ذهنی) حافظه (عینی) در فرهنگ اجتماعی ۱۰
- ۵ - بررسی کیفیت اضافه شدن تقسیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به پذیرش، هوش، حافظه در موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ ۱۲
- ۱/۵ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تقسیمات مربوط به بخش آثار فرهنگ ۱۲
- ۲/۵ - منطق یا قوانین نظری، کاربردی و عینی تقسیمات مربوط به بخش موضوعات فرهنگ ۱۳
- ۳/۵ - ساختارهای عینی محسوترین مرحله برای انقلاب فرهنگی ۱۳
- ۶ - جمع‌بندی از سیر بحث ۱۴
- ۱/۶ - موضوعات فرهنگی به معنای فهم اجتماعی و تحلیل از سطوح آن ۱۵
- ۷ - پرسش و پاسخ ۱۵
- ۱/۷ - رابطه بحث تکلیف، تبدل و تمثیل با بحث فهم و سنجش ۱۵
- ۲/۷ - بیان تقسیم موضوع قوه سنجش به سنجش گرایشی، سنجشی، حسی ۱۵
- مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی
استاد و مشاور عالی: حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینی‌اله‌اشمی
اسامی شرکت کنندگان: مهندس مرعشی - آقای علیپور - حجت الاسلام رضائی - مهندس دانشمند
آقای حبیبی
تاریخ جلسه: ۱/۳/۷۹
شماره جلسه: ۹
پیاده کننده نوار و ویراستار متن پیاده شده: آقای مهدی میرزائی
عنوانگذار متن: حجت الاسلام رضایی
کنترل و بهینه نهائی: حجت الاسلام رضایی
کارپرداز: آقای رضوانی
حروفچینی و صفحه آرایی: خانم رضوانی
تاریخ انتشار: ۸/۵/۷۹
کُد بایگانی: ۰۱۰۹۴۰۹

بسمه تعالی

۱ - طرح دو سؤال در مقوله انقلاب فرهنگی

آقای علیپور: در کارگاه دو بحث مطرح شد یک سؤال در مورد نسبت بین «انقلاب سیاسی، انقلاب فرهنگی و انقلاب اقتصادی» بود که ابتدائاً از نحوه تقدم این سه موضوع بر یکدیگر بحث شد که آیا انقلاب سیاسی همواره، همراه خودش انقلاب فرهنگی را دارد یا خیر؟ جواب داده شد که هر مرحله از انقلاب سیاسی، حتی در فروپاشی یک نظام کهن نیز انقلاب فرهنگی متناسب خود را لازم دارد که در انقلاب اسلامی چنین مطلبی رخ داد. سوال بعدی این بود، نظام اسلامی که دنبال تحقق انقلاب سیاسی نیست و قرار است انقلاب فرهنگی رخ بدهد آیا انقلاب فرهنگی همواره همراه با انقلاب سیاسی است یا خیر؟ در جواب دو احتمال مطرح شد: ۱- ساختار لایه و بُعد سیاسی در جامعه دارای نوعی از ساختار است که این ساختار حتماً در جریان انقلاب فرهنگی متحول خواهد شد. ۲ - بعد سیاسی یک رتبه از لحاظ زمان انتزاعی از جامعه بالاتر است و الان جامعه برای رسیدن به آن سطح احتیاج به انقلاب فرهنگی دارد. لذا ساختار سیاسی جامعه بهم نمی‌خورد اما این احتمال در تعارض با قول به تقوّم ابعاد جامعه است.

۲ - تحلیل رابطه فهم فردی با فهم اجتماعی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا بکار بردن کلمه فهم اجتماعی صحیح است یا خیر؟ (یعنی موضوع فعلیت در فهم اجتماعی خود اجتماع باشد نه فرد) اولاً در فرد به قدرت سنجش یا هوشمندی «فهم» عقلانی اطلاق می‌شود و ثانیاً فهم شهودی، قدرت درک باطنی است ثالثاً فهم حسی که بازگشت به حواس می‌کند. ولی عمدتاً وقتی فهم بکار می‌رود به هوشمندی فرد اطلاق می‌شود. البته باید بحث شود که فهم یافتن یا فهم شهودی و فهم حسی چه تفاوت‌هایی با فهم سنجشی دارند؟

۱/۲ - اصل بودن فهم سنجشی در تحلیل

فهم سنجشی اصل در تحلیل است هر جا استدلال بیاید ولو در شناخت حالات یا حس یا حتی خود سنجش باشد، یعنی آنچه که اصل در بررسی و تحلیل است مسئله سنجش می‌باشد لذا فهم سنجشی مقدم قرار می‌گیرد.

۲/۲ - تقوم سه فهم انتزاعی، مجموعه‌ائی و تکاملی به همدیگر در فرد

فهم سنجشی در فرد سه مرحله دارد: ۱ - هوشمندی، قدرت سرعت ایجاد نسبت و تناسب است ملاحظه نسبت و تناسب بصورت ساده است که نسبت و تناسب اندراجی است عمدتاً فرد در منطق صوری بکار می‌گیرد ۲ - بصورت دقیقتر که ملاحظه تناسب نسبت‌های یک مجموعه است ۳ - بصورت دقیقتر از مراحل قبل ملاحظه مجموعه و تکامل مجموعه است که در آن عمدتاً جهت پیدا می‌شود.

بصورت اشاره‌ای می‌توان گفت هر سه مرحله فهم، که فهم انتزاعی یا اندراجی، فهم مجموعه و فهم تکاملی «جهت»، بصورت متقوم با هم وجود دارند و حتی منطقی‌های هر سه، بهم متقومند. طبیعتاً مؤثرترین و نهائی‌ترین فهم آنها، فهم تکاملی است ولی عملاً انسان از هیچ یک مستغنی نیست و فلسفه و کلیه دستگاهها و ابزارهایش متقوماً قابل ملاحظه است. پس در کل اسم‌گذارها، از اسم کاغذ گرفته تا همه چیز فرضاً اسم چه چیزی جنس و اسم چه چیزی فرد قرار می‌گیرد، به انتزاع یعنی تعیین نیاز است و همچنین نیاز به ملاحظه تغییر و تکامل است.

۳/۲ - کیفیت اجتماعی شدن فهم و توسعه آن

بنابراین فهم بمعنای قدرت در فرد شد، اما چگونه لقب اجتماعی می‌گیرد؟ و چگونه ممکن است با انقلاب فرهنگی در فهم جامعه انقلاب بوجود بیاید؟ اجمالاً معنای ساختارها مشخص شد، ولی چگونه فهم نسبت به جمع اطلاق می‌شود؟ اصولاً فهم شخص به تنهایی قدرت توسعه و تکامل بسیار محدود دارد یا اصلاً ندارد. چون فهم در وابستگی به فهم دیگران و در پیدایش ساختارها (وابستگی آن به یک وحدت جدید) می‌تواند امکان رشد داشته باشد. در رتبه بالاتر هویت وحدت ساختارها و تأثیر متقابلی که بنام تأثیر متقوم (تقوم

وحدت به کثرت) است، ارتباط کثرت یعنی ارتباط فهم تک تک افراد جامعه به وحدت یعنی ساختارها و کل و بازتاب آن وحدت در تحرک و تغییر است، آیا منشأ پیدایش هوش جمعی می‌شود؟

۱/۳/۲ - تبعیت تکامل و تحرک فهم فردی از تحرک ساختار نسبت‌های اجتماعی

اگر کسی قائل شد، منتهی افراد غیر از جمع کمی فرد است و پیدایش هویت جدید است، حتماً بستر جدید پیدایش هوش است و افراد در بستر جدید هوشمندی قرار می‌گیرند، لذا تغییرات و بهینه‌هایی را که وحدت نسبت به کسانی که متصرف در او هستند ایجاب و الزام می‌کند، و برای سنجش مدیران و کارشناسان و نیازمندی که حل نیازشان را از آن وحدت می‌خواهد، موضوع نظری که ایجاد می‌کند، مجموعاً بستری برای تحرک است و لکن کسی که حرکت ایجاد می‌کند آیا خود افراد نیستند بلکه تحرک نسبتها است، در هوش نیز چیزی جز این انجام نمی‌گیرد. در تکامل، ساختار نسبتها عوض می‌شوند، عمل می‌کنند و اثر دارند و متأثر می‌شوند. بنابراین اگر بیان شد که کامپیوتر قدرت بهینه دارد، یعنی قدرت بهینه نسبت دارد لکن ساختاری است که بصورت الکترونیکی بهینه نسبت را انجام می‌دهد به تعبیر دیگر فرد مطلوبیتها را به کامپیوتر می‌دهد، بهم برخورد می‌کنند در نتیجه بهینه نسبت بوجود می‌آید. این بهینه نسبت گاهی در سخت‌افزار و گاهی در جامعه بصورت بسیار قوی‌تر آن وجود دارد و در حقیقت تغییر نسبتها، مسئولین را به تغییر نسبت و تأمل در نسبت الزام می‌کند و اینگونه نیست که هر اثری که ازاده شود از هر نسبت بدست بیاید یا هر سیستمی یک نحوه اثری را بروز نمی‌دهد.

۲/۳/۲ - قهری بودن پیدایش نسبت (اندراجی) در منطق انتزاعی و متقوم نبودن فهم افراد به همدیگر

در منطق انتزاعی در خصوص حرکت سنجشی چنین می‌گویند: تصدیق اذعاناً نسبتاً لذا در فهم، نسبت اندراجی بصورت قهری واقع می‌شود، آیا می‌توانند بگویند در هوش اجتماعی نیز بصورت قهری واقع می‌شود؟ یا اینکه شرایط قهری الزام، تناسب و نسبت را ایجاب می‌کند؟ پس در کلیه ساختارها پیدایش نسبت جدید و الزام آن نسبت تا بهینه شدن اگر بصورت قهری واقع شود نسبت به افراد تقوم نداشت.

۳/۳/۲ - متقوم بودن فهم فردی به فهم اجتماعی و پیدایش تناسب (مجموعه‌ای) حاصل منتهی کل

اما در طرف ضدش نسبت به افراد حتماً متقوم است، بنابراین هوشمندی افراد در هر ساختاری به یک گونه عمل می‌کند.

قطعاً در هوش اجتماعی (الزام ضرورت نسبتها و تناسبها) که تقوم هوش جمع به فرد است صورت مسئله‌ای نیست که صدسال قبل بوجود آمده باشد و نمی‌تواند بوجود بیاید؟ الان براحتی کسی می‌تواند بگوید دستگاههای اطلاع‌رسانی به بن‌بستهایی می‌رسند که افرادی را مجبور می‌کنند تا برای حل آن فکر کنند بعد خود آنها محیط بر ذهن و نسبت و تناسب اینها می‌شوند حافظه اجتماعی نیز وجود دارد و هوش در حافظه عمل می‌کند، چون اگر حافظه از بین برود هوش نمی‌تواند کار کند هوش سنجش است که در حافظه ایجاد نسبت و تناسب می‌کند. حافظه اجتماعی در شکل بسیار ساده‌اش نوشته‌ها-که مکتوبات و علائم کتبی می‌باشد-رابطه‌ای است که مطلب را حفظ می‌کند و در شکل پیچیده‌تر آن کتاب و کتابخانه می‌شود و مقداری پیچیده‌تر از قبل روابط اطلاعاتی می‌شود که الان در حال به وجود آمدن است.

از وقتی که بشر توانائی نوشتن پیدا کرد دیگر بخودش زحمت ندارد که مطالب را در حافظه خودش حفظ کند و زمانیکه با دیگران ارتباط پیدا می‌کند کاملاً حافظه‌ای می‌شود که اختصاص بخودش ندارد بلکه تبدیل به کتاب و کتابخانه می‌شود و در مرحله بالاتر بانک‌های اطلاعات ایجاد شده که حافظه اجتماعی بسیار بزرگی است که قدرت تحرک در آن و بهینه‌سازی محیط خودش کاری بسیار عظیم است.

پس «هوش، حافظه و پذیرش»، اعتقاد یا التزام، فرهنگ می‌شود اما پذیرش اجتماعی نیز وجود دارد؟ بله، پیدایش ساختارهای پرورشی اجتماعی - از اماکنی که در نزد مسلمان مقدس است اما امکانی که در نظام‌های اخلاقی غرب پیش مردشان محترم و مورد علاقه است هر چند در نزد مسلمان محترم نباشد - بستر پیدایش پذیرشها هستند از اینجا که محور ارزشی است تا تبلیغاتی که تحریک برای پذیرش و به اصطلاح «مُد» و متلقی به قبول می‌شود. پس از عالی‌ترین آن که پذیرشهای ارزشی و مورد علاقه است «پسند در عالی‌ترین سطح ارزشی» تا پسند در گزینش یک کالا، این پسند و زیبایی‌شناسی حتماً فرم و ساختار اجتماعی دارد یعنی منشا پذیرش برای اجزا و تقوم پذیرش اجزا به پذیرش کل حتماً وجود دارد.

۴/۲ - تأثیر ساختارهای اجتماعی جهت‌گیری در فهم و فرهنگ اجتماعی

لذا با بیان این مطلب، یک اشکال اساسی که از نظر فرهنگستان نیز وضوح دارد این است که فرهنگ تکنولوژی غرب که فرهنگ حس‌گرا است، نمی‌تواند جزو فرهنگ و ساختارهای نظام اسلامی قرار گیرد علاوه بر این که به ضرورت انقلاب فرهنگی در بحث جهت اشاره شد.

۱/۴/۲ - چالش و درگیری بین دو فرهنگ اسلامی و الحادی

بنابراین موضوع چالش بین دو فرهنگ قه‌ری است و لازم نیست که کسی توجیح کند که می‌شود یا نمی‌شود، ضرورت دارد یا ندارد. چون درگیری بین دو فرهنگ ضرورتی عینی است و این ضرورت غیر از این است که بگویید باید جهت را عوض کرد یعنی بحث نظری نیست، بلکه بحث وجود چالش عینی و ناهنجاری و ناهمگن بودن در «تعین عینی» است پس بصورت خیلی خلاصه مشخص شد، ساختارها در فرهنگ اثر دارند که عبارت از هوش، حافظه و پذیرش است و متقابلاً با توجه به اثری که دارند، مشخص شد بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ حس‌گرا درگیری وجود دارد.

(س): در دسته‌بندیهای موجود فرهنگ اینگونه بیان می‌کنند که فرهنگ به دو جنبه مادی و معنوی تقسیم می‌شود اگر ملموس و قابل جابجائی باشد مادی است و نرم‌افزارهای پشت سر سنتها و روابط و قراردادهای اجتماعی است که انسانها بر آن انسان رفتار می‌کنند معنوی است. در مورد حافظه فرهنگ در واقع اینگونه بیان شد که این قواعد فرمولهای اجتماعی بروز پیدا می‌کند که مثال به کاغذ زده شد، در صورتی که ممکن است غیر کاغذ هم باشد مثلاً مجسمه‌ای از امیرکبیر می‌تراشند و وسط میدانی قرار می‌دهند و این خودش یک پیامی را منتقل می‌کند.

۳ - بررسی محدوده تأثیر هنر در فرهنگ اجتماعی

(ج): هنر در همه شئونش پیام دارد و لکن باید معلوم شود چه قسمت آن با هوش سروکار دارد و هوش جامعه در کجاها کار می‌کند؟ مجسمه در بخش تبلیغ یا پذیرش قرار می‌گیرد مثلاً از فرم یا شکل درخت در یک مرحله‌ای انسان مفهوم‌سازی و مقوله‌سازی می‌کند و این مفهوم درخت غیر از درخت خاص است که می‌تواند

خیلی از درخت‌های دیگر را شامل شود، بعد می‌خواهد درخت را با گیاه و حیوان ترکیب کند و در مرحله بعد بین اینها دسته‌بندی می‌کند و هر مرحله‌ای از کار که انجام می‌شود، هوش او یک درجه بیشتر در دسته‌بندی، تجزیه و ترکیب کردن و قدرت دقت دارد. مثلاً کودک حتماً می‌تواند یک درخت را ببیند و با چیز دیگری تناسبش را بسنجد و در فیلم نیز می‌توان یک مطلب را به کودک براحتی القا کرد، ولی برای کاوش کردن و رفتن به این سمت که خود انسان یک علتی را کشف کند نیازمند است به اینکه اولاً صورتها را از آن حذف کند مثل اینکه انسان عصاره‌کشی می‌کند بعد در مرتبه دوم مفاهیمی را که درست می‌کند و باز بین مفاهیم نسبت و تناسب برقرار می‌کند و مجدداً از آنها عصاره‌کشی می‌کند تا آخر کار که به معقولات فلسفی محض می‌رسد، چون منشأ انتزاع معقولات فلسفی نیز به همین علیت برمی‌گردد ولی با یک سیر از علیت تا معقولات فلسفی می‌رسد مثل مفهوم برابری که ابتدائاً می‌تواند بصورت ساده بین دو سیب یا دو پرتقال باشد، ولی مفهوم برابری داخل در دستگاه ریاضی می‌شود سپس برابری و اندراج برابریها با فرمهای مختلف ذکر می‌شود که اعداد فیثاغورثی می‌شود.

حتماً وقتی شخص این محاسبات را انجام می‌دهد غیر از زمانی است که بصورت ساده دو سیب را در مقابل هم قرار می‌دهد که مثل هم هستند البته مثلثیت یقینی ندارند که الان جای بحث آن نیست اما اینکه بشر می‌تواند انتزاع کند بعد تحلیل کند و مفهوم بسازد و مجدداً در مرحله بالاتر انتزاع کند و مفهوم بسازد و باز در مرحله بالاتر انتزاع کند و مجدداً مفهوم بسازد و دوباره انتزاع کند و دستگاه بسازد معنایش این است که کارائی این دستگاه این است که هوش را از ایجاد نسبت و تناسب بین امور ساده به امور دقیق می‌کشاند برای اینکه بتواند در پایان علت‌یابی کند و عمل انسان را مؤثرتر از گذشته قرار می‌دهد.

۱/۳ - قرار گرفتن کلیه فعالیت‌های هنری در بخش پذیرش

در جامعه نیز به همین نحو است مجسمه و کلیه کارهای هنری که در بخش پذیرش می‌آید و هنر در سطح بالای بالا، ارزش می‌شود ولی در سطح نازلش عاطفی و ساده می‌شود اینها لازم است، چون یک بخش فرهنگ است اما یک بخش از فرهنگ کارش این است که نسبت و تناسب در آن به دقیقترین مرتبه می‌رسد.

۲/۳ - زبان و مکتوب شدن آن (علائم نگارش) ابزار توسعه حافظه اجتماعی و بستر رشد و توسعه هوشمندی مثلاً علائم کتبی حافظه‌ای برای هوش است در مرتبه بالاتر اصطلاحات است و در مرتبه بالاتر علائم خاص اصطلاحی که همان نمودارها هستند. نمودار نسبت‌هایی اصطلاحی هستند که نوشتن آن نسبت با مفاهیم عمومی انجام نمی‌گیرد بلکه با مفاهیم تخصصی صورت می‌پذیرد، چون مردم عادی از خطوط چیزی نمی‌فهمند، بلکه نماد است و نماد برای مفهوم اصطلاحی است که خودش یک سطر توضیح دارد، ولی بصورت یک خط ترسیم می‌شود غرض از بیان این مطلب این است که زبان و پیچیده‌تر شدن زبان و مکتوب شدن آن به حافظه (نه در ذهن فرد) امکان می‌دهد که هوشمندی فرد هم رشد کند و هم بتواند کار کند.

(س): در واقع حافظه اجتماعی بیشتر برای این است که مکنونات ذهنی به علائم نگارشی تبدیل شود.

(ج): ذهن ابتدائاً این کار را انجام می‌دهد بعد به پذیرش جمع می‌رساند یعنی داخل علائم خاصی قرار می‌دهد که دیگران نیز بتوانند استفاده کنند، چون چیزی که در حافظه شخص باشد فقط برای خودش قابل استفاده است و می‌تواند بین آنها نسبت برقرار کند مثل مهره‌های متعددی که شخص قرار می‌دهد و خودش کار می‌کند، ولی این مهره‌ها وقتی بیرون می‌آید.

(س): یعنی نوشته می‌شود.

(ج): احسنت، در حقیقت، به علائم تبدیل می‌شود و نه اینکه فقط نوشته باشد به علائمی تبدیل می‌شود که در جامعه پیدا می‌شود و سطوح مختلفی دارد که در سطح عمومی، مفاهیم عمومی است و در سطح دقیقتر بخشی و تخصصی که اصطلاحات است و در بخش اصطلاحی نیز که نمادین و در یک چیزهای ساده‌تری خلاصه می‌شود، بعد خود آنها در بانک اطلاعات به هم ارتباط پیدا می‌کنند.

(س): اگر ذهن شخصی موادی وجود داشته باشد و بخواهد انتقال بدهد تا دیگران استفاده کنند ممکن است علاوه بر نوشتن از ابزارهای دیگری مثل تابلوی نقاشی استفاده کند که کلیه پیامها را می‌رساند.

(ج): این پیامهای هنری.

(س): خیر، مطلبی است که در قالب هنر بیان می‌کند حتی در نوشتن هم ممکن است خط آن با نستعلیق باشد ولی اصل محتوایی است که نوشته شده است.

۳/۳ - تفاوت زبان هنر (تأثیر در پذیرش) با زبان علمی و تخصصی (تأثیر در سنجش)

(ج): ممکن است هر فرد با توجه به تخصص خودش مثل مدیریت مثلاً تابلویی را بکشد و رنج یک ملت را در مدیریت یا خوشوقتی آنها را در مدیریت به تصویر بکشد ولی معادلات آن علم را به این نحو نشان نمی‌دهد. بلکه معادلات آن را با عدد، و رقم، آمار و تحقیق میدانی می‌نویسد و روشی که به کار می‌گیرد می‌نویسد. بله ممکن است با تابلو ایجاد انگیزه، ایجاد میل یا نفرت بکند به بیان دیگر اگر یک تابلو بصورت خیلی فنی و پیچیده در اقتصاد یا مدیریت مثل کاریکاتوری که می‌کشند ممکن است با این طنز تحقیر یا تجلیل کند، ولی به معنای خود معادله علمی نیست و بیان معادلات علمی آن به زبان تخصصی و اصطلاحی برای علت‌یابی و اثبات یا ردّ یک مطلب (نه برای تحریک عاطفی) نیاز دارد، لذا دقیق‌تر شدن غیر از تحریک است هرچا بطرف انگیزش و تحریک رفت موضوع آن مسئله پذیرش می‌شود و هرچا که بطرف دقت رفت موضوع آن مسئله سنجش است که با علائم فنی و اجتماعی است.

(س): مقسم هوش، حافظه و پذیرش چیست؟

۴ - بررسی تأثیر ساختارهای پذیرش (روحی)، هوش (ذهنی) حافظه (عینی) در فرهنگ اجتماعی

(ج): پذیرش «روحی» هوش «ذهنی» حافظه «محسوس نظری» برای عمل قیاسی و سنجشی است، آنچه که قبلاً بصورت جدا، جدا درست شده است جای حس را می‌گیرد، نه ایجاد نسبت. به عبارت دیگر موضوعات است که اسم آن را می‌توان محسوسات نظری یا تصورات یا مثالها و نمونه‌ها گذاشت البته اشکالات نباید مغل به روند بحث و از موضوع خارج و به شناخت‌شناسی برگردد. بنابراین بصورت کلی معلوم شد جامعه در فهم در ایمان یا باور یا پسند مؤثر است، و همین‌طور در حافظه یا حس یا موضوع یا عنصرهایی که قرار است سنجش در درونش کار کند.

البته بکار بردن کلمه حس کنار حافظه به این دلیل است که منشأ انتزاع اولیه سنجشی بنابر قولی باید محسوسات باشد، یعنی وقتی قرار شد حافظه کار کند، اولین دست‌آوردهایش - که از کودکی می‌خواهد رشد کند - صور مختلف حسی است بعداً علی‌حده متوجه مطلبی می‌شود، بحث دیگری است. حداکثر چیزی که می‌توان جدا کرد پاره‌ای از مسائل گرایشی است که شروع می‌کند که باز برای سنجش و تشخیص در آن یازمند به دستگاه حس و محاسبه است.

جامعه اگر وحدتی، ساختارهایی و مراکزی داشت که توانست عاطفه را از بالاترین سطح تا پائین‌ترین سطح بپوشاند، ساختار پیدا می‌کند یعنی علاوه بر ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که قابل ملاحظه است خود دستگاهی که دستگاه پرورشی جامعه است برای خودش ساختارهای دارد یا دستگاههای نظری و هوشی و سنجشی جامعه برای خودش ساختارهایی دارد و همین‌طور دستگاههای حافظه جامعه یا عناصری که موضوعات سنجش و تناسب هستند، ساختارهایی دارند. کلاً ساختارها بستر پیدایش گمانه‌ها گزینشها و پردازشها هستند، فرضاً اگر انسان بسیار نابغه‌ای پیدا بشود بعد او را به بیابان ببرند و یک خانه چوبی برای او درست کنند و خوراک جنگلی و زندگی آداب ساده داشته باشد و در آنجا تا چهل‌سالگی محدود بماند و در مقابل انسانی که ضریب هوشی بسیار پائینی نسبت به او دارد داخل شهر بیاورند زبان و زبان محاسبه یا سنجش کمی یا ریاضیات زبان آزمون و خطاً و زبان محاسبه نظری به او یاد بدهند و مرتباً چشائی، بویائی بینائی او را در ساختارهای جامعه و در داخل بسترهای پرورشی جدید قرار دهند محال است که کسی بگوید قدرت حل مسائل اولی می‌تواند با دومی برابر باشد اصلاً معنا ندارد والا باید پذیرفت که مثلاً فرد تحصیل که و می‌تواند کامپیوتر را تعمیر کند با کسی چنین تحصیلی نکرده است، هر دو بتوانند کامپیوتر را تعمیر کنند در حالی که چنین چیزی ممکن نیست.

البته اگر فرد نابغه در محیطی قرار بگیرد و در حال درگیری با این افراد باشد ممکن است یعنی درگیری چنین امکان را می‌دهد و طرف درگیری به هر نسبت هم که قوی باشد باز می‌تواند مقابله کند. اما اگر او را با حیواناتی که در جنگل است درگیر کردند (مار، عقرب، حشرات و گزندگان، درندگان) او باید هر روز بفر

خودش باشد که چگونه با تهاجم این حیوانات مقابله کند و این غیر از مقابله با کسانی است که می‌گویند من حتماً باید موفق شوم که مشابه یا برتر از صنعت دست‌کف‌ار را بسازم. به بیان دیگر اصلاً محیط بیم و امید او که محیط انگیزش است اگر محیط طبیعی شد بازتاب، مقابله، چاره‌جویی و حل مشکلش درگیری با آنها می‌شود اما اگر محیط او محصولات اجتماعی روز شد، آنوقت درگیری با آنها کار و توان دیگری را می‌طلبد. در عین حالی که سه دسته از ساختارها قبلاً بیان شد سه دسته‌ای ساختارها نیز در این بحث بیان شد، فقط یک مطلب بیان نشد.

۵ - بررسی کیفیت اضافه شدن تقسیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به پذیرش، هوش، حافظه در موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ

آیا تقسیمات موضوعی «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» - که اوصاف جامعه هستند - را به این ساختارها باید اضافه کرد یا خیر؟ طبیعتاً آن مطلب نیز برخورد کردن به موضوع از زاویه دیگری است که موضوعاتش است یعنی اگر فرهنگ به فرهنگ موضوعاً و موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ تقسیم شد در چه دسته‌ای قرار می‌گیرد؟ کارخانه‌های «عینی، معادله‌ای و نظری» این سه تا سه ساختار بودند از طرف دیگر بیان شد که گرایش یا پذیرش اجتماعی، هوش اجتماعی و حافظه اجتماعی وجود دارد آنهم نفس فرهنگ با لقب اجتماعی است آیا می‌توان بیان کرد موضوعاً پذیرش و سنجش یا هوش و حافظه است و موضوعات آن نیز این ساختارها است یا اینکه موضوعات آن باید سیاست، فرهنگ و اقتصاد قرار بگیرد و آثار آن نیز باید کارخانه‌های عینی، معادله‌ای نظری قرار بگیرد؟ یعنی کدام دسته به قید وصف سیاسی، فرهنگی اقتصادی، موضوع یا اثر موضوع قرار می‌گیرد؟ یعنی سه دسته جدا، جدا باید تنظیم شود ۱ - دسته تقسیماتی که پذیرش، سنجش و حافظه جامعه با یک وحدت کل قرار می‌گیرد البته مقابل پذیرش گرایش و ایمان عمومی نیز می‌توان ذکر کرد و در جامعه نیز ساختار خاص خود را دارد، یعنی جای دارد ۲ - دسته کارخانه‌ها یا ساختارهای نظری، معادله، عینی ۳ - دسته سیاست، فرهنگ اقتصاد. اگر گفته شد فعل موضوعاً، خود موضوع

بلحاظ خود فرهنگ و بلحاظ موضوعات فرهنگ و بلحاظ اثر فرهنگ ملاحظه می‌شود، کدام دسته بجای

موضوعاً، کدام دسته بجای موضوعات و کدام دسته بجای آثار قرار می‌گیرد؟

۱/۵ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تقسیمات مربوط به بخش آثار فرهنگ

مهندس دانشمند: اثرش که آثارش است؟

(ج): بجای اثرش چه چیزی قرار می‌گیرد؟ مثلاً باید گفت میزان هوشمندی جامعه بصورت کلی و ایمان

جامعه و حافظه جامعه و بر درست شدن نظام منطقی جامعه، نظام معادله‌ای جامعه و حافظه جامعه بر

درست شدن نظام منطقی جامعه، نظام معادله‌ای جامعه، ساختارهای عینی جامعه تأثیر می‌گذارد پس آثارش

در نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه حضور پیدا می‌کند.

(س): نظام معادله ساختارهای عینی جامعه است.

۲/۵ - منطق یا قوانین نظری، کاربردی و عینی تقسیمات مربوط به بخش موضوعات فرهنگ

(ج): ساختارهای عینی یا نظری نظام معادله و ساختارهای عینی این سه برای پذیرش، هوش و حافظه،

موضوع هستند یعنی منطق موضوعی است که در هوشمندی جامعه ارتقاء پیدا می‌کند.

(س): یعنی اثر هوشمندی ارتقاء منطق می‌شود یا اثر منطق ارتقاء هوشمندی می‌شود؟

(ج): خیر منطق یا محصولی اجتماعی یا فردی است مثل انسان. آیا منطق را یک فرد در خلا می‌نشیند و

درست می‌کند در بیابانی که مار عقرب و گرگ بود یا آنجا مکان منطق درست کردن نیست؟

(س): منطق، اجتماعی است همانگونه که هوشمندی، اجتماعی است.

(ج): منطق هوشمندی جامعه را افراد درست می‌کنند ولی ایجاد نسبت‌ها و تناسب‌ها است که به اشاره به

آن پرداخته شد. یعنی دو فرد محقق می‌نشینند می‌گویند منطق حجیت در حوزه باید تکامل پیدا کند چون

نیازمندیها را جواب نمی‌دهد، ولی حجیت آن باید حفظ شود، یعنی پذیرش مطرح در حوزه مورد قبول است،

اما باید توسعه پیدا کند. پس منطق در اینجا درست می‌شود، معادله نیازها نیز در اینجا درست می‌شود که

منطق موضوعاً و معادله موضوعات می‌شود و آثار آن نیز درست شدن ساختارهای عینی سیاسی، فرهنگی و

اقتصادی جامعه می‌شود. اگر خود موضوع تحلیل درونی محورهایش مشخص شد که موضوعاً چه چیزهایی وجود دارد و باید منقلب شود، ساختارها براحتی قابل درک است و در موضوعات نیز دستگاههای منطقی براحتی قابل درک است.

۳/۵ - ساختارهای عینی محسوسترین مرحله برای انقلاب فرهنگی

طبیعی است وقتی وارد هوشمندی و پذیرش حافظه جامعه می‌شود با کمی مشکل قابل درک می‌شود و آخرین پله است که در آن باید انقلاب رخ بدهد. پس مسیر انقلاب از ساختار عبور می‌کند. ساختارهای عینی - به محسوس‌ترین رتبه است - بافت محصولاتی است که مصرف می‌شود و باید در آنها تغییر پیدا شود و راه آن نیز وارد کردن عدالت اجتماعی در ساختارها است که بافت را عوض می‌کند وقتی عدالت اجتماعی در نازلترین مرحله که اقتصاد است وارد شد، اعلان می‌شود خلاف عدالت است که خانه فردی با سنگهای ایتالیائی با متر مثلاً ۷۰ هزار تومان و بالاتر تزئین شود و یک نفر اصلاً خانه نداشته باشد ولو کلنگی و کاه و گل باشد و احياناً خیلی هم این شخص کار می‌کند مثلاً از ساعت ۶ صبح تا شب کار می‌کند، حتی نمی‌تواند برای زن و بچه‌اش یک نان خشک خالی هم تهیه کند و اما کسی هم که خانه‌ها و ویلاهای متعددی دارد هیچ‌گونه فعالیتی ندارد فقط سرمایه‌اش کار می‌کند خودش، پسر و دخترش هیچ کدام اهل کار نیستند فقط اهل مصرف هستند و درآمدشان از سود پول سپرده‌گذاری بانک بدست می‌آید. مگر هویت پول چه چیزی بود که می‌تواند ابزار این رقمی بشود و چگونه توزیع شده بود؟ مفهوم ظلم و عدل و تجاوز و حق چیست؟ که اینها بحث‌های دیگری است. پس در ساختار است که انتقال ثروت انجام می‌گیرد و در نهایت در ساختارهای سطح پائین نیست که بافت محصولات است بافت محصولات در یک ساختار کلانی درست می‌شود که اجازه مصرف به سرمایه‌دار می‌دهد ولی به فرد زحمت‌کش و کارگر نمی‌دهد. وقتی انقلاب واقع بشود، به این نحو ثروت تقسیم نمی‌شود البته اگر این عناوین در هم ضرب بشوند به ۲۷ عنوان تبدیل می‌شود و وقتی ۲۷

وصف شد می‌توان خردترین بخش‌ها را آورد و نشان داد.^(۱)

حجت الاسلام رضائی: موضوع فرهنگ در بحث امروز با دسته‌بندی کلی منطقی، فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ، بیان شد و در فرهنگ موضوعاً به سه سطح هوشمندی، حافظه، پذیرش و موضوعات نیز به ساختارهای نظری، معادله‌ای و عینی و آثار فرهنگ نیز به سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تقسیم شد. در بخش اول که خود فرهنگ موضوعاً مورد دقت قرار گرفت، و متناظر پذیرش، گرایش‌ها شد و هوشمندی بمنزله سنجش و قوه تفکر و حافظه به منزله موضوعات یا حس قرار گرفت.

۱/۶ - موضوعات فرهنگی به معنای فهم اجتماعی و تحلیل از سطوح آن

(ج): موضوعات فرهنگی یعنی فهم اجتماعی، موضوعات فرهنگ اجتماعی، عناصری است که در بین آنها نسبت ایجاد می‌شود در سطحی پائین‌ترین آنها محسوسات قرار می‌گیرد و در عالی‌ترین آن بطرف معقولات و بالاتر می‌رود بلکه جای حس قرار می‌گیرد و اما وقتی که قرار است هوش بصورت حسی تعریف شود روی موضوعات حس می‌رود نه اینکه خود هوش بصورت حس تعریف شود، یعنی هوش اجتماعی در موضوعات حس بکار می‌رود والا عناوین هوش اجتماعی، همیشه عناوین حسی نیست، بلکه معقوله‌های قابل تجزیه است.

۷ - پرسش و پاسخ

(س): چون خود فرهنگ موضوعاً مورد دقت قرار گرفت، این اشکال پیش می‌آید که در بحث‌های قبل وقتی بحث فرهنگ پیش می‌آید، بحث تکلیف، تبدیل و تمثیل مطرح شد و در اینجا سنخ عناوین فرهنگ چیز دیگری است.

۱/۷ - رابطه بحث تکلیف، تبدیل و تمثیل با بحث فهم و سنجش

(ج): تکلیف و تبدیل تمثیل در آنجا پیدایش تناسب است اما این تکلیف، تبدیل و تمثیل را چه کسی انجام می‌دهد؟

(س): انسان.

(ج): خیر! چه عضوی از انسان انجام می‌دهد؟

(س): قوه سنجشی انسان انجام می‌دهد، آیا قوه سنجشی در اینجا تقسیم شده است.

۲/۷ - بیان تقسیم موضوع قوه سنجش به سنجش گرایشی، سنجشی، حسی

(ج): بله! قوه سنجشی برابر با قوه پذیرشی یا گرایشی یا شهودی است.

(س): موضوع آن هریک از آنها می‌تواند باشد یعنی در موضوع گرایش باشد.

(ج): خیر! چطور آنجا روحی بیان شد، اینجا ساختارهای پذیرش بیان شد و هرگاه به جامعه رسید

ساختارهای پذیرشی بیان شد، ساختارهای ارزشی از امور عاطفی تبلیغی ساده تا امور خیلی پیچیده ارزشی

را شامل می‌شود چون قرار است در جامعه مورد بحث قرار بگیرد نه درباره انسان اگر به قید جامعه مورد

بررسی قرار گرفت معنا ندارد، ذهنی و حسی روحی ذکر شود.

(س): سنخ آن روحی نیست بلکه سنجشی است؟

(ج): خیر باید بصورت تناظر ذکر کرد، تناظر یعنی مقابل این چه چیزی در جامعه وجود دارد نه اینکه عین

اوصاف فرد به اینجا منتقل شود. در وحدت اجتماعی تبدیل می‌شود اما در وحدت اجتماعی انسان بزرگ

درست نمی‌شود مثلاً سر بزرگی داشته باشد و انسانهای دیگر سلولهایش باشند.

(س): متناظر قوه سنجشی در جامعه هوشمندی اجتماعی می‌شود.

(ج): متناظر با امور روحی جامعه، پذیرش اجتماعی می‌شود.

(س): چرا روحی طرح می‌شود چون بحث روی سنجش است؟

(ج): چون شهود است و شهود از فهم است یکدسته از فهم‌ها، فهم‌های روحی و شهودی و باوری است.

(س): پس موضوع سنجش آن روحی است.

(ج): تحلیل فهم روحی نیست سه محور جدا باید در نظر گرفت که روی هم فهم را نتیجه می‌دهد.

(س): که منشأ برای فهم واقع می‌شوند.

(ج): خیر روی هم - نه منشأ - به عنوان سه متغیر یک منته‌جه را تحویل می‌دهند که اسم آن فهم اجتماعی است، فهم اجتماعی فقط سنجش نیست اگر سنجش نباشد پس باید شهود هم نباشد مگر فهم انسان فقط سنجش است؟

(س): خیر متقوماً وجود دارند.

(ج): پس شهود اجتماعی چیست؟ کلیه ساختار، نسبت‌ها و تناسباتی که می‌تواند عواطف را سامان بدهد و به وحدت برساند و تعریف کند. برابر با حافظه در فرد عنصر وجود دارد، یعنی هوش بتنهایی سنجش و ترازو است که این ترازو بدون نقطه اتکاً و بدون تک‌تک عنصرها نمی‌تواند کار کند.

(س): اما تقسیم تکلیف، به تبدل و تمثیل.

(ج): انسان با قدرت سنجش عملیات تکلیف، تبدل و تمثیل را انجام می‌دهد پس اولاً جامعه است و ثانیاً قرار نیست که کارائی آن بیان شود، بلکه بحث روی این است که خودش چیست؟ موضوعات کارش سه ساختار است و آثار کارش نیز سه دستگاه بزرگ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

(س): پس چیزی است که قید فرهنگی می‌زند و از سیاست و اقتصاد جدا می‌کند.

(ج): آن بحث دیگری است که باید معلوم شود به چه نحوی پیدا می‌شود. همین که در اینجا تحلیل سنجش، پذیرش و حافظه صورت می‌گیرد، جدا می‌کند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- (س): اگر قرار باشد عنوان کلی برای بحث این جلسه ذکر شود، چه عنوانی می‌تواند باشد؟

(ج): این بحث موضوع فرهنگ از تقسیم «ضرورت موضوع، هدف» فرهنگ است و الان بحث وارد کلیات

یعنی

تحلیل موضوع به محورها است.

(س): پس از بحث امروز برای طرح توجیهی استفاده نمی‌شود، بلکه در طرح کلیات می‌آید؟

(ج): طرح توجیهی ضرورت، موضوع و هدف کلی داشت که تمام می‌شود.

(س): برای موضوع در طرح توجیهی همان سه ساختار بررسی شود کفایت می‌کند.

(ج): آن سه ساختار نیز بصورت اجمالی بررسی شد ولی اگر قرار باشد بصورت تفصیلی بیان شود که کجای

جامعه باید تغییر پیدا کند باید عناوین این سه ساختار در هم ضرب شود و براحتی نیز می‌توان مقابل هر

خانه جدول سه نمونه عینی نیز نوشت.

(س): مشخصاً تکلیف برای کارگاه آیا ضرب ۹ عنوان در یکدیگر باشد؟

(ج): لاقلاً به مفردات آن باید مسلط شد هر چند ضربی صورت نگیرد یعنی ۹ عنوانی که بیان شد خوب مورد

دقت و درک قرار بگیرد و برای هر کدام نیز یک پاراگراف توضیح نوشته شود. ضرب کردن زمانی لازم است که

قرار باشد محورها بصورت مدل‌مند طرح شود و پس در طرح تفصیلی ذکر گردد که نسبت به این‌ها چه

عملهایی باید صورت بگیرد تا چه رخ بدهد.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

عنوان جلسه: تشریح تقسیمات فرهنگ در موضوع انقلاب فرهنگی برای تنظیم طرح کلیات

جلسه ۱۰

فهرست:

۱ - پرسش و پاسخ پیرامون موضوع انقلاب فرهنگی و تقسیمات آن ۳

۱/۱ - محیط اجتماعی بستر پرورشی هوشمندی جامعه ۳

۲/۱ - مصادیق «حافظه» و «پذیرش» اجتماعی ۴

۳/۱ - تحلیل از فهم و پیدایش آن بر اساس سه نوع تقسیم از پذیرش (عاطفه)، هوش (سنجش) و حافظه

(علوم) اجتماعی ۴

۱/۳/۱ - تقسیم متناظر پذیرش، هوش، حافظه به سیاست، فرهنگ، اقتصاد ۴

۲/۳/۱ - تحلیل از فهم بر اساس تغییر ناشی از ناهماهنگی و تغییر ناشی از تکامل ۵

۴/۱ - از سنخ قانون بودن کلیه ساختارهای نظری، کاربردی و عینی در بخش موضوعات فرهنگ ۵

۱/۴/۱ - از سنخ قانون بودن ساختارهای عینی (دولت، سازمان و خانواده) ۵

۲/۴/۱ - تفاوت ساختارهای کاربردی و ساختارهای عینی ۶

۳/۴/۱ - حاکمیت ساختار نظری بر کاربردی و ساختار کاربردی بر ساختار عینی ۶

۴/۴/۱ - تفاوت ساختارهای عینی در بخش موضوعات فرهنگ با ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در

بخش آثار فرهنگ ۷

۵/۱ - تولید، توسعه و ارضاً نیازمندیهای تکاملی، اجتماعی و فردی، محصول و راندمان ساختارهای سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی در بخش آثار فرهنگ ۷

۱/۵/۱ - تفاوت ساختار فرهنگی در بخش آثار فرهنگ با کلیت بحث فرهنگی ۸

- ۶/۱ - شمولیت موضوع انقلاب فرهنگی نسبت به موضوعات فرهنگ ۹
- ۱/۶/۱ - ضرورت شروع انقلاب فرهنگی از پایین‌ترین سطوح (ساختارهای اقتصادی) در بخش آثار فرهنگ
- ۱۰
- ۷/۱ - تعیین کیفیت و جهت فرهنگ، منتهی و راندمان فرهنگ موضوعاً (هوش، حافظه، پذیرش) ۱۱
- ۱/۷/۱ - «هوش، حافظه و پذیرش» اجتماعی متغیرهای فرهنگ در جامعه ۱۲
- ۲/۷/۱ - جایگاه مفاهیم تبدیلی در تقسیمات فرهنگ ۱۳
- ۸/۱ - ضرورت هماهنگ بودن تعمیم و تخصیص پذیری در مدل تنظیم طرح کلیات انقلاب فرهنگی ۱۴
- ۹/۱ - لزوم ضرب عناوین ۹ گانه فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ در همدیگر ۱۵

مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی: حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینی‌اله‌اشمی

اسامی شرکت کنندگان: آقایان علیپور - همدس مرعشی - مهندس دانشمند - نیری

حبیبی - حجت الاسلام رضایی

تاریخ جلسه: ۸/۳/۷۹

شماره جلسه: ۱۰

پیاده کننده نوار و ویراستار متن پیاده شده: آقای ابراهیم نیک‌منش

عنوانگذار متن: حجت الاسلام رضایی

کنترل و بهینه نهائی: حجت الاسلام رضایی

کارپرداز: آقای رضوانی

حروفچینی و صفحه آرایی: خانم رضوانی

تاریخ انتشار: ۱۸/۳/۷۹

کُد بایگانی: ۰۱۰۹۴۰۱۰

بسمه تعالی

۱ - پرسش و پاسخ پیرامون موضوع انقلاب فرهنگی و تقسیمات آن

آقای علیپور: بحث هفته گذشته، ارائه بحث پیرامون موضوع «انقلاب فرهنگی» و «فرهنگ» بود که حضرتعالی آنرا از بحث «فهم» آغاز کردید و فرمودید اصولاً بین فهم «فردی» و «اجتماعی»، تمایز اساسی وجود دارد. همانگونه که در فهم فردی می‌توان از «هوشمندی، حافظه و پذیرش» فردی سراغ گرفت متناظر با آن می‌توان در بُعد اجتماعی نیز از عناوین دیگر اما بصورت کاملاً متمایز با فهم فردی یاد کرد چرا که وقتی فرآیند هوشمندی اجتماعی که همان فرآیند تولید علوم است حاصل می‌شود با فرآیند هوشمندی فردی حتماً متفاوت است.

۱/۱ - محیط اجتماعی بستر پرورشی هوشمندی جامعه

در این رابطه مثالی را نیز بیان فرمودید به اینکه اگر یک انسان نابغه را با ضرب هوشی بسیار بالا که در یک محیط تولیدی با روابط بسیار ساده - همچون یک محیط عشایری - در نظر بگیریم مسلماً وی از توان بسیار اندکی در تجزیه و تحلیل روابط و پیچیدگیها برخوردار خواهد بود. ولی اگر یک انسان متعارف را در شرایط بسیار پیچیده اجتماعی قرار دهیم حتماً از هوشمندی پیچیده اجتماعی نیز برخوردار خواهد شد چرا که همین محیط پیچیده اجتماعی می‌تواند ضرائب هوشی و پیچیدگیهای ذهنی افراد جامعه را مرتباً افزایش دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در واقع این محیط، بستر پرورشی افراد قرار می‌گیرد.

(س):بله، اما آنچه را که بعنوان متناظر «هوشمندی فردی» در بُعد اجتماعی قرار دادید همان «تولید و بانکهای (DATA BASE) علوم بصورت اجتماعی» بود و آنچه که متناظر «حافظه فردی» بود همان دیتابیسها اطلاعاتی و کتابخانهها می‌باشد.

۲/۱ - مصادیق «حافظه» و «پذیرش» اجتماعی

(ج): یعنی از نوشته اولیه و علائم نگارش تا کتابخانه‌های عظیم و بانکهای اطلاعاتی الکترونیک و کامپیوتری را شامل می‌شود.

(س): و بالاخره «پذیرش اجتماعی» نیز می‌تواند شامل یک اثر هنری که از یک فعالیت هنری انتظار می‌رود و نیز ساختارهایی همچون مساجد و... باشد.

(ج): و کلاً امور ارزشی را شامل می‌شود که در یک تقسیم‌بندی دیگر می‌تواند در صدر قرار گیرد.

۳/۱ - تحلیل از فهم و پیدایش آن بر اساس سه نوع تقسیم از پذیرش (عاطفه)، هوش (سنجش) و حافظه (علوم) اجتماعی

با این وصف، «عاطفه» در رده اول و «هوش» در رده دوم و بالاخره «حافظه» در رده سوم قرار می‌گیرد. لذا با طرح سه تقسیم و جابجایی این عناوین - مانند بحث پیشین «گرایش، بینش و دانش» که بیان شد - می‌توانیم خود فهم و پیدایش آنرا به سه نوع تقسیم کنیم و مثلاً «فهم مادی صرف» هم سخن بگوئیم. یعنی در بعد فردی نیز واقعیت به همین است و می‌توان در یک قالب محض اقتصادی، عالم را اندازه‌گیری کرد. اما اگر فهم بصورت «فهم عقلانی محض» باشد این برداشت از عالم تا اندازه‌ای ضعیف می‌شود. و بالاخره فهم می‌تواند «فهم گرایشی» باشد.

اما هر سه نوع فهم باید بتواند ساختار هماهنگی خود را بگونه‌ای درست کنند که عملاً ساختار در جامعه حضور داشته باشند. در این حال رفتار اجتماعی «عاطفه»، عین رفتار اجتماعی «علوم» و عین رفتار اجتماعی «سنجش» اداره می‌شود و هر سه می‌توانند به یکدیگر متقوم باشند.

۱/۳/۱ - تقسیم متناظر پذیرش، هوش، حافظه به سیاست، فرهنگ، اقتصاد

البته به تقسیم به «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» می‌توان یک مرحله بالاتر برد و چنین گفت که بالاخره مردم در جامعه، دارای رفتارهایی هستند که آن رفتارها یا تحت پوشش مدیریت است بگونه‌ای که بخش مدیریتی آن قویتر است و در عین حال از دو بخش دیگر نیز خالی نیست و یا بگونه‌ای است که بخش ابزاری آن بیشتر است و یا بخش محصولات آن پررنگ‌تر می‌باشد. با این وصف آنچه بخش مدیریتی آن قویتر است «سیاست»

و آنچه بخش ابزاری آن قویتر است «فرهنگ» و بالاخره آنچه بخش محصولات آن قویتر است و ارضاً نیاز در آن رفتار انجام می‌گیرد و به تبع، شأی تولید می‌شود که ارضاً نیاز صورت می‌گیرد بخش متناظر با «اقتصاد» نامیده می‌شود.

۲/۳/۱ - تحلیل از فهم بر اساس تغییر ناشی از ناهماهنگی و تغییر ناشی از تکامل

حال اگر وحدت و کثرت اینها دارای چالش باشد آن جامعه حتماً دچار مشکل می‌گردد. اما اگر این وحدت و کثرت، هماهنگ گردد. حتماً بایست در روند تکامل تاریخ، تغییر پیدا کنند که البته تغییر نیز به دو نوع قابل تقسیم است: ۱- تغییری که ناشی از ناهماهنگی و ناهنجاری است. ۲ - تغییری که ناشی از تکامل است. و البته آنچه را که حاصل می‌آید و قابل مطالعه خواهد بود همان «تمدن» می‌باشد. یعنی می‌توان در خارج و در درون جامعه، از اثرات عینی و گرایشی و نیز شئون آنها و هکذا از اثرات بینشی و دانشی آنها سراغ گرفت.

۴/۱ - از سنخ قانون بودن کلیه ساختارهای نظری، کاربردی و عینی در بخش موضوعات فرهنگ

(س): اما در بحث «فرهنگ موضوعاً» از «هوش، حافظه و پذیرش اجتماعی» بعنوان تعریف کلیت فرهنگ یاد کردید. و در بحث «موضوعات فرهنگ» که در دو بحث پیش به آن پرداختیم از ساختارها و کارخانه‌های نظری و ساختارهای کاربردی ساختاری عینی سخن گفتیم.

(ج): و البته هر سه اینها (ساختارهای نظری، کاربردی، عینی) رویهم «ساختار علوم» را نتیجه می‌دهند.

(س): و بالاخره در بحث «آثار فرهنگ» هم اشاره‌ای در پایان به این سؤال شد که آیا می‌توان ابتدائاً «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» را آورد یا خیر؟

اما در کارگاهی که با دوستان داشتیم چندین سؤال مطرح شد که با جوابگوئی به یکی از آنها که محوری است سؤالات دیگر نیز تا حدی پاسخ داده می‌شود و آن اینکه «آیا ساختارهایی که در موضوعات می‌آیند کلاً از سنخ قوانین هستند؟»

(ج): بله همینطور است.

۱/۴/۱ - از سنخ قانون بودن ساختارهای عینی (دولت، سازمان و خانواده)

(س): این جواب مثبت حضرتعالی به این معناست که وقتی از ساختار عینی بعنوان «دولت، سازمانها و خانواده» یاد می‌کنیم آیا باز می‌توان از قانون در اینجا نیز نام برد؟

(ج): بله، شما می‌توانید هر سه را بصورت «قانون» ملاحظه کنید. چون اینها غیر از یک مکان یا یک مرکز - همچون نهاد ریاست جمهوری یا وزارتخانه‌ها و سایر ادارات در شهرهای کوچک - است. فراموش نکنیم آنچه را که در بخش آثار فرهنگ بیان می‌کنیم خود نیز حامل فرهنگ است همچنانکه رفتار و درون اینها نیز معنای خاص خود را دارد لکن قوانین دیگری حاکم بر رفتار سازماندهی اینهاست.

یعنی یک سازمان بنام دولت وجود دارد که دارای دبیرخانه، دفتر و نهادهائی است. اما یک قانون نیز وجود دارد که با آن می‌توان دولت را بوجود آورد.

۲/۴/۱ - تفاوت ساختارهای کاربردی و ساختارهای عینی

(س): و این قانون را شما می‌فرمائید در ساختارهای عینی است. اما رابطه آن با ساختارهای کاربردی چیست؟
 (ج): آن دارای یک معادله است که مثلاً بر این اساس می‌گوئیم باید فلان قانون را تغییر داد. فراموش نکنیم که دولت بایست تغییر ساختار خود را در بهینه کردن بپذیرد و این امر را هم از علوم کاربردی می‌پذیرد. و البته گاهی مسؤولین، این امر را با ضریب دقت اندکی انجام می‌دهند و آنرا به هوشمندی وکلای مجلس واگذار می‌کنند. قطعاً این نحوه برخورد، برای ۲۰۰ سال قبل مناسب بود که اصحاب حل و عقد درباره مشکلات یک منطقه یا یک کشور بحث می‌کردند که البته پیچیدگی و کثرت و وحدت موضوعات نیازمندی اجتماعی و ارضاً آن وجود نداشته است. مثلاً در این روستا زراعت و کسب و کار صورت می‌گرفته است و همان جا هم پشم گوسفند را به نخ و سپس به لباس تبدیل می‌کردند و مجموعاً از واردات اندک و صادرات مازاد محصولات کشاورزی برخوردار بودند. ولی الان در همان روستا می‌توان محصولات برقی، تلفن و... را دید.

با این وصف، وکلای مجلس دیگر نمی‌توانند با یک تصمیم سازی ساده به تصمیم‌گیری بپردازند و مجبورند بسراغ معادلات بروند و از مفهوم «خرد، کلان و توسعه» بحث کنند و بگویند این قانونی را که قرار است تصویب کنیم و مثلاً ساختار دولت را کوچک کنیم و آنرا به بخش خصوصی واگذار کنیم آیا قانون مناسبی

است؟ آیا به صرف کمبود بودجه برای اداره کشور می‌توان چنین مخاطراتی کرد؟! آیا اگر روزی خزانه دولت پر شود صحیح است که ساختار دولت را توسعه دهیم؟!

۳/۴/۱ - حاکمیت ساختار نظری بر کاربردی و ساختار کاربردی بر ساختار عینی

تمامی اینها ساختارهای کاربردی است که تحت حکومت ساختارهای نظری قرار دارند. حال مهم نیست که مثلاً بپذیریم آیا فیزیک نظری، اول آن است یا فیزیک حیات؟ آیا فیزیک اختیار، مقدم است یا فیزیک ماده؟ اما در هر حال بخش نظری بایست توسعه پیدا کند تا بخش کاربردی هم امکان توسعه بیابد. در حقیقت «فیزیک، ریاضی و زیست» بایست توسعه پیدا کند تا بتوان گفت ساختارهای کاربردی و قوانین اداره هم امکان توسعه یافته‌اند.

۴/۴/۱ - تفاوت ساختارهای عینی در بخش موضوعات فرهنگ با ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در بخش آثار فرهنگ

(س): با جوابگوئی به این سؤال، سؤال دیگری نیز پاسخ داده شد به اینکه تفاوت ساختار عینی در موضوعات با ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» چیست؟

(ج): وقتی از ساختارهای عینی در بخش موضوعات فرهنگ سخن می‌گوئید در واقع قوانین بزرگی را مطرح می‌کنید که بزرگی و کوچکی کارها را تعریف می‌کند و در بخش آثار فرهنگ سخن می‌گوئید در واقع همان چیزی است که مردم، روبروی آن می‌باشند و با آن ملموسند.

(س): مثل همین فضای معماری که ما الان در آن زندگی می‌کنیم.

(ج): بله، مثلاً شما می‌فرمائید بایست سوار اتومبیل شد و تا به اداره دارائی رسید. اما دیگر از پیگیری قوانین سخن نمی‌گوئید.

۵/۱ - تولید، توسعه و ارضاً نیازمندیهای تکاملی، اجتماعی و فردی، محصول و راندمان ساختارهای سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی در بخش آثار فرهنگ

(س): سؤال دیگری که در بحث مطرح شد که این است که آیا نبایست در آثار فرهنگ، از ساخت و ساز و توسعه و ایجاد بحث کنیم؟ چون ما در آثار فرهنگ هم بایست از ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» بحث کنیم. اما سؤال این است که چه امری از این ساختارها مدنظر است؟ چرا که وقتی از اثر سخن می‌گوئیم آنچه به ذهن متبادر می‌شود این است که چکشی بحرکت در آمد و اثری را بر دیوار گذاشت. حال آیا این نفس ایجاد تغییر و توسعه را می‌توان متعلق ساختارهای سه گانه (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) دانست یا خیر؟

(ج): شما می‌گوئید تمامی اینها مجموعاً توسعه نیازمندیها را هدایت می‌کنند و جریان ارضاً نیاز و تولید نیاز جدیدی را باعث می‌شوند. یعنی حاصل راندمان اینها، یک پروسه و جریان تاریخی خواهد بود.

(س): پس آیا می‌توان گفت «تولید، توزیع و مصرف» سیاسی، فرهنگی و اقتصادی؟

(ج): بله و کل آنها می‌تواند توسعه نیاز را باعث شود. البته بایست طبعاً نیاز را در معنای عام آن بکار ببریم و آنرا تعمیم دهید. یعنی نیاز روحی به آخرت و تقرّب را هم بایست در همین راستا معنا کرد.

(س): یعنی نیازهای «تکاملی، اجتماعی و فردی».

(ج): احسنت!

۱/۵/۱ - تفاوت ساختار فرهنگی در بخش آثار فرهنگ با کلیت بحث فرهنگی

(س): سؤال دیگر این است که وجه تمایز ساختارهای فرهنگی در آیتم دوم از سطر سوم که همان آثار فرهنگ است با کلیت بحث فرهنگ چیست؟

(ج): نظام مدیریت فرهنگ است. مثلاً می‌گویند این کلاس دوم یا سوم است یا می‌گویند من در کلاس ششم هستم و...

(س): پس منظور این است که کاملاً عینیت فرهنگ، مدّ نظر است.

(ج): و آنگاه است که دیگر اعتبار پیدا می‌کند. یعنی امضای یک دکتر، غیر از امضای یک لیسانسیه یا فرد پائتر است. حال وقتی شما می‌گوئید این امضائها اعتبار پیدا می‌کند به این معناست که آنها حق رسمی

اجتماعی پیدا می‌کنند. مقابل آن نیز طبعاً نظام آموزش و کلاسه ساختارهاست. اما گاهی نیز از یک مرجع تقلید که مردم از او تبعیت می‌کنند سخن می‌گوئید به اینکه این ساختار نیز برای جامعه تعریف شده است. بلکه ممکن است که در گوشه مسجدی در یک روستا یک روحانی توانسته باشد عاطفه مذهبی چند نفر را هم به خود مشغول کرده باشد تا دیگر آنها از روی جهالت، از تقلید دست بردارند و مرید همین روحانی شوند. اما این ساختار نمی‌تواند نظام عاطفه یک جامعه مذهبی را نتیجه دهد. غایت امر این است که سلوک درویشی بین این مرید و مراد ایجاد شده است که نهایتاً با پراکندگی می‌توانند یک میلیون نفر را هم تحت تأثیر خود قرار دهند.

(س): شما در مقیاس جهانی بایست این عدد رقم را بفرمائید و الا در این سطح نمی‌توان در یک کشور با سلوک درویشی، این همه مرید را گردهم آورد.

(ج): بله همینطور است. اما وضع یک مرجع تقلید که بصورت استدلالی سخن می‌گوید و از چند روایت پیرامون موضوع درس خود سنداً بحث می‌کند و اصل صدور روایات را مورد دقت قرار می‌دهد و سپس در خصوص جهت صدور و دلالت آنها بحث می‌کند و گاهی تا ۵ - ۶ ماه را به این استدلالات اختصاص می‌دهد غیر از سلوک درویشی است که ادعای شهود حقیقت را دارند اما با روایات سر و کاری ندارند. البته اگر بناست که همین شیوه استدلالی، تکامل پیدا کند بایست با ابزاری که «حجیت» را تمام می‌کند تکامل یابد. اما اگر تابع بخشهای حسی قرار بگیرد رسالت خود را حتماً تمام نخواهد کرد و نمی‌تواند عاطفه مذهبی عمومی را ساماندهی و اداره کند.

۶/۱ - شمولیت موضوع انقلاب فرهنگی نسبت به موضوعات فرهنگ

(س): سؤال آخر این است که ما در اینجا پیرامون موضوعات فرهنگ بحث کردیم اما آیا موضوع انقلاب فرهنگی در حقیقت همان موضوع فرهنگ است؟ هر چند قبلاً اشاراتی نیز به این بحث داشته‌اید.

(ج): اصولاً در کل اینها بایست در دو زمان، تحول ایجاد شود: اولاً بایست «جهتگیری» را تغییر داد.

(س): و این در عرصه اختیار است.

(ج): بله. یعنی باید بگوئید جهت اختیار اجتماعی و نظام آن، مادی بود اما اکنون بناست که از صبغه آخروی برخوردار شود. طبعاً این تغییر جهت، ساده نیست. چون بالاخره وقتی نیازهای مذهبی ارضاً نشد و عدالت - بنابر تعریف مذهب - محقق نشد عکس‌العملهائی را در جامعه شاهد خواهیم بود. از همین جاست که یک شهروند اروپائی امروزه رنج می‌برد اما نوع رنج آن با یک سیاهپوست آفریقائی متفاوت است. قطعاً در اروپا امروز رنج حرص و حسد اجتماعی وجود دارد لذا بسیاری از ایشان از بیماری روانی رنج می‌برند و خود را با مسگن‌ها و داروهای آرام بخش موقتاً آرام می‌کنند.

این امر نشانگر این است که آرامش و توطین نفس، متناسب با نظم اجتماعی ارتقاء پیدا نکرده است. ما یک دغدغه الهی داریم که اگر مشاهده کردید یک استاد اخلاق، مشغول خوردن قرص آرام بخش یا حتی عرق بید مشک است بایست در استاد اخلاق بودن او شک کرد. در هر حال استاد اخلاق بایست آرام و در حداکثر نظم باشد.^(۱)

اما در مقابل، کسی که می‌خواهد در مادیت غلظت پیدا کند نیز بایست منضبط عمل کند چرا که بدون شرح صدرللكفر نمی‌توان در مادیت، شدت داشت. از این روست که نظم اروپائی معنا پیدا می‌کند آنهم نظمی که صبغه اجتماعی پیدا کرده است و از توسعه فردی نیز فراتر رفته است. اما جامعه ما صرفاً در توسعه فردی باقی مانده است و به توسعه اجتماعی و تغییر رفتارهای جمعی نائل نشده است. لذا اگر این فروع ۹ تا ۲۷ گانه در تقسیمات فرهنگ تغییر پیدا کند لازمه‌اش این خواهد بود که بستر پرورش عمومی در دستگامی دیگر فراهم شود اما با این تفاوت که افراد این جامعه دیگر نبایست به قرص آرام بخش برای ایجاد آرامش درونی روی آورند. یعنی بایست هم منظم باشند و هم آرامش داشته باشند.^(۲)

(س): پس تفسیر کلام شما این می‌شود که موضوع انقلاب فرهنگی در واقع شامل تمامی موضوعات فرهنگ و تحول در آن موضوعات می‌باشد.

(ج): این مربوط به بخش اجتماعی آن است که تقووم آن به بخش فردی را نتیجه می‌دهد و می‌تواند روحیه، فهم و رفتار افراد را تغییر دهد. حتی اگر کسی بگوید در این حال رشد اندام جسمی آنها نیز تغییر پیدا

می‌کند سخن صحیحی گفته است. چه اینکه اگر یک فرد هندی را با یک آفریقائی و یک آمریکایی مقایسه کنیم می‌توانیم اختلاف فرهنگی را در ظاهر همین افراد نیز ببینیم. چون بالاخره بزرگ و کوچک دیدن ارزشها در نزد ایشان با یکدیگر متفاوت است.

۱/۶/۱ - ضرورت شروع انقلاب فرهنگی از پایین‌ترین سطوح (ساختارهای اقتصادی) در بخش آثار فرهنگ (س): آیا در موضوع انقلاب فرهنگی صرفاً در خصوص موضوعات فرهنگ بحث می‌شود یا اینکه کل ۹ عنوان را شامل می‌شود؟

(ج): در باب انقلاب فرهنگی بایست از ساختارهای پائین آن، تغییر را آغاز کرد تا نهایتاً به ساختارهای بالائی ختم گردد به عبارت دیگر ما مجبوریم همواره تغییرات را بصورت بخش بخش افزایش دهیم و نمی‌توانیم دفعتاً عمل کرد. هر چند که این لحاظ بخشی نیز بناست بصورت بریده و منفک باشد همچنانکه بایست بصورت خطی محض دیده شود ولی نسبتی را که در این تغییرات، اعمال می‌کنیم با یکدیگر متفاوت است. لذا نمی‌توان در بدو امر، پذیرش یا هوش اجتماعی را تغییر داد.

(س): مثلاً از ساختارهای اقتصادی باید شروع کنیم.

(ج): اگر فرضاً در این ساختارها قرار باشد عدالت اجتماعی را بر خلاف سرمایه‌داری محقق کنیم بایست بتوانیم نیازهای اجتماعی را بگونه‌ای تعریف کنیم که منجر به تعبیر ساختارهای نظام آموزشی گردد و الا اگر بنا باشد همان درسهای سابق خوانده شود همان سرنوشت نیز گریبان جامعه را خواهد گرفت. مثلاً می‌توان در این حال از ضرورت احداث آموزشگاههای خاصی - نظیر آموزشی دوره بسیجی - در درون مساجد سخن گفت که می‌تواند به این افراد، نظام فکری خاصی بدهد و موضع آنها را در قبال جهان مشخص کند تا جائی که وقتی آنها وارد مدرسه می‌شوند می‌توانند همین نظام فکری مناسب برای عموم مردم را در آنجا بصورت بخشهای مختلف و در قالب «خرد و کلان و توسعه» طبقه‌بندی نمایند و آنها را دقیقتر کرده و نظم آماری بدهند. در این حال این افراد مرتباً مجهز می‌شوند که چگونه با درون و بیرون خود سلوک کنند. مثلاً در بخشهای درون مشخص می‌شود که چگونه بایست با دولت، گروه و خانواده سلوک کنند و در بیرون نیز

نسبت به سازمان ملل، ملل اسلامی یا منطقه‌ای یا ملت خود چگونه رفتار نمایند. اگر چنین شود به این معناست که اطلاعات جدیدی به ایشان داده شده است و از همین جاست که می‌توان نیاز جامعه را به انواع کالاها و خدمات مشخص نمود و اولویتها را دقیقاً تعیین کرد.

۷/۱ - تعیین کیفیت و جهت فرهنگ، منتهی و راندمان فرهنگ موضوعاً (هوش، حافظه، پذیرش)

حجت الاسلام رضائی: حضرتعالی فرمودید منتهی بخش موضوعات فرهنگ، ساختار علوم است و منتهی آثار را هم ساختار ارضاً دانستند.

(ج): اگر «علوم» را اعم بگیرند و به آن «قوانین» بگوئید شاید بهتر باشد. یعنی در این حال قوانین، شامل قوانین نظری محض تا قوانین اداری جاری می‌گردد.

(س): اما منتهی بخش اول چه می‌شود؟

(ج): در این رابطه شما می‌خواهید بگوئید که در جامعه، «ظرفیت، جهت و عاملیت» وجود دارد که مثلاً ظرفیت را به تحلیل بخش سیاست و پیدایش قدرت معنا می‌کنید. و سپس جهت را بگونه‌ای معنا می‌کنید که تمامی کیفیات به آن باز می‌گردد و البته شاید بتوان گفت اولین کیفیت، «پذیرش» است و دومین آنها، کیفیت سنجشی یا «هوش» است و بالاخره سومین آنها، کیفیت «حافظه» است اما در اینجا سومین آنها را پذیرش دانستیم.

(س): پس بر اساس ترتیب قرارگیری هوش، حافظه و پذیرش جابجا می‌شود؟

(ج): بله. اما همانگونه که عرض شد می‌توانست به همان سه شکل بیاید. چرا که از منظر فرهنگ بایست ضریب ۴ را به آن داد. اما اگر قرار بود از منظر سیاست سخن بگوئیم بایست ابتدائاً «پذیرش» را بیاوریم.

(س): پس منتهی بخش فرهنگ موضوعاً چه چیزی می‌شود؟

(ج): در اینجا منتهی، همان جهت و کیفیت و ساختار است.

(س): آیا «ساختار جهت» صحیح است؟

(ج): بله صحیح است اما این، عوامل ایجاد کننده ساختار جهت است و نه خود ساختار جهت. مثلاً اگر قرار است بگوییم نسبت میان «هوش و حافظه و پذیرش» چقدر است، بایست در جریان تکامل بگویید وحدت و کثرتی که می‌آید بگونه‌ای که کثرت آن در این قسمت‌های پایین مطرح می‌شود ولی متغیرهایی که بایست صفت جامعه را ارتقا دهد در قسمت‌های بالا می‌آید. مثلاً وقتی صفت جامعه‌ای همچون نجف (یا قم) را در نظر بگیرید که از تمامی کشورها افرادی برای درس خواندن به آنجا عزیمت کرده و می‌کنند. اما طلاب برخی از کشورها صرفاً تا دو سال اول را به یادگیری «مفاتیح‌الجنان» می‌پرداختند. ولی شما در آن سالها هیچ طلبه ایرانی را پیدا نمی‌کردید که برای او درس «مفاتیح» بگویند. همچنانکه طلاب ایرانی هر چند رساله عملیه را مطالعه می‌کردند اما کسی برای ایشان درس مستقلی بنام تدریس رساله قرار نمی‌داد. بله بحث استدلالی رساله را تدریس می‌کردند اما خود رساله را. ولی همین طلاب ایرانی ابتدائاً به ادبیات عرب و صرف و نحو و منطق و سپس تدریس بحث استدلال فقه می‌پرداختند.

در همین حال طلاب فلان کشور دو سال اول را صرفاً به درس مفاتیح مشغول بودند چرا که قرآن را در کشور خود خوانده بودند. ولی برای طلاب ایرانی معنا نداشت که شخصاً قرآن را بدون مفاتیح بخوانند بلکه هردو را در کنار هم یاد گرفته بودند. غایت امر این است که اگر هم می‌خواستند آنرا در جلسه دعا و نزد کسی یاد بگیرند خجالت می‌کشیدند بلکه جدیت آنها معطوف بر این بود که به همراه دیگران بخوانند تا آن ادعیه را یاد بگیرند و پس از تسلط کامل بر ادبیات نیز هیچ مشکلی را در خصوص خواندن مفاتیح، احساس نمی‌کردند از اینرو برای طلاب ایرانی معنا نداشت که پس از دو سال درس مفاتیح و رساله به درس ادبیات عرب و منطق بپردازند.

۱/۷/۱ - «هوش، حافظه و پذیرش» اجتماعی متغیرهای فرهنگ در جامعه

بایست نام «متغیرهای فرهنگ در جامعه» را بر آن سه عنوان بگذارید و آنها را بعنوان راندمان آن عناوینی که در ذیل قرار دارند (و بمثابة کثرت آن محسوب می‌شوند زمانی که به وحدت می‌رسند) قلمداد کنید. (س):

آیا وحدت آن همان، «هوش، حافظه و پذیرش» است؟

(ج): سه متغیر مطرح است که بعداً وحدت کل آنها «فرهنگ جامعه» می‌شود و زمانی که به سطوح پایین می‌رسید کثرات آن مطرح است که کثرت علوم طبعاً کمتر از مرحله پایینتر است تا نهایتاً به پایین‌ترین سطح می‌رسید که از بیشترین کثرت برخوردار است و به رفتار عینی جامعه متصل می‌شود که همان امور جزئی است که مردم آنها را انجام می‌دهند.

(س): پس اینها همان ساختار ارضاً نیاز است که حضرتعالی فرمودید.

(ج): ارضاً نیاز را می‌توانید در کل آن و در منتجه، بخشها و موضوع ببینید. این امر دیگری است که شما سؤال می‌کنید و در واقع امری جاری است مادامی که شما تا مراتب پایین ملاحظه کنید. اما اینکه قرار باشد ما متغیرهای آنرا اندازه بگیریم و بعبارت دیگر نقطه بهینه‌ای را برای تبیین وضع جامعه، مشخص کنیم تا حافظه آن بر هوشش غلبه یابد بایست امر دیگری را مورد ملاحظه قرار دهیم.^(۳)

۲/۷/۱ - جایگاه مفاهیم تعبدی در تقسیمات فرهنگ

(س): اما مفاهیم تعبدی در این دستگاه چه جایگاهی دارد؟

(ج): اگر در سیاست، «پذیرش» بمثابة عنوان اول مطرح شد آنگاه مفاهیم تعبدی نیز می‌آید. یعنی اگر از منظر فرهنگ نگاه نکنید و بحث سیاست را اصل قرار دهید بیست ضریب ۴ را به «گرایش» بدهید.

(س): اما این در قوانین، دارای چه جایگاهی است؟

(ج): در قوانین باید بدانید که اصول بعنوان یکی از کارهای نظری مطرح است.

(س): آیا در قوانین نظری مطرح میشود؟

(ج): شما بایست قوانین نظری پذیرش را بگیرید و آنها را درهم ضرب کنید و بگویید: «نظری پذیرش» - «نظری حافظه» و... یعنی اگر این سه عنوان را درهم ضرب کنید عناوین خرد آنها نیز مشخص می‌شود.

(س): بله الآن بحث روشن شد چون آنموقع حضرتعالی بحث فیزیک حیات و ریاضی و زیست را مطرح کردید.

(ج): من این بحث را خیلی سریع مطرح کردم. یعنی الآن در مقام طرح کلیات بحث هستیم. اما اگر قرار باشد که این عناوین را سه تا سه تا درهم ضرب کنید ابتدائاً به جدول ۲۷ تائی و سپس به ۸۱ و... می‌رسید. آقای علیپور: تا اینجا به سؤال و جواب پرداختیم و چون فعلاً سؤالی مطرح نیست بهتر است که به ادامه بحث بپردازیم.

۸/۱ - ضرورت هماهنگ بودن تعمیم و تخصیص پذیری در مدل تنظیم طرح کلیات انقلاب فرهنگی

(ج): حسن این مطالب در این بود که هماهنگ بودن مفاهیم را بهتر متوجه شدید. یعنی انقلاب بنظر می‌رسد که اگر این توضیحات ارائه نشود و برای تعمیم پذیری مفاهیم، تخصیص پذیری منظمی ذکر نشود ممکن است شما را دچار آشفتگی ذهنی کند و این گونه توهم شود که استدلالی، پشتیبان این مطالب، نیست و هر زمانی بگونه‌ای بحث مطرح می‌شود و یا اینکه اگر هم این مطالب اساسی دارد باز مخاطب دچار آشفتگی ذهنی می‌شود. اما بیان تخصیص بعد از تعمیم، بحث را روشن می‌کند.

الان بنظر می‌رسد که بحث کلیات کافی است چرا که اصولی مطرح شده است. مگر آنکه شما بفرمائید آن کسی که قرار است ما برای او طرح کلیات بنویسیم اساساً آشنائی اجمالی هم به ضرب عناوین و محصول و جداول مربوطه آن ندارد. لذا بایست آن جدول را طراحی کرد ولی مطالب دیگری را برای او توضیح داد. از اینرو ضرورتی ندارد مباحثی که پشت این قضایا مطرح است برای او بیان شود بلکه صرفاً باید از کارائی و کاربرد آن بحث کنیم و بگوئیم این ضبط صوت است و این هم نوار و به این صورت هم کار می‌کند. در این حال بحث، صبغه کاربردی محض پیدا می‌کند و صرفاً به ثمره و نتیجه پرداخته می‌شود. اگر چنین شد بایست ضرب عناوین این دستگاه را برای خودمان تجربه کنیم تا تبیین نسبی پیدا شود و سپس بگوئیم حال که بناست با مخاطب خود ارتباط برقرار کنیم بایست ببینیم که چه مطالبی را درک می‌کند. مثلاً بجای آنکه بگوئیم اینها موضوعات فرهنگی است از نظام آموزشی و امور ساده سخن بگوئیم.

حجت الاسلام رضائی: یعنی بایست تمام عناوین را ترجمه کنیم.

(ج): بایست تناظرات عینی آنها را به مخاطب برسانید. چرا که برای او مهم نیست متغیرهای

جامعه‌شناسی شما چیست بلکه صرفاً قرار است به او تفهیم شود که ما بنا داریم مثلاً یک نظام آموزشی جدید را بنیان گذاریم و یک ساختار اداره جدید را تأسیس کنیم. اموری را که برای این چنین مخاطبی، ملموس بنظر می‌رسد.

۹/۱ - لزوم ضرب عناوین ۹ گانه فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ در همدیگر

(س): ولی بالاخره ابتدائاً بایست جدول پایه را درست کرد.

(ج): بله اما برای خودمان.

(س): و بایست تک تک آنها را هم در معنای متناظرشان بیاوریم.

(ج): البته ضرورتی ندارد که وقت زیادی روی آن صرف شود؛ بلکه صرفاً باید جدول ۸۱ تائی آن را نوشت تا

پس از دسته بندی این عناوین، چنین گفت که این کارها و آن کارها را می‌توان با هم انجام داد.

آقای علیپور: ضمن تشکر از حضرتعالی استدعای دیگری از شما داریم چرا که از جلسه بعدی دیگر بنا نیست

عمده وقت جلسه را به سؤال و جواب بگذرانیم. دستور جلسه آینده را مشخص نمائید.

(ج): شما بایست کار را از ضرب عناوین در یکدیگر آغاز کنید و ابتدائاً از ضرب «هوش و حافظه و پذیرش»

در سه عنوانی (نظری، کاربردی، عینی) که ذیل آن است و سپس سه عنوان (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)

پائینتری آن شروع کنید تا نهایتاً به ۲۷ عنوان برسید. در این حال بایست دید آیا این ۲۷ عنوان، دارای

متناظر عینی می‌باشد یا خیر؟ مثلاً آیا وقتی «ساختارهای سیاسی» به «نظر» برسد و از اینجا نیز به

«پذیرش» ختم شود چه وضعیتی پیش می‌آید؟ سپس بایست بگوئید ما چه چیزهایی را باید دسته‌بندی

کنیم؟

«والسلام»

۱- (مرحوم حضرت امام خمینی(ره) بگونه‌ای منظم بودند که شاگردان ایشان، ساعت خود را بر اساس آمد و

رفت ایشان تنظیم می‌کردند. ایشان هرگز از وعده‌های خود تخلف نمی‌کردند و ساعت درس و بحث و زیارت

و دیدارهای ایشان همگی بر اساس برنامه بود تا جایی که اگر احیاناً حال زیارت و عاطفه مذهبی ایشان در

هنگام خواندن زیارت شدت می‌گرفت باز حاضر نبودند نظم خود را تغییر دهند. چون کلید «حالت» ایشان در اختیار خودشان بود. ایشان در حرم حضرت امیر(ع) ابتدائاً زیارت امین **&** می‌خواندند و سپس دور ضریح مبارک و بالای سر حضرت (ع) می‌رفتند و دو رکعت نماز می‌خواندند و پس از خواندن زیارت جامعه، به خانه برمی‌گشتند. اگر کسی دقت می‌کرد ایشان را مؤمن و با تقوا می‌یافت و دغدغه خداپرستی را در وجود ایشان به عیان می‌دید تا جایی که تمامی حرکات و سکنات ایشان بر اساس نظم دقیق بود و نسبت به حال خود نیز در امر زیارت، بصورت منضبط عمل می‌کرد.

۲- چه اینکه وقتی حضرت امام (ره) می‌خواستند به ایران تشریف بیاورند از یکسو با خطر جانی روبرو بودند و از دیگر سو بایست به ابراز احساسات می‌لونها انسان که آماده استقبال از ایشان بودند بدرستی پاسخ دهند. اما زمانی که در هواپیما از ایشان پرسیدند الان چه احساسی دارید؟ پاسخ فرمودند که هیچ! بله ایشان می‌توانستند. به ابراز علاقه شدید به مردم پردازند تا قلوب ایشان را بیش از پیش بخود مجذوب کنند و یا می‌توانستند بر دشمن یورش بیاورند و مثل کلام ایشان در بهشت زهرا که فرمودند: «من توی دهان این دولت می‌زنم» سخن بگویند. ولی دیدیم که هیچوقت از این عکس‌العمل‌ها را نشان ندادند و آنها را وظیفه خود ندانستند. بله وقتی که وارد ایران شدند آن نطق کوبنده را بر علیه دشمنان داخلی و خارجی آنهم از باب انجام وظیفه بیان فرمودند.

۳ _ زمانی که در مجلس خبرگان بودم یکی از فضلاء بزرگی که فعلاً مرجع تقلید هستند نیز تشریف داشتند. گاهی با یکدیگر بحث می‌کردیم و ایشان نیز از این امر استقبال می‌کردند اما می‌گفتند در هر حال حافظه من بهتر است چرا که دارای حافظه ترکی هستم! سپس ایشان به مردم علامه طباطبائی و درس ایشان اشاره می‌کردند و می‌گفتند ایشان قائل به بزرگی هوش فارس‌ها و حافظه ترکها بودند! چراکه ترکها بیشتر مطالعه می‌کردند و از حفظیات بیشتری نیز برخوردار بودند.

بسمه تعالی

مدیریت توسعه فرهنگی

عنوان جلسه: مرغوبیت، مفاهیم، محصولات، موضوعات اصلی در جدول تجزیه فرهنگ

جلسه ۱۱

تاریخ: ۲۲/۳/۷۹

فهرست:

- مقدمه: تشریح سیر بحث جلسه قبل ۳

۱ - بررسی احتمالاتی در تعیین موضوع اصلی جدول تجزیه فرهنگ ۴

۱/۱ - بررسی احتمال اول: اصل بودن هوش، حافظه، پذیرش نسبت به ساختارهای سیاسی قوانین

نظری هوش ۴

۱/۱/۱ - نحوه اضافه نمودن عناوین جدول در احتمال اول ۵

۲/۱ - بررسی سه احتمال در تنظیم جدول تجزیه فرهنگ ۷

۱/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت هوش، حافظه و پذیرش ۷

۲/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت قوانین نظری، کاربردی و عینی ۷

۳/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ۷

۲ - ضرورت تعیین عوامل دورنزا و برونزا برای متغیرهای فرهنگ ۸

۱/۲ - هوش، حافظه، پذیرش متغیرهای تکامل و وحدت فرهنگ ۹

۲/۲ - بررسی یک احتمال پیرامون کفایت یا عدم کفایت متغیرهای درونزا برای تغییر قوانین نظری ۹

۱/۲/۲ - بررسی تأثیر عوامل درونزا (تعریف، حکم، موضوع) در تغییر قوانین نظری ۱۰

۳/۲/۲ - بررسی تأثیر عوامل وحدت (هوش، حافظه، پذیرش) و عوامل بیرونی در تغییر قوانین نظری ۱۰

۳ - ساختارهای عینی اصل در تعریف نیازمندیها و اصل در تعیین موضوع جدول فرهنگ برای تغییر ۱۲

۴ - بررسی علت پیدایش فرهنگ بصورت اجتماعی ۱۳

۱/۴ - ساختارهای عینی بستر توسعه فرهنگ ۱۴

۲/۴ - شرایط محیطی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بستر پیدایش، نظام ارزشی نظام مفاهیم و محصولات

اجتماعی ۱۴

- ۳/۴ - انگیزشها، مفاهیم و محصولات عوامل محیطی برای پیدایش فرهنگ ۱۶
- ۴/۴ - تناظر تقسیم موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ با انگیزش، مفاهیم و محصولات ۱۸
- ۱/۴/۴ - هوش، حافظه، پذیرش زیربخش انگیزش یا مدیریت ۱۸
- ۲/۴/۴ - قوانین نظری، کاربردی و عینی زیربخش مفاهیم ۱۹
- ۳/۴/۴ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی زیربخش محصولات ۲۰
- ۵ - بررسی احتمالاتی در خصوص انسان، جامعه، جهان بعنوان متغیر اصلی (تقسیم جامع فرهنگ) ۲۱
- ۱/۵ - اصل بودن جامعه در بحث فرهنگ ۲۳
- ۲/۵ - اصل بودن قوانین و منطقتها در تغییر فرهنگ اجتماعی ۲۵
- ۳/۵ - هوش، حافظه، پذیرش متغیر کل فرهنگ در جریان توسعه نه انقلاب فرهنگی ۲۶
- ۴/۵ - قوانین نظری، کاربردی و عینی اصل در تغییر ساختار فرهنگ ۲۶
- ۵/۵ - تغییر ساختارها موضوع انقلابست نه توسعه ساختارها ۲۷
- ۶ - بررسی مُد یا مرغوبیت اولین محیط اجتماعی فرهنگ ۲۷

مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی: حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینی‌اله‌اشمی

اسامی شرکت کنندگان: آقایان رضائی - مهندس دانشمند - علیپور

تاریخ جلسه: ۲۲/۳/۷۹

شماره جلسه: ۱۱

پیاده کننده نوار و ویراستار متن پیاده شده: آقای ابراهیم نیک‌منش

عنوانگذار متن: حجت الاسلام رضایی

کنترل و بهینه نهائی: حجت الاسلام رضایی

کارپرداز: آقای رضوانی

حروفچینی و صفحه آرایی: خانم رضوانی

تاریخ انتشار: ۱۸/۴/۷۹

کُد بایگانی: ۰۱۰۹۴۰۱۱

بسمه تعالی

- مقدمه: تشریح سیر بحث جلسه قبل

آقای علیپور: در جلسه قبل، «موضوع انقلاب فرهنگی» متغیرهای مختلف موضوع را مورد دقت قرار دادیم که عبارت بود: از «موضوعاً، موضوعات و آثار». به تعبیر دیگر از ابعاد «توسعه، ساختار و کارائی» موضوعات انقلاب فرهنگی مورد بحث قرار گرفت. همچنین از این مطلب بحث شد که محیط اجتماعی، بستر پرورشی و هوشمندی جامعه است و نیز از مصادیق حافظه و پذیرش اجتماعی و تحلیل از فهم و پیدایش آن بر اساس سه نوع تقسیم از پذیرش سخن گفتیم و در ادامه، پیرامون تقسیم متناظر «پذیرش، هوش و حافظه» به «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» و نیز تحلیل از فهم بر اساس تغییر ناشی از «ناهماهنگی» و «تکامل» و همچنین از سنخ قانون بودن کلیه ساختارهای «نظری، کاربردی و عینی» بحث کردیم که حضرتعالی فرمودید قوانین «نظری، کاربردی و عینی»، از سنخ قانون هستند و با ساختارهای عینی و ملموس، متفاوتند. همچنانکه حاکمیت ساختار نظری بر دو ساختار کاربردی و عینی و نیز حاکمیت ساختار کاربردی بر ساختار عینی، مطالبی قابل دفاع است. بالاخره این موضوعات نیز مورد بحث قرار گرفت:

- تفاوت ساختارهای عینی در بخش موضوعات فرهنگ، با ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» در بخش آثار فرهنگ.

- لزوم ضرب عناوین ۹ گانه فرهنگ موضوعاً، موضوعات، و آثار فرهنگ در یکدیگر برای رسیدن به ترکیبات مضاف و مضاف‌الیهی موضوعات فرهنگ.

ما نیز طی دو کارگاهی که داشتیم گمانه‌های مختلفی را پیرامون ضرب این عناوین در نظر گرفتیم: اولاً ضرب را به صورت «مضاف و مضاف‌الیه» انجام دادیم و ثانیاً بر طبق مدلی که از جدول تعریف در خصوص ضرب مضاف و مضاف‌الیه داشتیم که هماهنگی محوری ظرفیت - یعنی اوصاف کارائی (اول) و اوصاف ساختار (دوم) و اوصاف توسعه (سوم) است - عمل کردیم. نهایتاً به ۲۷ عنوان سه قیدی سر رسیدیم که

بعنوان نمونه، اولین آنها که بالای جدول است عبارت است از «ساختار سیاسی قوانین نظری هوش». در ادامه دیدیم که ما بایست بتوانیم در خصوص ساختارها، ما بازای خارجی را شناسائی کنیم که گمانه‌های مختلفی نیز بذهن رسید.

۱ - بررسی احتمالاتی در تعیین موضوع اصلی جدول تجزیه فرهنگ

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این جدول (تجزیه عناوین موضوع فرهنگ) را مناسب یافتید یا اینکه در این خصوص تردید دارید؟

(س): پذیرش در این خصوص صورت گرفت.

(ج): نام این جدول را چه می‌گذارید؟

(س): جدول ضرب «فرهنگ موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ» در یکدیگر.

۱/۱ - بررسی احتمال اول: اصل بودن هوش، حافظه، پذیرش نسبت به ساختارهای سیاسی قوانین نظری هوش

(ج): در جدول تجزیه آخرین (اصلی‌ترین) امری را که قرار است نشان دهید عبارت است از: «هوش، حافظه و پذیرش». به تعبیر دیگر می‌توان آنرا به سه نوع طرح کرد که آخرین آنها این باشد، (هوش، حافظه، پذیرش در ستون باشد) حال این آخرین را نوشتن، چه تفاوتی دارد با صورتی که آنرا بالعکس بیاوریم و بگوییم مثلاً اینها قوانین نظری هوشی در ساختارهای سیاسی است و یا ساختارهای سیاسی قوانین نظری هوش است؟ این جابجا شدن چه تأثیری دارد؟

(س): در این حال، وصفی خواهد شد.

(ج): آیا الان وصفی نیست؟ آیا الان سه عنوان «هوش، حافظه و پذیرش» بعنوان متغیرهای وحدت اجتماعی سطح فرهنگ محسوب نمی‌شوند؟ آیا توسعه فرهنگ اصولاً دارای متغیر هست یا خیر؛ شما چه می‌فرمایید؟ (س): حتماً متغیر دارد.

(ج): اما متغیرهای آن اگر وصفی باشد «هوش، حافظه و پذیرش» خواهد بود نه آنکه بصورت مضاف و مضاف‌الیه باشد. البته الان سیری را که دنبال کرده‌اید یک سیر صحیح است چرا که از ساختارهای نظامات اجتماعی شروع کرده‌اید و تا سهم تأثیری که از نظر فرهنگی، در توسعه و تکامل اجتماعی دارد مطلب را دنبال نموده‌اید. توجه داشته باشید که اصولاً خواندن این عناوین برای کسی که التفات به این مطلب نداشته باشد مشکل است.

(س): آیا حضرتعالی در مورد خود جدول، نیاز به توضیح بیشتری می‌بینید یا خیر؟

(ج): این امر بسته به این دارد که مطلب برای شما روان باشد و آلا نیازمند توضیح است.

(س): مطلب دیگر این است که ما بازاً هر یک از این عبارات سه قیدی چه خواهد بود؟ آنچه که بذهن ما رسیده این بود که در بلوک ۹ گانه ساختارهای سیاسی بایست وزارت‌های فرهنگ و ارشاد اسلامی و آموزشی و پرورشی مورد دقت قرار گیرند.

(ج): با این وصف بایست بر عکس آن را بیاورید. یعنی موضوع اصلی همیشه آخرین موضوع بحث

شماست چه اینکه اگر «ساختارها» موضوع بحث است بایست در ابتدا قرار گیرد لذا معنای عنوان «ساختارهای قوانین نظری هوش» این است که می‌خواهید ببینید وضع هوش در جامعه چگونه است؟ سپس برای، شاخصه‌هایی را تعیین می‌کنید و می‌گوئید هوشمندی اروپائیان ولو در جهت الحادی، بسیار قوی است چرا که مفهوم کار سازمانی را درک می‌کنند و اگر هم بخواهند دعوا کنند دعوای چاله میدانی نمی‌کنند!

۱/۱/۱ - نحوه اضافه نمودن عناوین جدول در احتمال اول

(س): حضرتعالی مثلاً در عبارت «کتاب من»، کتاب را مورد مطالعه قرار می‌دهید یا من را؟

(ج): در نحوه اضافه، «من» آخر عنوان قرار می‌گیرد و «کتاب» به آن اضافه می‌شود. اما در ابتدا بنظر می‌آید که در ترکیب «کتاب من»، مورد دقت و بحث بوده است ولی چنین نیست چرا که اگر شما در تحلیل باشید فضیه بگونه دیگری است. به تعبیر بهتر آیا مضاف، اصل است یا مضاف‌الیه؟ آیا شما به کتاب، شناخته می‌شوید یا بالعکس؟

(س): کتاب، به من شناخته می‌شود.

(ج): پس شما می‌خواهید آدرس بدهید.

(س): «من» را مسلم گرفته‌ایم و حالا می‌خواهیم «کتاب» را بشناسیم.

(ج): پس کتاب، باضافه من شناخته می‌شود. لذا در عنوان «ساختارهای سیاسی قوانین نظری هوش»

- کلمه «هوش» اصل است.

(س): این صحیح است اما موضوع شناخت ما «ساختارهای سیاسی» است. حال اگر بالعکس باشد و تأثیر

هوش در تنظیم قوانین نظری ساختارهای سیاسی مد نظر قرار گیرد آنگاه چه چیزی در حال مطالعه است؟

(س): اوصاف ساختارها.

(ج): شما در اینجاست خواهید سطح هوش اجتماعی را ببینید تا بگوئید در جریان تکامل، متغیر هوش

جامعه چگونه است؟ مثلاً می‌گوئید سنجشها بسیار ضعیف است و نمی‌توانند بیش از مسائل خرد را ملاحظه

کنند. فرض کنید که امروزه یک قانون در مجلس شورای اسلامی گذارنده می‌شود و یک قانون هم ۶ ماه دیگر

به تصویب می‌رسد اما نسبت بین اینها را اصلاً ملاحظه نمی‌کنند! لذا وقتی که این قانون، در عرصه جامعه

وارد می‌شود ایجاد مشکل می‌کند. سپس در صدد بر می‌آیند که ابتدائاً به مشکل، بصورت فیزیکی برخورد

گردد و وقتی موفق نمی‌شوند. در صدد تعدیل یا تغییر قانون بر می‌آیند اما نمی‌دانند که «چگونه خوب است»

یعنی چه؟ چرا که قاعده‌ای برای بهینه کردن در اختیار ایشان نیست. آنها نمی‌توانند حول یک محور، اموری

را وصف کنند و بر اساس آن توصیف، قانون بگذارند.

پس صحیح است که بگوییم هوش اجتماعی ضعیف است و آنها از هوش قانونگذاری، هوش بهنجار سازی و

نیز هوش توسعه اجتماعی برخورد نیستند. این برخورد صرفاً تداعی کننده اصحاب حلّ و عقد زمان قاجار

است آنها نمی‌توانند برنامه بهینه فرآیند را در یک قالب مستمر ارائه دهند.

(س): به فرمایش شما بحث ما در باب انقلاب فرهنگی، سه وصف فرهنگ موضوعاً - یعنی «هوش، حافظه و

پذیرش» - نبوده است.

(ج): اشکالی ندارد و می‌توان آنرا بالعکس کرد و ساختارها را بجای توسعه قرار داد و از «جهت توسعه ساختارها» بحث کرد.

(س): یعنی ابتدائاً «قوانین» را می‌آوریم.

(ج): خیر! ابتدائاً «ساختارهای سیاسی» را می‌آوریم و کارآئی را بجای توسعه قرار می‌دهیم.

(س): هر چند صحیح است که ساختارهای سیاسی، عنوان ساختار داشته باشند ولی آنچه مدنظر حضرتعالی در مورد ساختار بود همان است که در وسط - یعنی قوانین - قرار گرفته است. یعنی همان که دقیقاً در اینجا و بعنوان ساختارها قرار گرفته‌اند. آیا نظر حضرتعالی این است که ساختار شکنی بمعنای شکستن آن قوانین است؟

۲/۱ - بررسی سه احتمال در تنظیم جدول تجزیه فرهنگ

(ج): ممکن است شما بفرمائید که من سه بار جدول را تنظیم می‌کنم که هر بار هم برای شناختن مطلبی است. و البته هر سه آنها فرهنگ است.

۱/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت هوش، حافظه و پذیرش

مثلاً در یکی از آنها می‌خواهید وضعیت «هوش و حافظه و پذیرش اجتماعی» را در جریان تکاملی اجتماعی خود اینها و در جهت اسلامی، ارزیابی کنید. تمامی اینها یک جدول است.

۲/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت قوانین نظری، کاربردی و عینی

و در جدول دوم می‌خواهید کلیه قوانین «نظری، کاربردی و سنجش» را اصلاح کنید و جهت آنها را تغییر دهید.

۳/۲/۱ - تجزیه موضوع فرهنگ با محوریت ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

و در جدول سوم می‌خواهید ساختارهای عینی جامعه را تغییر دهید. حال در هر دفعه می‌توانید یکی از اینها را آخرین قسمت قرار دهید. ولی در ستون عمودی بایست آن امری را قرار دهید که در صدد تغییر آن بر آمده‌اید مثلاً از قوانین نظری، کاربردی و عینی بحث کرده‌اید و می‌خواهید ببینید از بین اینها که اساس کار

ما هستند چه امری آنها را تغییر می‌دهد؟ مثلاً آیا بایست «هوش و حافظه و پذیرش» تغییر پیدا کند یا اینکه ساختارهای سیاسی مربوط به قوانین نظری؟ سپس می‌توان گفت تأثیر هوش اجتماعی در تغییر ساختارهای سیاسی نسبت به قوانین نظری، چنین است. (اگر می‌بینید که من اینها را اضافه کرده و بین آنها حرف ربط می‌آورم صرفاً برای تبیین بیشتر مطلب است.)

(س): آیا وقتی که از «تأثیر» سخن می‌گوییم وارد جدول وصف نمی‌شویم؟ (البته ممکن است این سؤال، خارج از موضوع بحث جلسه باشد.)

(ج): وقتی از اثر و تأثیر سخن می‌گوئید و مثلاً از تأثیر هوش اجتماعی در قوانین نظری بحث می‌کنید چه امری از این هوش را مدنظر داشته‌اید؟
(س): چرا که در جدول اضافه، اولین عبارت، کارآئی است.

۲ - ضرورت تعیین عوامل دورنزا و برونزا برای متغیرهای فرهنگ

(ج): حال می‌گوئیم زمانی که قید سوم را می‌آورید بایست همواره به این نکته توجه داشته باشید. که باید اموری را برای هر یک از این قسمت‌ها، درونی بدانید. یعنی وقتی از قوانین نظری، هوش، ساختارهای سیاسی و... سخن می‌گوئید بایست یک «درون» و یک «بیرون» برای آنها فرض کنید. مثلاً هوش، با حافظه متفاوت است و هر دو هم با پذیرش تفاوت دارند. اما آیا بیرون قوانین نظری، همان قوانین کاربردی و سنجشی است؟ منظور از بیرون این است که اگر ما عوامل درونزا و برونزائی قائل شویم اجزای قوانین نظری، همان عوامل درونزا خواهد بود. این اجزای در واقع علت تغییر هستند و تغییرش به آنها هم شناخته می‌شود. مثلاً در قوانین «نظری، کاربردی و سنجشی» حتماً نیازمند تعاریف، احکام و مسائلی هستیم. این حدّ اولیه، همان حدّ تعریف می‌شود و حکم اولیه هم حدّ حکم خواهد بود و موضوع هم مثلاً نتیجه این دو امری باشد که البته بایست نسبت به این تقسیم، دقت بیشتری صورت گیرد.

حال زمانی که می‌گوئید حدّ یا حکم اولیه فلان علم، تغییر یافت (که البته با یکدیگر هم تغییر پیدا می‌کنند) آن امر دگرگون می‌شود و چیز دیگری بوجود می‌آید. حال شما برای بالا رفتن قدرت یا راندمان قوانین

نظری، چه امری را مؤثر می‌دانید؟ آیا بایست حدود آن عوض شود که قطعاً بایست هوش نیز ترقی کرده باشد؟ در هر حال، حدود و حکم و عوامل درونزا را قبول داریم و بعداً هم آنها را بیان خواهیم کرد. اما آیا بایست در اینجا قوانین نظری را اضافه کنید؟ وقتی که این قوانین را در پائین جدول آوردید آیا عیناً تقسیمات شما بصورت هوش و حافظه و پذیرش و قوانین نظری، کاربردی، عینی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است؟ آیا بایست عوامل درونزای آن را نوشت یا عوامل برونزای آنرا؟

۱/۲ - هوش، حافظه، پذیرش متغیرهای تکامل و وحدت فرهنگ

شکی نیست که «هوش، حافظه و پذیرش» برای وحدت فرهنگ، بعنوان متغیرهای تکامل محسوب می‌شوند اما برای متغیرهای تکامل نظری چه نقشی ایفا می‌کنند؟

(س): طبق بحثی که در فلسفه فیزیک آمد اینها بایست متغیرهای درونزای قوانین نظری باشند.

۲/۲ - بررسی یک احتمال پیرامون کفایت یا عدم کفایت متغیرهای درونزا برای تغییر قوانین نظری

(ج): وقتی از علوم پایه مثل «فیزیک، ریاضی و زیست» سخن می‌گوییم آیا بایست درون آنها را ملاحظه کرد و یا خود آنها را نسبتاً؟ یعنی ما علوم پایه را قوانین نظری می‌دانیم که سه علم، دورن آن است و بایست رشد کنند. حال آیا خود آن سه علم را می‌گویید یا عوامل رشد آن سه علم را مدنظر دارید؟ سؤال دیگر این است که اگر قوانین نظری را در پایین بنویسیم و بنا باشد عوامل آنرا در سه سطح اضافه کنیم و مثلاً حدود تعاریف و احکام را بیاوریم آیا می‌تواند این عمل، قوانین نظری را در مرحله اضافه بخوبی مشخص کند یا خیر؟ آیا می‌توان از «تعاریف، احکام و مسائل» در «قوانین نظری» سخن گفت؟ آیا صحیح است که عوامل درونزا را به آن اضافه کنیم یا اینکه نسبت آنرا به بیرون، اصل قرار می‌دهیم؟ آیا در رشد قوانین نظری، نسبت بیرونی اصل است یا نسبت درونی یا هر دو؟ آیا در اینجا بایست قوانین نظری را بعنوان امری که نسبت بین درون و بیرون، تغییر پیدا می‌کند مدنظر داشت؟

مثلاً ممکن است گفته شود قوانین نظری، برآیندی میان هوش و ساختارهای سیاسی است. این یک فرض است. یعنی اگر از تغییرات هوش و ساختارها سخن بگویید سؤال می‌شود که تأثیر بر ساختارهای سیاسی در پیدایش قوانین نظری چگونه است؟

(س): یعنی قوانین نظری در اینجا در واقع اثری از تأثیر و تأثر هوش و ساختارهای سیاسی بر یکدیگر است. (ج): بله. یعنی نیاز درک می‌شود و یک بازخور بین هوش و ساختارهای سیاسی وجود دارد. تا وقتی که نیاز درک شد حدود اولیه هم تغییر پیدا می‌کند. همچنین حافظه و پذیرش نیز همین اثر را دارد در این حال آیا می‌توان گفت که جز عوامل درونزای تغییر - یعنی علت تغییر - تعریف و حکم، همانا «هوش، حافظه و پذیرش» می‌باشد یا اینکه خود آنها را بایست بیرون قرار داد؟

۱/۲/۲ - بررسی تأثیر عوامل درونزا (تعریف، حکم، موضوع) در تغییر قوانین نظری

(س): منظور شما از «خود آنها» آیا عوامل داخلی قوانین نظری است؟

(ج): اگر بنا باشد عوامل داخلی را قرار دهیم از حدود اولیه یعنی «تعریف، حکم و موضوع یا مسئله» سخن می‌گوییم. (هرچند که اگر «مسئله» را قرار دهیم جامع موضوع خواهد بود چرا که بوسیله موضوع، مسئله طرح و حل می‌شود). حال آیا بایست عوامل درونی خود قوانین را گذاشت یا عواملی که در وحدت، جز متغیرها بودند تا بتوان گفت آنها متقوم به ساختارهایی که در پائین قرار دارند می‌باشند و بازخور این دو امر هم باعث رشد قوانین خواهد بود؟ یعنی داده هوش تا ساختارها و بالعکس، تأثیر ساختارها بر هوش، باعث تعریف یا تعیین یک نیاز می‌شوند که آن نیاز هم تغییر قوانین نظری را طلب می‌کند و تغییر آن هم منوط به عوض شدن حدود، احکام و مسائل آن و تغییر تعریف و خود آن است.

پس اولین مطلب این است که ما برای ارزیابی رشد قوانین، چه امری را بایست لحاظ کنیم؟ یعنی اگر موضوع را قوانین نظری قرار دادیم آیا بهتر است عناوینی را که به آن اضافه می‌کنیم تغییر دهیم یا اینکه آنرا اول بگذاریم؟

(س): همگی اینها بستگی کامل به پاسخ سؤال شما دارد.

۳/۲/۲ - بررسی تأثیر عوامل وحدت (هوش، حافظه، پذیرش) و عوامل بیرونی در تغییر قوانین نظری

(ج): احسنت! آیا متغیرهای درونزا برای تغییر قوانین نظری، کافی است یا اینکه نبایست از این متغیرها سخن گفت بلکه باید بگوییم این امر در یک وحدت و کثرت و یک سیستم قرار دارد که عوامل بالای آن در وحدت هستند مثل «هوش، حافظه، پذیرش». و عواملی که پائین آن - یعنی به دو عامل بیرونی آن - که همان ساختارها هستند قرار دارند در واقع بگونه‌ای هستند که همین دو امر، تعیین آنرا معین و تعریف می‌کنند که آیا قدرت، توانمندی و مفاهیم قوانین نظری، کافی است یا خیر؟ طبعاً اگر کافی نباشد درون همین قوانین نظری هم عملیاتی رخ می‌دهد و تغییر پیدا می‌شود.

(س): جواب ما به سؤال پیرامون رابطه اختیار و آگاهی و اصل دانستن اختیار نسبت به آگاهی، در جوابی که به سؤال اخیر جنابعالی داده می‌شود تا چه اندازه دخیل است؟ یعنی اگر عوامل درونزا، قوانین را تغییر داده و این قوانین هم بر میزان هوش تأثیر می‌گذارد و ساختارها را عوض می‌کند آیا به معنای پذیرش تقدم آگاهی بر اختیار نیست؟ اگر چنین باشد که طبعاً ما نمی‌توانیم اصول پایه فلسفی خود را نقض کنیم.

(ج): شما در اینجا دارید بر اساس نظر عمومی جامعه سخن می‌گویید لذا نبایست پذیرش را مقدم بدانید و بایست آنرا مؤخر بیاورید. ما نبایست الان به طرح مسئله دیگری بپردازیم بلکه بایست بصورت یک قاعده کلی بگوییم در ملاحظه سطوح مختلف یک ساختار بزرگ که از سطح وحدت و کثرت وسیعی برخوردار است فرهنگ ابتدائاً به سه متغیر بزرگ تقسیم می‌شوند و سپس آن سه متغیر هم به بخشهایی تقسیم می‌گردند و آن بخشها هم به ساختارهایی که کثرت آنرا ایجاد می‌کنند منتهی می‌گردند. این همان رابطه میان وحدت و کثرت است که بصورت یک قاعده بیان شد. حال آیا وقتی که از وحدت به سمت کثرت می‌آییم بایست خود کثرت را جراحی کنیم یا باید بگوییم خود کثرت در وحدت، دارای چه جایگاهی است؟ بعبارت دیگر وقتی که از دینام یک اتومبیل بحث می‌کنیم بایست داخل خود دینام وارد شویم یا اینکه ابتدائاً در مقام بهینه کردن آن بایست گفت تناسب این دینام با دلکو و سیلندر چیست؟ آیا بایست آنرا در سیستم بزرگتر دید یا خیر؟ هر دستوری که صادر شود مبنی بر اینکه مثلاً دینامی خوب است که دارای خصوصیتی الف و ب و ج باشد

بایست گفت که حالا این خصوصیات را در درون آن رعایت کنیم. پس در یک کلام آیا این «بیرون» است که بهینه یک موضوع را در یک سیستم بزرگ تعریف می‌کند یا «درون»؟

(س): آیا اینکه ما در چه مرحله‌ای هستیم در پاسخ سؤال، دخالتی ندارد؟ مثلاً آیا در مرحله طراحی هستیم یا در مرحله بهینه سازی؟

(ج): ممکن است شما بتوانید نظری را در مرحله طراحی ارائه دهید که در بهینه سازی مجبور به تغییر عوامل آن شوید مگر آنکه از یک نقطه مختصات دیگر آنرا ملاحظه کنید. به بحث باز می‌گردیم آیا الآن و در این مرحله از بحث فرهنگ که قرار است کار کنیم بایست قوانین «نظری، کاربردی و سنجشی» را اصل قرار دهیم یا ساختارها و یا منتجه‌ها را که عوامل متغیر هستند؟

۳ - ساختارهای عینی اصل در تعریف نیازمندیها و اصل در تعیین موضوع جدول فرهنگ برای تغییر حجت الاسلام رضایی: بنظر می‌رسد که گاهی بدنبال سفارش سفارش دهنده موضوع هستیم که جواب سؤال پیدا می‌شود ولی گاهی منطقاً بحث می‌کنیم که اگر بخواهیم تغییر را مطالعه کرده و بر آن تأثیر بگذاریم تا بتوانیم ملاحظه تغییرات را داشته باشیم و سپس در ساختارهای موجود تغییری حاصل کنیم بایست همواره از پائین‌ترین سطح آغاز کنیم که در این صورت بایست تغییر ساختارها را موضوع مطالعه قرار دهیم. یعنی آنچه که مانع اول برای شروع کار ماست حتماً مطالعه ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» است و نه خود قوانین. اما این سخن به این معنا نیست که قوانین، مؤثر نیستند چون بلحاظ منزلت حتماً مهم‌ترند. (ج): اجازه بفرمائید که فرمایش شما را تشریح کنیم. شما می‌فرمائید که بایست محیط عینی را برای پیدایش نیاز ایجاد کرد و پاسخ به نیاز هم از ارتقاء «هوش و حافظه و پذیرش» حاصل می‌شود ولی تعریف نیاز، از عینیت می‌آید. و در رابطه بین این دو امر است که تعریف می‌شود قوانین نظری بایست چگونه باشد؟ یعنی ما به چه امری نیاز داریم؟ آنهم بنابر نحوی که جدول را تنظیم کردید و پذیرش را آخر قرار دادید. یعنی بایست ساختارهای عینی تعریف کنند که به چه امری نیازمندیم.

(س): من مجدداً مطلب را تبیین می‌کنیم تا ببینیم تا چه اندازه به تشریح شما نزدیک شده‌ام. گاهی ممکن است بگوییم تا زمانی که ما ملاحظه نسبت میان ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و «هوش و حافظه و پذیرش اجتماعی» را نداشته باشیم نمی‌توانیم از ملاحظه تغییر بحث کنیم به اینکه چه امری را تغییر دهیم. ولی گاهی همانگونه که در اینجا دسته‌بندی کردیم و از تقسیمات فرهنگ موضوعاً - یعنی «هوش، حافظه و پذیرش» - و نیز سه امر مربوط به موضوعات فرهنگ - یعنی قوانین «نظری، کاربردی و عینی» - و همچنین سه امر مربوط به آثار فرهنگ - یعنی ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» - سخن گفتیم باید بگوییم اگر بخواهیم شروع تغییر را داشته باشیم بایست همواره از ساختارهای سیاسی در جامعه بحث کنیم. ولی گاهی می‌خواهیم یک بحث تحلیلی داشته باشیم که دیگر کاری به فضای تغییرات اجتماعی نداریم و نمی‌خواهیم بدانیم که ضرورتاً بایست چه بخشی را تغییر داد و بلکه صرفاً در مقام تحلیل از وضع فرهنگ هستیم که در این صورت الآن کاری به طرح تغییر در عینیت نداریم چون ابتدائاً می‌خواهیم تحلیل کنیم.

اما سؤال اساسی این است که اگر بخواهیم برای عینیت، طرحی ارائه دهیم و تغییر در آن را شروع کنیم حتماً بایست ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی»، اصل در شروع کار ما باشد ولی وقتی که می‌خواهیم طرحی ارائه دهیم حتماً این ساختارها اصل نخواهد بود بلکه قوانین «نظری، کاربردی و عینی» که از ملاحظه نسبت میان «هوش، حافظه و پذیرش» و ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» بدست آمده است اصل قرار می‌گیرد. حال ما که در مقام کلیات طرح موضوع انقلاب فرهنگی قرار داریم بایست در این فضای تحلیلی، چه امری را برای مخاطبین خود تشریح کنیم؟ چرا که پس از این، ما مرحله ضرورت را تمام کرده‌ایم اما الآن می‌خواهیم از چپستی موضوع انقلاب فرهنگی سخن بگوییم. حال کدامیک از عناوین «هوش، حافظه و پذیرش» در یک سطح و نیز ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و یا ساختارهای «نظری، کاربردی و عینی» قاعدتاً در طرح کلیات ما اصل می‌باشد؟ چون فعلاً وارد بحث طرح تفصیلی

نشده‌ایم. آیا کلیات طرح ما قیدی به این مطلب می‌زند که کدامیک از طرح اینها بایست برای ما اولویت داشته باشد یا خیر؟

۴ - بررسی علت پیدایش فرهنگ بصورت اجتماعی

(ج): سوآلی از حضرتعالی دارم به اینکه ما در انقلاب فرهنگی، چه اموری را بعنوان علت پیدایش فرهنگ بصورت اجتماعی تعریف می‌کنیم؟

(س): بنظر می‌رسد که علت پیدایش فرهنگ، همان قوانین و نظام نسبتها باشد.

آقای علیپور: شاید علت اصلی پیدایش فرهنگ، همان «هوش، حافظه و پذیرش» باشد.

(ج): اینها علت تکامل است یا علت پیدایش؟ اینک تفصیل این مطلب را عرض می‌کنم. نظر حضرتعالی چیست؟

مهندس دانشمند: زمان پیدایش «هوش، حافظه و پذیرش»، زمان پیدایش فرهنگ است.

(ج): حال ممکن است کسی چنین بگوید که هرچند «هوش، حافظه و پذیرش» بصورت اجتماعی تعریف شده است ولی عواملی نیز دارند.

۱/۴ - ساختارهای عینی بستر توسعه فرهنگ

اما بسترهای عینی و پیشینه‌ای که وجود دارد همگی اصل در بالا رفتن هوش و... است و بعنوان شاخصه عینی محسوب می‌شوند به این صورت که گفته می‌شود ساختارهای سیاسی، احترام و ارزش را تعیین می‌کنند اما نه ساختار به این معنا که در جایی مدیریت صورت می‌گیرد. اصولاً در این جامعه، ارتباط در تحقیر و تجلیل، بستر پیدایش ارزش در جامعه است و نحوه و کیفیت ارتباط مفاهیم به یکدیگر و اعتباری را که به کلاس مفاهیم می‌دهند نحوه سنجیدن و گمانه‌زدن را تحویل می‌دهد. و همین نحوه سنجیدن بعلاوه نحوه بافت ارضائی که توسط محصولات صورت می‌گیرد رفتار عینی را نشان می‌دهند. مناسب است با ذکر یک مثال، ربط این مطالب را تبیین کنیم: ما دارای نیازهای «شخصی، گروهی و اجتماعی» هستیم که توسط محصولاتی مرتفع می‌شوند و در همین جا هم از الگوی مصرف خاصی برای «فرد، گروه و جامعه» سخن

می‌گوییم که بصورت «خرد، کلان و توسعه» و تکامل نیز قابل ملاحظه است. اما این مصارف، دارای چه الگویی برای «تخصیص، توزیع و مصرف» هستند؟ اینها فرهنگ سازند و پیدایش امکان برای جریان اختیار و محدودیت امکان در جریان اختیار نیز از طریق اینها صورت می‌گیرد. پس اگر پیدایش و محدودیت امکان، از این طریق است لذا همین‌ها می‌توانند رفتار عینی را نشان دهند تا جایی که صحیح است بگوئیم اینها بستر پرورشی برای پسندهای حسی - نظیر بویائی، شنوائی، بینائی و... هستند. تمامی اینها توسط بستر جامعه صورت می‌گیرد که در الگوی تخصیص آن مشخص می‌شود. هکذا «تفکر» نیز از این قبیل است چه اینکه کلاسهای را می‌گذارند که اگر تا این مرحله را تحصیل کردی، به تو دیپلم می‌دهیم. و تا این مرحله هم لیسانس و بالاخره تا فلان مرحله، تخصص داده می‌شود تا زمانی که در جامعه هر یک از این افراد گزینش شوند و جایگاه خود را بیابند و بدانند که امضای آنها چقدر ارزش دارد و تشخیص آنها در چه سطحی به رسمیت شناخته می‌شود و در مقام شناسائی، تصمیم‌گیری و اجرای کار بایست به چه فردی رجوع کرد.

۲/۴ - شرائط محیطی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بستر پیدایش، نظام ارزشی نظام مفاهیم و محصولات

اجتماعی

محیطهائی را که برای پرورش «روحی، ذهنی و عینی» فرد ساخته می‌شود. بگونه‌ای هستند که بعداً خواهیم گفت اصلاً معنای «هوش، حافظه و پذیرش اجتماعی» هم در همین امر پیدا می‌شود. در اینجا «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» ملاحظه می‌شود اما نه در شکل ساختارهای اجتماعی. اما آیا اینها واقعاً محیط سازند یا خیر؟ اگر بلی، نحوه پرورش افراد در حالی که فرد، متقوم به کل است و بالعکس (تا جایی که صحیح است همانگونه که از هوش افراد سخن می‌گوییم از هوش اجتماعی نیز سخن بگوییم) چگونه است؟ یعنی هوش افراد در چه بستری رشد پیدا می‌کند؟

آنچه که نازل منزله «هوش، حافظه و پذیرش» اجتماعی بود گفته شد اما این مطلب که «حاصل این امر در افراد و حاصل کار افراد در این امر چیست؟» هنوز مورد بحث قرار نگرفته است؟ به تعبیر دیگر ربط جامعه با

انسان و ربط انسان با جامعه چیست؟ غرض از کلمه «عینی» که در جدول شماس است آیا محصولات عینی است یا اینکه چنین محصولاتی در اینجا به چشم نمی‌خورد؟

آقای علیپور: در خصوص قوانین، ساختارهای فرهنگی مدّ نظر است نه محصولات عینی.

(ج): مگر این محصولات، در فرهنگ مؤثر نیستند؟ مگر ایجاد محیط برای اختیار، بستر گمانه‌زنی محسوب نمی‌شود؟ مگر اینطور نیست که یکدسته از گمانه‌ها صرفاً برای یکدسته از افراد مطرح می‌شود و یکدسته از ساختارها بگونه‌ای است که نیاز آنها و خودشان در شرائط و محیطی خاص، دارای کارآمدی نیستند؟

(ج): بله ولی ما این بحث را در ساختارهای اقتصادی مطرح کرده‌ایم که کاملاً ساختارهای عینی هستند.

(س): سؤال من هم در خصوص بُعد اقتصادی است. آیا غرض از این بعد، بانک یا سازمان برنامه و کلیه ابزارهای مدیریتی اقتصاد در سطح خرد (شرکتها)، کلان (بانک) و توسعه (مدل برنامه یا الگوی تولید، توزیع و مصرف) است؟ آیا محصولات - غیر از این ساختارها و الگوهای قانونی و روش ارتباط - و حاصل عینی این ساختارها مگر ابزار رفع و توسعه نیاز نیستند؟ اگر قرار باشد ابزار رفع و توسعه نیاز عینی باشد تا تأثیر جهان را نسبت به ما هماهنگ کند. حتماً اینها محیط ساز خواهند بود. پس آخرین پله، محیط سازی است نهایتاً محیط به سه شکل ساخته می‌شود به اینکه گاهی از طریق ارتباط طبیعت با انسان است که همان محیط عینی می‌باشد و اسم آن هم محصول است. و گاهی محیط بگونه‌ای است که مفاهیم، کالاهای اجتماعی محسوب می‌شوند که اگر این سطح از آن مفاهیم خوانده شود این سطح از کارآمدی در ارتباط با جهان حاصل می‌شود. پس در اینجا مفاهیم، محصول جامعه هستند. و یک مرحله بالاتر این است که یک دسته از تحقیر و تجلیلهای کلاسه شده‌ای در ارتباطات تعریف می‌شود تا ارزشها و حساسیتهائی را ایجاد نماید. لذا همین نیز جز کالاهای اجتماعی محسوب می‌شوند. بنابراین اگر حساسیتهای، حساسیتهای محیطی باشند بعنوان یک بستر برای پرورش حساسیتهای فردی مطرح می‌شوند.

(س): ولی موضوع ما انقلاب اجتماعی نیست بلکه انقلاب فرهنگی است.

(ج): بله همینطور است ولی باید ببینیم بر فرهنگ، چه اموری مؤثر است؟ یعنی علل پیدایش فرهنگ

چیست؟ آیا شما «محیط» را از آن سلب و حذف می‌کنید یا یکی از عوامل را محیط می‌دانید؟

(س): قطعاً یکی از آن‌ها محیط است ولی همه عوامل محیطی را هم در نظر نمی‌گیریم.

(ج): پس ما یک عامل محیطی را در نظر می‌گیریم که مثلاً دارای سه زیربخش «محصولات، مفاهیم و

حساسیتها یا انگیزشها» است. یعنی این سه محور رویهم، بعنوان عامل محیطی برای پیدایش فرهنگ است.

ولی چه عوامل دیگری بر فرهنگ مؤثرند؟ آیا می‌توان سه متغیر را برای آن قرار داد؟

آیا بخشی را که شما بعنوان قوانین و علوم ذکر کردید همان مفاهیم نیستند که داخل آنها وارد شده و

گفته‌اید مفاهیم عبارتند از نظری، کاربردی و عینی؟ یعنی اگر آنرا کلی‌تر کنید همان مفاهیم می‌شود.

(س): من نمی‌دانم که مفاهیم با احکام، دارای چه وجه تمایزی هستند ولی بنظر می‌رسد که احکام، ساختار

سازند.

(ج): آیا شما از مدل اداره سیاسی کشور که به تخصیص نیرو می‌پردازد و یا از مدل اقتصادی آن به «قوانین

عینی» تعبیر نمی‌فرمایید؟ البته اینرا بیان فرموده‌اید که این قوانین، بخشی از مفاهیم هستند. حال از این

دیدگاه آیا «محصولات، مفاهیم و انگیزشها» را نمی‌توان بزرگترین تقسیم نامید؟

(س): بله. با این وصف سطح وسط که ساختار محسوب شد کلاً زیربخش مفاهیم می‌آیند. یعنی قوانین،

زیربخش مفاهیم قرار می‌گیرد.

(ج): کما اینکه کلیه تحقیر و تجلیلهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی»،

در بخش «انگیزشها» معنا پیدا می‌کند. هکذا محصولات سیاسی که نتیجه آن، تحقیر و تجلیل است و مثلاً

در این خصوص، از سلاح هسته‌ای نام می‌برند تا دیگران را به کرنش وادار کنند در همین راستا قابل تفسیر

است. اگر هم بگویند این کشور دارای سلاح معتناهی نیست عملاً در دایره سیاسی، عددی محسوب

نمی‌شود. این تجسم قدرت تحقیر، در ابزار عینی، طبیعی آن است چرا که بالاخره در جایی بایست این امر،

شکل طبیعی و عینی پیدا کند. اما کدام تقسیم را بایست در اینجا تغییر داد؟ بناست ما انقلاب فرهنگی

بکنیم اما گاهی صرفاً از سخن گفتن با مسئولین فرهنگی کشور سخن می‌گوییم اما آنها نمی‌توانند ربط بافت اقتصادی را به فرهنگ تمام کنند و از فرهنگ طبقاتی نظام سرمایه‌داری و انگیزش حرص سخن بگویند. اما چه دسته از موضوعات را بایست بعنوان مضاف‌الیه دوم قرار داد؟ آیا می‌توان از محصولات، مفاهیم و انگیزشها سخن گفت؟

(س): آنچه را که در کارائی و با عنوان ساختار «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» ذکر کردیم که در اثر رابطه بین فرهنگ موضوعاً و موضوعات فرهنگ بوجود آمده بود آیا در واقع همان سه محیطی را که شما بیان فرمودید نیست؟

(ج): من همین سؤال را از شما دارم و تعریف شما را هم محترم می‌دانم. گاهی ساختار اقتصادی را مورد بحث قرار می‌دهید و از الگوی تولید در جامعه که آیا بصورت خصوصی است یا دولتی، سخن می‌گویید. و یا ساختارهای اقتصادی کشور را در سطح «خرد و کلان و توسعه» می‌دانید و مثلاً شرکتها را در سطح خرد و در قالب تعاونی و خصوصی تعریف می‌کنید.

(س): اما تعریفی را که شما از ساختارها داشتید بصورت الگو و مفاهیم و... نبوده است بلکه سطح ساختارها را تجلیات عینی ملموس معنا کرده‌اید.

(ج): مثلاً آیا بانک را که دارای مکان مخصوص است بعنوان ساختار اقتصادی ذکر کردیم یا خیر؟ هکذا سازمان برنامه و بودجه و شرکتها و... که دارای جایگاه مخصوص بخود بوده‌اند. اما آیا اینها را بعنوان ساختارها بیان کردیم یا مثلاً بافت قندان و لیوان و استکان و ارضاً طبیعت و محیط طبیعی نسبت به انسان را در شکل محصولات اجتماعی آن؟ من مجدداً صورت مسئله را مطرح می‌کنم. به تعبیر دیگر ما در علت پیدایش فرهنگ، چه اموری را محور قرار می‌دهیم؟ ساختارهایی در جامعه وجود دارند که بایست حتماً جایگاه آنها را مشخص نمود. ولی زمانی که از بافت «محصولات، مفاهیم و مدیریت» سخن می‌گوییم حتماً ساختارها را بعنوان مدیریت معنا می‌کنیم چرا که انگیزش را اینها شکل می‌دهند. یعنی ساختارها بعنوان نظامات سیاسی و سیاست فرهنگ و اقتصاد مطرح می‌شوند که دارای اماکنی هستند و مدیریتی دارند و تصمیماتی نیز

می‌گیرند و تحقیر و تجلیل‌هایی را هم دنبال می‌کنند. اشکالی ندارد که شما به اصل روند بحث هم اشکال کنید چرا که مجری بحث، شما هستید. لذا اگر من از بحث خارج شدم بایست شما اشکال کنید.

۴/۴ - تناظر تقسیم موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ با انگیزش، مفاهیم و محصولات

حجت الاسلام رضایی: بحث قبلی ما در خصوص فرهنگ موضوعاً، موضوعات و آثار بود که بایست دید تناظر آن با تقسیم جدید «مدیریت، مفاهیم، محصولات» چیست؟ چرا که در تقسیم قبلی، توجه به کل مجموعه فرهنگ بود اما آیا می‌خواهیم الآن آنرا به این بخش از بحث منتقل کنیم؟

(ج): آیا اگر قرار باشد «فرهنگ موضوعاً، موضوعات و آثار» تأمل کنیم موضوعاً، فرهنگ است یا موضوعات یا آثار آن؟

(س): سؤال من نیز همین است که گاهی بحث درون و بیرون را مطرح می‌کنیم و از عوامل درونزا و برونزا سخن می‌گوییم اما آیا عوامل درونزا، در مطالعه بحث پیدایش فرهنگ اصل است یا عوامل برونزا؟ اما آنچه در بحث «موضوعاً، موضوعات و آثار» گذشت توجه به عوامل درونی نبود بلکه توجه به کل فرهنگ بود که این کل هم همان «هوش، حافظه و پذیرش» است که در واقع درباره کل جامعه است.

۱/۴/۴ - هوش، حافظه، پذیرش زیربخش انگیزش یا مدیریت

(ج): شما این سه عنوان «هوش، حافظه و پذیرش» را که در خصوص وحدت اجتماعی بیان می‌فرماید و از کلاس فرهنگ در جامعه سخن می‌گوئید و در واقع آنها را بعنوان «موضوعاً» ذکر می‌کنید جای سؤال دارد که «موضوعات» آن چه هست؟

(س): در آنجا موضوعات آن ذکر شد چرا که آنها را قوانین «نظری، کاربردی و عینی» دانستیم.

(ج): حال در همین مطلب تردید می‌کنیم و می‌گوئیم آیا موضوعات آنها این است یا آثار آنها یا اصلاً هیچکدام؟

(س): الآن بحث آثار نیست بلکه بحث موضوعات است.

(ج): بله الآن بحث موضوعات و سپس بحث آثار مطرح می‌شود.

(س): لذا مهمتر است که ابتدائاً موضوعات آن را بدانیم و بگوئیم موضوعات هوش، یا قوانین نظری و نسبت‌هایی که بر این امر حاکمند می‌باشد. و کلاً نظام نسبتها هم یا نظری است یا کاربردی و یا عینی. البته یک بحث نیز در آنجا گذشت که بین قوانین عینی و ساختارهای نظری هم تفاوتی بود و در جواب سؤال آقای علیپور در خصوص «دولت، سازمان و خانواده» حضرتعالی فرمودید: خیر منظور قوانینی است که دولت را درست می‌کند. هر چند فعلاً وارد آن بحث نمی‌شویم ولی گاهی بحث «دولت» مدنظر ماست و گاهی هم قوانینی که دولت درست می‌کند. بنابراین آیا موضوعات هوش - طبق تقسیم جدید - همان «مدیریت، مفاهیم و محصولات» است یا خیر؟

۲/۴/۴ - قوانین نظری، کاربردی و عینی زیربخش مفاهیم

(ج): عبارت دیگر شما مدیریت را در اینجا معنای دیگر آن دانستید و آلا اگر انگیزه شما را بوسیله ساختارها بدانید و از محصولات آنجا سخن بگوئید در هر حال مطلب در اینجا مشخص نمی‌شود. در هر صورت ما یکدسته مفاهیم و یکدسته محصولات عینی داریم اما آیا اینها جز اثر هستند یا اینکه اثر نیز محسوب نمی‌شوند و مثلاً جز موضوع می‌باشند؟ قطعاً اگر از آثار باشند نایست شامل باشند تا مثلاً بتوان گفت کل بخش قوانین نظری، جز بخش مفاهیمی محسوب می‌شود.

(س): ما بایست پله قبلی را متوجه بشویم تا به این مرحله برسیم.

(ج): آیا ساختارهای «نظری، کاربردی و عینی»، با مفاهیم برابرند یا خیر؟

(س): مقسم آنها مفاهیم است.

(ج): اگر چنین است که زیر بخش آثار آن می‌باشد دیگر نمی‌تواند از موضوعات باشد.

(س): خیر! آثار آن، «مفهوم» می‌شود. یعنی محصول قوانین و نسبتها، مفهوم می‌باشد.

(ج): آیا خود آن نسبتها «مفهوم» نیستند؟!

(س): اگر در درون آن برویم و از «موضوعاً، موضوعات و آثار» سخن بگوئیم باز قابلیت طرح این تقسیم در درون نیز وجود دارد. لذا مفاهیم، جز آثار آن خواهد بود اگر در درون آن این تقسیم صورت گیرد و از خود قوانین بحث کنیم.

(ج): توضیح شما از قوانین، در آنجا چیست که اینها را جز مفاهیم نمی‌دانید و مفاهیم را محصول آنها می‌دانید؟!

(س): در آنجا جایگاه سنجش می‌آید.

(ج): سنجش که در آن بود، بهتر است برای آنکه معطل نشویم من در همین جا بگویم که اینها «بزارهای منطقی» هستند و بعداً محصولاتی را ارائه می‌دهند. اگر این را قبول می‌کنید وارد بحث آثار آن می‌شویم. اما شما برای آثار چه چیزی می‌گذارید؟

(س): آیا منظور شما آثار این قوانین است؟ چون بالاخره محصول آن، مفهوم بود.

(ج): فعلاً وارد بحث محصول آن نشده‌ایم چرا که جایگاه آن در بحث آثار است. حال اگر چنین باشد آیا می‌توان از «ساختارها، مفاهیم و محصولات» سخن گفت؟

(س): بله.

(ج): با این وصف شما پله آخر را نقض کردید! من پله قبلی را پذیرفتم تا آخری را نقض کنم!

(س): بالاخره کدامیک منطقی است؟ شما می‌فرمائید که ما سه دسته محصول داریم که یکدسته ساختارها هستند.

(ج): این ساختارها هم همان دستگاههای انگیزشی است. البته بر این نیز یک اشکال مطرح است که فعلاً آن را طرح نمی‌کنیم.

(س): این ساختارها، تحقیر و تجلیل می‌سازند و توزیع مناصب و قدرت را صورت می‌دهند. اما یکدسته هم مفاهیم هستند.

(ج): این مفاهیم، بستر چه چیزی هستند؟

(س): همه اینها در بخش آثار، بستر پرورشی هستند.

۳/۴/۴ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی زیربخش محصولات

(ج): البته آنچه را که در اینجا آوردید بگونه‌ای بود که نوع اول آنرا از قبیل ساختار گرفتید در حالی که من در پله قبل، بحث دستگاههای منطقی و ساختارها را تمام کردم.

(س): در آنجا نیز تفاوت گذاشتید و بین ساختاری که در آنجا مطرح بود و ساختاری که در آثار مطرح است تفاوت قائل شدید.

(ج): آیا شما ساختار را در اینجا بگونه‌ای بکار می‌برید که برابر با محصول می‌شود یا اینکه حاصل آن، تحقیر و تجلیل است؟ یعنی آیا محصول آن، تحقیر و تجلیل اجتماعی است یا محصول آن، خود ساختار است؟
(س): در اینجا یک سطح از محصول نسبت به وضعیت قبل خود ساختارها مطرح است که دوباره محصول آن، تحقیر و تجلیل خواهد بود.

(ج): حال سؤال این است که آیا محیطها برای ساختن فرد، اصل است یا «هوش، حافظه و پذیرش»؟ آیا محیط را می‌توان لااقل بعنوان یکی از محورهای برونی که برون را نشان می‌دهد دخیل دانست بگونه‌ای که بتواند تغییر پیدایش وضعیت فکر مردم را صورت دهد؟ چرا که بالاخره یکطرف، جامعه است که در آن تقسیماتی را ذکر کرده‌اید و ما نیز آنرا پذیرفتیم و یکطرف هم قطعاً انسان و فرد است یعنی تقوی حتماً وجود دارد.

(س): اما بحث این است که کدامیک متغیر اصلی است؟

۵ - بررسی احتمالاتی در خصوص انسان، جامعه، جهان بعنوان متغیر اصلی (تقسیم جامع فرهنگ)

(ج): بلا اشکال است که متغیر اصلی را جامعه را و متغیر تبعی را جهان (طبیعت) و متغیر واسط را هم انسان بدانیم. اما بهتر است که از «انسان، جامعه و جهان» سخن بگوییم یا بر عکس، از «جامعه، انسان و جهان»؟
هکذا شکل سوم آن هم می‌تواند «جهان، انسان و جامعه» باشد. بالاخره کدامیک اصل است؟

(س): چون موضوع انقلاب فرهنگی، یک موضوع اجتماعی است لذا قطعاً جامعه، اصل است و طبیعت، تبعی خواهد بود.

(ج): اگر چنین است پس انسان را حتماً بایست بیاورید. محوری را که شما برای جامعه آوردید در اینجا می‌پذیریم اما محوری را که بر فرد اثر می‌گذارد آیا روی این آثار - یعنی محصولات، مفاهیم و انگیزشها که محصول ساختارها هستند - می‌آید یا اینکه روی ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» مطرح می‌شود؟ (س): اگر انسان اصل باشد چون ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را برای جامعه فرض می‌کردیم دیگر نمی‌تواند برای بستر پرورشی فرد مطرح شود.

(ج): یعنی شما می‌خواهید بفرمائید که ما یک عامل اجتماعی و یک عامل طبیعی داریم.

(س): مثلاً عوامل را می‌توان سه دسته دانست که عامل سوم هم خود انسان است و عامل انسان محسوب می‌شود.

(ج): اما آیا همین، عامل طبیعی است؟ یعنی آیا محصولاتی را که جامعه درست می‌کند بگونه‌ای است که رابطه شما را با طبیعت می‌سازد؟

(س): بله. محصولات که همان تکنولوژی و ابزار است و محصولات مصرفی و نیز مفاهیم که دسته‌ای دیگر از محصول اجتماعی هستند به نحوه دیگری ارتباط برقرار می‌کنند.

(ج): اما این ارتباط، با انسانهاست.

(س): یعنی طرف مقابل آنها دیگر طبیعت نیست بلکه اختیار است.

(ج): بله. و یک نحوه اختیار هم با خود جامعه است که بحث انگیزشی در همین جا مطرح می‌شود. پس سه

دسته ارتباط صورت می‌گیرد. اما آیا اینها مقدم است یا ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی»؟ اگر بنا باشد سه صفحه بنویسیم حتماً یک صفحه آن مربوط به جامعه است و آنچه هم شما در اینجا آورده‌اید صحیح است مثل آنکه گفته‌اید این، هوشمندی جامعه را کنترل می‌کند. و یک صفحه هم قرار است نوشته

شود تا ببینیم چگونه می‌توان وضعیت انسان در بستر پرورشی او را ارائه داد؟

(س): بنظر می‌رسد جامعیت اینها بسته به این است که مثلاً وقتی مفاهیم را می‌گیریم کلیه قوانین «نظری، کاربردی و عینی» و نیز کلیه محصولات و ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را پوشش می‌دهد.

(ج): ولی محصولات را نمی‌پوشاند! چه اینکه شما نیز برای محصولات، امری دیگری را می‌آوردید و اثر طبیعت را در این خصوص فرم دادید لذا ساختار اجتماعی در اینجا مطرح نیست.

(س): صحیح است. اما انگیزش، مربوط به چه امری بود؟

(ج): شاید بتوان کل ساختارها را در انگیزش آورد.

(س): بحث بر سر این است که وقتی ما این دسته از مفاهیم را در اینجا اصل قرار می‌دهیم در واقع قصد داریم آنرا منعکس کنیم.

۱/۵ - اصل بودن جامعه در بحث فرهنگ

(ج): سؤال این است که چه چیزی را بایست اصل قرار داد؟ آیا «هوش، حافظه و پذیرش» اصل است؟ آیا آنچه که در بحث فرهنگ موضوعاً بود بدون آن بود که فرهنگ را بصورت فردی تعریف کنیم؟

زمانی که ما می‌خواهیم فرهنگ را تغییر دهیم بایست از چه امری آغاز کنیم؟ بله یک محور، جامعه است ولی یک محور هم انسان و یک محور هم طبیعت است. البته می‌توان انسان را حذف کرد و فعلاً در این دوره از بحث، سخن از این محور نگفت و مثلاً تأکید کرد که فعلاً روبروی ما وزارت علوم است که ربطی به وزارت اقتصاد و دارائی و یا محصولات و مدیریت و... ندارد. طبعاً این یک بحث خاص فرهنگ - و نه بحث عام فرهنگ - است.

(س): سؤال شما این بود که علت پیدایش فرهنگ و محور در اینها چیست؟

(ج): شما گاهی می‌توانید بگویید سهم تأثیری که اقتصاد در فرهنگ و یا سیاست در فرهنگ دارد چیست؟ ولی گاهی هم می‌گوئید در محدوده وزارت علوم، آن مرجعی که باید این طرح را امضاً کند اینها نیستند. یعنی صرفاً وضع فرهنگ بالنسبه به بحث‌های آموزشی و پژوهشی مطرح می‌شود.

(س): شما نکته دقیقی را مطرح می‌فرمائید چرا که بعداً اگر قرار است موضوعی را در مسئله انقلاب فرهنگی پیگیری کنیم گاهی است که می‌گوییم طرف ما در مقام اجرا، ستاد انقلاب فرهنگی، آموزشی عالی و حوزه است و گاهی است که می‌گوئیم دولت است و... که در هر حال این قضایا با هم متفاوت خواهد بود.

(ج): اگر قرار شد شورای عالی فرهنگ، متولی باشد بایست حتماً به این سمت برود که فرهنگ را در هر سه امر ببیند. و اگر قرار شد وزارت علوم باشد بایست در آن مسیر گام بر دارد و صرفاً باید بخش پژوهش را ببیند.

آقای علیپور: چون موضوع ما فراگیر است و بعنوان انقلاب فرهنگی مطرح است لذا بایست در عالیترین سطح مورد توجه قرار گیرد.

حجت الاسلام رضائی: گاهی طرح را بزرگ گرفته‌ایم و می‌گویند قرار است که در بزرگترین میدان آن پیگیری شود و سپس می‌گوییم می‌توان طرح را کوچک کرد که اگر برای وزارت علوم باشد صرفاً بایست همین بخش میانی را عمل کنند. و اگر برای بخش مجریان کشور باشد صرفاً همان بخش اقتصادی را عمل کنند.

آقای علیپور: ما در این طرح، عالیترین سطح کشور را بایست بعنوان کار فرما فرض کنیم.

(ج): البته معنا ندارد که متصدی انقلاب فرهنگی صرفاً یک وزارت خانه باشد لذا مثلاً بایست شورای عالی انقلاب فرهنگی باشد که در آنجا کلیه وزارت خانه‌های فرهنگی و احیاناً بخشهای دیگری را که مرتبط با موضوعند حاضرند و رئیس آن هم رئیس قوه مجریه است. پس بایست چگونه تقسیم کرد؟

حجت الاسلام رضائی: باز سؤال مطرح می‌شود که کدامیک از این محورها اصل است؟

(ج): همه اینها اصل است. یعنی بایست بتواند تمامی اینها را پوشش دهد. اگر محصولات اقتصادی را هم محیط فرهنگ ساز محسوب می‌کنیم آنها را نیز بایست بحساب آورد. خصوصاً که این بحث امروزه در جامعه رایج شده است و از فرهنگ تکنولوژی بحث می‌کنند.

(س): اما در جدول تنظیمی، «هوش، حافظه و پذیرش»، اصل و محور قرار گرفته است.

(ج): بله اما برای متغیرهای تغییر کل.

(س): «هوش، حافظه و پذیرش» بعنوان فرهنگ موضوعاً محسوب می‌شوند. و اما موضوعات آن هم همان قوانین نظری و... و کلیه نسبت‌هایی که در جامعه است و باشد. اینها چیزی جز ابزارهای منطقی جامعه بنا به تعبیر حضرتعالی نیست.

(ج): حال کسی ممکن است احتمال دیگری را مطرح کند و سه ساختار را بعنوان موضوعات

اجتماعی فرهنگ قرار دهد. یعنی ساختار و نظام سیاسی کشور، دارای فرهنگی است و فرهنگی را هم بدنبال دارد و هکذا نظام فرهنگی نیز فرهنگی را در پی دارد. حال آیا می‌توان گفت که این ساختارها، موضوعاتند نه منطقها؟ سپس از محصولات و آثار تمدنی فرهنگ سخن بگوئید به اینکه در داخل چه رخ می‌دهد تا هوش در خدمت این ساختارها قرار گیرد؟ قطعاً اگر بخواهید داخل آنرا ملاحظه کنید قطعاً ساختارها و قوانین علمی نیز وجود دارند.

۲/۵ - اصل بودن قوانین و منطقها در تغییر فرهنگ اجتماعی

(س): آیا منظور شما داخل محصولات است؟

(ج): خیر! منظور این است که چگونه هوش به ساختارها می‌رسد؟ در جواب هم می‌گوئید که این امر از قوانین و منطقها گذر می‌کند.

(س): اما این که همان واسطه است.

(ج): خیر! سؤال این است که گاهی بزرگترین تقسیمات را انجام داده و حذف می‌کنید. حالا آیا بایست منطقها را بیاورید؟ شما گفتید که هوش برای جامعه بعنوان یک وصف و نتیجه محسوب می‌شود اما آیا صحیح نیست که بگوئید ساختار هست بدنبال ساختار هم محصولات می‌باشد؟ این سخن چه تفاوتی با آنچه شما انجام داده‌اید دارد؟ شما در این جدول بعنوان یک دسته از ساختارها قوانین «نظری، کاربردی و عینی» را ملاحظه کرده‌اید و برای رسیدن به ساختار یک مجرا ایجاد کرده‌اید.

آقای علیپور: بنظر می‌رسد که بایست اسم قوانین را عوض کنیم و بجای آن ساختار منطقی بگذاریم.

(ج): بلا اشکال است. حال آیا اینها جز بخشهای جزئی کار است؟ و اگر بخواهیم سر فصلهای اصلی را ببینیم آیا بایست از «هوش، پذیرش و حافظه» استفاده کنیم؟ اصلاً در یک فرض دیگر آیا می‌توان اینها را حذف کرد یا خیر؟ آیا می‌توان از «قوانین نظری، کاربردی و عینی» - یعنی منطق «نظر، عمل و عینیت» - و سپس از ساختارها و نهایتاً آثار آنها سخن گفت؟

(س): یعنی شما فرهنگ موضوعاً را بجای «هوش، حافظه و پذیرش»، منطق می‌دانید.

(ج): می‌توان آنها را ابزارهای منطقی نامید. آیا می‌توان به صفت نیابرد؟ اینکه هوش در انسان و جامعه وجود دارد امری صحیح است که علت تکامل نیز هست ولی آیا می‌توان فرهنگ را از زاویه ظرفیت توسعه فرهنگ، به احکام توسعه آن ملاحظه کرد یا اینکه بایست فرهنگ موضوعاً را که در اینجا ملاحظه می‌کنیم از ساختارها و ابزارها و محصولات فرهنگ ساز نیز سخن بگوییم؟

حجت الاسلام رضائی: اگر وصف «فرهنگ سازی» را برای تمام اینها اصل قرار دهیم منطق نیز فرهنگ ساز خواهد بود.

(ج): من هم جای «هوش، حافظه و پذیرش» را عوض کردم.

(س): اما شما اکنون آنرا با قید فرهنگ سازی می‌آورید و از فرهنگ سازی سخن می‌گوئید حال اگر چنین باشد محصول نیز فرهنگ ساز است.

(ج): پس بایست آخرین قسمت را محصول بیاورید.

(س): عرض من هم این است که این امر صحیحی است. یعنی اگر فرهنگ سازی را اصل قرار دهیم محصول نیز فرهنگ ساز است همانگونه که ابزارهای منطقی، فرهنگ سازند.

۳/۵ - هوش، حافظه، پذیرش متغیر کل فرهنگ در جریان توسعه نه انقلاب فرهنگی

(ج): و در سطح بالاتر هم می‌توان چنین گفت. لذا این نیز یک فرض است که «هوش، حافظه و پذیرش» حذف می‌شود.

آقای علیپور: این حالت، بیشتر به ذهن نزدیک است.

(ج): اما فرق این دو حالت در چیست؟ گاهی ما استراتژی درست می‌کنیم و موضوع متغیر را هم مورد لحاظ قرار می‌دهیم که قطعاً این سه امر هستند چرا که بر منطق، حکومت دارند. کما اینکه در انسان نیز چنین است که بایست ظرفیت «اراده» را بالای سه قوه «سنجیدن»، «عاطفه یا اعتقاد یا حساسیت داشتن» و بالاخره «حس کردن» قرار داد. اما گاهی اصلاً نمی‌خواهیم در این باب سخن بگوئیم و صرفاً در باب انقلاب در آنچه هست بحث می‌کنیم.

(س): یعنی افزایش (هوش، حافظه و پذیرش) اجتماعی، موضوع بحث نیست.

(ج): یعنی موضوع جریان توسعه است.

(س): و در مرحله بهینه هم به آن می‌رسیم.

(ج): احسنت!

(س): این امر به ذهن نزدیکتر است.

۴/۵ - قوانین نظری، کاربردی و عینی اصل در تغییر ساختار فرهنگ

(ج): حال شما بایست در اینجا قوانین «نظری، کاربردی و عینی» را بجای «هوش، حافظه و پذیرش» قرار دهید.

(س): طبعاً تلائم این امر با مباحث قبل بیشتر است که می‌فرمودید ساختارهای فرهنگی بایست مورد تغییر قرار گیرند و این در صورتی است که ما قوانین را بعنوان ساختارهای فرهنگی قلمداد کنیم.

(ج): پس در اینجا چنین می‌نویسیم: منطق نظر (ساختار نظری) - منطق کاربردی (ساختار کاربردی) و منطق عینی (اجرائی).

حجت الاسلام رضائی: آنچه را که در مورد علت پیدایش و تکامل بیان فرمودید این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که گاهی علت تکامل را در «هوش، حافظه و پذیرش» می‌دانید.

(ج): این مطلب را بایست در متغیرهای کل فرهنگ در جریان توسعه بیاورید.

(س): در جریان توسعه هم از علت تکامل سخن می‌گوئیم.

۵/۵ - تغییر ساختارها موضوع انقلابست نه توسعه ساختارها

(ج): ولی انقلاب در چه امری صورت می‌گیرد؟

(س): زمان وقوع انقلاب دیگر بحث از توسعه نیست بلکه بحث از ساختارهای موجود است.

(ج): اما چه نهادهائی بایست تغییر کند؟ مثلاً در «حوزه» می‌گوئید بایست علم اصول و کلام تغییر کند.

حال اگر مطلب بالا را گفتیم آیا صحیح است که سه ساختار «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را در اینجا ذکر کنیم؟

(س): منزلت این سه ساختار نسبت به محصولات، اشرف است.

(ج): آیا این ساختارها، ارتباط بین انسانها را نشان می‌دهند؟

(س): ساختارهای سیاسی این چنین است.

(ج): آیا ساختارهای فرهنگی نیز چنین است؟

(س): بله چون در آنجا هم توزیع اطلاعات بین انسانها صورت می‌گیرد و در حالی که در ساختار سیاسی، توزیع قدرت بود و در ساختار سوم هم توزیع امکانات می‌باشد.

۶ - بررسی مُد یا مرغوبیت اولین محیط اجتماعی فرهنگ

(ج): اما در مورد «انگیزشها» چه می‌فرمائید و چه معادلی را برای آن قرار می‌دهید؟ هر چند که قبلاً از معادل‌هائی همچون گرایش، ارزش، حساسیت و... سخن گفتیم.

(س): آیا نمی‌توان «گرایش، بینش و دانش» را بالا گذاشت؟

(ج): خیر! چرا که قرار است «حاصل» ملاحظه شود و حاصل امر هم در اینجا «مفاهیم» است که مردم هم آن را درک می‌کنند و آنرا مثل یک کلمه و لغت می‌دانند.

(س): شاید مناسب باشد که معادل آنرا پسند اجتماعی یا پذیرش گذاشت. البته انگیزش، پائینتر است. در هر حال حساسیت و انگیزش، چندان تفاوتی ندارد. اما در شکل اجتماعی آن بگونه‌ای دیگر است.

(ج): در شکل اجتماعی، بعنوان محصول است که مثلاً مردم می‌گویند مدّ شده است و در هر صورت امری را قبول می‌کنند. مثل اینکه می‌گویند این عینک، یک محصول اجتماعی است و برای مفهوم هم مفهوم «دو» را نسبت به مفهوم «چهار» و خود مفهوم «نسبت» آنها مثال می‌آورند که همگی را هم یک محصول اجتماعی می‌دانند. حال سؤال این است که این انگیزشها چیست؟

آقای علیپور: منظور شما حتماً محیطی است که برانگیزاننده است.

(ج): بله. یعنی محصول، امری است که تحریک می‌کند.

(س): و خود بخود محیط تجلیل و تحقیر ایجاد می‌کند که من به یک سمت بروم و یا به سمت مقابل آن بروم.

حجت الاسلام رضائی: خود ساختارهاست. یعنی نمونه اجتماعی، همان ساختارهای جامعه است که محصول آنها بصورت علاقه و پسند و نفرت و تجلیل و تحقیر ظاهر می‌شود. لذا ساختارهای بیرونی بعنوان یک نماد - همچون مفاهیم - مطرح می‌شوند که قبلاً نیز بحث آن گذشت.

آقای علیپور: یعنی همان شرائط محیطی که انگیزش ساز است و در واقع محیط انگیزشی را ایجاد می‌کند. پس عنوان عام آن می‌تواند همان محیط انگیزشی باشد که در حقیقت مشخص می‌کند افراد به کدام سمت بروند و به کدام جهت، متمایل باشند. لذا تمایل یا گرایش که برای فرد ایجاد می‌شود در همین راستا قابل تفسیر است. و اگر هم منظور شما محیط انگیزشی باشد حتماً این مهم را از طریق هنجارهای اجتماعی صورت می‌دهد. یعنی زمانی که کسی را بعنوان مجرم، مستحق عذاب و حبس می‌دانند در واقع قبلاً او را به عنوان شکننده هنجارهای مورد پذیرش اجتماع محکوم کرده‌اند. لذا هنجار شکن، سزاوار تحقیر است و شخص بهنجار را هم سزاوار تجلیل می‌دانند. لذا محیط انگیزشی جامعه، هنجارهای اجتماعی است. البته گاهی هم به هنجارها از بعد ارزشی و به عنوان نظام ارزشی نگاه می‌شود لذا می‌توان عنوان تحقیر و تجلیل را بر آن بار کرد.

(ج): یعنی باید دید مقبولیت و مشروعیت و مرغوبیت و حاصل هنجارها و قبول و رغبت اجتماعی چیست و اینها محصول چه چیزی است؟ اصولاً هنجارها، چه محصولی را نتیجه می‌دهند؟ آیا آنها بصورت یک کارخانه عمل می‌کنند؟ اگر بله محصول آنها چیست؟

(س): محصول آنها جهت دادن به رفتار انسانهاست.

(ج): این اثر دوم است اما اثر اول آن چیست؟ مثلاً لیوان، محصول یک کارخانه است و اثر آن هم در ارضاً انسان با جهان ظاهر می‌شود. چه اینکه اگر رغبت اجتماعی و مرغوبیت را حاصل هنجارها بدانیم به این معناست که چیزی مرغوب و چیزی دیگر مردود می‌شود. پس مرغوبیت، در مقابل مردودیت قرار می‌گیرد. یعنی اموری پس از مدت زمانی، دَمده می‌شود. آیا می‌توان از مطلوبیت و مرغوبیت اجتماعی و مرغوب - همچنین مفهوم - سخن گفت؟ البته مطلوب آن است که بایست طلب شود و بدنبال آن برویم تا آنرا بدست آوریم. پس مطلوبیتها، یک نوع طلب بشمار می‌روند. ولی مرغوبیت، موضوع رغبت است.

حجت الاسلام رضائی: بنا شد که در جامعه این سه امر را از سنخی خاص پیدا کنیم. مثلاً وقتی که از مفهوم سخن می‌گوئیم بعنوان یک امر تجسّدی بشمار می‌رود و همه را هم از جنس و مفهوم و محصول می‌دانیم. ولی زمانی هم که از مرغوب سخن می‌گوئیم باز در مفهوم جای دارد همچنانکه در کالا و محصول نیز جای دارد.

(ج): بلا اشکال است که این سه امر با یکدیگر ناظر باشند. ولی رغبت، در عین آنکه خود موضوعاً قابل لحاظ و تشخیص است ممکن است گفته شود که دسته‌ای از مفاهیم، مفاهیم مرغوب نیست. مثل زبان خاص کلیله و دمنه که هر چند یک مذاکره هنری را به تصویر کشیده است اما امروزه یک زبان مرغوب بشمار نمی‌رود. هکذا زبان قابوس نامه که آن نیز چنین است. در هر حال مرغوب، بمعنای مورد قبول و مورد پسند و پذیرش است.

پس رغبت نیز به پذیرش، اضافه شد یعنی وقتی پذیرش صورت گرفت مرغوب می‌شود. مهندس دانشمند: از مقبولیت نیز می‌توان استفاده کرد چه اینکه در جامعه می‌توان از مقبولیتهای اجتماعی سراغ گرفت که امری را قبول کرده‌اند.

(ج): بله. اما مقبول با مرغوب چه تفاوتی دارد؟ بنظر می‌رسد که مردم از مقبول، روی بر نمی‌گردانند اما نسبت به مرغوبیت، نحوه‌ای از رغبت و تمایل دارند.

آقای علیپور: در مقبولیت، روی برگرداندن وجود ندارد همچنانکه به آن هم سوق پیدا نمی‌کنند. ولی مرغوب، امری است که مردم به آن تمایل دارند.

(ج): کلیه مدلها، مرغوبیت اجتماعی است. یعنی یک مد، موضوع رغبت قرار می‌گیرد. حال با تبلیغات باشد یا امری دیگر.

حجت الاسلام رضائی: شما می‌فرمائید که محصول نسبتها - یعنی خروجی آن - مفاهیم است و فرقی هم نمی‌کند که کدام دسته از مفاهیم باشد.

(ج): آیا ساختارهای سه گانه رویهم، منتهجه تبدیلی آن نیستند؟

(س): محصول این ساختارها چه امری است؟

(ج): محصول آنها بایست مرغوبیت، مفهوم و محصولات اجتماعی و عینی باشد. به تعبیر دیگر رغبت اجتماعی در هر صورت تغییر پیدا می‌کند.

(س): هم اکنون، مرغوبیت را در مباحث اقتصادی هم بکار می‌برند ولی بعد اجتماعی مقبولیت، قویتر است.

مهندس دانشمند: بنظر می‌رسد که در جامعه هیچیک از اینها رایج نیست چرا که برای بخشی از جامعه، یک امر مطلوب است و برای بخشی دیگر مقبول است و برای بخشی هم همان امر، مرغوب است و این هم مرتباً در حال تغییر است. لذا یک واژه نیست تا بگوئیم مطلوبیت، امری است که جامعه دنبال آن است چرا که بخشی از جامعه، در یافته است و حرکتی را هم صورت داده است.

(ج): اینجا بهتر است که هر دو عنوان را بنویسیم.

(س): بهتر است «گرایشها» را که عامتر است بنویسیم. یعنی گفته می‌شود. گرایش یک جامعه چیست؟

(ج): در گرایش، عام کردن است و در اینجا تبدیل آن به واحدهای کوچک است. یعنی شما در کثرت، ملاحظه می‌کنید و از مرغوبیت سخن می‌گوئید. به تعبیر دیگر شما نام جنسی را می‌گوئید که به واحدها و محصولاتی تبدیل شده است که می‌توان آنرا گرایش داد و وارد منتهای نهایی کرد.

حجت الاسلام رضائی: زمانی که انقلاب صورت می‌گیرد دسته‌ای از گرایشهای مردم در جامعه به شکل اجتماعی، حذف می‌شود و دسته‌ای دیگر جایگزین آنها می‌شود. حال زمانی که این گرایشها در جامعه می‌آید نمود پیدا می‌کند و در اموری، ساختارهایی ایجاد می‌شود. مثلاً مساجد و تکایا توسعه پیدا می‌کنند و بسیج و کمیته‌ها و... ایجاد می‌شوند که همگی نمایانگر علاقه‌های جامعه هستند. حال آیا وقتی می‌خواهیم بصورت نمادی بحث کنیم آیا غیر از ایجاد ساختارها را می‌توان متذکر شد؟

(ج): نظام ارزشی، حساسیت را در عینیت ایجاد می‌کند و سپس رغبت شما را در حدّ خاصی، تعریف می‌کند. آقای علیپور: چرا مرغوبیت را بایست در اینجا به تنهایی بیاوریم چرا که در آن سطح کارائی قرار است در مورد محیط فرهنگ ساز سخن بگوئیم؟

(ج): به تعبیر دیگر پسند اجتماعی را در شکل مفردات - و نه در شکل ترکیبات - آن ملاحظه می‌کنیم.

(س): اما بایست مرغوبیت را مقید به قید دیگری بکنیم.

(ج): و آن هم «مقبولیت» است.

(س): بنظر می‌رسد که مرغوبیت نسبت به مقبولیت، اصحّ است چرا که در مرغوبیت، معنائی هست که حاکی از تمایل انسان به آن جهت است که بر اساس یک تمایل و انگیزش دورنی صورت می‌گیرد ولی همین مرغوبیت نمی‌تواند به تنهایی محیط مرغوبیت ساز را بوجود بیاورد چرا که ما در این سطح می‌خواهیم در خصوص محیط مرغوبیت ساز و مفهوم ساز سخن بگوئیم.

(ج): نسبت به این سؤال، دقت بفرمائید. اصولاً محیط مفهوم ساز، برای کمیت - و نه کیفیت - چگونه محیطی است؟ گاهی می‌گوئید تغییرات این کارخانه، محصولات جدیدی را ارائه می‌دهد. و گاهی هم

می‌گوئید خود این محصول، در افراد چه اثری را در پی دارد؟ این دو حرف است. چرا که گاهی وحدت آنرا ملاحظه می‌کنید که عموم جامعه در اینجا مطرح نیست لذا بایست در بخشهای دیگری وارد بحث شد. کما اینکه در اینجا - یعنی منطقیهای «نظری، کاربردی و عینی» - جز بخشهای تخصصی و نه عمومی محسوب می‌شود. یعنی گروهی از جامعه در اینجا هستند و این امور هم قطعاً در شخصیت آنها مؤثر است. و البته همین امور بنوبه خود محصول اجتماعی محسوب می‌شوند اما این واقعیت در شکل تاریخی - و نه اجتماعی - آن برای هوش و حافظه مطرح می‌باشد که البته آن امور، متأثر نیز هستند.

اما گاهی از بافت محصولات و مفاهیم سخن می‌گوئید که دیگر قصد ندارید تکامل تاریخی را ملاحظه کنید بلکه صرفاً «محیط» را می‌بینید. مثلاً بافت مد و رواج یک اخلاق در جامعه چگونه است؟ البته ما در اینجا کلمه «مد» را نیاوریم و بجای آن از مرغوبیت استفاده کردیم به اینکه این امر، موضوع رغبت است. هکذا کلمه «مدرن» را که بکار می‌برند قصد دارند که این سه امر را در قالب مدرنیته معنا کنند و این سه هم چیز جز محصول و مفاهیم و مد (مرغوب) نیست. آنها قصد دارند اینها را رویهم یک طلب جدید آنها برای عموم جامعه و نه صرفاً بخش تخصصی آن معنا کنند. آنها این را یک بستر عمومی می‌دانند. حال شما با این واقعیت چه می‌کنند؟ فکر می‌کنم

که تا همین اندازه که راجع به فرهنگ بحث کردیم کافی باشد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

**سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون
مدیریت توسعه فرهنگی**

جلسه پژوهشی : ۱۳

سازمان مدیریت صنعتی
بهمن ۱۳۷۹

« مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی »

استاد و مشاور عالی : حضرت حجه الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی (ره)

شرکت کنندگان در جلسه: آقایان مهندس مرعشی، علیپور، حجه الاسلام رضائی.

تاریخ جلسه : ۱۳۷۹/۴/۱۴

شماره جلسه : ۱۳

ویرایش محتوایی و عنوانگذار: حجه الاسلام عبدالعلی رضائی

کنترل و بهینه نهائی: حجه الاسلام عبدالعلی رضائی

حروفچینی و صفحه آرائی : سید مرتضی حسینی

تاریخ انتشار :

فهرست

شماره صفحه	عنوان
۴	۱- بررسی ضرورت ناهنجاریها در سه سطح نقد، نقض و طرح
۵	۱/۱- بررسی ناهنجاریها در نظام کارشناسی کشور
۶	۱/۲- بررسی ضرورت نقد و معنای آن
۷	۱/۲/۱- بررسی معنای ضرورت در مقام ثبوت و تحلیل آن
۷	۱/۲/۲- بررسی معنای ضرورت عمل و الزام
۷	۱/۳- کیفیت تبدیل شدن نقد ناهنجاریها به نقض ناهنجاریها
۸	۱/۴- ضرورت نقد ساختارهای عینی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در سطح نقد ساختارها
۸	۱/۴/۱- عدم وجود هماهنگی بین نظام ارزشی، نظام فکری و نظام اجرایی در ساختارهای عینی
۱۰	۲- بررسی سطوح سوالات در تنظیم پرسشنامه برای دستیابی به علل ناهنجاریهای ساختاری نظام
۱۲	۳- کیفیت همکاری با مراکز پژوهشی در عمل نقد
۱۳	۴- انجام سه سطح از نقد متناسب با مقدمات طرح
۱۳	۵- همکاری با مراکز پژوهشی از طریق ارائه مدل، مشاوره و ارزیابی نقدهای آنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه : ۱۳

تاریخ : ۱۳۷۹/۴/۱۴

عنوان اصلی بررسی سطوح نقد و تشریح معنای نقد و نقض در طرح شبهه شناسی

۱- بررسی ضرورت ناهنجارها در سه سطح نقد، نقض و طرح

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره پاسخ به سئوالی پیرامون زمان بندی بود. در سطر جدول، ضرورت، موضوع، هدف و در ستون نیز مرحله نقد، نقض، طرح نوشته می شود. حال روی هم ۹ تا عنوان داریم. زیر کل جدول خطی کشیده و ۳ تا عنوان را با خط قرمز مرقوم بفرمائید. سطر اول پیرامون مسائل و ناهنجاریهای قابل دسترسی ساده می باشد، سطر دوم شامل بررسی متغیرها، علل و ریشه های بنیانهای ناهنجاری اجتماعی است. سطر سوم بررسی راه حل هایی در تغییر بنیانها و انقلاب عواملی که منشأ ناهنجاری در تمامی ساختارهای جامعه گردیده است، می باشد.

حال موضوع سطر اول ما یا به عبارت دیگر مسائلی که ما در اینجا برای کارکردن لازم داریم، روشن شده است.

۱/۱- بررسی ناهنجاریها در نظام کارشناسی کشور

آقای علیپور: ابتدا ضرورت بررسی ناهنجاریهای اجتماعی را بعنوان معلولها داریم. در باب انقلاب فرهنگی هستیم، ریشه یا حداقل یک بعد بسیار مهم ناهنجاریها ناشی از عوامل فرهنگی می‌گوئیم برخوردارهایی که بین کارشناسی بوجود آمده یا می‌آید، ارزشها، کارآمدی را از کارشناسی می‌طلبد. کارشناسی هم ارزشها را به عنوان موانع کار آمدی ذکر کرده که تقریباً در این زمینه پرچمدار هم پیدا کرده است. یعنی این را کارشناسی‌ها به گردن رهبری، روحانیت و ... می‌اندازد و می‌گوید اینها اساس خرابی کار است. آنها هم در مقابل، زیر بار این حرف نمی‌روند و می‌گویند این افکار غربی و زندگی غربی است. باصطلاح تفسیر اینها با ارزشها است و می‌گویند کارشناس‌ها می‌خواهند به بهانه کارآمدی، دین را زیر سؤال ببرند. بررسی این مسائل منجر به تحقیق میدانی می‌شود و می‌توان جمع‌آوری مقالات، دسته‌بندی و ... را در شکل‌های مختلف انجام داد. می‌توان الفبایی انجام داد و استدلالهای درونی و تحلیلهایش را طبقه‌بندی کرد، اصلاحاتی را که به کار می‌برند، مشخص کرد و نشان داد که چند هزار بار، در چند رسانه جمعی و از طرف چند نفر به جامعه گفته شده است یک عوامل بیرونی فرهنگ هم داریم که وضعیت اعتقاد و سیاست است باید اینها را هم در همین روبناها مشاهده کرد. مثلاً نیروی کار چگونه است؟ تامین چه نسبتی دارد و ... باید اینها را معین کرد و گفت: عبارت دیگر، معلولها و ناهنجاریها چه بستریهایی دارد؟ عوامل درون‌زا و برون‌زای آن چگونه است؟ دستگاهی که بخواید فرهنگ را ببیند، خرج کردن برای همین سطح هم سطح خوبی است یعنی حداقل از شکل برخورد سطحی سیاسی در می‌آید و دیگر اینکه عوامل درون‌زا و برون‌زای این جامعه در مسئله ناهنجاریها چه چیزی است. با اطلاع در طرح توجیهی‌اش طبیعتاً در این مطلب یک پیش‌فرض‌هایی است. باید بگویم ناهنجاریها، ناهنجاری‌های ابزاری در هماهنگ‌سازی است. حال لزومی ندارد. در ابتدای کار سراغ منطق رفت ولی گفته می‌شود اینها نمی‌توانند با هم تفاهم پیدا کنند. روحانیت کارشناس را به غرض ورزی متهم می‌کند و می‌گوید غرضش این است که کشور را به کفرستان تبدیل کند و کارشناس هم به روحانیت متعجب بودن را نسبت می‌دهد. فرهنگ چنین جامعه‌ای دچار بحران است. نمی‌توانند حرفشان را به یکدیگر بزنند، دو کشور مخالف، بیشتر می‌توانند با هم صحبت کنند اما اینها در یک حالت درگیری هستند. این را می‌توان زمان بندی کرد. آیا می‌توان طرح انقلاب فرهنگی را زمان بندی کرد؟ می‌توان تعداد روزنامه‌ها، مجلات و تعداد مقالاتی را که نوشته‌اند معین کرد، عنوان بندی کرد و استدلال‌هایشان را دسته‌بندی کرد، منافات را حذف کرد، آمار گرفت و تحقیقات میدانی انجام داد همانطور می‌توان روی عوامل برون‌زا یعنی الگوی مصرف را طبقه بندی کرد یعنی نسبت سبد کالا، سبد کار،

نیروی کار، نحوه درآمد و هزینه را مشخص کرد یعنی در حقیقت میدان تحریک را تعیین کرد، می توان بخش سیاسی را آورد و مورد بحث قرارداد، نحوه پیدا یعنی قدرت تصمیم گیری و توزیع اختیار را معین کرد. حال اگر بخواهیم سطح اول را انجام دهیم، همزمان با این جلسه می توان یک کاری را آغاز کرد و ضرورتی ندارد که منتظر شویم تا این کار تمام شود. می توان سئوال های تبیینی اش را هم موضوع و دستور کار قرارداد حتی به نسبت هایی حوادث روبنائی را هم پیش بینی کرد (رو بنائی و نه زیر بنائی) مثلاً از نظر سیاسی تا به حال می گفتند آقای ناطق مانع کار مجلس است حال که مجلس دست جبهه مشارکت است حالا می گویند قوه قضائیه و باصطلاح بحث ارزشی ها مانع می باشد این دقیقاً روشی است. درگیری بین کار آمدی و ارزشی است. ارزشی گراها به این کم توجه می کنند و کم بها می دهند، باید برایشان مشخص کرد و بصورت روبنائی نشان داد. که در دسته بندیهای بعدی که شما از اطلاعات بدست خواهید داد (چون یک سری اطلاعات خام در اختیار دارید) شما می گوئید که اینها را چگونه دسته بندی کنید، در مسیر فرایند نوعی از تسلط برای دوستان فراهم می شود، دیگر هم اینکه ان شاء الله بعد از اینکه این روش کار آمدی خود را نشان داد حتماً پس از آن مراجعاتی خواهیم داشت که از چه روش و پایگاه منطقی به این مطلب که کار آمدی را داشت رسیدید. به نظر من زیاد روی پایه های روشی و منطقی نباید ایستاد و عمیق نشویم، از جهت پایه های منطقی و روشی سیر بحث را به حضرتعالی می سپاریم و بدنه اجرائی این طرح مکلف است که طی یک برنامه ای آن اطلاعاتی را که شما لازم دارید مثلاً از کتابخانه برایتان فراهم بکند.

دستور جلسه این هفته ما در مورد یک سطح نقد است، بررسی این تعریف اجمالی که در این سطح داده شده، فرض پایه ای این سطح، روش این سطح و اصلاح اینها و اینکه ما چگونه می توانیم ضرورت نقد، موضوع، نقد و هدف را تبدیل به سئوال کنیم یا احیاناً شما سئوال را مشخص کنید.

۱/۲- بررسی ضرورت نقد و معنای آن

حجه الاسلام و المسلمین آقای حسینی: بحث ضرورت نقد است آیا لازم است نقد کنیم، این ضرورت، اجتناب ناپذیر می باشد یعنی الزام محیط است. هر جا کلمه ضرورت را بکار می بریم امتناع است.

۱-۲/۱- بررسی معنای ضرورت در مقام ثبوت و تحلیل آن

یک وقت بحث ضرورت و امتناع را عقلی بکار می‌بریم یعنی بحث نظری است یا ضرورت دارد یا محال است و یا حتماً یک نسبتی و وجود دارد یا قطعاً آن نسبت نیست آیا در ضرورت، در نسبت هم می‌توانید همین را بگوئید یا دیگر اگر دومی اش را ندارد چیزی که ضروری است، اجباری است. نسبت بین یک مفهوم نظری یا وجود ندارد. این متعلق به مقام ثبوت است متعلق به مقامی است که تحلیل نظری می‌کند.

۱-۲/۲- بررسی معنای ضرورت عمل و الزام

ضرورت در خارج، شما را به یک کار الزام می‌کند. بحث بود و نبود نیست اینکه بحث این است که ضرورتی محقق است آیا می‌توان ضرورت را به کلمه نقد اضافه کرد، ناچار هستید که نقد کنید، گذر تکامل یک امر محتمل باشد و مجبور به نقد، شوید می‌توانید بگوئید امکان دارد، (ضرورت و امکان وجود)، ولی اگر گفتید که خیر، تکامل برای آدم الزام است آن وقت ضرورت تکامل وضعیت دارد، بصورت بسیار عام برای بهینه، ارزیابی می‌کنیم، یک وقت از اینجا بالاتر است، نقد برای تکامل، ضرورت داشته است انجام ندادیم، نتیجه یعنی خودش را می‌دهد یعنی الزام از مرحله گذشته و به شرایط بحرانی تبدیل می‌شود. یعنی بهینه و هماهنگ سازی نکردید، نارسائیاها را برطرف نکردید، تکامل هم کار خودش را کرد، الزام آن تکامل شد و جامعه را دچار درگیری درونی کرد، آن شکاف‌ها دیگر شکافی نیست که هنوز به چالشی نرسیده باشد، به چالش و به برخورد رسیده است - اینجا هم ضرورت است، می‌توانستید برای ضرورت مرحله اول شواهدی پیدا کنید، ضرورت یعنی از تبدیل شدن به بحران دیگر بر یک ناهنجاریهای، فرسایش‌هایی، درگیری‌هایی شواهد می‌آورد.

۱-۳- کیفیت تبدیل شدن نقد ناهنجاریها به نقض ناهنجاریها

اگر به ضرورت نقد در مرحله بحران هم توجه نشود، جامعه دچار نقض یکدیگر یعنی نفی یکدیگر می‌شود یعنی مرحله نقض در عینیت خودش را نشان می‌دهد قبل از اینکه خودش را بصورت نفی دسته جات نسبت به هم نشان دهد شما می‌توانید بازبینی و بهینه کنید، ضرورت نقد عمر خاصی دارد اگر در تحقیق به آن پرداخته شود به نقض عینی هم بکشد دیگر فرصت تحقیق به این معنا را ندارد. البته هدایت این معنا سه مرحله نقد، نقض و طرح این است که در همه مراحل سطح حضور آگاهانه اجتماعی ارتقاء پیدا کند این بر اساس یک پیش فرض قبلی است که هم تکامل به آن

معتقد باشد و هم وجود ساختارها و نظام‌هایی که نیازهای اجتماعی را برطرف کند. هر دو را قائل باشید آنوقت می‌گوئید که یک ساختار در چه مراحل برای یک مرحله کارآمد است برای مرحله آینده اش چطور است؟ کارآمد نیست.

۱/۴- ضرورت نقد ساختارهای عینی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در سطح نقد ساختارها

حال اگر بخواهیم آن را به سئوالات تبدیل کنیم می‌گوئیم ضرورت نقد، نقد ساختارهای مختلف فرهنگی را داریم یا آنچه را که قبلاً گفته بودیم از تعریف فرهنگ می‌توانیم از همه آن استفاده کنیم بله، باید بتوانیم این را استفاده کنیم اینطور نیست که آنها را در بایگانی گذاشته باشیم می‌توانید بگوئید آیا ساختارهای عینی سیاسی، ساختارهای عینی فرهنگی و ساختارهای عینی اقتصادی قدرت هماهنگ‌سازی دارند؟ یعنی آیا مدیریت خرد، کلان و توسعه برای نظامات عینی جامعه خیلی راحت انجام می‌گیرد مثلاً تمام کارها مثل ساعت منظم است و به موقع و در زمان انجام می‌گیرد یا نه؟

شما شواهدی ذکر می‌کنید می‌گوئید وضعیت بهره‌وری چگونه در جامعه انجام می‌گیرد؟ تولید، توزیع، مصرف اقتصادی چگونه انجام می‌شود؟ مردم از زندگی‌شان راضی هستند؟ دخل و خرج آنها با هم هماهنگ است؟ کار وجود دارد؟ کارآمد شدن افراد سیر منظمی دارد؟ سیر نهادینه شدن اجتماعی دارد یا اینکه ضد اینها را هم در همه آنها آورد گفت که اساساً نهادینه نیست، بوسیله روابط انجام می‌گیرد، ساختارهای ناهنجار پیدا شده است؟ یعنی در ادارات مختلف افرادی وجود دارند که رشوه می‌گیرند، اینها به تدریج با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و این افراد کار غیر قانونی خودشان را با کار غیر قانونی شخص دیگر که در دستگاه متناظر او نشسته است هماهنگ می‌کنند و بناست که این ارباب رجوع به هر دو آنها مراجعه کند که این یک سیکل می‌شود این زنجیره یا سیکلی که شکل می‌گیرد علیه نظام، اهداف برنامه، حقوق کیفی و کمی می‌شود.

۱/۴/۱- عدم وجود هماهنگی بین نظام ارزشی، نظام فکری و نظام اجرایی در ساختارهای عینی

اگر جریان نیاز و ارضاء هماهنگ انجام نمی‌گیرد در امور اقتصادی می‌بینیم مسئله اطلاعات به هنجار است آن جا هم یک دستگاه‌هایی مخصوص قرار دادیم به این مفاهیم، دیدیم آن جا ناهنجاری است، در امور سیاسی هم عین همین است یعنی بعبارت دیگر ساختارهای عینی قدرت هماهنگ‌سازی رفتارهای جامعه را ندارد، صحیح است من بگویم کار با یک نرم افزار منطقی انجام نمی‌گیرد، یعنی نه نظام ارزشی، (تکلیف و حقوق)، نه

نظام فکری (مطلق، فلسفه و علوم) و نه نظام اجرائی، سامان یافته کار نمی کنند. تمامی ساختارهای عینی، قدرت هماهنگ سازی ندارد، این عدم قدرت هماهنگ سازی با چه چیزی است؟ با جهت عمومی یک نظام. ما برای غرب بحران اخلاقی خوشی و خشونت را فرض می کنیم اگر شروع به از بین بردن عناصر کرد، یکی از عوامل اجتماعی آن چه چیزی است؟ نیروی انسانی. اگر تنوع تحریک انگیزش کند، آدم ها را برای کارکرد اگر مقنن باشد قابل هدایت باشد این را، می تواند به آمریکا بگوید من به ارزش شما وابسته نیستم، من ارزش را نسبی می دانم، برای کار من دانسینگ لازم نیست ولی نمی تواند بگوید برای کار من جوان ها به موادی معتاد شوند که قدرت کاری شان از بین برود و تلف شود از بین رفتن یکی از عواملش را در دستگاه خودش جا بدهد این را بپذیرد و اجازه دهد گسترش یاب شود و بعد از مدتی افزایش، به مرحله ای برسد که نیروی انسانی نداشته باشد، نمی تواند این را از بین ببرد. بنا بوده است خوشی وسیله انگیزش شما شود اگر مقنن شد شما می توانید بگوئید که ابزار مدیریت است اگر مقنن نباشد بچه های مدرسه همدیگر را کشتند و در جامعه قتل ها زیاد شد حال اگر وسیله جمعی یا هر چیز دیگر عامل آن شد میل و نفرت باید وسیله تحرک اجتماعی باشد اگر بنا شد که مقنن نباشد متناسب با حرکت ساختارها، به آن ناهنجار می گوئیم، در هر کجا که باشد، در اینجا کاری به اخلاق الهی و الحادی نداریم، حال اگر ناهنجاری در بین دستگاه ارزشی تان باشد یعنی میل و نفرت هایی را طرح کرد که با دستگاه اجرائی تان نخواند.

کلاً شاخص هایی را که برای ملاحظه می دهیم، آیا ساختارهای نظام سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی قدرت هماهنگ سازی تمایلات، تجلیل و تحقیر ها، اطلاعات و مفاهیم و ارضاء و نیاز اقتصادی را دارند یا خیر؟ آیا امید و آینده نگری برای همه جوان های ایران در سنین مختلف برای آبرومندی و شرافت مشخص و مقنن است یا باید دنبال این باشد که از یک سری ساختارهای غیر تعریف شده و غیر رسمی به قدرت دست یابد؟ به عبارت دیگر آیا توزیع قدرت آبرومندی مقنن یا غیر مقنن است؟

آقای علیپور : بحث ارزش ها از آبرومندی تا سیاست در عینیت می آید، یعنی آیا قدرت هماهنگ و به هنجار است؟ یا اینکه قدرت شخص به تخصص و تعهد تعریف نمی شود.

ممکن است یک آدم متخصص، منضبط، متدین و امین باشد ولی در بازار اشتغال، با شخصیت ها ارتباطی نداشته باشد و در بازار توزیع قدرت دست او به جایی نرسد و احياناً آدمی که تخصص و تعهدش کمتر است ولی ارتباطاتی دارد بدلیل ارتباطاتش قدرت دست یافتن به یک منصب

اجتماعی را پیدا کند. این را می توان بصورت نظام سئوالاتی الهام گرفت که شما از آمار این سئوالات را بدهید و بروند روی آن پرسشنامه پر کنند. می توان هم گفت که فعلاً مرکز آمار در اختیار ما نیست و از آدم هایی که مشغول مشاغلی هستند نمونه هایی را آورده، و جمع آوری کرد و در قسمت های مختلف جدول نمونه ای درست کرد. یا میتوان نه سئوال داد و نه نمونه گیری کرد بیائید رفتارهایی را که اینها در مدیریت دارند یعنی بگوئید نمی شود که یک نفر کاری را بلد باشد، در یک منصبی هم باشد آن را انجام ندهد.

۲- بررسی سطوح سئوالات در تنظیم پرسشنامه برای دستیابی به علل ناهنجاریهای ساختاری نظام

پس ۳ نمونه سئوال شد. سئوالی از عینیت که می آید مثلاً در بخش سیاسی قدرت، همچنین در توزیع اطلاع و توزیع ثروت چه کسانی مشاغل را اشغال کرده اند؟ می توان آثار آنها را ملاحظه کرد مثلاً می گویند افرادی که در مجلس شورای اسلامی هستند، چند در صد آن مستعد هستند، چند درصد چه کاره هستند، گاهی میگوئید چه قوانینی درست کرده اند، یک وقت می گوئید که (مثلاً در وزارت کشاورزی) آیا کشاورزها از آنها راضی هستند یا خیر؟ گاهی می گوئید چه کسانی پست دارند. یک وقت می گوئید چه اعمالی انجام داده اند هر چه که هستند اعمالشان را می توان آورد، هر سه تای آنها قابل دستیابی است.

آقای رضائی: به این دلیل که فرمودید که سئوال از طریق پرسشنامه می آید، از طریق آثار روشی است که از طریق پرسشنامه سئوال هایی تنظیم می شود.

ج- در عینیت می بینید که چه کسانی یعنی چه نیروی انسانی در کجا است که این هم یک مقداری کار دارد از خود طرف سئوال نمی کنید، اگر الگوی گزینش و افراد گزینش هر اداره ای را در دست داشته باشم می گویم این آقا ویژگی که اینگونه رسم شده است را ندارد، می گویند آقای وزیر یا حراست دستور داده است یا مثلاً پارتی آن فلان جناح است دیگر لزومی ندارد که از خودش سئوال بکنید.

آقای رضائی: از چه طریقی بدست می آید؟ مثلاً رئیس سازمان مدیریت برنامه ریزی کشور انتخاب می شود وقتی برای مردم سئوال مطرح می شود که مثلاً میلیاردها ...

ج : گاهی شما مراجعه می کنید به شخصی که آن طرف اصلاً خوابش برده و حواسش نیست، او در خانه اش می باشد، امروز مرخصی گرفته و خوابیده است، اصلاً جواب شما را که نمی دهد روی سوابق پرونده این شخص هم یک یادداشت است که فلان شخص او را تعیین و حراست هم این را تأیید کرده است این یک سؤال می شود (اما نه سؤال از شخصی).

آقای رضائی : تحصیلات آقای عارف مربوط به ارتباطات و مخابرات است مثلاً وزیر نیرو اصلاً نبوده است فرضاً تخصص آقای زنگنه وزیر نفت اصلاً ربطی به نفت ندارد.

آقای حسینی : اصلاً روی سومی که بحث نمی کنیم، سومی در آثارش است، آثارش را می توانیم بگوئیم که مثلاً این را می توانیم بدست آوریم یا نه، این را هم نمی توانیم.

یعنی آیا چند تا تصمیم گرفته ایم؟ روند تصمیمات چه چیزی بوده است؟ عملکرد این سازمان به چه صورت بوده است؟ آیا در حال حاضر به همه برق می رسد؟ مردم از برق راضی اند؟ از آب راضی اند؟ از وضعیت تلفن راضی اند؟ اینها را برای مثال عرض می کنم از چه نظر؟ از خودش، از مبلغش، از بهائی که می پردازند و از سرویس هایی که بهشان داده اند کل خدماتی که باید یک دستگاه به آنها بدهد، آیا بین آنچه که می پردازند و آنچه که دریافت می کنند تناسب قائل هستند یا خیر؟

آقای رضائی : اینها دیگر تخصصی می شود این دو بخش که شما فرمودید خیلی هم عینی نیست، این یک مقداری تخصصی است.

آقای حسینی : مثلاً عرض می کنم ما از خود مردم از این سئوالها نکنیم، نمی توانیم برای میزان هزینه قیمت برق و در آمد مردم روند بکشیم، به نسبتی که درآمد زیاد شده قیمت برق را هم زیاد بکنیم یا افزایش یافته و یا نه؟

کل نیازها و ارضاء در آمد است، نیازها هم به آن چیزهایی که به افراد خدمات می دهد تعریف می شود.

آقای رضائی : به خاطر اینکه نباید در سطح نقد یک اطلاعات خیلی روشن تر و یا به قول شما دست به نقدتر و به گونه ای باشد که فعلاً در این حد و عمقی که می رویم. به قول ایشان خیلی هم لایه لایه است باید لایه های مختلف آن را دید یعنی آنان در سطح نقد می توان به آن اطلاعاتی دست زد که دیگر به راحتی نمی توان آن را انکار کرد آن دسته از اطلاعاتی که به آن شرایط فعلی قابل دسترسی و یقین تر است.

۳- کیفیت همکاری با مراکز پژوهشی در عمل نقد

آقای حسینی : در باب نقد در کشور ما در یک مراکز کارهایی را انجام می دهند با آن ها که تماس می گیریم سؤال می کنیم که شما در چه موضوعاتی اطلاعاتی را جمع می کنید؟ نه، اول و ابتدا که ما حاضر به همکاری هستیم محورهایی را که آنها دارند ما می توانیم یک محورهای بهینه ای به آنها بدهیم، این برای زمانی است که هیچ مقدمات نداشته باشد.

آقای علیپور : آیا ما خودمان کارهای میدانی را انجام می دهیم و یا اینکه کارهای میدانی را که تا کنون انجام گرفته است بیاوریم و آنها را بهینه کنیم؟

آقای حسینی : باید مشاوره باشد در اینجا دیگر به اینکه تعداد مراکز را بدست بیاوریم محدود می شویم شیوه ارتباط بهشان را در مشاوره برای اینکه ما حاضر هستیم تشکیلات آنها را بوسیله مشاوره بهینه کنیم یعنی با خود اطلاعاتی که دارید اطلاعات جدیدی بدستتان می آید، یعنی نحوه ترکیب جدیدی که استنتاج های جدید ثمره آن شود با استنتاج ها اطلاعات جدید به دست می آید آن وقت محورهای کار آنها را ملاحظه کنیم، فرض کنید مثلاً دو محور به آنها اضافه و یا ادغام کنیم، نحوه ترتیب آنها را عوض کنید آن وقت می بینیم نسبت بین دستجات چگونه می شود؟

آقای علیپور : این خیلی عملی تر است.

آقای حسینی : سؤال اول ما این باشد که مراکز دولتی که مشغول پژوهش هستند، فرد را شخصیت حقوقی هم اضافه کنید، فرد یعنی هم شخص حقیقی و هم شخص حقوقی.

آقای علیپور : آیا منظور از این پژوهش، پژوهش خاص علوم اجتماعی است یا ...

آقای حسینی : شما یک ناهنجاری اقتصادی، یک ناهنجاری فرهنگی، یک ناهنجاری سیاسی را قرار بدهید.

آقای علیپور: اگر شما به مراکز مختلف رجوع کنید می بینید یک عده ای مشغول نقد هستند، آن وقت شما نقد را آغاز می کنید، برای اینکه مقدراتتان ضعیف است، نقد وضعیت نمی کنید، نقد نقدها را می کنید، برای اینکه مدل هایشان را نقد کنند مشاوره می دهید.

۴- انجام سه سطح از نقد متناسب با مقدرات طرح

آقای حسینی : یعنی نقد نقد، نقد وضعیت، نقد پیشنهادها. یعنی اگر نقد حل ها را داشته باشید هر ۳ تا را انجام می دهید اگر نداشته باشید آن وقت معنای این مطلب آن است که دارید نقد فرهنگ را در مسئله نقد انجام می دهید. یعنی وقتی شما گفتید نقد وضعیت کردم یا گفتید الان امکانات ندارم نمی توانم وضعیت را نقد کنم، یعنی دوباره بیائیم یک کار آئی را وارد این سئوالات کنیم.

آقای حسینی : حتماً فرهنگ را در سطح هایی مثل سطح نقض که می گوئید اگر راضی هستند هم باز وضع بد است وارد کردن این دسته از امورات، نقض می گوید که نسبت بین هزینه و راندمان بد است هزینه را ده برابر می کنید یک برابر راندمان میگوئید زمانی یک نفر بود که می گفت این که میگوئید شهرداری خوب کار می کند، نه، بدکار می کند، گفتیم چرا؟ گفت برای اینکه تومانی دوریالش را خرج می کند تومانی ۸ ریالش رفت و ریز می شود ولی همین قدر که تومانی دو ریال آن خرج می شود مردم می گویند آثارش زیاد است. حال آن مرحله نقض می شود، در بالای ساختارها، بالای بالای آن منطقی است، حال سؤال برای مطلب روشن شد.

۵- همکاری با مراکز پژوهشی از طریق ارائه مدل، مشاوره و ارزیابی نقدهای آنان

آقای علیپور : ما ابتدا باید برای پژوهش های اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی مراکز گروهی و فردی را شناسائی کنیم، سه نوع سؤال که منتفی شد که ما قاعدتاً می آئیم از محصول کار آنها استفاده می کنیم.

آقای حسینی : در محصول هم خود نقد کردنشان را نقد می کنیم

آقای علیپور : در مورد شاخصهائی که فرمودید ...

آقای حسینی : نه، آثار را که ما از مراکز تحقیقاتی جمع آوری می کنیم سومین قسمت را می گیریم چون موضوع خود آنها هم موضوع آثار است.

آقای علیپور : در داخل همان ها، ما حتماً دنبال پیدا کردن نوع سؤال طرح کردن و نوع جواب آن سؤال ها در مورد اینها هستیم که آیا ساختارهای عینی فرهنگی یا ساختارهای عینی فرهنگی یا ساختارهای عینی اقتصادی قدرت هماهنگ سازی دارند، آیا مدیریت خرد و کلان منظم و سر وقت انجام می گیرد؟ ما در حقیقت در همین مراکز پژوهشی می بینیم آیا این سؤال ها را مطرح کرده اند؟ یا به چه شکلی مطرح کرده اند؟ یا به چه شکلی جواب داده اند؟

آقای حسینی : ما اینها را نقد می کنیم، بر اساس آن محور هایی که خودمان داریم نقد می کنیم که آنها به این عمق نیامده اند چون جمع بندی نشده اند داریم نقد می کنیم.

آقای علیپور : بله، احتمال دارد باصطلاح موضوعاتی را اصلاً ندیده باشند که آنزمان هم به آنها

مشاوره می دهیم ، هم خودمان اقدام می کنیم وضعیت اشتغال چگونه است؟ وضعیت دخل و خرج مردم چگونه است ؟ آیا سیره کار آمد شدن افراد نهادینه شده است؟

آقای حسینی : البته من بعنوان مثال اشتغال را عرض کردم ، طبیعتاً وقتی ما مدل درست می کنیم یکی از سؤال ها در یکی از سطح هایش اشتغال است.

برای مصداق و تفهیم مطلب است. مدل که بخواهیم درست کنیم، اینها را نمی آوریم مدل که بخواهیم درست کنیم صرفاً می گوئیم که اگر ما یک نظام سئوالاتی داشتیم قدرت ارزیابی در سطوح مختلف را درست می کردیم ، حال که آن قدرت را نداریم خودمان را به آن کارهایی که دارند انجام می دهند محدود می کنیم ، اینها را بعنوان آثار فرهنگ ملاحظه می کنیم بهر حال این مراکز، مراکزی هستند که موضوع کارشان پژوهشی و تحقیق درباره یک مشکل و حل آن است. برای یک مقصدی درست شده اند صرفنظر از اینکه اینها خودشان چگونه باشند، چگونه گزینش شده باشند، با چه نیروی انسانی درست شده باشند یک اثری دارد؟ ما می توانیم به اثر اینها ارتباط برقرار کنیم و نقدها، راه حل ها را ارزیابی کنیم .

آقای مرعشی: یک چیزی که به نظر من می تواند به این مطلب کمک کند نه در سطحی که بحث می کنیم بلکه بعنوان یک رفتار آسیب شناسانه ، از کل به این اجزاء مورد بحث ما، آلان یکی از بحثهایی که در مغرب زمین مطرح است این است که جمهوری اسلامی چه موقع زانو می زند، وقتی که می خواهد زانو زدن را سنجش کند مولفه های اقتدار را مورد توجه قرار می دهد و از آن مجرا زمینه های مختلف را شناسایی می کند حالا فرض کنید طبعاً پاتک این قضیه را به رهبری نظام می زنند که بتوانند مرتب تهدید کنند چگونگی محورها و مولفه های اقتدار را که باز از آسیب های وارده بر آن جلوگیری می کنند بنابراین خود آن نوع از مطالعاتی که انجام می دهند برای اینکه در واقع برای خودشان نظام آسیب پذیر ما را روشن تر کنند، من فکر می کنم مدخل خوبی هم می تواند باشد بعنوان یک مقدمه فکری مطالعاتی ما که آن تنظیم طرح سئوالات مقدر را با چهار چوب های مطالعاتی اش روشن کند من فکر می کنم آن هم برای ورود به این بحث یعنی یک مقدر شاید ما را نسبت به قضیه هم مصمم تر بکند و هم اینکه ساخت یافته تر حرکت بکنیم.

آقای حسینی : آن وقت طرف ارتباط اینجا چه کسی می شود؟

آقای مرعشی : از جهت کلی یک موضوعی روی میز به نام نظام داریم ، حال چون آن ها دنبال براندازی آن هستند طبعاً آسیب شناسی می کنند ببینند نقاط آسیب پذیر آن کجا است ، آن ها را تشدید بکنند چون ما دنبال برافراشتن آن هستیم طبعاً باید آن جاها را اصلاح و مرمت کنیم ، بنابراین ، این ماجرا باید از داخل و هم از بیرون مطالعه شود، بیرونی ها دارند کار خودشان را می کنند، اتفاقاً داخلی ها کارشان را تا کار آمدی انجام می دهند.

آقای حسینی : آخر بیرونی ها اطلاعاتی راکه دارند در اختیار قرار می دهند؟

آقای مرعشی : نه ، مهم نیست که ما اطلاعات آنها را در اختیار بگیریم ، مهم این است به هر میزان که ما بتوانیم به آن گزارشهای باصطلاح منتشر شده شان دست پیدا کنیم که این یک نوع انعکاس دارد عرض کردم مدخل خوبی است برای اینکه ما بتوانیم مولفه های مطالعه مان را روشن بکنیم و بعد آنوقت با استفاده از سازو کارهایی اطلاع رسانی که در داخل کشور موجود است به اینها دست پیدا کنیم.

آقای حسینی : یعنی ما بتوانیم از گزارشی و تحلیلی که آنها داده اند استفاده کنیم که او چه موضوعی را مورد هدف قرار داده و دست روی چه صنف هایی گذاشته است و آنها را ببینیم آیا در عینیت در داخل چگونه است " یعنی به عبارت دیگر نقاط آسیب پذیر خودمان " .

آقای مرعشی : بله ، اینها چیزهایی خیلی خوبی است و بدرجاتی هم در گزارشها حضور دارد البته ریز و خرد شده آن نیست شاید مثلاً در خیلی از این مجلات شناخته شده باشد در خود شبکه اینترنت امکان دسترسی به آن است در بعضی از این تشکلهای ایرانی خارجی مثلاً مثل سیرا " serea " ، که در خود آمریکا است و تشکیل می شود بالاخره آنها خودشان هم امیدوار هستند که مثلاً در آینده یک اتفاقی رخ می دهد و بالاخره در بین داخل و بیرون با شبکه های انسانی داخل کشوری شان در تماس هستند، دعوتشان می کنند، سخنرانی می کنند و داده ها را تبادل نظر می کنند من فکر می کنم اینها برای ورود به بحث گسترده خوبی را می سازد.

آقای رضایی : در نقد دولت آقای هاشمی دو تا کتاب جامع نوشته شده است و جلوی آن را هم گرفتند ولی خود کتاب حاوی مقدار زیادی از اطلاعات است که کلاً از اول دوره آقای هاشمی تا آخر در ابعاد مختلف ، در بعد فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی با اطلاعات و آمار ریز آورده شد که یکی دو مورد یادم است در خود ایران کار شد. حال بقول آقای مهندس فرض کنیم مثلاً آنها مثل منافقین باشند مطلبی را هم می گویند و آمار و اطلاعات غلط می دهند ولی این را که ایشان می گویند سرفصل ها و سوژه های خوبی هستند.

آقای مرعشی : منافقین هم نه مثلاً جهانگیر آموزگار بعنوان کسی که قبل از انقلاب باصطلاح نماینده ایران بعنوان مشاور بانک جهانی بوده است آلان هم بعنوان مشاور اقتصادی تشکلهای خارج از کشور حضور دارد خب ایشان اصلاً عملکرد اقتصاد بعد از انقلاب ایران را نه مثلاً فرضاً مال دوره آقای هاشمی را ، کَلَش را تا مثلاً دو سه سال پیش تحلیل کرده، همیشه این فرد تحلیل هایی را می داد مثلاً حالا یک تحلیل ۱۷-۱۶ ساله یا ۱۸ ساله بیرون داده است.

آقای علیپور : مثلاً دیشب در اینترنت یک شعاری تحت عنوان دانشجو ، کارگر، اتحاد، اتحاد نوشته بودند حال خود دست گذاشتن روی این دو طبقه نقاط التهاب جامعه ما را نشان می دهد.

آقای حسینی : یا اینکه برای التهاب قابلیت داشته باشد.

این شعار را برای دو دسته دیگر ذکر نمی کنند ، این دو دسته را آماده تر می دانند.

آقای رضایی : همان قشرهایی که در تفکر کمونیستی هم بود، آلان طبقه های ضعیف و روشنفکر جامعه نقاط آسیب پذیر این است که می خواهند قشر کارگر را تحریک کنند که اگر این کار را بکنند جامعه فلج می شود.

آقای مرعشی : من فکر می کنم آن نقطه ای که حاج آقا در توضیحشان فرمودند که یک وقت است که موضوع اینقدر می ماند که دیگر نقد را طی کرده فاز نقد را در عمل عینی ، فکر می کنم خود نقد هم با بحث خود نقد یعنی خود نقد هم دیگر نقد است باصطلاح نسبه نیست یعنی چیزی که بخواهد دو سال طول بکشد تا چیزی بشود خودش باید یک مفهوم روشن در صریحی داشته باشد.

آقای حسینی : از ما نقدهایی را می کنند که این نقدها از این مسئله غفلت دارند که ما وقتی آن نقدها را جمع آوری کنیم ، روی آن کار کنیم و دوباره بدهیم ، یک چیزهایی برایشان روشن می شود.

آقای مرعشی : یعنی به نسبتی یک تحرک در عرصه نقد ایجاد می شود.

آقای حسینی : همچنین درباره راه حل ها ، چون ارزیابی شان دچار ضعف است طبیعتاً راه حل هایشان هم دچار ضعف است.

آقای علیپور : ما کارمان را در مراکز با دو نفر از کارشناسان شروع کردیم ، یک کار کتابخانه ای را در شناختن مراکز پژوهشی شروع کردیم و یک کار اینجوری هم شروع کرده و تا سال ۷۳ را آورده ایم البته طیف وسیعی است، نتوانستیم مرجع مراکز پژوهشی دولتی ، مراکز پژوهشی فردی و گروهی را بشناسیم حال به دنبال آن هستیم ،

آقای رضایی : یک وقتی زمان نقد هم می گذرد آلان در ارتباط با موضوعی که موضوع نظرما است و در ارتباط با کار این جلسه است حال باید نسبت به این برآورد عینی هم داشته باشیم که ما باید آلان وارد نقد بشویم حال به نظر شما فضای این نقد باقی است یا اینکه فرصت آن گذاشته است؟

آقای حسینی : وقتی می خواهیم خیلی تفسیری وارد نقد شویم یکی دو ، سه سال بدنبال " درباره " نقد بگردیم یک وقتی است که می گوئیم نقد به اندازه ای که بشود نقد را حداقل به یک جمع بندی رساند و به مدیرها داد که آماده نقد شود این دو تا است حتماً برای اینکه مدیر ... مخصوصاً نقد نقدها و نقد راه حل ها که سطح فرهنگ را نقد بکنیم برای شخص مدیر این ضرورت دارد برایتان و گرنه مدیران در وضعیت موجود نقدها می مانند.

آقای رضایی : نقد بیان چیزهای ناآشکاری است که آدم با یک اشاره و یا ایجاد ارتباط مفهومی را که بطور معمول در نظر هر کسی نیست ایجاد می کند و زمانی نقد به نقض می رسد که خودش دیگر آثارش را بروز داده است و همه می بینند و لازم نیست که ارتباط پیدا کنید تا نمود پیدا کند بلکه خودش نمود پیدا کرده است.

آقای حسینی : بله ، درست است ، به چالش رسیده. یک اقشاری حضور اجتماعی دارند و ... را می بینند . اقشاری که حضور سیاسی یا حضور فرهنگی یا حضور اقتصادی دارند مجبورند برای کارهایشان " هر چند بصورت ساده " پژوهش داشته باشند، ممکن است پژوهش آن ها ساده باشد ولی نمی توانند بدون هیچگونه پژوهشی حرف بزنند، آیا دسته بندی اینها را انجام داده اید.

حال این گروههایی را که قرار می دهید مثلاً یک گروههایی را بر حسب موضوعات مشاغل ، یک گروههایی را بر حسب سن و یک گروههایی را هم بر حسب اعتقاد قرار دهید حال گروههایی را که بر حسب مشاغل قرار می دهید جای فکر نشسته ، اعتقاد هم جای روح نشسته ، سن هم جای نشسته.

سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه پژوهشی : ۱۴

سازمان مدیریت صنعتی

تیر ۱۳۷۹

✧ مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

جلسه ۱۴

استاد و مشاور عالی : حجه الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی (ره)

شرکت کنندگان : آقایان حجه الاسلام رضایی - مهندس مرعشی - مهندس دانشمند -
آقای علیپور

ویرایش محتوایی عنوانگذار : آقای عبدالعلی رضائی

پیاده کننده نوار : خانم سیمین صالحی

تاریخ جلسه: ۱۳۷۹/۴/۲۰

حروفچینی و صفحه آرایی : سید مرتضی حسینی

تاریخ انتشار:

فهرست

عنوان	شماره صفحه
۱- بررسی سیر بحث تاکنون	۴
۱/۱- ضرورت طرح سؤال تحقیق بر اساس ضرورت، موضوع و هدف نقد	۶
۱/۲- بیان سه سطح از ناهنجاریها (نقد، نقض و طرح)	۶
۱/۳- تنظیم طرح در سطح تحلیل نظری	۷
۲- بررسی شیوه های ورود به طرح شبهه شناسی	۸
۲/۱- بررسی سه شیوه در تنظیم طرح	۹
۲/۲- بررسی موضوع نقد در طرح توجیهی شبهه شناسی بر اساس ملاحظه آثار چالشها و ناهنجاریها در مطبوعات	۱۰
۳- بررسی چگونگی تنظیم سئوالات برای تحلیل محتوا در طرح شبهه شناسی	۱۱
۳/۱- ضرورت پرداختن به مباحث فلسفی در حد تعیین سرفصلهای اصلی بحث	۱۲
۳/۲- توجه به اثبات ناهنجاری در سطح اول نقد در تحلیل محتوا	۱۳
۳/۳- توجه به تمامی موارد ثبت شده در تحلیل محتوا	۱۵
۳/۴- کافی بودن مدل تخمینی در مرحله نقد و شروع کار	۱۴
۳/۵- ضرورت توجه به پذیرفته شده های عمومی در نقد و تحلیل محتوا	۱۶
۴- بررسی شیوه و لوازم انتخاب هر کدام از آنها در سیر بحث	۱۷
۵- بررسی کیفیت همکاری با مراکز پژوهشی در سطح اول نقد	۲۰
۵/۱- طبقه بندی مراکز پژوهش به لحاظ موضوعات مورد پژوهش آنها	۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه : ۱۴

تاریخ : ۱۳۷۹/۴/۲۰

عنوان اصلی : بررسی شیوه های تحلیل محتوا در سطح نقد آثار

۱- بررسی سیر بحث تاکنون

آقای علیپور : یک سری مباحثی پیرامون دور جدید و چهارچوب مرحله جدید از کار مدیریت توسعه فرهنگی انجام گرفته که رئیس آن به عنوان یک تفاهم نامه درونی نوشته شد. بعضی از جملات و عبارت هایی که آورده شد دقیقاً جملات حضرتعالی "آقای حسینی" است. از جمله این که فرمودید این طرح یک طرح برای مدیریت فکری "نه مدیریت اجرایی" است. به عبارت دیگر این طرح با هدف ارائه مستقیم و بلاواسطه به یکی از مدیران فرهنگی که مدیران اجرایی فرهنگی است تهیه نمی شود و در نهایت یک کار مفهومی است اما یک کار مفهومی که تطبیقی هم خواهد بود یک موردی که فرموده بودید ۳ تا خصوصیت دارد. بخاطر اینکه دوستانی که در این طرح حضور دارند بدانند که اصولاً باید چه خصوصیتی داشته باشند.

۱- تلاشی برای گمانه زنی، در واقع پردازش و گزینش گمانه ها که فرمودید شیوه اساسی این کار است.

۲- اینکه همه کارشناسان باید تعلق خاطر به کار داشته باشند.

۳- ابهام، خصیصه اصلی این نوع طرح است.

در بند ۵ که عرض کردیم طرح از سه مقطع طرح توجیهی، کلیات و تفضیلی تشکیل شده و کار نظری طرح در مقطع توجیهی در هیئت جلسه اول به اتمام رسیده است و الآن در قسمت دوم کار توجیهی هستیم. که در این قسمت دوم کار تطبیقی آن هم باید انجام شود و طرح آماده شود. ما یک ورودی هم به طرح کلیات یا موضوع انقلاب فرهنگی داشتیم. اگر بخواهیم قسمت دوم طرح توجیهی را پیش ببریم، می توانیم آن را تا وقتی که طرح کلیات واصل شدیم مسکوت بگذاریم، آن زمان دوباره به آن بحث بازگشت می کنیم.

در طرح توجیهی، در قسمت دومش، مبنایمان را این جدول سطوح، مراحل، مقطع، طرح توجیهی قرار می دهیم. سه سطح، نقد، نقض و طرح وجود دارد. در مراحل ضرورت، موضوع، هدف، در سطح اول نقد، یک تعریف اجمالی از هر سطح و یک فرض پایه ای و یک روش را داده ایم. برداشتم این بود، ما برای اینکه بتوانیم با کارشناس هایی که قرار است انشاء... کار تطبیقی کتابخانه ای انجام دهیم، به یک تفاهم برسیم، عبارت ها و اصطلاحات که بر خاسته از جداول ضریب موضوعات حضرت عالی است. اینها را باید به عنوان موضوع تحقیق به آن ها بدهیم. یعنی یک فرض پایه ای و یک سؤال تحقیق به آن ها بدهیم. در سطح اول نقد، برداشتی که از کل مباحث داشتیم، این بود که من فکر می کردم مصادیق ناهنجاریهای اجتماعی برخاسته از گسست اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم.

در یک فرض، پایه ای از آن، جناب آقای رضایی یک نکته ای را فرمودند که: آن عدم امکان بین دو گرایش عمده را باید حذف کنیم که به نظر من درست است. چون این در حقیقت نتیجه ای است که باید در مرحله نقد به آن برسیم. این را می توانیم در اول فرض پایه ای مرحله نقد بیاوریم. نتیجتاً اینکه در فرض پایه ای سطح اول می گوئیم که نابسامانی های عمیق در جامعه وجود دارد. این فرض پایه ما است. این نابسامانی ها هم رنج های زیادی را به بدنه جامعه تحمیل کرده و در ادامه مفروض پایه ای هم این است که این رنج ها و نابسامانی ها تجلیاتی دارد که ما می خواهیم این تجلیات را از طریق نوعی مطالعه کتابخانه ای، و استخراج و بیان کنیم. تبیین این تجلیات است. روش هم تحقیق کتابخانه ای با استفاده از روش تحلیل محتوا است بهتر است در این جلسه به همان سطح اول نقض وارد شویم من فکر می کنم که یک دور این فرض پایه ای را مورد بررسی قرار دهیم.

۱/۱- ضرورت طرح سؤال تحقیق بر اساس ضرورت، موضوع و هدف نقد

و اگر هم موافق باشید ما ضرورت نقد، موضوع نقد، هدف نقد را به صورت سؤال تحقیق در بیاوریم یا ۳ سؤال مثلاً خود ضرورت نقد یک سؤال بشود. یک سئوالی که مثلاً من وقتی بدست کارشناس بدهم بجای اینکه اسم ضرورت نقد را به او بدهیم یک سوال به او می دهم این سؤال را وقتی می خواند می داند باید دنبال چه اطلاعاتی بگردد یا اصلاً هر کدام از اینها را شما متناسباً برایتان اگر امکان داشته باشد سه سوال بکنیم ما یک بحث دیگری هم درباره خود عمق و گستره بحثهای همین جلسه با دوستان داشته این بود که ما الآن با حضرتعالی روی روشهای پایهای وارد بحث نمی شویم شما می توانید ضرورت نقد، موضوع نقد و هدف نقد را بصورت سه سوال در همین جلسه در فرآیند تولید به ما ارائه بدهید ما هم اصلاً وارد بحث روی پایه های منطقی اش نمی شویم ما اینها را می آوریم و دو مسیر خواهیم داشت برای اینکه انشاء... در آینده به منطق پایه ای اش مسلط شوند یکی اش این است و نه برای یکی از طرفین، برای طرفین هم نافع است یعنی حتماً آن هایی که هم لائیک هستند اگر بدانند به خیر ختم نمی شود حتی برای آمریکا. بدانند که این مطلب در پایان حادثه ممکن است ۱۸۰ درجه وضع را برایش بدتر بکند. خب او هم فشار نمی آورد.

۱/۲- بیان سه سطح از ناهنجاریها (نقد، نقض و طرح)

می توان همه این ها را نشان داد که این ناهنجاری می تواند تا کجا و در چه مرزی دوام پیدا کند. سپس به چه سطحی کشیده شود. سطح دوم نقض است که قاعدتاً از سطح اول که نقد همدیگر در عمل اجتماعی است به نقض کشیده می شود ما ابتدا تحلیل می کنیم که دو منطق اگر بر یک پایه نباشند، در یک جامعه مساله آفرین و ناهنجاری آفرین و منشأ چالش می شوند. و لیکن در آن وجه می گوئیم در عمل هم این واقع می شود. همدیگر را نقض می کنند. هر یک وجود دیگری را نقض می کند. می گوید نباید مطلقاً باشد، نمی تواند تغییر بردار هم باشد. این هم ما باز هم می توانیم بگوئیم. می توانیم بگوئیم چه چیزهایی را لازم دارید. منطق دستگاه برنامه ریزی یا عدل، معادله اش یعنی کارهای کارشناسی از سطح مقاله به سطح ابزارهای اداره و معادلاتی که پشتوانه آن است می رود. در مفاهیم رسمی کارشناسی یعنی معادلات می رود. از آن طرف هم، طرف مقابلش به طرف قوانین استنباط شده و ابزارهای استنباط می رود از یک طرف قانون

ارزشی و از طرف دیگر معادله کاربردی است. هر دو قانونند. این که قانون است راجع به ارزش و تکیه گاهش به اعتقاداتی که قانون است راجع به تصرف بر عینیت و کارآمدی. این دو قانون را با همدیگر و ابزارهایی که مولد این ها هستند، قرار می دهیم. طبیعتاً در اینجا ابزارهای مولدشان متدولوژی علوم حسی و در آن جا اصول استنباط احکام می شود. این ها با همدیگر نقیض هستند. این نقض هم قابل پیش بینی است که مثلاً امکان دارد تا چه مقداری از آن به تاخیر بیفتد. ولی حتماً باصطلاح این نقض در عینیت "نه یک نقض تئوریک و نظری" واقع می شود بعد هم می توان باز پیش بینی کرد که به چه جریانی ختم می شود. به نظر در اینجا دید کارشناس که خیال می کند با حذف دین ختم می شود اشتباه است. وقتی دین در یک چالش عمیق قرار میگیرد روش عوض می کند و استنباطش را محکم تر و توسعه یافته تر می کند. با ادراک جدید از دین، برای اداره عینی حضور، فعالتر پیدا می کند. توسعه روش در دین که مرتباً در طول تاریخ واقع شده است به همین دلیل بود. یک روز روش اخباری داشتیم. روز قبلیش روش اخباری هم نداشتیم. یعنی اعتقاد نسبت به خدا و نبوت نبی اکرم (ص) حذف شدنی نیست. مخصوص یک برهان هم نیست. برهان ها به او شناخته می شوند. طبیعتاً یک بررسی و تحقیقات میدان علمی می خواهد. مثل آن اول که روبنایی بوده، نیست. بنابراین باید قوانین اصولی، ثمرات و تاثیراتش در موضع گیریهای عینی، همینطور روش علوم و معادلات اداره اش و تاثیرش در موضع گیری عینی را ملاحظه کرد. این هم قابل ارزیابی است. سطح سوم: طرف منطقی که بتواند توسعه و تکامل دینی و مقدرات متناسبی که دارد را نتیجه بدهد. در انقلاب فرهنگی می توان برای مرحله سوم طرح کرد.

۱/۳- تنظیم طرح در سطح تحلیل نظری

حالا ما هستیم و اینکه کلاً کی این جمله را می گوئیم امکان سنجی، زمان بندی؟ وقتی که تازه طرح تفصیلی نوشته شده باشد. این ضرورت، موضوع، هدف متعلق به مرحله طرح توجیهی است. بعد از این تازه سراغ کلیات، سپس طرح تفصیلی و بعد هم امکان سنجی و زمان بعدی می آید. حالا من مرتباً اشاره به زمان بندی کار و امکان سنجی را خیلی ساده در سطح اول انجام دادم. و با یک تعریف بسیار ساده ای که اول پیرامون موضوعات و ناهنجاریهای قابل دسترسی صحبت می شود، این در حقیقت خواستم دیگر سراغ طرح کلیات و تقسیم بندیهای داخلی مطلب و سراغ طرح تفصیلی و امکان سنجی و زمان بندی نروم. حال جناب آقای مرعشی در مقابل سوال حضرتعالی یک سوال بنده داشتم که ما می خواهیم چکار کنیم در این طرح. اگر بنا است ما برویم یک گوشه

کوچک مثل فرهنگسراهای برای فرهنگ یک قشری مثلاً جوان ها سفارش بپذیریم، کاری هم به انقلاب نداریم معنا ندارد که انقلاب فرهنگی از یک فرهنگسرا شروع شود. گفتیم که سفارش برای کیست؟ با چه امکاناتی؟ چطور؟ حاصل جواب جناب آقای مرعشی این بود که ما این طرح را برای فرهنگسرا نمی خواهیم چون من یکی از احتمالاتی که بنظرم آمده بود از آن جلسه که خدمتتان باشیم، قبل از مسافرتشان به ما گفته بودند که ما بنا داریم مثلاً همکاری با آقای زم داشته باشیم. و این ها اگر بخواهند طرح را منقلب کنند به آن کار چیز کوچکی می شود. یک موضوعی را تعریف می کنید درباره همان موضوع کوچک هم مثلاً یک طرح درست کنید و برادران همکاری کنند و تمام شود. اگر در انقلاب فرهنگی باز امکانات متناسبی دارد. می توان طرح خیلی بزرگی را درست کرد گفتند نه، نه امکان دارد و نه برای آنجا است. به تدریج جلو برویم وقتی اینطور می فرمایند به نظر شما زمان بندی اش را چگونه تنظیم کنیم؟

۲- بررسی شیوه های ورودی به طرح شبهه شناسی

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: معنای اینکه بخواهیم توالی را زیاد کنیم این است که فعلاً بحث فلسفی را مقدم بداریم یا همه این ها را تعریف فلسفی کنیم. باصطلاح از نظر توصیف شفاف شود. و به عینیت هم بپذیریم. چون در حال حاضر اگر بخواهید تنها همان مقالات را برای مرحله توجیه اول جمع آوری کنید خوب اینطوری که من شنیده ام حدود هزار نشریه هفتگی، ماهانه، روزانه، و فصلنامه نشر می شود بخواهند اینها را طبقه بندی و بر موضوعات متحد، الفبایی کنند، سپس استدلالهایش را طبقه بندی کنند این دیگر عده و عدد نمی خواهد. اگر بخواهید زود هم بدست بیاورید تعداد افراد قابل ملاحظه ای نیاز دارد. همچنین در بخش نقض و طرح، تازه طرح توجیهی تمام شود و بگوئیم حالا طرح کلیات را آغاز کنیم می توان هم همه این ها را فلسفی گذرانند. که از نظر تعداد همین هایی که هستند زیادند. ولی طبیعی است که بحث فلسفی اش چند سالی طول می کشد. بحث شبکه جلیوتان است. بحثی که می خواهید تنها توصیف فلسفی بشود و از خاستگاه های یک فلسفه تعریف های داده شود. نظامی برای آن درست شود که آن نظام تعاریف ابزاری جهت هماهنگ سازی کاری برای کسانی باشد که بعدها بخواهند کار کنند.

روی موضوعات عینی کار نشود یادمان نرود. کار شدن روی موضوعات عینی با تعداد ۵ یا ۶ نفر انجام شدنی نیست. اینجا یک جلسه مباحثه است. که چقدر بر اساس یک فلسفه یک تعاریفی را به عرض مبارک برادران برسانم شما نقد می کنید. باید از اول بدانید که حاصل این کار چه باید بشود. ولی کار در همین سطح هم بخواهد تطبیق علمی بشود، بگوئیم امکان داده اید، تئوریزه می کنید. به یک نظریه یک نظام می دهید، بیائیم این را بانظریه دیگر بسنجیم. ما بگوئیم همین کار بنا است از شبکه ای که شما گفتید، با تئوریهای مختلف ارتباطی که در دنیا است مقایسه کنیم، بحث کنیم گاهی برادرها یک سری مباحثه با هم بر سر تبیین مطلب "تطبیق" دارند، نه مستشکل های قوی از موضع مبانی دیگر هستند یعنی اینکه برادرها بگویند ما مولد نیستیم، این در دستگاه پژوهشی پذیرفته نیست مولد نیستید می توانید که در تطبیق کار کنید می توانید از مبانی دیگر اشکال بیاورید. به این مطلب که برسید، صحیح است.

۲/۱- بررسی سه شیوه در تنظیم طرح

از اول فصل بدانیم چه چیزی؟ عمقی را که می گوئید به چند گونه ممکن است؟

۱- ممکن است بگوئید از یک فلسفه ای یک توصیف فلسفی بدهید، تعاریفی بکنید، بدون اینکه به عینیت تطبیق بکنید.

۲- بنا ندارد تطبیق نظری هم بکنید

۳- فقط اشکال های تبیینی می کنید از خود این فلسفه سئوالات تبیینی می کنید به هر میزان که سطح جلسه را تغییر بدهید باید انتظارتان را به همان سطح تعدیل کنید.

آقای علیپور: حداقل آن این است که متناسب با حجم امکاناتی که در اختیار ما گذاشته می شود، که حجم آن هم زیاد نیست، روی زمان تنظیم بکنیم. اما روی کیفیت به این صورت که از تطبیق دادن یا تطبیق نظری دادن کوتاه بیائیم من به این معتقد نیستم.

آقای حسینی: از همین اول و نه آخر کار شروع کنیم. چرا آخر کار بگذارید. چرا بگذارید یک توصیف های نظری بعد از ۲۳ برایتان هم جالب باشد که خیلی خوب است. اینجا هم می توان هماهنگ صحبت کرد و لیکن هیچکدام از این ها سر از اجرا در نیاورده اند. از ابتدای کار باید سر از اجرا در آورد. من در مورد تطبیق هم زمانی که اصلاً بنا بر همین بود.

اگر تطبیق همزمان است، به نظر من نباید جلو برویم، درباره مفهوم انقلاب فرهنگی، کلیات و تفضیلی، بیائیم در همین بخش ضرورت بگوئیم که کلیه روزنامه ها این اگر

انجام بگیرد، بطور مثال حاصل آن یک جزوه ای می شود. یک آمار و عدد و ارقامی دارد که مثلاً فلان استدلال بیست هزار بار و یا از این طرف فلان استدلال پانزده هزار بار استدلال شده است.

آقای علیپور: آن شیوه کار را که فرمودید، علت دارد، عرض کردم که به این کمتر می توانیم. به دلیل عوامل متعدد که یکی از آنها این است که اگر این محصولات مقطعی از آن بیرون نیاید نمی توان این خط سیر بحث را حفظ کرد.

آقای حسینی: این تحقیقات میدانی را همزمان، یعنی نظام سئوالات از بنده بخواهید. بگوئید: پس بنابر این حالا روزنامه ها را چطور دسته بندی می کنیم؟ چگونه اصطلاحات را بیاوریم؟ مثلاً واژه هایی را که بر مبنای گرایش انقلاب است یا واژه هایی را که بر مبنای گرایش حسی است و یا واژه های التقاطی را چطور دسته بندی می کنیم؟ شاخص هایی را که مثلاً این برخوردها در جامعه می کنید و ایجاد کرده اند مشخص کنیم. و یک چیزهایی را به پذیرش اجتماعی رسانده اند. چه هستند. به نظر من مسئولین خریدار این هستند. یعنی شما اطلاعش را شروع بکنید. به بردن برای هر دستگاهی. یک عده از دستگاهها "نهایت نه با ابزاری" مشغول این کار هستند. مثلاً خبر نامه جامعه مدرسین این کار را بدون هیچ ابزاری و بسیار ساده اندیشانه انجام می دهد.

آقای علیپور: اما خود پژوهششان قابلیت استفاده و دسته بندی دارد.

۲/۲- بررسی موضوع نقد در طرح توجیهی شبهه شناسی بر اساس ملاحظه آثار چالشها و ناهنجاریها در مطبوعات

آقای حسینی: دو تا کار قابلیت دارد. یک قابلیت دارد که کم کم این ها را به عنوان طرفین شناسایی می کند. و به هر دو آنها هم سرویس می دهد می توانید از راه اینترنت هم وارد شوید و یک مقدار از کارهای کمی را شما سرفصل و روش کار معرفی می کنید به همه می دهید، از همه کار میخواهید. آن وقت یک مقدار از خرج گروهتان کم می شود. یعنی خرجتان، خرج فنی مدیریت می شود که ما به چه صورت عنوان بندی و دسته بندی می کنیم.

بعد از مدتی هم هر دو طرف جزء مشتری هایتان می شوند و از شما می خواهند که به نظر شما عللش چیست؟

سپس می توانید خیلی راحت این را به پذیرش اجتماعی برسانید و مدیرها از شما بگیرند. تنها جامعه مدرسین نیست که این را تنظیم می کند. تقریباً تمامی خطوطی که الآن در کشور هستند دستگاههای دولتی، سازمان تبلیغات، دستگاههای جناحی، حتی هم رونامه ها این کار را انجام میدهند. وقتی شما وارد این بستر می شوید، نشان میدهید که ما داریم چه کار انجام میدهیم. شما چقدر کمک می کنید؟ ما چقدر می توانیم به شما مشاوره بدهیم؟ به تدریج جذب می شوند. مخصوصاً وقتی نتایج را ببینید.

آقای علیپور: منظور ما این است که فعلاً در بحث طرح توجیهی باشیم.

آقای حسینی: یعنی بحث نقد در اولین قسمت طرح توجیهی و نه طرح توجیهی تا سطح سوم. طرح توجیهی در سطح اول که آثار، معلولها و چالش های موجود می باشد. این را یک نظام بدهید، به منظر همه مدیران و همه آنهایی که ابزار دارند، برسانید. یک داد و ستد اینگونه انجام بدهید.

۳- بررسی چگونگی تنظیم سؤالات برای تحلیل محتوا در طرح شبهه شناسی

آقای علیپور: بعد در این سطح، در این جلسه بحثمان خواهد بود. در حقیقت ما در این جلسه تا پایان تطبیق بحث نقد از شما نظام سؤالات می گیریم.

آقای حسینی: یعنی این جلسه مرتباً باید یک رفت و برگشت به طرف عینیت باشد. فرض کنید که اولین سوال این است که شما به نظرتان می آید چه محورهایی را در رونماها دسته بندی می کنید؟ ممکن است من یک پایه هایی را بگویم سؤالات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. اینگونه دسته بندی را شروع کنید. بعد این ها باید پشت سر همدیگر بیایند.

آقای علیپور: میزان حجم کاری که در تطبیق خواهیم داشت با این جلسات هفتگی تناسب ندارد. به عبارت دیگر ما یک ساعت از شما نظام سئوالات می گیریم شاید مجبور شدیم سه ماه دیگر روی آن کار کنیم. اگر بخواهیم متناسباً هر هفته این جلسات را داشته باشیم.

۳/۱- ضرورت پرداختن به مباحث فلسفی در حد تعیین سرفصلهای اصلی بحث

آقای حسینی: فقط برای بهینه اش. به نظر من بحث را بصورت فلسفی جلو ببرید؟ یا نبرید؟! اگر توانستید حضور عینی تان را بالا ببرید در ... یعنی مساله فکر می شود برای منابع ها و مدیرها که این نحوه ای که ما قضاوت می کنیم. درست نیست. این برخورد معلول ها را، شما نظام که می دهید، باید برای آنها این مطلب ایجاد شود.

آقای علیپور: مثلاً آلان شما در مرحله نقد یک سوال فرمودید یعنی سئوال این است که میزان یا تجلی درگیری دانش و ارزش در مطبوعات چیست؟ به چه صورت است؟ و چطور می توان آنها را دسته بندی کرد؟ خب باید این هزار تا بریده را دسته بندی کنیم و... منظورم این است که برای همین سئوالی که آلان شما فی المجلس فرمودید، شاید مثلاً لازم باشد با توجه به امکاناتمان دوماه کار کنیم فکر می کنید در هفته های آینده ترتیب جلسات ما به چه صورت خواهد بود؟

آقای حسینی: شما به هر حال بر می گردید، یک مقاله ای را می آورید، می گوئید چگونه این مقاله را نقد کنم؟ می گوئید این پنج تا سریعتر خودش قرار دارد. صحیح است سئوال کنیم که نوع استدلال هایی را که به مردم حرف می زنند چطور است؟ استدلالهایی است که صغری و کبری آن از قبیل حداقل و حداکثرش یا مثلاً استدلال مقدمات عالی آن از قبیل استدلالهای ریاضیات استدلالی است یا نه؟ از قبیل کنار هم چیدن نمودهها برای ایجاد یک حالت است. یعنی هر وسیله اش ایجاد یک تحرک در ذهن خواننده است. "نه ایجاد یک نسبت و تناسب منطقی".

آقای علیپور: یک فرآیند تحلیل محتوا.

آقای حسینی: مرتباً تحلیل محتوا می کنیم، برای آن شاخصه می دهیم، تا اینکه شما وقتی می گوئید که حالا هزارتا را درست کرده ام چطور بینم موضوعاتش مشابه هستند. تشابه موضوعی آن. موضوعاً این ها پیرامون چه چیزی صحبت می کنند؟ موضوعاتشان چیست؟ نحوه تغییراتی که می دهند، یعنی روی قضیه ارتباطات فرهنگی مطالعه ای انجام دهیم. در مطالعه مرتباً از فلسفی شدن، پرهیز داشته باشیم، فلسفه تنها کمک می کند که سرفصل ها به بن بست نرسند.

آقای علیپور: حاصل اینکه، روزنامه ها را دسته بندی کردیم، محتواهای آن ها دسته بندی و در مقاطع مختلف هم نشان داده شد. مثلاً در این مقطع زمانی سیر بحث ها از این جا به این جا رفته است. بعد نهایتاً به چه سئوالی جواب می دهیم؟

۲-۳- توجه به اثبات ناهنجاری در سطح اول نقد در تحلیل محتوا

آقای حسینی: یعنی وظیفه فرهنگ هماهنگ سازی بوده و این هماهنگ سازی به ناهنجار سازی تبدیل شده است یعنی در یک گروهی یک خلاء مهمی نشان داده می شود که این ها رو به روی همدیگر هستند. این، او را به تاجر واپس گرایی، درک نکردن زمان، درک نکردن تحرک. و او این را به اینکه غرب زده، لائیک و بی دین هستی، می خواهی ارزشها را از بین ببری، دشمن دین خدا هستی، متهم می کند. این سیاستی که وجود دارد بر اساس چه چیزی این در سطح دوم گفته می شود. اول درباره اینکه فرهنگ نتوانسته است. ببینید دشمن ها هم روبروی همدیگر در مقیاس جهانی می نشینند مذاکره می کنند بین خودشان حدود مرزی تعریف می کنند. چرا در این جا نمی شود؟ گاهی این را به آقای خاتمی هم می گویند - می گویند شماگفتمان را از داخل آغاز کنید سپس سراغ تمدن ها بروید چرا این نوع گفتمان انجام نمی گیرد؟ چرا اینجا برخورد حذف فیزیکی راه حل می شود؟

اینجا باید ابتدا وجودش "وجود ناهنجاری" اثبات شود. همین که قوه قضائیه می گوید: تعطیل، می گوید ده روزنامه تعطیل، این که میگوید ده روزنامه به مناظره گذاشته شود. این هم خودش یک شیوه ای است که بگوید نمایندگان شما بیایند در صدا و سیما "رسانه بزرگتر" نماینده آن طرفی هم بیاید بنشینیم مناظره کنیم. "یا مثلاً بگویند بیائید در دانشگاه در حوزه و یا در همایش علمی". از عوام و از شکل عمومی آن تا شکل خاص تخصصی

تا به سین جیم کشیدن و آمار و عدد وارقام خواستی را می توان به مناظره گذاشت را بگوید تو ضد امنیتی، تعطیل و او هم بیاید داد و قال کند و بگوید، تو دیکتاتوری، بگذار من حرف بزنم. بهترین شیوه می داند. علاوه بر این ببینیم می توان تا چه سقفی اینگونه کنترل کرد؟ یعنی سؤال کرد. اگر عوامل برون زای اقتصاد و سیاست مرتباً محیط ناهنجار فرهنگی را تشدید کنند، تا کی می توان فرهنگ را اینگونه کنترل کرد؟ سپس در چه زمانی دیگر نمی توان کنترل کرد؟

آقای رضایی: چرا بین اینهمه فقط می آیند روزنامه را می چسبند؟ تلویزیون، سینما، خیلی چیزها داریم دیگر نیز داریم. روزنامه یکی از آنهاست.

۳-۳ توجه به تمامی موارد ثبت شده در تحلیل محتوا

آقای حسینی: تمامی مقالات ثبت شده در هر چیزی که داریم، فرقی برایمان ندارد. تلویزیون، رادیو، رسانه جمعی کوچک، مجله، ماهنامه، تمامی آثار مکتوبی که ما می توانیم ردیف کنیم. الآن قدرت اینکه بیائیم نظام سئوالات درست کنیم، در جامعه بگردیم و تحقیق بکنیم، نداریم مجبوریم نموده‌هایش را در ارتباطات اجتماعی ببینیم.

آقای رضایی: یعنی بهترین حالتش این بود که می رفتیم در جامعه تحقیق می کردیم.

آقای حسینی: بهترین حالت این است که هم وسایل ارتباط جمعی و هم صحبت مردم را ببینیم. کلاً ببینیم که یعنی یک طرح جامع این بود که هم کار به فرد داشتیم - هم ارتباطات اجتماعی و هم وحدتش را داشتیم.

آقای رضایی: در ارتباط با تطبیق سیر وصفی که شما در جدول اول

آقای حسینی: البته کل این جدول بخش طرح توجیهی است. شما سه سطح طرح توجیهی، سه سطح طرح کلیات و سه سطح طرح تفضیلی دارید.

۴-۳- کافی بودن مدل تخمین در مرحله نقد و شروع کار

آقای رضایی : در توجیه نقد، دوباره نظام سوالاتی که بیرون می آید، خودش مجدداً احتیاج به یک مدل دارد، چون شما می فرمائید تا محیط های بیرونی و محیط های درونی.

آقای حسینی: بله. یعنی مدلی را که دارید، دیگر اصلاً نمی آئیم موضوع کار را قرار بدهیم، طرح کلیاتی که بعد از این باید بگوئیم. می آئیم سراغ اینکه نقد کنیم.

آقای رضایی: من سوال این است. در همان بخش طرح توجیهی ما در سطح اول آن هستیم، در بخش نقد که همان ضرورت، موضوع و هدف است، در طرح توجیهی، آن بخشش هم خودش احتیاج به مدل دارد؟

آقای حسینی : می توان همین بحث را نیز فلسفی کرد.

آقای رضایی : خیر.

آقای حسینی : مدل که می شود یعنی فلسفی. مدلی درست نشده بود که بگویم در کتابخانه می روند، کشوی شماره ۱ را می کشم، مدلتش را می آورم تا ببینی. باید بنشینیم، بحث فلسفی بکنیم، مدل بسازیم ، ولی می گوئید ساده می خواهم، تخمینی چطور است؟ می گویم خیلی خب، نظام سوالات. این او را به اینکه تو متحجر هستی متهم می کند او هم این را به اینکه تو ...

آقای رضایی : شما قبل از این مطلب وارد مطلب دیگر می شوید. حضرتعالی می فرمائید محیط های درونی و محیط های بیرونی.

آقای حسینی : در محیط های درونی، ساده ترین و در محیط های بیرونی، ساده ترین

آقای رضایی : پس یک دسته بندی کلی داریم.

آقای حسینی : نداریم. به معنای مدل دیگری که تحویل بدهم. به معنای مدل دیگری که مقید باشم توصیف بااصطلاح وصفی بکنم، اضافه، مضاف الیه بکنم، تطبیق بکنم. می توان خود طرح نقد

اول را به طرح کلیات برد و مدل داد و به طرح تفصیلی برد و یک طرح جامعی برایش توصیف کرد.

آقای رضایی : منظورم این است که شما در طرح توجیهی یک نظام طبقه بندی اجمالی درست می کنید یا نه ؟

آقای حسینی : آن نظام طبقه بندی توجیه شده است، یعنی عبارت دیگر جواب سؤال نمی دهد.

آقای رضایی : عیب ندارد، حال اسمش را بگذارید تخمینی، بله، تخمینی همین است دیگر.

۵-۳- ضرورت توجه به پذیرفته شده های عمومی در نقد و تحلیل محتوا

آقای حسینی : یعنی من مکفل این نیستم که برای شما جواب سؤال بدهم "اثبات کنم" می گویم این هست، مقالات می آورید می گویم اینگونه کنید، جلو بروید، یعنی عملی همراهمان می آیم نه اینکه چیزی را برای شما اثبات کنم.

آقای رضایی : منظورم این است که یک نحوه دسته بندی تخمینی که پشتوانه استدلالی هم ندارد ولی به یک معنا جزء پذیرفته شده های عمومی است، یعنی اینگونه نیست که مثلاً شما می فرمائید نگوئید که نه.

آقای حسینی : حاصلش برای شما و عموم جالب است اصلاً آن کاری که من می کنم جالب نیست، آن کار فقط دستورپذیری است، فلان کد شماره را زیر آن قرار دهید....

آقای علیپور : اگر نقش ها مشخص شود، ما در طرح های سازمان یک نقش داریم، نقش مدیر مسئولی، نقش مدیر مسئول محتوایی، مدیر مسئول علمی، مدیر مسئول علمی، هیچوقت متدلوژی را برای کارشناسها توجیه نمی کند و پایه های منطقی اش را نمی گوید. به هر کسی می گوید که شما این کار بکنید، آن کار را بکنید و ... نهایتاً خودش مسئول جوابگویی علمی است و مسئول محصول از لحاظ علمی است.

آقای حسینی : اصولاً در این قضیه تکیه کار ما روی مشابهت ها است. مهمترین قسمت این است که یک وقت می گوئید شما در یک خط بیائید. بحث توصیفی را مفصل کنید، من می گویم آن بحث را چه کسی تدوین می کند، چه کسی با تئوریا تطبیق می دهد. به عبارت دیگر وقتی که ما در قم بحث اصولی می کنیم لاقلاً آقای میر باقری چند نظر اصولی را می بیند و پای بحث می نشیند، حداقل وقتی که بحث منطقی یا فلسفی می کنیم چند نظریه را قبل از ورود به بحث مطالعه می کند، در بحث صنعت نیز یک کاری را به یک شکل منجمم انجام می دهیم، در اینجا می خواهیم چه کاری را انجام دهیم، کار را برای ما خوب مشخص کنید.

۴- بررسی شیوه و لوازم انتخاب هر کدام از آنها در سیر بحث

آقای علیپور : در هر دو صورت چه ما بحث تطبیقی را و نقش حضرتعالی را بعنوان مدیر مسئولی در معنای رایج آن که اصلاً شما هیچ موظف نیستید متدولوژی خود را توضیح دهید بپذیریم و چه اینگونه ببینیم که شما می خواهید اصلاً یک متدولوژی و یک بحث فلسفی و توصیفی ارائه بدهید، در هر دو صورت جمع به این که یک بحث تکمیلی را در کنار آن داشته باشد مکلف خواهد بود. بحث اول که بحث تطبیقی است شاید سنگین تر هم باشد. یعنی افراد بیشتری هم باید فراهم بکنیم، چون زمینه های آن فلسفی است که مثلاً در کنارش

آقای رضایی : یا جناب آقای مهندس دانشمند از درون این جلسه بروند و کار تطبیق بکنند ولی آن بحث نیازمند این است که ما تعداد زیادی آدم فراهم بکنیم، به هر حال در هر دو صورت آن یعنی به خاطر اینکه نمی توانیم آن کار را بکنیم، نمی توان بحث تطبیقی را جلو برد. فقط منظور بنده این است که خود حضرتعالی با توجه به اشرافی که به تمامی مباحث دارید می توانید بفرمائید، که آلان به نظر من به این شیوه بحث شود.

آقای حسینی : یعنی ایجاد ضرورت، یک وقت است که مثلاً "در مساله صنعت"، جناب آقای دانشمند می فرمایند که مشکلات اقتصادی گریبان گیر است و هر کسی به دنبال راه حلی است. یک وقت است که در این بحث می فرمائید که این مشکل را هیچ کسی مشکل فرهنگی نمی داند. آن جا مشکل صنعت را می گویند که کارخانه دارد می خواهد، اینجا کسی کارخانه ای را نمی بیند که

بخواهد. کارخانه های حوزه در شاگرد گرفتن فعال است. یعنی در ایام توریستی هر روز صبح که تشریف ببرید می بینید که صبح تا ظهر، مسجد اعظم پر و خالی می شود. یعنی مثلاً ساعتی که جناب آقای تبریری صحبت می فرمایند شاید ۸۰۰ نفر، ۱۰۰۰ نفر حضور دارند. یا ساعتی که آقای وحید می آیند و صحبت می کنند، افراد دیگر می آیند، ملاحظه می کنید که کارخانه آن جا کار می کند. می آئیم در دانشگاه. آنجا هم کار می کند. حتی روزنامه ها کار می کنند، یعنی اینجا کارخانه کساد نداریم. جایی که نصف ظرفیت کار می کند. بنا است تعطیلش کنند، اینجا تعطیلی آن ها به وسیله قوه قضائیه می شود.

آقای علیپور: منظور بحث بنده این است که آلان پس از ۱۲ جلسه به این نکته رسیده ایم که خود بحث اینکه از کدام منظر به بحث نگاه کنیم را هم جزء بحث بدانید. به اینکه یک تصمیم گیری سیاسی روی آن انجام شود موکول نفرمائید.

آقای حسینی: من چند تا بستر را تعریف می کنم، یک بستر، بستر تطبیق از اول کار، یک بستر، تطبیق نه، تطبیق عینی هم نمی خواهیم، تطبیق مثلاً فلسفی می خواهیم. یک بستر تطبیق فلسفی هم نمی خواهیم. شما بیائید فقط بر اساس یک فلسفه از اول تا آخر را توصیف کنید. ما هم توصیف می کنیم، برهانش را هم بر اساس دستگاه نظری خودمان تقدیم می کنیم. انتظاری هم که دارید باید معلوم شود. بعد از ۳-۲ سال که رسیدیم به جایی، چیزی که در اختیار ما است، توصیف ها و اصطلاحاتی بر اساس یک دستگاه نظری است که به دلیل تطبیق نشدن تئوریک، زبان انتقال به کارشناسان را ندارد. مخصوص کسانی است که دوره را ندیده باشند. و به این دلیل روی آن خوب هم مباحثه نشده است. آنهایی هم که حضور دارند، قدرت جمع بندی آن را ندارند. برای خود بنده تمرین بسیار خوبی شد. بنده آلان در بحث شبکه، تمرین بسیار خوبی انجام دادم و از اول تا آخر مطلب دستم آمد و لیکن اینکه بگویم دست بقیه دوستان است خیلی تردید دارم. بعضی دوستان خیال می کنند ۷۰ درصد و بعضی ها خیال می کنند ۴۰ درصد دستشان است. به هر حال بهتر از هیچ بوده است سرنوشت این بحث را چگونه می بینید؟ بنده بیایم عرض کنم، شمار روی آن مباحثه دقیق بکنید، معنای اشکال گرفتن را به شکل درس های جدی که در قم داریم، انجام بدهیم، معنایش این است که خیلی روی آن کار کرده باشید دوم اینکه این کار را هم نکنید. در مجلس گاهی می شود که مصر شدن روی بحث می گذرد. یعنی یک جلسه روی مصر شدن می گذرد. معنای مصر شدن این است که لزوماً نقضی هم دست طرف نیست. اصرار می ورزد.

می توان همین را هم بحث کرده شما بنده را شدیداً روی نشاط علمی بیاورید، یعنی بروید نظرات صاحب نظران را در فلسفه یا مثلاً هر موضوعی که می دهیم، را ببینید باید قویاً بایستید از مبنای آن ها دفاع کنید، یعنی مبنایشان را عرضه کنید و یا مبنایی که ما می گوئیم به چالش در بیاورید. مسلماً این برای من خیلی نفع دارد. ولی حتماً با ۶ ساعت وقت گذاشتن انجام نمی گیرد اگر شما کل وقت هفتگی تان را خالی کنید سراغ دایره المعارف ها و کتاب های اصلی بروید و در آن جا دوستانی داشته باشید به هم کمک کنید، یعنی فرض کنید کاری که آقای میر باقری در قم روی مبنای اصول با ما می کند یعنی شغل رسمی ایشان این بوده است که فرض کنید ۱۰-۱۲ سال حداقل درس خارج برود. درس خارج مثلاً آقای زنجانی را برود، درس خارج آقای تبریزی را برود. در آن ها هم شاگرد برجسته ای باشد. شما آن کار را نمی کنید، کار تطبیق عینی را هم که نه خیلی ساده تر است. وقوع آن از کار عینی خیلی پائین تر است. را هم می گوئید ۲-۳ ماه طول می کشد تا کارش را انجام دهید. این سه بستر است. یک بستر تطبیق اجرایی عینی به مصادیق، یک بستر تطبیق نظری فلسفی با فلاسفه، یک بستر بدون حذف این ها، خود بحث را تحلیل فلسفی گفتن و جلو رفتن که می توان در خود آن هم مباحثه را داشت. می توان گاهی مباحثه را داشت و گاهی نداشت.

آقای دانشمند: در این جلسه تصمیم نگیریم که می خواهیم چکار کنیم، بعداً خودمان پیرامون این بحث و با توجه به مقدمات یک جلسه ای داشته باشیم.

آقای حسینی: یک هدف داشتید که شما اشاره کردید. گفتید بحث انقلاب فرهنگی چطور می شود؟ حال می خواهید پای این حرف هم بایستید. اگر می خواهید پای این حرف بایستید بگوئید واقعاً لازمه پای این حرف ایستادن چه نوع کاری است؟ خودتان باید ببینید با هم صحبت کنید.

آقای دانشمند: یکی از همان زاویه است که لازمه اش چیست و یکی از این طرف است که مقدمات چه چیزی می باشد. به هر حال در ترکیب این دو تا حتماً آن پدیده اتفاق می افتد. باید خودمان بنشینیم آن را با یک فرصت بیشتری بالا و پائین کنیم، ابتدا ببینیم هر کدام از آن سطوحی که باید انجام بگیرد چقدر امکان پذیر است و فکر کنیم که با توجه به جمیع جهات کدامیک مفیدتر در می آید؟ من خودم از دو زاویه نگاه می کنم. یکی اینکه اگر ما به بحث های نظری فلسفی عمیق بپردازیم که روی آن بحث هایی که جنابعالی داشتید کمی از این مجموعه با این کیفیتی که داریم،

دور می افتیم. یعنی جایگاه ما اینجا نیست شاید جایگاهی مثل جایگاه میرباقری در سنخ خودش جای خودش را دارد. همانقدر هم باید باشند افراد و قصد و هدفشان هم همین باشد. تا عمق بروند و شروع کنند در این نظر و می خواهند در این بحث بالا بیایند. ممکن است که اینگونه حاصل نشود. از یک زاویه دیگر نگاه کنیم. اگر بیائیم به این بپردازیم که به این که وارد کار می شویم، حالا ممکن است هر کسی هم چند نفر کمک بگیرد. "کمک کارشناسی" شروع کنیم در عالم روزنامه و مقاله ها و ... با توجه به مقدمات که قبلاً صحبت آن را کردیم که این طرح کیفیتاً چه نوع طرحی است. دارای چه کار فرمایی است. چقدر می تواند روی قضیه وقت بگذارد؟ چقدر می تواند روی این قضیه نیرو جمع کند و سامان دهد. حجم مختصری از کار شروع می شود و مدام جلو می رود.

۵- بررسی کیفیت همکاری با مراکز پژوهشی در سطح اول نقد

آقای حسینی: در همین اجرا باز هم بحث می کنیم که چگونه می توانیم با نیروهایی که بیرون است ارتباط بگیریم؟ از آن ها کمک دریافت کنیم و ما کمک نرم افزاری بدهیم یعنی عبارت دیگر خودمان روزنامه ها را ببریم یا یک نمونه را، فقط یک روزنامه را ببریم، مثلاً از خط چپ، یکی هم از خط راست و یک هم مثلاً از خط میانی انتخاب کنیم. این یکی را بیائیم رویش قاعده سازی کنیم، قاعده سازی عینی، بعد نرم افزار درست کنیم به ... جامعه مدرسین که خودش ۲۰ نفر را گذاشته، روزنامه را فیچر می کند، به آن مشاوره بدهیم، از او بهره بگیریم "از نمودارهایی که دارد" و به او در سامان دادن و دسته بندی کردن بهره بدهیم، "به جاهای دیگر هم همینطور". کم کم مقدمات دیگران را آرایش بدهیم، این هم یک فرض ... باید بگویند اعتقاد و سن و شغل، بالعکس آن هم می شود حال سؤال این است که شما جنسیت را چکار می کنید

آقای علیپور: جنسیت هم دخیل می باشد. چون اصلاً خودش اجتماعی ساز است مسئله زن.

آقای حسینی: خب، اگر اجتماعی ساز است جدول شما در تنظیمش چه چیزی را ندیده که زن دیده نشده است. شما سه تا پایه را ذکر کردید سن، اعتقاد، موضوع کار آمدی باصطلاح، موضوع کار آمدی موارد تخصصی را می توانید در آن بیاورید و در باب مشاغل را، حتماً هر شغلی

طبقه بندی دارد.

آقای علیپور: این جدولی که شما فرمودید یک جدول مفهومی است، موضوعی نیست اگر موضوعی باشد باید به موضوعاتی که آن طرف برای ما می سازند بعنوان حوادث می گویند مفهومی است ما در پایگاه فکری مان نمی آئیم باصطلاح بر اساس تفاوت جنسی دسته بندی کنیم و بگوئیم که مثلاً زنان دارای این حقوق هستند چرا حقوقشان اینگونه شده است اما موضوع روز برای ما موضوع ساز است یعنی یک موضوعی است که برای ما ساخته شد.

آقای حسینی: می خواهم جمعیت هایی را که در پژوهش حضور دارند پیدا بکنم چه سرفصلی را داشته باشید. بعد دیگر شما جدول چیزی نخواهید داشت، می توانید....

آقای حسینی: ۱۰ تا می توانید داشته باشید ولی بعد می توانید تعریف بکنید هر محوری اش را می خواهید چه محورهایی را انتخاب کنید؟

آقای علیپور: معمولاً محورهایی که در تحقیق است بر این اساسها مثلاً تحصیلات، جنسیت، سن، شغل، جایگاه اجتماعی، اینها در آن جوابی که از آن ها می گیریم و دسته بندی که از پاسخ دهندگان تحقیق فرق می کند یک دسته بندی ممکن است چند درصدشان جنوب شهر، چند درصدشان شمال شهر هستند.

۵/۱- طبقه بندی مراکز پژوهشی به لحاظ موضوعات مورد پژوهش آنها

آقای حسینی: اولین کار که می خواهم بکنم این است که هیچ مرکزی از دستمان گم نشود می خواهم یک جدول برای نمونه برداشتن آماری درست کنم که مثلاً حالا بگویم گزینش از این دسته انتخاب می کنم ولی خود دسته از دست من در نرود. در جدول آماری واحد از دست من در برود عیب ندارد ولی دسته از بین نرود.

آقای علیپور: از این جهت که شما می خواهید کل اقشار جامعه را.

آقای حسینی: در سطح دولتی کل مراکز پژوهشی را پیدا می‌کنیم می‌گوئیم وزارت ارشاد است، وزارت علوم است و ... دستگاههای دیگر محدودند ۲۴ تا دستگاه، ۲۴ تا وزارت خانه است فرض کنید که یک چند تایی هم بگذارید بگوئیم دفتر ریاست جمهوری، دفتر رهبری و مشکلی ندارد.

یک صحبت دیگر این است که ما می‌خواهیم سراغ دسته جات گروهی، خصوصی و یا شخصی بیائیم.

آقای رضایی: آمارش تقریباً وجود دارد، در مورد حوزه هم همینطور.

آقای حسینی: خوب است بتوانیم اینها را دسته بندی هم بکنیم یا نه؟

آقای علیپور: پژوهشگران موجود بر اساس موضوع پژوهش دسته بندی شده اند.

آقای حسینی: عیبی ندارد آنها را بر اساس موضوع پژوهش می‌آوریم سپس می‌خواهیم ما به الاشتراک اطلاعات اینها را بگیریم و اختلاف هایی بین شان را طبقه بندی بکنیم، درست شان بکنیم، سر فصل بندی کنیم.

آقای علیپور: آن دیگر چیزی است که ما دسته بندی اش را انجام می‌دهیم منظورم این است که ضرورت ندارد ما آلان یک جدول داشته باشیم در آن از مراکز پژوهشی یک دسته بندی داشته باشیم بعد ببینیم یک جایی کم نشده باشد، این نیاز نیست.

آقای حسینی: حداقل می‌توان برای ابتدای کار از اینجا آغاز کرد بعدها ممکن است ما به یک دسته جاتی برای تاسیس پیشنهاد بدهیم.

آقای علیپور: اصلاً بگوئیم ما این را نداریم مثلاً این مرکز پژوهشی مربوط به علوم پایه را نداریم، اصلاً وجود ندارد.

آقای حسینی: یا دسته را نداریم اصلاً بعبارت دیگر هنوز یک سازمانی، یک ساختاری پیدا نشده است.

سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه پژوهشی : ۱۵

سازمان مدیریت صنعتی

دیماه ۱۳۷۹

✧ مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی : حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی
اسامی شرکت کنندگان: آقایان مهندس مرعشی - مهندس دانشمند -
حجه الاسلام رضائی و آقای علیپور



تاریخ جلسه : ۱۳۷۹/۴/۲۷ (تاریخ تقریبی)

شماره جلسه : ۱۵

پیاده کننده نوار و ویراستار : خانم سیمین صالحی

عنوانگذار متن و ویراستار : حجه الاسلام رضایی

کنترل و بهینه نهایی : حجه الاسلام رضایی

حروفچینی و صفحه آرایی : سید مرتضی حسینی

تاریخ انتشار : ۱۳۸۰/۸/۲۰

فهرست

صفحه	عنوان
۵	۱- ضرورت نقد ساختار های فرهنگی در طرح شبهه شناسی
۶	۲- بررسی سطوح نقد در شبهه شناسی
۶	۲/۱- نقد وضعیت ، نقد نقد و نقد راه حل سه سطح از نقد
۶	۳- اصل بودن مدیریت فکری در طرح شبهه شناسی
۷	۳/۱- مدیریت فکری در سه سطح ، رشد کمی ، گسترش و توسعه تفکر پژوهشی
۸	۳/۲- بررسی سه متغیر اصلی در تفکر پژوهش (تعلق ، تلاش ، تحمل ابهام)
۸	۳/۲/۱- تشریح سه متغیر تعلق ، تلاش و تحمل در کاوش فکری
۱۰	۳/۳- ضرورت بررسی سه دسته مفاهیم در شناسایی شبهه (هست و نیست ، بود و نبود، باید و نباید)
۱۰	۳/۴- بررسی نقش سه دسته مفاهیم هست و نیست ، بود و نبود ، باید و نباید در پیدایش چالشهای اجتماعی
۱۱	۳/۴/۱- عدم التفات به عینیت در مفاهیم عرفانی ، فلسفی و فقهی حوزه
۱۱	۳/۴/۲- عدم مشروط بودن روش ، پیش فرض و نتیجه به این و اعتقاد در علوم دانشگاهی موجود
۱۱	۳/۴/۳- چالش ادبی بین مفاهیم حوزه و دانشگاه بدلیل تضاد در تعریف از ارزشها، توصیفها و تکالیف
۱۲	۴- تشریح مدیریت فکری
۱۳	۴/۱- تکامل و کارائی تفکری حاصل مدیریت فکری در سه سطح از اراده
۱۳	۴/۱/۱- لزوم توسعه اراده در ارتقاء بخشیدن به ظرفیت تعلق، تفکر و تحمل ابهام
۱۳	۴/۱/۲- لزوم توسعه در سه سطح سازمان ، عناصر ، کارآمدی
۱۴	۴/۱/۳- پرداختن به مباحث تئوری محض به معنای پرداختن به انقلاب فرهنگی
۱۴	۵- تحمل ابهام و زمان مناسب شرط لازم در تحقق انقلاب فرهنگی

۱۵	۶- بررسی شیوه های اثبات ناهنجاری و ناکارآمدی وضعیت فرهنگی موجود جامعه
۱۵	۶/۱- اثبات کارآمدی از طریق ضرورتها و وجود خلاء ها
۱۵	۶/۲- استفاده از شیوه ترجمه مفاهیم مادی به زبان دین مدل مرحله انتقال
۱۶	۶/۳- استوار نشدن توسعه اجتماعی در شیوه ترجمه مفاهیم مادی به زبان دین
۱۶	۶/۴- نشان دادن آثار تاویل مادی از دین و شکست تاریخی آن مقدمه ای برای ورود به انقلاب فرهنگی
۱۷	۶/۵- شیوه سوم در طرح شبهه شناسی مبتنی بر حفظ روش و ساختار موجود
۱۷	۶/۵/۱- عدم نیاز به تحمل ابهام و زمان طولانی در شیوه سوم
۱۷	۶/۶- لزوم تنظیم و طراحی طرح شبهه شناسی بر اساس بررسی بنیانهای نظری دستگاههای عقل گرا و حس گرا
۱۹	۶/۶/۱- تحمل ابهام و بلند مدت زمان طرح در بررسی ریشه ای شبهه شناسی
۱۹	۶/۶/۲- لزوم تنظیم پاسخ دهندگان برای نیاز اجتماعی در مقابله با فرهنگ غرب

بسم الله الرحمن الرحيم

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه : ۱۵

تاریخ :

**موضوع اصلی : بررسی سه شیوه در تنظیم طرح شبهه شناسی
(انقلاب فرهنگی - گسترش فرهنگی - رشد فرهنگی)**

۱- ضرورت نقد ساختارهای فرهنگی در طرح شبهه شناسی

آقای علیپور: در جلسه قبل بحث پیرامون ضرورت نقد و پیدا کردن راه کارهایی که بتوانیم با شرایط عینی جامعه کار انطباقی و تطبیقی انجام دهیم، بود. هر جا که کلمه ضرورت پیش می آید لابدیت است و لابدیت شرایط برما وجود دارد باید ضرورت نقد ساختار های مختلف فرهنگی را شروع کنیم سئوالاتی را که شما مطرح کردید این بود که آیا نحوه توزیع قدرت به هنجار است؟ آیا مدیریت خرد و کلان منظم و سر وقت انجام می گیرد؟ وضعیت بهره وری در تولید چگونه است؟ وضعیت اشتغال چگونه است؟ آیا دخل و خرج مردم خوب است؟ آیا سیر کارآمد شدن افراد سیر نهادینه شده ای است؟ آیا ساختارهای سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی قدرت هماهنگ سازی دارند؟ بطور اجمالی و کلی شاخصهای سنجش یک نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی یا عبارت دیگر یک نظام اجتماعی را بیان فرمودید، باید نظام تجلیل و تحقیرها، نظام مفاهیم و نظام ارضاء نیاز را در آن جامعه بعنوان شاخصهای مورد مطالعه مورد بررسی قرار دهیم، در نظام ارضاء و نیاز، سوال اساسی را که خیلی موثر می دانستید این بود که آیا امید و آینده نگری برای جوانان و برای آبرومندی و پیشرفت مشخص و مقنن است و یا باید برای وصول به دنبال این باشد که در سیر ارتباطی غیر مقنن و ناهنجاری روزنه های امیدی برای خودشان مشخص کنند. در مورد سئوال مربوط به نحوه توزیع قدرت به هنجار فرمودید مثلاً می توان از ترکیب نمایندگان استفاده کرد، نوع گزینشها و نصب هایی که در سطح کلان انجام می گیرد.

۲- بررسی سطوح نقد در طرح شبهه شناسی

در یک مرحله دیگر و در انواع نقدها شما سه نوع نقد را فرمودید ، نقد وضعیت ، که وضعیت موجود را نقد می کند، خود نقد بر وضعیت موجود که افراد موسسات پژوهشی دولتی را می توان به نقد کشید یا اینکه راه حل هایی که بوسیله پژوهشگران ارائه می شود را به نقد می کشیم.

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: نقد نقد ها یا نقد راه حل ها.

۱/۲- نقد وضعیت، نقد نقد و نقد راه حل سه سطح از نقد

س : فرمودید سه نوع "نقد وضعیت، نقد نقد، نقد راه حل" را می توانیم انجام دهیم و می توان در نقد نقدها در هر مرحله ای طرف مشاوره هم بود یعنی موسسات پژوهشی را شناسایی کرد و با آنها طرف معامله شد و باصطلاح با آنها مراد شده و گفت که مثلاً اینجا اشکال دارید ما حاضریم به شما کمک کنیم و در نهایت با توجه به مقررات موجودمان محدودیت زمانی که داریم " چون به تعبیر آقای دانشمند نقد باید نقد باشد یعنی زمان آن از دست نرود" ما در یک حالتی هستیم که نمی توان گفت چون منابع نداریم، زمان را نامحدود بگیریم ما هم یک فشار منابع و هم یک فشار زمان داریم بخاطر همین تصمیم بر این گرفته شد که از کارهای میدانی، پرسشنامه، مناظره، مشاهده پرهیز شود و مرجع " reference " و اساسی تحقیقاتمان را " تحقیقات موجود" قرار دهیم .

۳- اصل بودن مدیریت فکری در طرح شبهه شناسی

یعنی بعبارت دیگر نقد نقدها را به اصطلاح حضرتعالی که فرمودید به عنوان آن کشوی اصلی و آن محور اصلی مطالعاتمان قرار بدهیم و در این راستا هم به دنبال موسسات پژوهشی رفتیم دو سؤال اساسی مطرح شده این است که:

۱ - طرح ما یک طرح برای مدیریت فکری است. "نه مدیریت اجرایی" که اصولاً مدیریت فکری چه چیزی است؟

۲- نحوه گزینش سئوالات یا موضوعاتی که الان وجود دارد به چه صورت است آیا ما با توجه به اینکه به موضوعات بسیار بیشتری دسترسی داریم؟ آیا چیزی بوده که این موضوعات خاص را که برخاسته از این سئوالات است حضرتعالی انتخاب کردید یا اینکه برای دسته بندی و گزینش اینها یک مدلی وجود دارد چون اصل صورت مساله هم این است که نهایتاً این سئوالات را در کدام دسته بندی کلی دسته بندی کنیم؟ آیا مثلاً می توانیم در مورد همین سئوالها دسته بندی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی انجام دهیم؟ آیا مثلاً در آن دسته بندی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی خانه هایی وجود دارد که احیاناً اگر این سئوالات آن خانه ها را بیوشاند ما متوجه بشویم که باز سئوالات دیگری وجود دارد که باید به دنبال جوابش برویم یک سئوال اساسی هم این بود که قابل طرح در این جلسه است.

ج : بحث مورد نظر این است که مدیریت فکری چیست و چگونه انجام می گیرد؟ این یک سئوال اصلی شما بود در اینجا بنا بوده مدیریت فکری بشود.

س : بله ، جمله این بوده که طرح ما برای مدیریت فکری است نه برای مدیریت اجرایی.

۳/۱- مدیریت فکری در سه سطح ، رشد کمی گسترش و توسعه تفکر پژوهشی

حجه الاسلام والمسلمین آقای حسینی : بله، مدیریت فکری، حال به چه صورت انجام می گیرید؟ ابتدا بگوئیم موضوعش چه می باشد؟

۱- می خواهم توسعه تفکر و پژوهش را بیاورید یعنی این مدیریت برای توسعه انجام می پذیرد. توسعه خود موضوعش یعنی تفکر در جامعه

۲- اگر این مدیریت برای گسترش پژوهش انجام گیرد به آن مدیریت کلان می گویند.

۳- مدیریت برای رشد پژوهش ، رشد کمی و پژوهش که به آن مدیریت پروژه ای هم می گویند اگر بخواهیم موضوع کارمان توسعه پژوهش یعنی توسعه تفکر پژوهشی باشد.

۳/۲- بررسی سه متغیر اصلی در تفکر و پژوهش (تعلق، تلاش، تحمل ابهامی)

- قبلاً خدمتتان گفتیم که سه متغیر اصلی در تفکر و در پژوهش وجود دارد.
- ۱- تعلق ، مرتباً باید تعلق یا انگیزشی افزوده شود راه افزوده شدن آن درگیری در جهت توسعه است.
 - ۲- تلاش، که تلاش به گمانه زنی انگیزش، دومی گمانه گزینش پردازش بود در انگیزش جهت گیری ، موضع گیری مجاهده است ، در تلاش ، تلاش فکری گمانه ، گزینش ، پردازش مدنظر می باشد.
 - ۳- تحمل ابهام، در تحمل ابهام حتماً باید درگیری با ساختارهای سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی در محصولانشان باشد محصولات نیز سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی است.

آقای رضایی : دومی را توضیح بیشتری بدهید.

۳/۲/۱- تشریح سه متغیر تعلق، تلاش و تحمل ابهام در کاوش فکری

آقای حسینی : شما تلاشی که می کنید برای پیدا کردن راه است گمانه ، گزینش ، پردازش با محیط فکری برای پیدایش یک فکر جدید است. خوب بصورت ساده این را من طرح می کنم از اصطلاحات بیرون می آید. شما باید حتماً گمشده ای داشته باشید که فعلاً راهش موجود نیست باید بتوانید درباره آن فکر کنید صبر هم داشته باشید اگر صورت سؤال نداشته باشید که تعلق منشأ پیدایش سؤال است به هر میزان که شما به جهت خاص یا به ارتقاء جهت وابسته و دلبسته باشید به همان اندازه (به نسبت) شروع به تلاش می کنید مثلاً شخصی که دنبال عدالت اجتماعی است وقتی جهت عمومی را عدل می داند باید رنج ببرد، ناراحت باشد تا بتواند فکر کند رنج که نمی تواند بعنوان بازی باشد اگر بازی باشد حتماً تحمل ابهام و صبر انجام نمی گیرد حال موضوعتان است که برای کاوش فکری و گمانه زدن پیرامونش شروع به فکر کردن می کنید تا به یک مطلبی می رسید که لازم است بستر فکر را تعمیق کنید اول یک درگیری به یک محصولاتی به فقر، مریضی، جهل و می رسید با اینها می ستیزید در ریشه های آن می روید ریشه اولیه اش مثلاً می گوئید اگر که عللش دسته بندی کنید به یکی از نظام های اقتصادی می رسید بعدش می رود در نظام های فرهنگی سپس نظام های سیاسی به معنای خاص ، یعنی تمایلات

عمومی یا نظام ارزشی که جامعه دارد بعد دوباره تعمیق می دهید اصلاً پیدایش ارزش جامعه، فکر اینها چگونه تولید می شود؟ مفاهیم و تاریخ به چه صورت درست می شود مدتها زمان می برد تا در تعمیق هر کدام از اینها به نتیجه برسید اگر تحمل ابهام نباشد محال است، کسی که از فکر کردن و کاوش کردن خسته نشود، در برابر گمانه زنی اش زود نتیجه می خواهد نتیجه نقد را هم می خواهد این فرد تحمل ابهام ندارد پژوهشگرانی که در تغییر ساختارهای اجتماعی فکر کنند مثلاً برای تاسیس منطق جدید فکر می کنند این شخص باید بپذیرد که کسانی که در ساختار موجود تنفس می کنند او را به رسمیت نمی شناسند "مثال ساده" یک نفر درس می خواند وی یک اطلاعات پذیرفته شده اجتماعی را می خواند تا به او یک مدرکی را می دهند یعنی به او یک منصب پذیرفته شده اجتماعی برای کارآمدی خاصی را می دهند مثلاً می گویند رتبه اش مهندسی است، متخصص است، سپس یک بهره وری تعریف شده از اطلاعات در این جامعه وجود دارد که برابری هم یک هزینه ای را جامعه می پردازد این یک نیاز خاصی را بر طرف می کند یک کاری هم جامعه در برابری می کند این نیازش را برطرف می کند کسی که مشغول جستجو در تغییر زیر بناها است، نباید انتظار داشته باشد جامعه بپذیرد چون جامعه با ادبیات موجود ساختارها، نیازها را تعریف می کند توزیع ثروت، قدرت و اطلاع را هم به ساختارهای موجود و در جریان ساختارهای موجود، در حقیقت این شخص می خواهد زیر بنای ساختارها که روش فکر کردن یا روش تجربه کردن که دارای متدولوژی است را تغییر دهد آیا می تواند این ساختارها را تغییر دهد؟ حال اگر بتواند ناهنجاریها را هم کنار بگذارد یک روزی جامعه به این بلوغ برسد و بپذیرد، آن یک حرف دیگری است تحمل از زمانی که مشغول کار می شود تا زمانی که بلوغ اجتماعی به پذیرش آن می رسد، تحمل طولانی محرومیت های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است خود این تحمل محرومیت به چه صورت است؟ طبق این روش تحمل محرومیت، حتماً باید با محصولات درگیری پیدا شود یعنی باید پیامدهایی را که در فقر و جهل می بیند آن ها را در کلمات هم بشناسد یعنی بداند که مفاهیم، چه ارزشی چه توصیفی و چه دستوری چه نقشی ایفا می کنند.

۳/۳- ضرورت بررسی سه دسته مفاهیم در شناسایی شبهه (هست و نیست، بود و نبود، باید و نباید)

باید بداند مفاهیمی که بحث آن‌ها در هست و نیست، بود و نبود، باید و نباید است نتیجه اش توصیفی منطقی است بود و نبود خبر است، باید و نباید انشاء است باید ببیند ریشه درست شدن اینها چگونه است بعبارت دیگر جامعه با ادبیاتی زندگی می‌کند که بوسیله آن ادبیات و فرهنگ است که در تولید، توزیع و مصرف قدرت کارآمدی دارد اگر کسی بخواهد این را ارتقا دهد ابتدا باید این مسئله که بهره‌وری خودش از اینها را محل تردید قرار بدهد بپذیرد یعنی جامعه محل تردید قرار می‌دهد نه اینکه شما آن را محل تردید قرار بدهید.

حجه الاسلام رضایی: سه دسته از مفاهیم را فرمودید، هست و نیست، بود و نبود که غیر از هست و نیست است.

۳/۴- بررسی نقش سه دسته مفاهیم هست و نیست، بود و نبود، باید و نباید در پیدایش جالشیهای اجتماعی

ج: بودن غیر از بود و نبود است بودن منشاء احکام عقلی، بود و نبود خبر و باید و نباید انشاء است شما حضور این امور را در توصیف‌ها، ارزش‌ها و تکلیف‌ها ملاحظه می‌کنید البته می‌توانید یک قدم هم بالاتر بروید که آلان فکر نمی‌کنم لزومی داشته باشد فعلاً می‌خواهید بگوئید منطق چرایی، چیستی، چگونگی بگوئیم که چرایی اصل هستی و چیستی کیفیت هستی را بحث می‌کند و چگونگی بحث تبدیل منطقی است این ۳ تا محصولات ادبی را تحویل می‌دهند. جامعه با یک ادبیاتی یعنی با یک کلماتی زندگی می‌کند خوب یک تعریف‌هایی را می‌کند و با آن تعاریف هم کار می‌کند، یک حکم‌هایی را دارد و با آن حکم‌ها کار می‌کند شما وقتی ناهنجاریها را تا ریشه‌ها می‌برید یعنی اینکه ساختار ادبی جامعه را نمی‌پذیرد به این معنی است که در آن ساختار که آن را نمی‌پذیرد منزلت اجتماعی ندارید می‌خواهید یک انقلاب فرهنگی ایجاد کنید و محیط عینی، محیط ذهنی، بافت محصولات و محیط نظری را تغییر دهید اگر بخواهید آنها را هم تغییر بدهید مدیریت توسعه پژوهش می‌شود. بنابراین گمانه که این توسعه را مدیریت می‌کنند باید ظرفیت تعلق پژوهشگران را بالا ببرند. جدول یا بستر گمانه، گزینش، پردازششان را بالا ببرند یعنی سئوالاتی را طرح می‌کنند.

۳/۴/۱- عدم التفات به عینیت در مفاهیم عرفانی، فلسفی و فقهی حوزه

موضوعاتی را که برای ریشه یابی جهت کمک به پژوهشگران‌شان کنار هم می‌گذارند به گونه‌ای قرار بدهند که متوجه شوند که در رو بناها متوقف نشود فرض کنیم می‌خواهیم به حوزه کمک کنیم باید نشان دهیم که اگر عرفای ما گفتند عالم وحدت، عالم حقیقت و عالم کثرت عالم توهم است عالم کثرت را رها می‌کنند و به طرفی می‌روند که ریاضاتی بکشند تا به وحدت نزدیک شوند عکس‌العمل اینها در برابر ناهنجار و استکبار عکس‌العمل فعالی نخواهد شد چرا؟ چون به اینکه عالم وحدت، اصل است قائل می‌باشند فلاسفه هم گفتند که از کلیات نتیجه بدست می‌آید. مقبول هست جزئیات و عینیت را گفتند اینها اصل در توصیف عالم و توصیف وضعیت نیست گفتند قملرو برهان کجاست؟ کلیات آنها هم عینیت را رها می‌کنند فقها هم گفتند که احکام کلیه التزامی باید ملتزم به باید و نبایش بود تطبیق و موضوع شناسی متعلق دین نیست متعلق به علما نیست این هر سه دسته عینیت را رها کردند.

۳/۴/۲- عدم مشروط بودن روشی، پیش فرض و نتیجه به این اعتقاد در علوم دانشگاهی موجود

مسئله ناهنجاریها در بایدهای عینی شروع می‌شود. هر چند هم در عرفان، فلسفه و فقه، ساختار تعریف شده منظم دقیقی داشته باشیم این نحوه تفکر چالش اجتماعی ایجاد می‌کند برای اینکه علماء حسی هم که در دانشگاه هستند آن‌ها هم روشی حسی، پیش فرض حسی، نتیجه هم حسی هیچ جای مشروط به دین و اعتقاد نمی‌شود.

۳/۴/۳- چالش ادبی بین مفاهیم حوزه و دانشگاه بدلیل تضاد در تعریف از ارزش‌ها، توصیفها و تکالیف.

دو تا ماشین فکری هستند که محصولشان در یک جامعه چالش ایجاد می‌کند و ناهنجاری پیدا می‌شود حوزه یک تعریف از ارزش، عدالت و جمیع شئونش می‌دهد و دانشگاه به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کند، شرافت و شرارتی که در تنظیم ساختارهای موجود وجود دارد به دو گونه تعریف می‌شود، ابزار هماهنگ سازی این دو تا وجود ندارد وقتی ابزار هماهنگ سازی وجود نداشته باشد از نظر ادبی چالش بین اینها قطعی است دانشگاه

در نظام ارزشی اش عفت و عفت کارآمدی را به یک صورت بیان و حوزه به گونه ای دیگر تعریف می کند.

مثلاً در دو ساعت هر دو کار آمدیشان را تعریف می کنند یکی ساعتش را قرار می دهد نظام ارزشی مربوط به عالم آخرت یک قرار می دهد نظام کارآمدی اجتماعی ، کارآمدی عینی این انضباط تنها در ارتباط با مرد و زن نیست در همه قسمت ها است یعنی نظام ارزشی ، نظام دستوری و یا نظام توصیفی جامعه دو پایه می شود هیچکدام از این دو دستگاه نمی توانند همدیگر را حذف کنند یعنی دانشگاه دچار ضعف در برآورد که نظرش این می شود که می توان طرف را منزوی و حذف کرد اینها ابزار هماهنگ سازی هر دو را می خواهند شما گفتید که باید در یک دستگاه بالانری ، متدولوژی علوم حوزه و دانشگاه تغییر کند که هم قدرت رساندن به حجیت را در حوزه و هم آن کارآمدی مشروط به دین را در دانشگاه داشته باشد این کار که یک شب انجام نمی گیرد تحمل ابهام این کار که ساده نیست باید مدیریت بکنید ، تعلق و تلاش را مدیریت بکنید خود شما برای این مطلب چقدر تحمل ابهام دارید می خواهید توسعه ، تعلق ، تلاش و تحمل ابهام را مدیریت بکنید خودتان چقدر از این سه را دارا هستید می گویند که ما نمی توانیم باید زودتر این کار را به نتیجه برسانیم.

۴- تشریح مدیریت فکری

آقای علیپور : اینجا وجه تمایز بین مدیریت اجرایی و مدیریت فکری مشخص می شود یعنی اصلاً مدیریت شما در سطح توسعه که نباشد مدیریت پیدایش چیز جدیدی ، هنری در جامعه نیست که از اول کار باید بود می خواهید رفوگری را مدیریت بکنید، پنجره را از اینجا بردارید آنجا بگذارید، کمدی را آنجا بگذارید باصطلاح نمی خواهید خود ساختمان را مدیریت بکنید تاسیس جدیدش را ، انقلاب فرهنگی نمی کنید.

آقای رضائی : خود مدیریت را شما چگونه تعریف می کنید؟

۴/۱- تکامل و کارآمدی تفکر حاصل مدیریت فکری در سه سطح از اراده

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: قبلاً باید اراده شما محور جریان اراده ها بشود یعنی عبارتی اراده ها در جریانشان تکامل پیدا می کنند اصل در تکاملشان این است که اولاً حضور در هم پیدا کنند یعنی بشوند نظام اراده، تصمیم من در تصمیم شما و تصمیم شما در تصمیم من حاضر باشد، این سازماندهی اراده ها اگر ارتباطشان به هم ثابت باشد تکامل پیدا نمی کند ولی اگر ثابت نباشد شما مدیریت که می کنید سه چیز تکامل پیدا کند.

۱- محصول اراده ها که در اینجا تفکر است.

۲- خود اراده ها، ظرفیت خود اراده ها بصورت عنصری شدت پیدا می کند.

۳- سازمان اراده ها توسعه و تکامل پیدا می کند.

یعنی قدرت کارآمدی تفکر بوسیله سرپرستی اراده ها بیشتر شود.

۴/۱/۱- لزوم توسعه اراده در ارتقاء بخشیدن به ظرفیت تعلق، تفکر و تحمل ابهام

اراده شما باید ظرفیت تعلق، تفکر، تلاش یا گمانه، گزینش، پردازش رشد پیدا کند بوسیله تحمل ابهام می توانید این را بالا ببرید. یعنی اولی اش باید محصول باشد که عبارت دیگر اثر اراده است. دومی اش خود اراده است حضور شان در همدیگر باید منشاء رشد خودشان باشد نباید مصرف بشوند باید تکامل پیدا کنند سومین قسمت باید سازمانشان بالا برود.

۴/۱/۲- لزوم توسعه اراده در سه سطح سازمان، عناصر، کارآمدی

من این مثال ساده می کنم، در تطبیق یک سازمان داریم، مثلاً در کشاورزی یک برنامه برای تولید درخت، انجام می گیرد. اول باید این سازمان بتواند محصولات ژنی درختهایی را که از جهت نوع، جنس، نحوه رشد نحوه نگهداری و... مرغوبترند را تولید کند. در برنامه نسبت به محیط اثر یا برنامه ای که محصولش است یک عنصری در سازمان هستند که نباید مصرف شوند باید رشد پیدا کنند مرتباً ارتباط این عناصر به کارشان و ارتباطشان به سازمانشان بهتر شود یعنی عنصر که به سازمان شما وارد می شود از نظر سیاسی فرهنگی و اقتصادی رشد پیدا کند، نسبت به محیط نسبت به داخل سازمان

کارآمدتر شود می توان عنصر را مصرف کرد و دور انداخت یا می توان رشد داد، سازمان باید محیط رشد عنصر باشد، پس شما مدیریت رشد عناصر را هم دارید ، یک مدیریت دیگری هم دارد باید روابط سازمانی تان توسعه پیدا کند ، منزلت در کل بزرگتر بالا برود نه اینکه فقط بگویند کارآمدتر است باید در تحولات اجتماعی بزرگتر حذف شود گاهی می گوئید فرد اول است هیچ می شود ، بگوئید که این سازمان شما در بیرون ناکارآمد شناخته نشود اگر یک سازمان دیگری رقیبش هستند در درختکاری نگویند این بد درخت می کارد، درخت را نمی شناسد. دوم اینکه عناصرش از بین نرود بلکه باید رشد کنند. سوم اینکه خود سازمان در جامعه بزرگتر منزلش در جوامع دیگر بالا بیاید ، حتماً جوامع رشد دارند، تبدیل ساختارها دارند، کار آمدی شان ، ظرفیت خود سیستم شان بالا می رود، اگر شما نتوانید سازمانتان را ارتقاء دهید حتماً سازمان شما در جامعه بزرگتر حذف می شود.

۴/۱/۳- پرداختن به مباحث تئوریک محض به معنای پرداختن به انقلاب فرهنگی

اما در صورتیکه سازمانتان ، عناصر تان و کار آمدی عینی شان حذف نشود آنگاه سازمان و مدیریتش در حال رشد است، پس مدیریت توسعه اراده هاست در سه سطح اراده نسبت به اثر و کار آمدی اش، اراده نسبت به فرد و اراده نسبت به نظام اراده ها یا سازمان، اما اگر موضوع کار مدیریت توسعه سازمان، مدیریت بهینه عناصر، مدیریت بهینه کار آمدی نباشد و فقط در بحث تفکر باشد که این نشد باید توقع مان را پائین بیاوریم آنگاه با این فرض دیگر نمی خواهیم انقلاب فرهنگی کنیم .

آقای علیپور : چرا نمی خواهیم ، از چه جهت می فرمائید توقع را پائین می آوریم ؟

۵- تحمل ابهام و زمان مناسب شرط لازم در تحقق انقلاب فرهنگی

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی : خودمان تحمل ابهام نداریم ، کسانی هم که می خواهیم برای آنها حرف بزنیم هم تحمل ابهام ندارند مثلاً شما می خواهید یک صنعت هسته ای داشته باشید، داشتن صنعت هسته ای زمان خودش را می خواهد سپس می گوئید دو سال وقت می خواهد می گویم مثل اینکه موضوعی را که شما انتخاب کرده اید توجه نمی فرمائید.

آقای علیپور : نه ، شما می توانید بفرمائید که این جمع برای وصول آن چیز باید روی تحمل ابهامش کار کند یعنی یک زمان است مقدمات محیطی را عرض می کنم ، یک زمان است مقدمات ، مقدمات روحی خودمان است .

۶- بررسی شیوه های اثبات ناهنجاری و ناکارآمدی وضعیت فرهنگی موجود جامعه

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی : اگر گفتیم منظورمان گسترش است همین فرهنگ هایی که فعلاً وجود دارد را یک تعمیری کنیم ، یک طوری آنها را به همدیگر برسانیم سعی بر اینکه جامعه فرهنگی را یک جامعه ای مستقل فرض کنیم آن را در وحدت اجتماعی نیاوریم ، جامعه دانشگاه را هم یک جامعه ای مستقل فرض کنیم باز آن را در وحدت جامعه ایران نیاوریم سپس بین اینها یک محیطهای گفتگویی درست کنیم، نارسائیهای هر کدام را جلویشان بگذاریم ، این هم یک کار است.

۶/۱- اثبات ناکارآمدی از طریق ضرورتها و وجود خلأها

همانگ سازی نمی کنیم ولی به یک نسبتی خلأها و ضرورت ها را نشان می دهیم. عبارت دیگر ناکارآمدی هریک را نسبت به نفوذ در میدان دیگری نشان می دهیم.

۶/۲- استفاده از شیوه توجیه مفاهیم مادی به زبان دین مدل مرحله انتقال

نشان می دهیم اگر فقه، کلام فلسفه پویایی به این معنا شد که ابزار دیگری شد این در جامعه نزول پیدا نمی کند یعنی اگر ما کلام مادی را به زبان دین ترجمه کردیم آنهایی که به دین گرایش دارند پس از اینکه متوجه شدن آن را کنار می گذارند حال آمدیم مفهوم وحی و نبوت را در جامعه شناسی مادی تعریف کردیم بعد از یک مدتی یک گروههایی نمی فهمند، دنبال مطلب می آیند ، مخصوصاً آثارش را هم آنگونه که با دانشگاه و محصولاتش سازگار باشد ترجمه کردیم تا یک مدتی بعد متوجه می شوند که آیا اینها به خدا اعتقاد دارند یا موضوعی را که درست کرده اند به خدای متعال نسبت داده اند را هم با پیش فرض مادی درست کرده اند بعد می فرمائید که این اعتقاد به وحی نمی شود اعتقاد به ترجمه مادی می شود، وحی دین محور نمی شود، دنیا محور می شود، تعبد نسبت به خدا نمی شود تعبد نسبت به دنیا می شود، سپس می بینند معنای تعبد نسبت به دنیا، گرایش به دنیا می شود، دنیا پرستی

می شود. این را رهایش می کنند اگر برای دانشگاه نمونه هایی را با تحقیق میدانی آوردید در طول یک هزاره که از این تعاریف انجام گرفته و شکست می خورد و منحنی اش را هم می توانستید بکشید، یک دانشگاهی حتی اگر حس گرا هم باشد به تامل کشیده می شود.

۶/۳- استوار نشدن توسعه اجتماعی در شیوه ترجمه مفاهیم مادی به زبان دین

می گوید این راه، راهی نیست که بتوانیم بر آن توسعه اجتماعی را استوار کنم بعد اگر کنارش هم گذاشتید و گفتید که ولی آلان ضریب شتاب سرعت تبدیل مثل سابق نیست، ارتباطات اجتماعی این مطلب را به سرعت نشان می دهد متوجه می شود دیگر لازم نیست ۲۰ یا ۳۰ سال بگذرد تا مجله نوردانش سال ۱۳۲۰ که منتشر شود در زمان رضاخان آنها زور می زدند چون دوران رضاخان علم گرائی حذف شده بود دین را در محصول تفسیر علمی بکنند تمام کوشش آنها این شد که سعی بکنند از خود دین استخراج بکنند ولی اجتهاد هایی که با پیش دآوری مادی انجام می گیرد شکست خورده و یک بار هم در تاریخ تجربه نشده است.

۶/۴- نشان دادن آثار تأویل مادی از دین و شکست تاریخی آن مقدمه ای برای ورود به انقلاب فرهنگی

تجربه های پیشین ندارد حالا اگر توانستید منحنی این را بکشید جمع آوری و تحقیق میدانی کنید بدهید در اینجا، درست است که کار اصلی را نکردید، به آن اندازه تحمل ابهام نداشتید ولی آثار تأویل مبادی دین و همچنین برعکس، اینکه حجیت رشد نکند و تکامل پیدا نکند، تحمل بخواهد مدیریت را از موضع فرمان دادن انجام بدهید آن را هم شکستش را نشان می دهید بهره وری از گرایشات مردم بدون شناختن عینیت بر اساس دین هم شکست می خورد برای هر دو رقم به زبان خودشان بیان کردید خب خلا روشن می شود معنی بین دو فرهنگ از نظر اینکه حال بنشینیم با همدیگر ارتباط پیدا کنیم گسترش پیدا می کند، این هم باز یک مقدار کار می برد و بدون کار انجام نمی شود.

۵/۶- شیوه سوم در طرح شبهه شناسی مبتنی بر حفظ روش و ساختار موجود

اگر این را هم نتوانستید می خواهید در رشد کار کنید یعنی اصولاً به دنبال این که خلا معرفی کنید نمی باشید. دنبال توجیه هستید ، حفظ روش می کنید ، می خواهید ساختار را هم حفظ کنید حالا می خواهید یک توجیه های فرهنگی بیاورید.

۱/ ۵/۶- عدم نیاز به تحمل ابهام و زمان طولانی در شیوه سوم

این همان چیزی است که نقد نقدها می گوئیم یعنی اینها از یک نقطه مختصاتی دارند نگاه می کنند. شما هم داخل همین نقدهایی که با ادبیات جامعه وجود دارد می روید بدون اینکه بخواهد حتی یک قدم جلو برود خب این سومی آسان است ، صدمه ای هم ندارد تحمل ابهامی هم ندارد موادش هم آماده است البته سومی هم که می گویم آسان است اما هنوز به جستجو دارد، دسته بندی دارد ، نظام سئوالات درست کردن دارد، مدیریتی هم که ایجاد می کند برای مسئله تفکر در سومی اش هم اینگونه نیست که هیچ کار نبرد ولی اداره رشد است رشد یعنی اینکه بنا نیست هیچ چیز بیاید همانی که هست سرویس دهی می خواهد مفهوم رشدش صرفاً کمی است یعنی از اطلاع رسانی از اینجا می گیرید به آن جا می دهید از آنجا به اینجا، واسطه در ارتباطاتشان می شوید اثر هم نسبت به تفکر دارد اینگونه نیست که بی اثر باشد آن شتابی را که عرض کردم بالا می برد یک وقت شما می گوئید من شتاب را بالا می برم تا بعداً خلاها قابل مطالعه بشود می شود سومی را انتخاب کنید.

۶/۶- لزوم تنظیم و طراحی طرح شبهه شناسی بر اساس بررسی بنیانهای نظری دستگاههای عقل گرا و حس گرا

آقای علیپور : یک زمان شما در مرحله تولید فکر " این مراحل را " مطرح می کنید یک زمان در مرحله عمل عینی ، می فرمائید آیا در مرحله عمل عینی جریان مثل تولید فکر است در تولید فکر کاملاً مشخص است ، شما مبانی سپس یک مرحله بالاتر مفاهیم می سازید سپس مفاهیم در عینیت می آید ولی در عمل عینی بحث ما به اینجا رسید ، سیر حرکت این نبود که چون مجموعه تحمل ابهام را در آن سطح انقلاب را ندارد در سطح توسعه بیائیم چون آن را هم ندارد در سطح رشد بیائیم بحث این بود که اگر یک طرحی داشته

باشیم که قرار باشد این طرح در ارتباط با عینیت شروع به کار کند باید این طرح از طرح توجیهی شروع بشود اگر بخواهد باصطلاح رویکرد تغییر داشته باشد یعنی رویکردش رویکرد تغییر باشد.

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی : یک وقت است می فرمائید که جامعه این بلوغ را پیدا کرده که ما خلاء نسبت به تغییر روش ها است ساختار فکر کردن که منطبق در دست او می باشد و متدولوژی علوم ، چه حسی و چه نظری باید عوض شود به این بلوغ رسیده، میگویم چرا می گوئید هرگز برای مقابله با قشر و گروه از قانون استفاده نمی شود می گویم چرا؟ می فرمائید، اگر کل مجموعه تخلف های جهان در تنوع بسیار زیادش ده درصد باشد به این معنا است که افراد متخلفند ، نه دسته جات آنها را قانون باید حتماً تادیب کند، وسیله اش را هم ، وسیله ارتقاء اجتماعی را هم ایجاد کند ولی اگر قشر یا یک گروه شد، گروه پاسخ دهنده به نیاز اجتماعی است اگر بنا باشد قانون برابر گروه بایستد بستر رشد گروه می شود در ستیز اجتماعی آن وقت نتیجه برعکس است دیگر نمی توانید نیاز اجتماعی را حذف کنید من می خواستم از ابزارهای قانونی استفاده بکنم تحت هر عنوان و از هر منصبی برای اینکه یک قشر یا یک گروهی را کنار بزنم گروه وقتی در جامعه پذیرفته می شود که یک نیاز که این گروه دارد آن نیاز را برطرف می کند پذیرفته شده باشد آن وقت من اگر مقابله کردم اینها مثل فرد، تادیب نمی شوند اینها تحملشان زیاد می شود، ظرفیت مقابله شان بالا می رود، تبدیل به ارتباط با نیازهای دیگر اجتماعی می شوند در نهایت کار عصیان گروهی می شود یعنی اگر از آن عصیان گروهی به عصیان عمومی تبدیل شد آن وقت معنا ندارد که شما بتوانید آن را با قانون حفظ کنید، ساختار اجتماعی فرو می ریزد خب شما اگر از دور وقتی علائم بیماری را دیدید بالافاصله گفتید که یک عده باید بروند در قسمت فکر کنند و درد را هم باید مثلاً با جامعه درست در میان بگذارند بگوئیم این چالش متعلق به دو دستگاه نظری یکی اش حسی گرا یکی هم مثلاً ذهن گرا است. به این صورت هم اختلاف شده و کسی هم تقصیر خاصی ندارد و نمی توانید هیچ جناحی را هم بعنوان یک جناح خاصی که مقصر باشد تعریف بکنید ریشه دستگاه اینجاست حالا هم جامعه از این ۵ نفر ، ۱۰ نفر می خواهد که مشغول حل این باشند هیچ تعمیری را هم از آن ها نمی پذیرد اگر شما بتوانید خود همین را به جامعه تفهیم کنید ۲۰ درصد سود کرده اید اگر نتوانید این را تفهیم کنید جامعه هم به چنین بلوغی نرسید می گوید مثلاً تقصیر جناحی است که اینگونه فکر کرده است و فکر کردن را در رو بنا ختم

بکند شما اصولاً این را می فرمائید که ما بنا بوده است کار دیگری انجام بدهیم سفارش دهنده کیست؟ حالا می گوئید سفارش دهنده بیرونی نداریم خودمان هستیم می گویم تحمل ابهامتان چقدر است؟

۱/۶/۶- تحمل ابهام و بلندمدت زمان طرح در بررسی ریشه ای شبهه شناسی

آقای علیپور: هر چقدر که شما بعنوان مدیر انقلاب فرهنگی بفرمائید.

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی: ما ۲۰ سال در این راه حرکت کرده ایم تا به اینجا رسیده ایم، حالا شما چقدرش را حاضر هستید؟ آن کاری را که فرهنگستان دنبالش است، یعنی دومین قسمت را هم بانک توسعه تحقیقات می شناسد، مفهوم بانک توسعه تحقیقات هم این است که برای یک محیط دیگر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی برای خودش ایجاد کند.

آقای علیپور: خب این کار را ما جدا از کل فرآیند ۲۰ ساله فکر نکرده ایم.

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی: نه و لیکن برای تاسیس و جلو بردن کار را هم مشروط نمی کنید به یک نتیجه مدونی که مثلاً پیش یک وزیر ببرید یا نزد و شخص دیگری ببریم.

آقای علیپور: آلان هم برای اعضا جلسه این سئوالی را که شما امروز فرمودید همین باز در جلسه قبل بوده و ما بنا نداشتیم که این سئوال را طرح کنیم بخاطر اینکه گفتیم یک دور دیگر برگردیم و مباحث شما را در انقلاب فرهنگی بخواهیم آلان درست نیست که مطرح کنیم ولی شما خودتان این سئوال را فرمودید که در نهایت ما قرار است به چه کسی جواب بدهیم.

۲/۶/۶- لزوم تنظیم پاسخ برای نیاز اجتماعی در مقابله با فرهنگ غرب

حجه الاسلام و لمسلمین حسینی: آن وقت می گوئید که به نیاز اجتماعی جواب می دهیم ببینید یک سئوال را من می گویم بگوئید حتماً جامعه در جریان رشد مقابل فرهنگ غرب قرار می گیرد.

حتماً این مطلب پیش می آید، بعد آن کسی که مطرحش می کند من به اینکه آقای خاتمی رئیس جمهور بعدی باشد کاری ندارم می گویم بلوغ اجتماعی یک چالش هایی را به وجود می آورد این سؤال را درست می کند من دارم پاسخ برای آن سؤال را درست می کنم.

سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه پژوهشی : ۱۶

سازمان مدیریت صنعتی
دیماه ۱۳۷۹

مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی : حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی (ره)
اسامی شرکت کنندگان : آقایان مهندس دانشمند - علیپور - حجه الاسلام رضایی

تاریخ جلسه : ۱۳۷۹/۵/۱۰

شماره جلسه : ۱۶

پیاده کننده نوار : خانم سیمین صالحی

ویراستار محتوایی و عنوانگذار متن : حجه الاسلام عبدالعلی رضایی

کنترل و بهینه نهایی : حجه الاسلام عبدالعلی رضایی

حروفچینی و صفحه آرایی : سید مرتضی حسینی

تاریخ انتشار : ۱۳۸۰/۸/۲۰

فهرست

صفحه	عنوان
۴	۱- جمع بندی از جلسات گذشته (۱-۱۵)
۵	۲- بررسی انتخاب خط سیر در طرح مدیریت توسعه فرهنگی
۵	۲/۱- اصل بودن سیر پژوهشی در طرح مدیریت توسعه فرهنگی
۹	۲/۲- حداقل های لازم و ضروری در سیر پژوهش
۹	۲/۲/۱- تدوین و تطبیق و تحقیق میدانی، مراحل ضروری برای انجام طرح
۱۱	۲/۲/۲- مراحل لازم از مقدمات در اجرای طرح
۱۱	۲/۳- بررسی برنامه تئوریک مدیریت توسعه فرهنگی بعنوان موضوع طرح
۱۳	۲/۴- بررسی ایجاد محیط در طرح مدیریت توسعه فرهنگی
	۳- بررسی مقدمات در سه سطح از طرح (تئوریک، توجیه مجریان،
۱۴	ایجاد محیط)
	۴- ضرورت پی گیری تئوریک بحث به لحاظ وابستگی سازمان های پیشرو به
۱۵	تولید مفاهیم
۱۷	۴/۱- ضرورت بررسی بحث فرهنگ سازمانی در طرح تئوریک
۱۹	۵- بررسی مقدمات طرح

بسم الله الرحمن الرحيم

هدیریت توسعه فرهنگی

جلسه ۱۶:

تاریخ ۱۳۷۹/۵/۱۰

**عنوان اصلی: بررسی سه احتمال در انتخاب خط سیر بحث مدیریت توسعه فرهنگی
(۱- برنامه تئوریک ۲- توجیه مجریان ۳- ایجاد محیط)**

۱- جمع بندی از جلسات گذشته (۱-۱۵)

آقای علیپور: در جلسه اول حضرتعالی "حاج آقا حسینی" یک تعریف اجمالی از انقلاب فرهنگی و طرح های توجیهی باصطلاح کلیات و تفصیلی را بیان فرمودید ، جلسه دوم ۳ احتمال را پیرامون ضرورت انقلاب فرهنگی و امکان پذیر بودن آن داشتیم. جلسه سوم ادامه بحث انقلاب فرهنگی و امکان پذیر بودن آن در سه احتمال بود، جلسه چهارم در حقیقت همان بحث امکان پذیر بودن یا نبودن انقلاب فرهنگی در ۳ احتمال ادامه پیدا کرد که احتمال را از دیدگاه تجربه گرایان ، اصولیون و از دیدگاه تکاملی یا نظام فاعلیت تشریح فرمودید، در جلسه نهم تعمیق بحث موضوعات انقلاب فرهنگی را داشتیم که بحث موضوعات انقلاب فرهنگی به بحث فهم، فهم اجتماعی و ۳ بعد از ابعاد اجتماعی که هوش، حافظه و پذیرش اجتماعی بود برگردانده شد ، کلاً بحث طرح اجمالی در جلسه نهم تمام شدو در جلسه دهم به بحث کلیات پرداخته شد و در بحث کلیات ، موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ را مورد بررسی قرار دادیم در فرهنگ موضوعاً ، "پذیرش، هوش و حافظه" به عنوان عوامل ایجاد کننده ساختار جهت یا متغیرهای فرهنگ در جامعه شناخته شدند. در

موضوعات، قوانین نظری، کاربردی و حسی یا عینی را که ساختار علوم و یا قوانین را می سازند مشخص شدند، آثار هم ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی که نظام مدیریت فرهنگ هستند. فرمودید که تغییر الگوی فرهنگی از آثار شروع می شود و در ادامه به موضوعات و موضوعاً سرایت پیدا می کند، موضوعات اصلی فرهنگ در جلسه یازدهم مورد بحث قرار گرفت، جامع ترین تقسیم فرهنگ را انگیزشی، مفاهیم و محصولات فرمودید که متناظر انگیزش با موضوعاً، مفاهیم با موضوعات و محصولات با آثار است. "انگیزش را هوش، حافظه، پذیرش، مفاهیم را کاربردی، نظری و عینی و محصولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی".

در جلسه دوازدهم علت پیدایش فرهنگ و این سؤال که آیا علت پیدایش همان علت تکامل است یا نه مورد بحث قرار گرفت و علت پیدایش و علت تکامل را یکی دانستید و فرمودید که اگر حلقه های مختلفی از دوایر متداخل را "انسان در درون آن دوایر، جامعه دایره بیرونی و تمدن در جامعه دایره خارجی است" در نظر بگیریم چگونه می توانیم در مورد علت پیدایش فرهنگ و سیر تکاملی فرهنگ صحبت کنیم که شما فلسفه تاریخ را فرمودید که از تمدن بر می آید، جامعه برای تغییر شرایط اجتماعی می سازد و انسان هم با اختیارش که انگیزه، اندیشه و عمل را در فرد شکل می دهد، حلقه وسطی این تغییر خواهد بود. بحث جلسه دوازدهم در اینجا تمام شد در جلسه سیزدهم ما دوباره به ساختار نوشتاری بحث طرح اجمالی برگشتیم "اینکه علت بازگشت چه بوده من دقیقاً در ذهنم نیست" از همین جا یک مقدار اشکال ایجاد شد، جلسه چهاردهم در حقیقت ادامه همان بحث بود.

۲- بررسی انتخاب خط سیر در طرح مدیریت توسعه فرهنگی

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: اصولاً برنامه ۲ خط سیر مشخص دارد، یا می خواهد برای کار محققین زمان بندی انجام شود و یا اینکه پژوهش می خواهد. بفرمائید که کدامیک از دو صورت را می خواهید؟

۲/۱- اصل بودن سیر پژوهشی در طرح مدیریت توسعه فرهنگی

واقعیت این است که اگر ما بخواهیم سیر پژوهش را جلو ببریم، اصلاً کاری به زمان نداریم. فقط به دنبال این هستیم که خوب بگردیم، حافظ موضوع باشیم و در هر سر فصل جمع بندی کنیم.

ولی اگر نخواهیم پژوهش بکنیم، هدف ایجاد یک میل در جامعه باشد "آن معنای پژوهش ندارد" باید کار دیگری کرد. من در هر دو نحوه کار حساسیت خاصی ندارم. اولویتش متناسب با کار خودتان است. یک وقت می گوئید باید یک کاری را در سازمان تعریف کرد، می گویم تعریف های سازمان یک تعریف های کاربردی مشخص است. پژوهش به معنای تطبیق، حتماً زمان بندی می خواهد و به برنامه ریزی نیاز دارد ولی اگر سرفصل های کلی را بخواهید اولین سؤال ما این است که اصلاً این برای چیست؟ بنابراین اگر برای خودمان است یعنی می خواهیم برای فهمیدن یک مطلبی پژوهش کنیم معنایش این است که کارفرما باید خود این مطلب را بپذیرد، اختیار با شماست که کدامش را انتخاب می کنید یعنی اصولاً این طرح در سازمان یا جای دیگر تعریف می شود ؟

س: نظر دوستان این است که حضرتعالی سیر طبیعی را ...

ج: غرض شما از طبیعی چیست؟

س: یعنی ساختاری که توی ذهن حضرتعالی است .

ج: ساختار نیست، جستجو و پژوهش است.

س: درست است.

ج: ما ۲۰ سال داریم پژوهش می کنیم . اگر بخواهیم تعارف نکنیم باید جستجو کنیم تا تولید کنیم یک ساختار روشی برای تولید داریم این حرف دیگری است. فلسفه ای را که داریم، فلسفه اصالت ربط است که اصلاً ربطی به فرهنگ ندارد. درباره فرهنگ چیزی نداریم، شما بگوئید ما می خواهیم تولید کنیم، آن را برای تولید بکار می گیریم ، بگوئید نمی خواهیم کار تولیدی کنیم، می خواهیم ایجاد کنیم ، می گویم آن را بکار می گیریم برای ایجاد، برای هیچ بحثی اینگونه نیست که من یک کتاب نوشته و آن را مخفی کرده باشم، صبح ها یک ساعت مطالعه کنم ...

س: در اینکه بحث تولیدی است ...

ج : این درست است ، سفارش برای کجاست تا به چه صورت تولید کنم. بطور مثال می گویند که ۶ ماه بیشتر وقت برای تالیف این بحث نداریم، بنابراین با کم کردن دقت در کار یک طوری تنظیم کنیم که سر ۶ ماه تمام شود، این بحث دومی که داریم حداکثر ۲ سال

وقت می خواهد می گوئیم بسیار خب با یک نسبت تقریبی صحیحش می کنیم، اینکه می گوئید برای زمانبندی اش، مقدوراتش و کارکردنش برنامه بده بلافاصله این را از اوج پائین می آورد، بلافاصله می گوئیم برنامه می دهیم ، می گوئیم بیائید ناهنجاریها را اینگونه ببینید. اصلاً از آن بحث بیرون می آئیم از پائین شروع می کنیم، یعنی آخر کار هم به چنین چیزی می رسیم.

س: حالا بحثی که ما داشتیم، این بود که کلاً لایه اول را که مخاطب بحث حضرتعالی است که اعضای جلسه است.

ج : با تعاریفی که ما در ۱۰ جلسه پیش دادیم یک دیدی پیدا کرده اید. این دیدتان خوب است. یعنی می توانید راهتان را انتخاب کنید، اگر این دید را نداشتید، نمی توانستید انتخاب کنید. انقلاب فرهنگی چیست؟ تمامی ساختارهای روحی ، نظری ... و همه چیز عوض بشود. این ها یک دید خوبی است. حال با این دید انتخاب بکنید که می خواهید برای وزیر علوم یا فرهنگ چیزی ببرید؟ می خواهید کلاً خود موضوع را بررسی و یک تحقیق درباره اش بکنید؟ اصلاً به سفارش دهنده کاری ندارید. یا اینکه سازمان می خواهد پولش را بدهد؟ این ۳ تا فرض است.

س: چند تا فرض دیگر است. فرض مقبول جمع ما این است که اینها یک بحث کاملاً پایهی است "پایه ای کاربردی" بنابراین افرادی که در خدمت شما هستند، متناسب با میزان قدرتشان، استفاده های مختلفی از بحث خواهند کرد. بعنوان پایه بحث امکان اینکه قابلیت تعمیم داشته باشد شاید بتواند مورد استفاده قرار گیرد. شاید از کنار این بحث یک طرحی مثلاً برای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در بیاید یعنی می گویم یک سری محصولات که از این در می آید. اما افرادی که در جلسه حاضر هستند از حضرتعالی یک بحث پایه ای را که بتواند مبنا قرار گیرد انتظار دارند.

ج : پس دیگر برنامه نمی خواهید.

آقای دانشمند: صحبت من این بود که حتی اگر قرار شده ما یک هفته بحث را نداشته باشیم ولی بنشینیم و با توجه به کل مقدورات " اینجا یک سازمان مدیریت صنعتی وجود دارد،

یک مسئول طرح است ، یک مدیر یا مجری طرح وجود دارد و ممکن است از یک جهت یک اعتباری برای سازمان وجود داشته باشد همه اینها را باید باهم نگاه کنیم " یک تصمیمی بگیریم که این تصمیم قابل قبول ، صحیح متناسب و درست باشد. البته آقای مهندس مرعشی نظر خودشان را داده اند.

ج : نظر آقای مرعشی چیست؟

س : ایشان گفتند که ما بحث پژوهشی و بحث عمیق را داریم و همان را ادامه می دهیم و در هر جایی هم که باشیم بحث را دنبال می کنیم و اگر یک موقع هم مشکلی بود، مقید به بحث سازمان به تنهایی هم نخواهیم بود. این نظر کلی ایشان بود. حال آقای علیپور به عنوان مجری طرح باید بتواند براساس آن حرفه لایه های اجرایی و کاری خودش را محکم کرده باشد که ما نمی دانیم مستحکم کرده اند یا نه؟ ما تا به امروز از استحکام این قضیه مطمئن نیستیم.

ج : لوازم این مطلب ۲ چیز است ، یکی اینکه یک سرویس خدمات ساده مثل فهرست کردن و باصطلاح تنظیم کردن جزوات و ... دارد یک کار عمیق تر اینکه دوستان مباحثه کنند، نظرات دیگران را ببینند، با یک اطلاع عمیق تر تطبیقی بیایند و این جلسه را اصلاً یک طرفه برگزار نکنند، این کار دوم است. اگر بخواهند از اینجا قویتر بیایند باید به اینکه نموده های عینی طرفین را نیز با یکدیگر تطبیق دهند، پس بنابراین نظر آقای مرعشی پژوهش ولی جناب عالی "مهندس دانشمند" نظرتان تأمل است.

س: تأمل به اینکه این قضیه چقدر دوام دار است اگر نظر آقای مهندس مرعشی و نظر آقای علیپور هم همین است حاصل این نظر باید یک انسجام سازمانی یا یک انسجام غیر سازمانی، بالأخره یک چنین انسجامی باید درون مجموعه هماهنگی باشد.

ج : یعنی اگر برنامه، برنامه پژوهشی نیست، برنامه عملیاتی لازم است.

آقای رضایی : یک وقت است که می خواهیم وارد طرح های موضوع اجرایی، عملی بشویم که آن ساز و کار خودش را می خواهد اصلاً این بحث هم با این انگیزه شروع نشد، اینگونه نبود

که یک طرحی سازمان به اسم بحث فرهنگ سازمانی دارد که مثلاً به عنوان یک پروژه باشد ما هم پذیرفته باشیم لذا با آن عقیده کار عمیق شروع شد ولی یک انتظار هم شما دارید، دوستان می گویند ما زمانبندی نمی کنیم، ما یک سال با سازمان قرار داد می بندیم، حال اگر شد آن را تبدیل به ۲ سال می کنیم، اگر نشد این طرح را خارج می کنیم، یک کاری هم خودمان برای محصولش می کنیم، این تأملی که آقای دانشمند می گویند از این نظر "در اصل قضیه مشکل نداریم. تامل از این نظر که با حاج آقا صحبت شود که چه محدوده ای از منابع را انتخاب کنیم که اگر این حداقل نباشد، دیگر فایده ندارد، در این حداقل منابع، فکر تنظیم باشیم." "حداقل لازم".

۲/۲- حداقل های لازم و ضروری در سیر پژوهش

ج: حداقل ضروری که بدون آن جلسه گذاشتن فایده ندارد این است که حتماً باید خودمطلب جزوه فیش و تدوین شود، یعنی به عبارت دیگر مطالب بدون تطبیق هم قابل تدوین است، بدون سیر تدوینی خوب نیست که جلسه باشد. یعنی اگر تدوین نیست، جلسه نباشد. یعنی ما جلسات دیگر داریم که آنها حتماً نسبت به بحث انقلاب فرهنگی در اولویت است. یعنی خود عمل انقلاب فرهنگی درست کردن متد علوم است. چرا بحث متد علوم را جلسه نگذاریم. چرا بیایم درباره انقلاب فرهنگی جلسه بگذاریم. یعنی اگر بگوئید که آن بحث ها مقدوراتی ندارد، حال بیایید برای این بحث که چه مقدار مقدورات دارد بحث بگذارید.

۲/۲/۱- تدوین و تطبیق و تحقیق میدانی مراحل ضروری برای انجام طرح

می گویم حداقل مقدورات، تدوین حرف خودمان است. حداکثرش تطبیق با مباحث دیگران از نظر نظری است و بعد تحقیق میدانی برای اثبات و بعد برنامه ریزی برای اینکه مجریان بخواهند یک کار را انجام بدهند "مثلاً ایجاد یک انگیزه و فکر و ابزار برای کار کردن است. این برای همه بحث هایمان است فقط برای این بحث نیست.

س: من تأملی را که آقای دانشمند می گوید، از این زاویه می گویم جای تأمل دارد که در چه اصل موضوعی همه دوستان مشترکند.

ج: پژوهش درباره همه چیز، شما بگوئید از فردا صبح بیائید ما می خواهیم در مورد صنایع الکترونیک پژوهش کنیم مثلاً درباره صنایع الکترونیک، تئوری می دهیم ، وارد می شویم، تعاریف را دخالت می دهیم، تئوری درست می کنیم، بعدش هم شروع به آزمایش کردن می کنیم ، نمی گوئیم ما وارد این میدان نمی شویم ولیکن حداقل مطلب این است که تئوری از جهت نظری تدوین شود. این حداقل است. اگر همان هم تدوین نشود خب این چگونه تعیین اولویت شده است. به نظر من می آید چشم اندازی را که الآن جنابعالی دارید، اول کار نداشته اید، حال شما می خواهید بروید با یک نفر یا با یک سازمان مذاکره کنید میزان دیدی را که می خواهید به آن شخصیت حقیقی یا حقوقی بدهید یعنی توجیه کنید، چقدر به موضوع کارتان مربوط می شود؟ یعنی چگونه از آن دفاع می کنید؟

آقای علیپور : در اینکه باید چه کاربردها و محصولاتی از درون این طرح استقرار کنیم، فکر کرده ایم، محصولات بسیار متنوعی از این طرح در می آید.

ج : برای خود این کار، ما رشته های مختلفی را به یک سلسله مباحث مربوط می کنیم، سپس برای بهره وری در رشته های مختلف، یک تعیین اولویتی نسبت به وضعیت و شرایط محیطی می شود.

س: یعنی ما در هر سه سطح مدیریت توسعه، کلان و خرد مملکت می توانیم "در موضوع فرهنگ" از این مباحث استفاده و حضور داشته باشیم، حتی در مباحث خرد سازمانی هم (به دلیل اینکه مباحث خرد سازمانی یک دایره ای است که تحت شمولیت مباحث اجتماعی می باشد.) می توانیم از آن استفاده کنیم اگر آن طرف مشاور قدرت استدلالی زیادی داشته باشد که بتواند طرف مقابل را مجاب کند که شما نمی توانید سازمانتان را انتزاعی بدون مباحث اجتماعی بهینه سازی کنید، دسته بندی اینها حداقل قابلیت استفاده در آن مقاطع را هم دارد. منظور این است که محصولاتی که می تواند از داخل این طرح در بیاید "در سطوح مختلف" یا محصولات انتشاراتی الآن نمی خواهم ذهن شما رابه موضوع محصول مشغول کنم سئوالی که ذهن شما را در حال حاضر مشغول کرده این است که شما می گوئید مخاطب من در این بحث کیست؟ عرض من این است که شما برای خود حضرتعالی این گروه و آقای مهندس دانشمند را به عنوان کارفرما فرض بفرمائید یا به عنوان مشتری ، مشتریانی که الان آمده اند و می گویند این بحث کلی

فرهنگ و تحول در فرهنگ و انقلاب فرهنگی را برای ما یک بحث پایه‌ای، عمیق و باصطلاح نظری که قابلیت استفاده‌های مختلف از آن باشد ...

آقای دانشمند: عمیق ولی کاربردی نه عمیق و نظری، به طور مثال آن جدول تعریف را می‌گوئیم یک بحث نظری است.

آقای علیپور: البته عنوان آن تاریخ کاربردی است.

حجّه الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی لزومی ندارد روش تعریفش کاربردی باشد، خود روش تعریفش نظری برای کاربرد است.

س: قاعدتاً همینطور است.

۲/۲/۲- مراحل لازم از مقدمات در اجرای طرح

ج: پس بنابراین حداقل که شامل تدوین است، انجام می‌پذیرد

س: شما حداقل انتظارات را بفرمائید.

ج: نوار پیاده‌گردد، ساختار فهرست زده شود و تدوین ابتدایی جزوه انجام گیرد که این مرحله اول کار است "تکثیر و طبیعتاً خلاصه را هم لازم دارد" در مرحله دوم به فیش و در مرحله سوم به یک ساختار مجموعه‌ای تبدیل و سپس تدوین شود، ابتدا خود حرف و سپس تطبیق شدن است که خود او مرحله دیگر به سمت کمال می‌باشد و سپس تطبیق نظری و تطبیق کاربردی عینی نهایی داریم.

۲/۳- بررسی برنامه تئوریک مدیریت توسعه فرهنگی بعنوان موضوع طرح

پس دیگر در طرح کلیات، کلیات اجرائی از ما نمی خواهند، کلیات ایجاد انقلاب فرهنگی نمی خواهند، با چشم اندازی که تمام شده است، کلیات ملاحظه برنامه تئوریک مطلب را می خواهند ولو تئوری کاربردی باشد.

س: حال بحث سر این است که اگر بنا بر این باشد، آیا باید بحث را از اول شروع کنیم؟

ج: نه، ما فرهنگ را تعریف کردیم، کارش نداریم، بایستی همان را جلو ببریم. بنابراین ما می توانیم در چند سطر، طرح کلیات را داشته باشیم، می توانیم طرح تفصیلی در چند سطر داشته باشیم، با اینکه موضوع طرح کلیات انقلاب فرهنگی است موضوعاً همین کاری را که داریم الآن می کنیم غیر از اینکه بگوئیم موضوعانش چیست؟ آثارش چیست؟ حالا از آثار شروع کنیم. یعنی به عبارت دیگر از آن انتظار اینکه یک طرح بیاید و برای اجرا به یک مجری داده شود را نداریم و دوم هم انتظار اینکه باصطلاح یک حرکت در جامعه ایجاد که نتیجه اش ایجاد طلب شود را از آن انتظار نداریم.

س: این دو تا با هم متفاوت است؟

ج: بله، فرقی این است که یک وقت شما می گوئید من اصلاً کاری ندارم یک وزیر توجیه شود من می خواهم برای وزیر یک محیط درست کنم که به وزیر اختیارات جدید داده شود آن وقت که می گوئید اختیارات جدید داده شود می گویم وضعیت را نقد، نقص کنید و به رسانه ها بدهید، اصلاً به وزیر ندهید. یعنی ایجاد فضای اجتماعی انقلاب فرهنگی بکنید. معنای ایجاد فضای انقلاب فرهنگی این است که مراکز پژوهشی کجا هستند؟ چی هستند؟ ناهنجاریها را مطرح کنید و این را تا آن اندازه ای که برای وزیر محیط امضای قرار داد درست شود، تعمیق کنید. درست کردن برنامه، برنامه بهینه است که پس از ایجاد یک طلبی با خود وزیر مذاکره می کنید. اولش می گوئید می خواهم ایجاد طلب بکنم، بعد می گوئید ایجاد فعل می کنم، سپس در بالاترین سطح آن که کار فعلی مان است می گوئید اصلاً نه کاری به جامعه دارم که بخواهد ایجاد طلب شود، نه کاری به وزیر دارم که بخواهد تخصیص بودجه بدهد و کار مرا انجام بدهد، می خواهم از نظر تئوریک خود آن مطلب را به طور منظم متوجه شوم که چه فصل هایی دارد؟ چه کارهایی باید به چه صورت انجام گیرد؟

س : حال در بحث ایجاد ، نقش حضرتعالی و جمع چه خواهد شد که در آن بحث دیگر نخواهد شد. مثلاً در ایجاد شما می فرمائید که ...

۲/۴- بررسی ایجاد محیط در طرح مدیریت توسعه فرهنگی

ج : در ایجاد محیط می گویم سراغ مراکز پژوهشی و مسئله ناهنجاریها بروید. سراغ مراکز پژوهشی قوه قضائیه، سراغ روزنامه ها، هر چه مرکز هست بروید و به افرادی که دارند در موضوع فرهنگ کشور کار می کنند، مرتباً و تدریجاً نرم افزار بدهید ، ابتدائاً هم لزومی ندارید که بگوئید من دارم نرم افزار می دهم ، بلکه تعریف می دهید، طبقه بندی می کنید، ایجاد نرم افزار می کنید اولین سؤال این است که در ایجاد محیط می گوئید که کار من عینی عینی است ، اصلاً کاری به ذهن ندارم. چشم انداز معین شده است، آن چشم انداز را حفظ می کنم و شروع می کنم به خیلی از مراکزی که کار فرهنگی می کنند مرکز پژوهشی دارند، نوع مرکز پژوهشی هم گزارشگری های ساده، جمع بندی های ساده برای نتیجه گیریهای است. آن جمع بندی ها را شما متاثر می کنید. یعنی دست روی تولید مفاهیم در عینیت جامعه می گذارید. در هنر هم همینطور است، یعنی در این قسمت شما می توانید فعال باشید، ولی این به معنای اینکه شما بخواهید طرح انقلاب فرهنگی داشته باشید، نیست . فضا درست می کنید یعنی به عبارت دیگر محیط نقد ، نقص ایجاد می کنید، اصلاً سراغ طرح نمی روید، انقلاب فرهنگی یعنی دادن طرح اجرایی نظر حضرتعالی "آقای رضایی" چیست؟

آقای رضایی : این جلسه که آقای علیپور به لحاظ اجرا اشکال کردند، این روشن بود، آنها می خواستند برنامه زمان بندی بگیرند، شما فرمودید که باید تحمل ابهام و خصوصیتی که در یک کار پژوهشی است باشد الآن کار پژوهشی است ولی چرا شما دوباره تغییر رویه دادید؟

ج : من ۳ تا خط سیر را گذاشتم.

س: یعنی طرح قبلی چه وضعی داشته است ، شما بدون اینکه ضعف آن را بگوئید، وارد این قضیه شدید.

ج : ۳ تا خط سیر است، کدامش را شما می خواهید تا همان را شروع کنیم.

س : بحث خواستن نیست، الآن که کسی حرفی نزد. شما در قوت یک مطلب، یک مطلب گفتید.

ج : پس باید محیط سازی حذف شود، مدیر اجرائی حذف شود، تئوریک بشود که خودمان بحث کنیم.

س : تئوریک را که شما خیلی تأییدش نکردید.

ج : قبول، من هم رد می کنم. یعنی ۳ تا خط سیر را که من می گویم، هیچگونه حساسیتی روی آن ندارم، بنده اگر مقدمات درباره خودم باشد ، حتماً اولی را یعنی طرح تئوریک محض، تئوریک کاربردی را انتخاب می کنم، اصلاً نه برای وزیر و نه برای جامعه است.

س : طرح دوم یا خط سیر دوم چیست ؟

ج : طرح دوم برای مدیران جامعه است. طرح سوم برای ایجاد محیط است. دوباره می گویم.
 ۱- نظریه تئوریک ۲- بهینه برای مجری ۳- ایجاد محیط
 این تئوریک کاربردی به معنای اینکه وزیر آن را بخرد نیست. به معنای اینکه چیزی را هم در جامعه ایجاد کند نیست.

۳- بررسی مقدمات در سه سطح از طرح (تئوریک - توجیه مجریان - ایجاد محیط)

شما می گوئید مقدمات من به اندازه ای که بروم و بگردم یا به اندازه ای که تطبیق بدهم و یا برنامه ریزی کنم نیست. می گوئیم در بحث تئوریک بیائید، خرجی هم ندارد بنده می آیم اینجا

بحث می‌کنم و شما می‌روید پیاده می‌کنید و فهرست می‌زنید و خلاصه می‌کنید و فیش درست می‌کنید و ته خط و آخر آن هم چیزی که بدست بیاید یک نظریه منظم و مدون، درباره انقلاب فرهنگی می‌شود نه برنامه برای انقلاب فرهنگی و نه برنامه برای ایجاد، هیچکدام از اینها نیست. مقدمات گاهی است که می‌گوئید که باصطلاح مقدمات صفر کارکردی می‌شود می‌گویم نه، می‌گویم بخواهد صفر باشد سراغ متد علوم یا، علم اصول می‌رویم، چه لزومی دارد که توی این بحث بیایم می‌گویند مقدمات یک حداقل ضروری دارد، و آن تدوین است، می‌گویم اگر تدوین است سراغ تئوریک بروید، می‌گوئیدنه از این مقدار بیشتر است، قدرت یک تطبیقی هم وجود دارد

می‌گویم خب می‌توانید در این بخش بیایید، می‌گوئید خیلی زیاد است، می‌گویم ایجاد محیط بکنید، یعنی شما می‌آئید بطور مثال به اندازه یک فیلم که درست می‌شود، یک فیلمی که فرض کنید، سناریو نویس ۲۵ تا صفحه می‌نویسد. برای اینکه هرشب ۲۰ دقیقه درباره وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) فیلم درست شود به مدیر مجری آن می‌گویند، تا این ۲۵-۲۰ تا را روی صحنه اول ببری ۲۰۰ میلیون بگیر. به نظر ما می‌آید که اگر جنابعالی بخواهید بخش تئوریکی اش را تا اجرا بیاورید که نمی‌شود از یک فیلم کمتر خرج داشته باشد، اگر بخواهید ایجاد محیط کنید نقد را ببرید با یک مجموعه ۳۰۰-۲۰۰ نفری روی آن کار بکنید تا بالا بیاید می‌گوئید این نیست، کمتر از این مقدار است می‌گویم خب حالا برای وزیر برنامه می‌نویسد تا بلکه یک کاری برایش بکند، می‌گوئید این هم نیست، می‌گویم ...

۴- ضرورت پیگیری تئوریک بحث به لحاظ وابستگی سازمان‌های پیشرو به تولید مفاهیم

آقای دانشمند: پیشنهاد آقای علیپور این بود که این بحث را ما در همان شکل عمیق اش داشته باشیم و حتی اگر سازمان مدیریت صنعتی بخواهد به عنوان یک سازمان پیشتاز باشد باید همیشه درصدی از منابع خود را برای تولید مفاهیم جدید متناسب با کشور و بعضاً هم اگر پیشتاز تر باشد برای کل دنیا اختصاص می‌دهد و این به وجود نمی‌آید مگر اینکه چندین سال کار بکند تا به یک مفاهیمی برسد تا بعد بتواند یک مرحله دیگر هم روی آن مفاهیم کار کند که شکل کاربردی قابل بهره‌گیری در سازمان‌ها باشد که فی‌الواقع براساس آن تئوریا و مفاهیم جدید قوی‌تر از دیگران حضور داشته باشد تا بتواند بگوید من یک موسسه شماره یک هستم و در ایجاد مفاهیم، کاری که الان دنیا می‌کند، برتری دارم و بقیه موسسات مصرف کننده

هم مرتباً از تئوریهای ساخته شده جاهای دیگر مثل هاروارد و... مثلاً در بحث مدیریت استفاده می کنند ولی در آنجا در حقیقت مفهوم تولیدمی شود. به نظر من می آید که این یک کاری است که دائماً سازمان باید داشته باشد و در سازمان یک چنین کیفیتی وجود ندارد و به این شکل نگاه نمی شود.

ج : اگر بخواهید مثالش را بزنید، می گوئید یک جا آزمایشگاه است، هر روز ابزار آزمایشگاهی باید دقیقتر باشد، ولو آن قوانینی را که بدست می آورد غیر از محصولات مصرفی است. ثمره دسته سوم و چهارمش محصولات می شود.

س : و به خاطر همین است که برتر می شود و هیچوقت بقیه موسسات نمی توانند به پای آن برسند. همیشه احساس می کنند که مفهوم نو دست شخص دیگری است. این کار در حال حاضر انجام نمی گیرد که پیشنهاد من این بود که از نظر فرهنگی باید روی این قضیه کار کنیم و به کسانی که در کل سازمان دست اندر کار اینگونه بحث ها هستند و مسئول می باشند مرتباً ضرورت این مفاهیم را اشاره کنیم.

ج : یعنی مرتباً توسعه فرهنگی را پی گیری کنیم تا بتوانیم حاکمیت فرهنگی داشته باشیم.

س : بله حال از زاویه فرهنگی اش اینگونه است، به هر حال اگر سازمان بخواهد مجموعه شرکت ها و صنعت ها را سامان دهد و مسائلشان را حل کند خب یک موقع است که نگاه می کند مثلاً مفهوم در خارج و یا در داخل تولید می شود، می رود این را می گیرد و بعد می آید و مشکل سازمان ها را با این حل می کند. در این قضیه نمی تواند بگوید من شماره یک هستم، بنابراین چون خودش علم را تولید نکرده است در تکنولوژی یک پله پائین تر زیست می کند ولو اینکه تکنولوژی خوبی داشته باشد اگر همیشه بخواهد تکنولوژی اول را داشته باشد باید در علم خیلی جلوتر حرکت کند یعنی باید مفهوم، نظریه درست کند.

ج : یک مشکلی در این راه است و آن اینکه هیئت علمی اینجا چقدر این را درک می کند.

س : به نظر من این در عمل نشان می دهد که درک نشده ، یا اگر درک شده است مقدرات را متناسب ندیده اند و این را درون موضوع نیاورده اند ولی اگر درک شود حتماً هم مقدرات

بیشتری برای آن درست می شود برداشت اول من این است که نسبت به این مطلب عمیق نشده ایم که یک بحث کلی بود که می گفتند اگر احساس می کنیم این حرف درست است باید با افراد دست اندرکارش صحبت بکنیم که شما درباره تولید مفاهیم کار می کنید یا نه؟ آیا فکر می کنید که همین اصول مدیریت موجود که در دنیا درست می شود کفایت می کند یا اینکه ما باید جلوتر حرکت کنیم؟ اگر می خواهیم کاری کنیم پس باید حالا حرکت کنیم تا ۵ سال دیگر چیز دیگری داشته باشیم که سازمان بر می گردد خودش را برای طرح هایی که اصلاً بهره وری روزمره و سال مره ندارد، تجهیز می کند. بطور مثال می بینیم نتیجه اش ۵ سال بعد بروز می کند "یک چنین کیفیتی" وقتی هم به زایش افتاد هر سال در یک بعدی یک مطلب جدید، یک روش جدید یک موضوع جدید را می آورد که می تواند در داخل و گاهی هم در خارج از آن استفاده کند.

۴/۱ - ضرورت بررسی بحث فرهنگ سازمانی در طرح تئوریک

بنابراین ما الآن بحث را از همان زاویه ای که ۵ سال آینده ممکن است از درون آن بطور مثال نظام جدید اداره یک سازمان، نظام جدید یک تغییر در بیاید می گوئیم فرهنگ سازمان ها، یعنی فرهنگی که ما می گوئیم، وقتی تمام شد نمی توانیم بگوئیم که در آن مثلاً فرهنگ سازمان دیده نشده حتماً همه فرهنگ سازمان دیده شده است و فرهنگ سازمان بزرگترین مشکل سازمان های امروز است به خصوص که در چالش های دو گانه قرار دارد، از این طرف به انقلاب و جامعه و از آن طرف به مفاهیم بیرونی و ... وصل است و در این میان یک روز این طرف و روز بعد طرف دیگر می رود و این مشکل، خیلی اساسی و جدی است که با درمان های معمول هم درمان نمی شود و گرفتاریهایش هم وجود دارد، بنابراین اگر روی این قضیه خوب کار شود، من به بحث های شبکه اشاره کنم فرض کنید اگر ما بتوانیم مفهوم پاداش را از پاداش های مادی به یک پاداش کلی تری که مادیات را هم خوب در بر گیرد ارتقاء دهیم، با بحث های انگیزشی متناسب باشد ممکن است که در سازمان یک کیفیت جدیدی به وجود آورد، همین الآن همه سازمان ها دچار این مصیبت هستند که اگر پاداشی مادی ندهند، انگیزه ها کاهش پیدا می کند، وقتی پاداش مادی می دهند، فاصله های طبقاتی و حرص مادی خودش بروز یک نگرانی را در بر دارد که مشکل من را حل می کند ولی حتماً می دانم که دو سال بعد، مشکلم دو برابر می شود. یعنی این دفعه با ضریب ۲ باید بروم و حل کنم، دوباره بخوادم با همان کیفیت حل کنم سال آینده، چهار برابر می شود و باید منتظر یک خیزش و گرفتاری در داخل مجموعه باشم

این نگرانی واقعیتی است که تا الآن وجود دارد و الآن هم کاملاً آن را می بینیم فاصله ای که بین دریافتی های مجموعه مدیران و دریافتی های مجموعه پائین مرتباً افزایش می یابد که به عنوان یک معضل عرض کردم که می تواند نگاه به فرهنگ ، تغییر در فرهنگ، انقلاب در فرهنگ، تحول در فرهنگ و ... را حل کند، این بحث را اگر ما پیش برویم که در ۵-۴ سال آینده، ان شاء الله ... یک محصولاتی می دهد، محصولاتی که خوب و به درد بخور است ولی آقای علیپور که در داخل گروه هستند، همچنان که این بحث ادامه پیدا می کند، مرتباً که با موضوعات درگیر هستند و اطرافیانی مثل وزارت ارشاد مثل یک جایی یک موسسه ای که مراجعه می کنند، یکدفعه می بیند که می تواند یک بخش از آن را یک آرایش بدهد و آن را به عنوان یک کارفرما برای یک کار پژوهشی پیروانند و آن را به آن جا برساند. ضرورتاً لازم نیست که این کار را نکند ممکن است یک مقدار هم از جلسه یک انحراف معینی بگیرد ولی با هدف و دوباره به موضوع برگردد، آن طرف را هم حل کند، این طرف هم تقویت کند این را و این حرکت را مرتباً ادامه دهد.

ج: یعنی مطلب را در نمودهای مختلف بچرخاند.

س: یعنی بدون اینکه یک انحراف اساسی باشد، یک موضوعی باشد که مثلاً سه جلسه وقت بگیرد، یعنی بحث هم از این جهت خوب می شود که در عین حال که نظر را حل می کند، یک دوره کوتاهی توی بحث عینی می آید، یک چالش هم آنجا بوجود می آید و دوباره بر می گردد، ممکن هم است اصلاً لازم نباشد وقت جلسه را بگیرد در همان کلیات مفاهیمی که وجود دارد این جمع بتواند این کیفیت را برای آن کار بوجود بیاورد بدون اینکه اصلاً بحث منحرف شود، نگاه من به کل قضیه این بود که اینگونه باید پیش برود.

ج: گاهی سؤال می شود که یک بحث مخصوصاً توی سرفصل هایش که باید مثال هم زده شود، که آیا ما می توانیم این را توی فلان مثال هم ببریم، نمودش را هم ببینیم. مثال را فرضاً من روی قند می گذارم ، شما از من سؤال کردید که در میکروفن هم می توانید این مثال را بزنید.

س: بله، بحث را به سفارش نزدیکتر می کنیم.

ج: میکروفن است، ما از قند می رویم توی میکروفن، دوباره بر می گردیم .

س: یعنی به جای اینکه مثالمان را همینطوری تصادفی انتخاب کنیم، می توانیم آن را عینی تر هم انتخاب کنیم.

ج: یعنی می توانیم گزینش مان را برابر با آن سفارش دهیم.

آقای علیپور: ما از مفاهیم هوش، حافظه، پذیرش، برای مستند سازی توی پروپوزال استفاده کردیم. قرار بود یک طرح پیشنهادی برای مستند سازی بدهیم که از همین ۳ تا متغیر تولید سازمانی، یعنی عین همین عبارت تولید اجتماعی علم، ۳ تا متغیر اصلی دارد.

ج: حتی اگر مفهوماً هم تطبیق نکند، حتماً شدنی است یعنی ما الان توی یکی از کارهای جزئی که داریم انجام می دهیم و در خدمتتان هستیم، برای کار گلخانه ۳ تا تعریف داریم، گفتیم که تغییر شیمیایی، فیزیکی و انسانی، اگر عین همین را شما برای پالایشگاه نفت، در نظر بگیرید من بلافاصله همین جا تطبیق می دهم. سؤال کنید که می خواهم آن جا را بهینه کنم، بگوئید از اقتصاد بیرون بیائید و توی فرهنگ بیائید آیا می توانید تطبیق دهید؟ آن وقت می گویم متناظر مثلاً تغییر شیمیایی خود مفاهیم هستند متناظر با تغییر فیزیکی منطق ها هستند متناظر با نیروی انسانی تان سازماندهی تان است. بلافاصله تناظرش را درست می کنیم. بنابراین قابل تبدیل به محیط ها مختلف پژوهشی است نه اینکه نیست، اصلش این است که خود مطلب را که جلو می بریم، فعلاً بنا به انتخاب فعلی قرار شده که جلسه توی بحث تئوریک باشد، حالا جواب سئوالی که حضرتعالی مطرح کردید، کاملاً مشخص است یا نه؟ یعنی برای ایجاد محیط و ارتباط با مراکز پژوهشی نیست برای وزیر مجری هم نیست.

۵- بررسی هزینه طرح

آقای رضایی: طرح تئوریک هزینه کمتری دارد . فقط بحث سر این است که آن چیزی که در بخش دوم، بخش میانی که طرحی که می خواستیم برای انقلاب فرهنگی بنویسیم که گفتیم که مثلاً مجریان ...

ج : خرج می برد و انتظارات هم خیلی وسیع می شود یک وقت می گویند که ما می خواهیم با سازمان یا با جای دیگر صحبت کنیم، حداکثر مقدورات را که می دهد، این مقدار است، یک وقت می بینیم که نه، حداکثرش مقدار خیلی بیشتری است.

رضایی: البته به این معنا که ما وارد طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی بشویم ورود به دیگر بخش های طرح بسته میشود نیست زیرا ، بعد آقایان شرایط عینی که دارند برای تماس با پیدا کردن مجری برای طرح می تواند سفارش بپذیرند .

ج : برای سفارش دهنده

س: برای کارفرما

ج : کارفرما ممکن است بگویند که می توانیم برای این قسمت برویم بطور مثال نزد آقای مهدوی کنی یک چیزی بگیریم، یا می توانیم برویم نزد آقای دکتر گلشنی یا آقای مصباح یا فلان مدیر کارخانه یک چیزی بگیریم، این قسمتش که به عهده ما نیست. چون مقدورات محدود است و طلب شما طلب های درشت نیست می تواند برای آن کارفرماهای متعدد ذکر شود که هر کدامشان حاضر باشند بپذیرند ولی اگر باصطلاح یک طرح ملی شد، سازمان نمی تواند امکانات آن را به راحتی قبول کند، سفارش دهنده های خرد هم نمی توانند.

آقای دانشمند: باید توی ضرورتش خیلی پرداخت.

آقای رضایی : ولی هنوز نظر من در مورد بخش دوم، ولو در بخش توجیهی طرح بود، ولو ما وارد کلیاتش هم نمی شدیم و در طرح تفصیلی هم وارد نمی شدیم...

ج : توجیهی اش انجام گرفته است ، معنای توجیهی این می باشد که فرهنگ را به ساختارهای مختلف تعریف کردیم، یعنی این برای توجیه شدن چالش های اجتماعی به این سرفصل ها بازگشت می کند، این انجام گرفته است، یک وقت است شما می گوئید ما این را مستند سازی کنیم، یعنی بگوئیم درگیری های نظام اداری کشور.

آقای رضایی: خود شما می دانید تا واقع نشود، آنها توجیه نمی شوند.

آقای دانشمند: ممکن است که در یک سطحی توجیه شوند .

ج : یعنی در یک سطحی آیا تصمیم به طرح ملی بگیرند، مثلاً رئیس مجلس و رئیس قوه قضائیه درباره اینکه مشکلات اداره حل بشود صحبت که می کنند صریحاً می گویند اگر گروهی نشود، حل می شود. چیز دیگری نمانده، می گویند که زیر بنای ساختارهای معادلاتی است، زیر بنای ساختارها، منطق معادلاتی است.

آقای رضایی: قرار نبود در طرح توجیهی هم به این ها پرداخته شود. بنا بود توی رو بناها به این ها پرداخته شود.

ج : توی رو بنا ها می خواهید انقلاب فرهنگی را جا بیندازید، آنها می گویند لزومی ندارد، آنها می گویند که بطور مثال به وسیله ای که تخصیص های جناحی ندهیم، کار درست می شود، می گویند نفراتی که سرکار بودند، از جناح ها بودند به مریدانشان تخصیص می دادند.

س : پس اگر امکانات هم داشتیم، شما طرح توجیهی را مفید نمی دانید. بطور مثال من الآن ۱۰۰ میلیون امکانات دارم، می خواهم توجیهی هم تنظیم کنم.
ج : نه طرح توجیهی ، اگر طرح توجیهی شما به اندازه ای درش هزینه بفرمائید که بتواند نشان بدهد که با تغییر عنصر هیچ چیز عوض نمی شود.

آقای دانشمند: خود این پروژه است.

آقای رضایی : یعنی از توی نقد به نقض و توی طرح توجیهی برود.

ج : بله، این خودش یک پروژه می شود. یعنی نقد، نقض، طرح را ، موضوعاً موضوعات، آثار ضرب می کنیم که من توی یکی از جلسات هم اشاره کردم.

س: در جلسه ۱۳ اشاره کردید.

ج : نقد را در ۹ سطح می شود دید.

س: همه سؤال من همین بود. یک وقت است که ما داریم طرح تئوریک را پیش می بریم. ولی برای ... زمینه پیدا می شود.

ج: ببینید یک موضوع مهمی را در نظر داشته باشید، شورای انقلاب فرهنگی به شورای عالی فرهنگ تبدیل شده. یعنی موضوع انقلاب فرهنگی خط خورده است. موضوع انقلاب فرهنگی در ذهن مسئولین خط خورده است. می خواهند در اجرا انقلاب بکنند نه در فرهنگ، فهم را ناقص نمی بینند، می گویند موضوع شناس ها می توانند موضوع شناسی را موضوع شناسی کنند، یک وقت می گویند اختلاف طبقاتی نباشد، فقر نباشد، می گویند رفع تبعیض و فقر بکنیم، فقر و تبعیض را ناشی از اجرا می بینند، بطور مثال انقلاب فرهنگی را انقلاب در نظام آموزشی حداکثر در مدیریت، می بینید چه افرادی تصمیم گیر باشند، چه آموزشی بدهیم، چند واحد داشته باشیم.

آقای دانشمند: کدام تکنیک را ؟

ج: اینکه روش های آموزش جدید را هم بشناسیم، اینکه مفاهیم عوض شوند، موضوع نظرشان نبود اگر موضوع نظرشان بود که انقلاب فرهنگی را حذف نمی کردند. اینهم انجام گرفت، یعنی مدتی طول کشید تا اینکه به نظر خودشان، مدیریت ها را به مذهب، مشروط کردند باصطلاح محتوای آموزشی را هم ترکیب کردند گفتند در چند واحد باید مذهب باشد به نظرشان آن چیزی را که می خواستند انجام گرفته، حال راندمان بد درآمده است، این بد در آمدن راندمان را دوباره به مفاهیم باز نمی گردانند می گویند مثلاً در ۱۰ مورد ما اختیارات را به مذهب مشروط کردیم، باید ۸ مورد شود که سختگیری کمتر باشد یا باید ۱۲ مورد باشد، بیائیم در آن یک بازنگری بکنیم.

سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه پژوهشی : ۱۷

سازمان مدیریت صنعتی

دیماه ۱۳۷۹

✧ مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی : حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی (ره)
شرکت کنندگان : حجه الاسلام رضایی ، مهندس مرعشی ، مهندس دانشمند و آقای نیری
تاریخ ۱۳۷۹/۵/۱۷



تاریخ جلسه : ۱۳۷۹/۵/۱۷
شماره جلسه : ۱۷
پیاده کننده نوار و ویراستار : خانم سیمین صالحی
عنوانگذار متن :
کنترل و بهینه نهایی :
حروفچینی و صفحه آرایی : آقای سید مرتضی حسینی
تاریخ انتشار :

فهرست

بررسی ، موضوع ، هدف ، مراحل و سازکار طرح شبهه شناسی

صفحه	عنوان
۴	۱- طرح ۳ پیشنهاد در تعیین محورهای بحث مدیریت توسعه فرهنگی
۵	۱/۱- توجه به تولید مفاهیم در پیشنهاد سوم " طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی "
۵	۱/۲- امکان بهره وری از مبحث تئوریک در سازمان
۶	۲- بررسی چهار چوب و تعیین محور در سیر بحث شبهه شناسی
۶	۲/۱- بررسی پیشنهاد کار تئوریک و تولیدی در طرح شبهه شناسی (احتمال اول)
۷	۲/۲- تشریح محدودیت های کارهای میدانی و کتابخانه ای در طرح
۷	۲/۳- مزیت کار تئوریک در طرح شبهه شناسی
۷	۲/۳/۱- ذخیره سازی اطلاعاتی در کار تئوریک و تولیدی به عنوان یک مزیت
۸	۲/۳/۲- قدرت پیش بینی در تئوری سازی در طرح تئوریک
۹	۲/۴- محور قرار گرفتن بررسی اصول اعتقادات فعلی در طرح شبهه شناسی (احتمال دوم)
۹	۲/۴/۱- عدم کفایت اصول اعتقادات موجود در پاسخگوئی به شبهات عملی
۱۰	۲/۴/۲- القاء شبهه از طریق ایجاد محیط پرورشی
	۲/۴/۳- محور قرار گرفتن شبهات کلامی در طرح شبهه سازی
۱۱	۲/۵- محور قرار گرفتن فرهنگ سازمانی (احتمال سوم)
۱۱	۲/۶- محور قرار گرفتن شبهات کلامی

۱۲	۲/۶/۱- بررسی آسیب شناسی در سطح اعتقادات
۱۳	۲/۶/۲- ناکارآمدی جلوه دادن حکومت دینی ناشی از ناکارآمدی اصول اعتقادات فعلی
۱۴	۲/۶/۳- وجود کارفرماهای متعدد برای طرح آسیب شناسی اعتقادی
۱۵	۲/۶/۴- ضرورت آسیب شناسی ساختارهای ارزشی ، فکری، رفتاری جامعه در مدل شبهه شناسی
۱۵	۲/۶/۵- ناکارآمدی مباحث کلامی موجود علت پیدایش تفکر سکولار و لائیک
۱۷	۳- ضرورت کار تئوریک و میدانی در طرح
۱۸	۳/۱- ضرورت امکان سنجی برای اجرای طرح
۱۹	۳/۲- لزوم اختصاص بودجه از طرف سازمان برای پژوهش در ایجاد مفاهیم جدید و کارآمد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مدیریت توسعه فرهنگی

تاریخ ۱۳۷۹/۵/۱۷

جلسه : ۱۷

بررسی ، موضوع ، هدف ، مراحل و سازگار طرح شبهه شناسی

عنوان کلی : بررسی شبهات اعتقادی از پایگاه آسیب شناسی اجتماعی در طرح انقلاب فرهنگی

* جمع‌بندی از جلسه قبل :

حجه الاسلام رضایی : بحث جلسه قبل به اینجا رسید که ابتدا استراتژی در تنظیم طرح معین شود، سپس بحث را متناسب با موضوعی که می خواهیم انتخاب کنیم ، ۳ سطح از موضوع را حضرتعالی طرح کردید ، گفتید که باید مقدمات متناسب با این سه سطح تعریف شود و هر کدام از آنها که باشد ما حاضریم در آن سطح، کار انجام گیرد.

۱- طرح ۳ پیشنهاد در تعیین محورهای بحث مدیریت توسعه فرهنگی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ۳ تا پیشنهاد وجود دارد .

س : ۳ پیشنهاد عبارتند از :

۱. از طریق ایجاد فضای محیطی که به شخص خاصی ، خیلی کار نداشتیم ، یعنی مدیران کشور مورد نظر نیستند، بلکه از طریق ایجاد شرایط محیطی برای تصمیم گیری و تصمیم سازی مدیران " برای میل به انقلاب فرهنگی و جهت بخشی بسوی انقلاب فرهنگی " بستر درست می کنیم که این یک کار عینی بسیار قوی با گستردگی خاص خودش را احتیاج دارد و مستلزم وجود ابزارهای رسانه ای و مجموعه نرم افزارهایی می باشد.

۲. سطح دوم از کار که محدود تر می باشد، مجاب کردن مسئولین تصمیم گیر و تصمیم ساز به این کار است که در جلسات قبل " ۳.۲ جلسه قبل " به این نتیجه رسیدیم که شرایطی را برای

تصمیم گیران کشور بسازیم و این سیر را پیگیری کنیم ، باتوجه به اینکه آقای علیپور به عنوان مجری طرح محدودیت هایی را برای پیگیری این کار مطرح کردند حضرتعالی طرح سومی را پیشنهاد کردید.

۳. طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی می باشد ، که در اینجا دیگر کار تطبیقی و آماری انجام نمی گیرد و به ایجاد فضا سازی و بستر سازی چه در سطح عمومی و چه در سطح خصوصی توجه نمی شود ، بلکه تولید مفاهیم انجام می گیرد و اینکه بعد شرایطی برای تطبیق پیدا می شود یا خیر، مبحث بعدی است .

۱/۱- توجه به تولید مفاهیم در پیشنهاد سوم " طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی "

بنا شد که در این سه سطح جلسه تصمیم بگیرد چون در هر مسیری که وارد شویم ، آن مسیر لوازم کار خودش را احتیاج دارد ، مسلماً در این مسیر آخری که شما فرمودید " حاج آقا حسینی " فقط به مفاهیم توجه می شود یعنی بیشتر در بحث مفهوم انقلاب فرهنگی که یک مبحث تئوریک هم است ، وارد می شویم ، احتمالاً در سطح تئوریک ، کار تطبیق هم نداریم و بنابراین یک مبحث تئوریک محض است .

۱/۲- امکان بهره وری از مبحث تئوریک در سازمان

دوستان فکر می کنند که به دلیل اینکه این طرح در سازمان انجام می گیرد (بحث تئوریک) بنابراین می تواند بهره هایی هم، برای سازمان داشته باشد .

ج : مثل تمامی مباحث فرهنگستان که می توان از آنها استنباط یک طرح های جانبی را داشت .

س : این طرح با بحث های تئوریک فرهنگستان که در عمل هیچ استفاده ای از آن نمی شود خیلی تفاوت ندارد ، مفاهیم پایه ای و کلیدی فلسفی است ، اگر چه زیر بناست ، ولی با آن قصدی که برای یک طرح ردیف می گیرند سازگاری ندارد.

ج : مثال هایی را که می زنید ، در داخل مورد بزیند ، تا ما هم اشکال هائی را که وارد می کنیم ، در داخل مورد باشد در عین حال که با یک تامل بیشتری ، شتابش را کم می کنیم ، ما خودمان آن مثال را به یک طرح تبدیل می کنیم ، یک بودجه ای هم برایش فراهم می کنیم .

۲- بررسی چهار چوب و تعیین محور در سیر بحث شبهه شناسی

س: قرار بر این شد که در این جلسه با توجه این ۳ سیر و لوازمش، تصمیم نهایی را خدمت حضرتعالی داشته باشیم .

ج: به نظر می آید که عجله ای نداشته باشیم ، تا سه محور بحث درست شناخته شود.

۲/۱- بررسی پیشنهاد کار تئوریک و تولیدی در طرح شبهه شناسی (احتمال اول)

س: حاج آقا فرمودند اگر چنانچه ما بخواهیم به صورت طرح برخورد کنیم " که زمان خاصی برایش معلوم کنیم " نمی توان زمان خاصی برای طرح مشخص کرد و گفت که تا ۲ یا ۳ ماه دیگر به اینجا می رسیم . زیرا بحث تولیدی است یعنی سیر پژوهشی بحث انقلاب فرهنگی را مد نظر داریم اینکه دوستان بتوانند بطور جانبی از بحث برای طرح ها استفاده بکنند این یک بحث دیگری است، در سیر جلسه امکان دارد برای طرح ۱ ساله ردیف گرفته شود یا نه ، این مقدار که تمام شد ردیف دیگری از جای دیگر برایش تامین شود اما بحث سیر خودش را ادامه دهد حرکت کند و جریان داشته باشد ، البته می توان در این سیر محصولات جانبی نیز داشته باشیم ، بنابر این اگر در مورد تصمیم گیری نهایی یک مقدار بیشتر بحث شود و تصمیم نهایی گرفته شود ، بهتر است از اینکه ما چند قدم جلو برویم ، دوباره برگردیم .

مهندس مرعشی : البته به ذهنم می آید که یک بار روی آن تفاهم شد .

حجه الاسلام رضایی : در خصوص مرحله دوم تفاهم انجام گرفت . برای تصمیم گیران و مسئولین کشور فضا و محیط ایجاد کنیم . حاج آقا سیر کاری را برای اطلاعات و آمار دادند که چیزی بدست نیامد ، نظر ما این بود که می توانیم این کار را محدود و کوچک کنیم و با سرعت کم جلو

ببریم ولی باز هم حاج آقا طرح سومی " طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی " را مطرح کردند که نسبت به آن راغب تر بودند ولی بر این طرح یک تردیدی وارد شد و آن اینکه این بحث، نظری صرف است ، حال اگر دوباره حاج آقا این بحث را مطرح کنند، دوباره این اشکال که این مبحث تئوریک محض است و به درد ما نمی خورد مطرح می شود پس ابتدا چهار چوب بحث و اینکه امکان عملی تر شدن کدام سیر بهتر است روشن شود.

۲/۲- تشریح محدودیت های کارهای میدانی و کتابخانه ای در طرح

مهندس مرعشی : اگر ما بخواهیم کارهایی را که به نوعی به سمت مطالعات میدانی گرایش دارد، انجام دهیم " کتابخانه ای و بعد مطالعات میدانی " مستلزم این است که افراد متنابهی به آن تخصیص پیدا کند و از طرف دیگر هم، یک متقاضی بیرون از سازمان برای آن وجود داشته باشد، چون این کار مستلزم صرف وقت بیشتر و تخصیص افراد گسترده تر می باشد و این اشخاص باید به نسبتی از کارهای دیگر فارغ شوند و تامین باشند.

ج : یعنی بفرمایید درست کردن یک فیلم ساده که می گویند ۲۰۰ میلیون تومان به آن اختصاص داده می شود.

س : حداقلش ۱۰۰ میلیون تومان است .

ج : به هر حال کار کردن در این قسمت یک عده زیادی همکار می خواهد .

۲/۳- مزیت کار تئوریک در طرح شبیه شناسی

س : یک تجهیز و بسیجی می خواهد به همین خاطر است که مبنای ما تا به حال این بوده است که ما آن حداقل ظرفیت ساز نظری قابل قبول که باصطلاح استحکام را درمبانی ذهنی مان ، رشد افرادمان ، تجهیز فنی همکارانمان داشته باشیم ، را دنبال بکنیم اما همواره هم مترصد باشیم که از این باصطلاح ذخیره سازی و ظرفیت سازی به عنوان یک فرصت مثلاً برای گرفتن طرح از جای دیگر استفاده کنیم .

۲/۳/۱- ذخیره سازی اطلاعاتی در کار تئوریک و تولیدی به عنوان یک مزیت

ج : ذخیره سازی یعنی اینکه یک کتاب را که همه جای مطلب از نظر تئوریک روشن باشد توی فایل می گذاریم و به این به عنوان یک ذخیره فرهنگی نگاه می کنیم ، اگر روزی امکانی بدست آمد، یک قدم جلو هستیم .

س : حتماً همینطور است و این فقط در مورد ما نیست . بسیاری از موسسات علمی در دنیا در مورد بعضی از موضوعاتی که به تعبیری زمان کاربردی آن هنوز نرسیده است ، مطالعاتی به شکل نظری انجام می دهند و باصطلاح یک مہری رویش می زنند که ذخیره ای برای آینده باشد " Resource for future " . حتی اگر به سهم محدودی مطالعات میدانی را انجام داده باشند به همین گزارش ضمیمه می کنند و توی گاوصندوق گزارش هایشان می فرستند تا هر زمان که لازم باشد ، چون مدل را دارند و مدلسش به عنوان مدل نظری ، دگرگونی جدی پیدا نخواهد کرد . بنیانش ، پیش فرض هایش و مفروضاتش از جهت نظری سرچایش است ، اما تطبیق ، گستره مطالعات میدانی اش و ... باید با شرایط تطبیق داده شود و آن را به روز در می آورند . چون می خواهند بر حوادث مسلط باشند، یک چنین ذخیره سازی را می کنند، آن ها از دید حکومتی خودشان و باصطلاح مدیریت بر حوادث این کار را می کنند ، نمی گذارند آماج حادثه ها قرار گیرند .

۲/۳/۲- قدرت پیش بینی در تئوری سازی در طرح تئوریک

ج : یعنی لافل قدرت پیش بینی کردن را در تئوری سازی داشته باشند.
 س : یک چنین کاری آن جا صورت می گیرد . اصلاً خود Rant co Protion به این مناسبت مشهور است . بسیاری از مطالعاتش با همین هدف انجام می شود .

حجه الاسلام رضایی: این مطلبی که شما می فرمایید درست است ، اما وقتی که کاری به سازمان نداریم و اصلاً یک جایی غیر از سازمان به عنوان ذخیره مورد نظر است .

ج : همین که شما تحمل ابهام را در طرح وارد می کنید معنایش این است که طرح را از موضوع کار سازمان خارج می نمائید . یعنی هر طرح پژوهشی که در آن برنامه زمان بندی نباشد ، طرح قابل دفاع در سازمان نیست ، ولی در عین حال میتواند در حاشیه طرح های دیگر قرار گیرد .

شما یک طرح های دیگر حاشیه ای و جانبی را اصل قرار می دهید که در کنار اینها برای آنها بعد بخواهید استفاده کنید .

س : از زاویه دیدی که مجموع اعضا جلسه دارند ، اول این را قبول می کنند ولی از زاویه طرح که وارد می شوند شروع به اشکال می کنند، از زاویه طرح خاصی شروع به وارد شدن به مطلب می کنند. یک مقدار جای تردید از این نظر وجود دارد.

۲/۴- محور قرار گرفتن بررسی اصول اعتقادات فعلی در طرح شبیه شناسی(احتمال دوم)

ج : ۲ پیشنهاد دیگر در کنار آن دارم ، اولاً بحث ، بحث تئوریک شد، ولی یک موضوع کوچک تئوری را انتخاب کنیم و برای تحقق آن موضوع به بیرون ، یک صحبت هایی را بکنیم ، فرضاً درباره مسئله کلام جدید بحث کنیم ، یکی از بنیان هایی که باید حتماً در آن انقلاب فرهنگی رخ دهد ، اصول اعتقادات فعلی فردی است آن اصول اعتقادات غیر از پیدایش اعتقاداتی که بالای سر یک نظام فکری قرار می گیرد است .

۲/۴/۱- عدم کفایت اصول اعتقادات موجود در پاسخگویی به شبهات عملی

یعنی اصول اعتقادات فعلی حوزه از کفایت الموحدین است که از کتاب های سابق است گرفته تا فرضاً کتاب هایی که جناب آقای مصباح نوشتند اینها کتاب هایی است که استدلال های نظری محض برای التزام و الزام به اصول اعتقادات شیعه می کند. اگر بنا باشد یک بازنگری بکنند و بگویند چرا این کتاب های اصول اعتقاد است اما در دانشگاه اعتقادات آقای سروش بر اینها پیشی می گیرد ، قبلاً اعتقادات آقای شریعتی پیشی می گرفت ، فردا ممکن است اعتقادات دیگری غیر از این اعتقادات بیاید و آنها پیشی بگیرد، چرا ؟ یک آسیب شناسی است ، قبلاً شبهات، نظری محض بوده درباره صرف تلائم نظری این استدلال ها هم وجود داشت . الآن جوان اصول اعتقاداتی که بهینه عمل عینی و بهینه حیات اجتماعی را به دست داشته باشد ، زیاد می فهمد اصلاً چیزی که در فکر جوان نمی آید شبیه اکل و ماکول است مگر ما القا کنیم . اگر یک جوان را بیاوریم و بگوییم بنشین تا ما برایت بگوییم ، مثلاً در یک مسافرتی باشد که کاری نداشته باشد و بخواهد وقت بگذراند و دل به حرف های ما بدهد ، بگوییم

اگر بنا باشد خدا ، آدم را با همین بدن جسمی عینی اش در قیامت خلق کند ، این بدن هایی که توی قبرستان متلاشی می شوند ، اگر جذب گیاهان بشوند و افراد دیگر آن گیاهان را بخورند و جزء بدن آن ها شود آیا ذره های بدن آن جوان که در بدن دیگری نیز رفته است اهل عذاب است یا اهل جنت ؟ آن دو بدن ، یکی گناهکار و یکی صوابکار است . خوب امروزه به مخیله جوان امروز خطور نمی کند . اصلاً درد و سوالش از دین این نیست .

۲/۴/۲- القاء شبیه از طریق ایجاد محیط پرورشی

شباهت متعلق به ۵۰۰ سال قبل ربطی به جامعه امروز ندارد. دشمن امروز محیط پرورشی می سازد. آن را هم به گونه ای می سازد که پذیرش و نپذیرفتن مفهوم را در درون آن محیط پرورشی عینی تعریف می کند . یعنی معنای علمیت و صحت و ثلثم را تا ثلثم نظری را به دست می گیرد بعد دین را توی طاقچه پایینی ، توی باکس پایین ، توی مرتبه پایین و برای یک دسته عاداتی که اصلاً به معنای اداره جامعه ، اداره حیات همان فرد هم نیست، می برد.

۲/۴/۳- محور قرار گرفتن شباهت کلامی در طرح شبیه سازی

الآن می شود شباهت کلامی را بحث کرد . جاهایی هم می شود مذاکره کرد ، مدیریت صنعتی به نظر من قدرت و قابلیت جمع آوری یک بخشی از آن را ندارد ، فرض کنید ما برویم با دفتر آقای شهرستانی در قم صحبت کنیم ، نه صحبتی که در حوزه باشد ، بگوییم مفهوم ارزیابی و بازنگری در کلام را یک دقت کارشناسی بکند یعنی آسیب شناسی بکند، نگوییم ما طبقه بندی می کنیم این است ، یا بیاییم به صورت جدی علت یابی بکنیم ، ممکن است ما برای این قسمت سفارش دهنده ای پیدا کنیم ، آنها هم وقتی می بینند یک عده از طیف کارشناسی دنبال این مطالب است چند تا جلسه بگیرند ، یک بودجه و امکاناتی را هم تخصیص بدهند و برنامه هم بخواهند ، شما می توانید دقیقاً برنامه اش را بنویسید ، کار کنید ، توی اینجا هم به ثبت برسانید ، حتماً ۱۰ قدم که جلو رفتید می توانید به وزارت ارشاد حرف بزنید .

س : این مطلب با فرض اولیه بحث سازگاری ندارد و از طرفی هم آقایان از اینکه در این طرح وارد شوند، گریز دارند .

ج : ما اول کار طرح را در سطح حوزه می بریم لذا از شما برنامه زمان بندی شده کارشناسی نمی خواهیم .

س : این طور نیست ، هر جا که طرح باشد ، برنامه زمان بندی شده کارشناسی دارد.

ج : در وزارت ارشاد یک گونه به معنای طرح نگاه می کنند ، در حوزه به گونه دیگری نگاه می کنند اینجا ما ارزیابی می کنیم ، بر آورد می کنیم ، قیمت می گذاریم ولی مفهومی را فرق می گذاریم موضوعش راهم یک موضوع عینی می گیریم حمل شبهاتی که در محیط سازی است جمع بندی و تحیل اینکه چگونه از اثرشان نسل جوان پرورش شود این را از تحمل ابهام تئوری محض در آوردیم ولی آن را در موضوع انقلاب فرهنگی هم قرار ندادیم ، در یکی یکی از موضوعات انقلاب فرهنگی قرارش دادیم . یکی از موضوعات چه چیزی است؟ این است که بنا است عقاید جامعه تکامل یابد .

۲/۵- محور قرار گرفتن فرهنگ سازمانی (احتمال سوم)

س : پیشنهاد دیگری داریم ، یعنی اگر واقعاً بناست کار عینی بکنیم فرهنگ سازمانی را که آقایان می خواهند ، اگر شما می خواهید در این موضوع عینی که در سازمان یک فرهنگ سازمانی است وارد شوید.

ج : طرح را که در خود سازمان می آورید تحمل ابهام را چه اندازه راه می دهید ؟ این مقدار را که من اینجا می گویم . موضوعات مشخصی داریم . بیائید حساب بکنید که چه چیزهایی محیط ساز است ؟ درباره سازمان ها تئوری نظری ندارید ، چه چیزهایی در عینیت محیط ساز است . این را یک کارشناس می تواند قلم بگیرد ۱۰-۳-۲-۱ بنویسید و بگویند از نظر اطلاعاتی فلسفه پوپر ... است .

س : آن هم کار تطبیقی ، کارمیدانی و کارنظری می خواهد .

۲/۶- محور قرار گرفتن شبهات کلامی

ج : گاهی که می گوئید در یک جا می خواهم کار نظری را از ریشه حرف جدید بزنم .
 س : خصوصاً اینکه در وزارت مجموعه امکاناتی که بخواهد با شما حرکت بکند نیست بطور مثال
 شبهات کلامی ...

ج : اگر بخواهیم وضعیت نسل جوان را بیاوریم اتفاقاً این مسئله در استطاعت این جا است ، در
 استطاعت حوزه نیست یعنی بطور مثال اینجا بهتر می تواند این را درک کند که چرا
 مردم بی نماز هستند ، چرا جوان از نماز کم استقبال می کند و چرا از روزه گرفتن استقبال
 نمی شود . به نظر شما آیا اینجا حرف های دانشجو را بهتر می فهمد یا حوزه ؟ حرف های
 استاد دانشگاه را بهتر می فهمد یا حوزه ؟ ارتکازات اینجا به ارتکازات دانشگاه نزدیکتر است یا
 ارتکازات حوزه ، یعنی گاهی می گوئید از عینک حوزه به دانشگاه نگاه می کنیم و گاهی
 می گوئید با عینک دانشگاه به دانشگاه نگاه می کنم .

س : درست است ، من می گویم دوباره شما سراغ عینیت رفتید. اگر بنا بود سراغ عینیت برویم چه
 مانعی وجود داشت ما که داشتیم سیر قبلی را جلو می رفتیم .

ج : فرقی همین جا است . اینجا ما یک سفارش دهنده خارج از سازمان داریم . می خواهم بگویم که
 یک عده ای از دین باوران از جمله حوزه در یک فشار و چالشی قرار گرفته اند و از
 اینکه باصطلاح وضع کلام آسیب پذیر شده است ناراحت هستند، ولی کسی در باب انقلاب
 فرهنگی ، ساختارهای فکر کردن ، پرورش یافتن، به صورت عام پول نمی دهد .

س : اینکه سازمان مدیریت صنعتی بخواهد روی طرح کلام کار بکند. و آنها قبول کنند کار دشواری
 است.

۲/۶/۱- بررسی آسیب شناسی در سطح اعتقادات

ج : کلام ۳ تا قسمت دارد ، یک محوری است که صورت مساله درست می شود کسی که
 نمی گوید سازمان پاسخ بدهد ، آسیب شناسی بکنیم و بینیم دردشان چیست ، نه اینکه جواب
 و راه حل چیست ؟ این را که حوزه نمی پذیرد . یعنی ما باید بگوئیم درد را در آن جا
 آسیب شناسی بکنیم ولو خود حوزه بخواهد درد شناسی هم کند .

س : آن ها که به نحو کلی یک درد را حس کرده اند.

ج : به نحو کلی فایده ای ندارد. شما اگر بخواهید جواب دهید باید تفسیری باشد.

س: این تفسیر خودش یا کار است که انجام بگیرد (به عنوان کلیات طرح)

ج: نقد کلیات نیست، نقد شرایط موجود از جهت باصطلاح آسیب شناسی عقاید است.

نظر کلیات طرح و توجیهی نیست. می شود روی آن تحقیق میدانی هم بکنند، می شود

مدل سازی و سئوالات آن را درست کرد، به نظر من می آید که این یک تست است.

مهندس مرعشی : حاج آقا ۲ پیشنهاد داشت یکی اش این بود، دومی اش را هم بفرمایید.

ج : ۱ طرح تئوری انقلاب فرهنگی را آغاز کنیم و اصلاً هم کاری به عینیت نداشته باشیم و طرح را به

صورت فلسفی جلو ببریم

۲ دوم اینکه ترمیم و توسعه اصول عقاید موجود را به عنوان یکی از موضوعاتی که در انقلاب فرهنگی

باید پی گیری شود از یک گوشه ای آغاز کنیم. هر گاه یک مقدار موفق شدیم می توانیم به

وزارت ارشاد بگوئیم که ما بطور مثال می توانیم طرح بعدی مان را اینگونه شروع کنیم.

صحبت درباره روش علوم و انقلاب فرهنگی اولویت هایی نظری است که سفارش دهنده ای

جز خودمان درباره آن نیست ولی در اولویت عقاید یا هر گونه چیزی که به گونه ای :

۱- فضای چالش های اجتماعی را مهیا کرده باشد یا نباشد

۲- چه مسئولین دولتی چه مسئولین غیر دولتی توان اجرای آن را در بخش خاص اش برای

اینجا قائل باشند. یک وقت است که می گوئیم حوزه قائل شود به اینکه اینجا می تواند شباهت

کلامی را برطرف کند، نه حوزه قائل نمی شود، یک وقت است که می گوئیم اینجا نسبت به

وضع عقاید، آسیب شناسی کارشناسی بکند.

حجه الاسلام رضایی : این نظر حضرتعالی است، بعید می دانم آن ها چنین طرحی را قبول کنند.

ج : می توان این احتمال را داد که ما یک کارشناسی دقیق در آسیب های اجتماعی می خواهیم یا این

را به سهولت برگزار کنیم.

س : سازمان ضرری از این قضیه نمی کند یا جواب رد یا جواب آری می دهند، جواب رد یا آری هم

بستگی به کاری دارد که از قبل باید انجام گیرد. یعنی برای اینکه آنها مطمئن شوند که این

توانایی در اینها وجود دارد، باید در مسئله آسیب شناسی، مسئله کلام یا مسئله اعتقادات

یک فرآیندی را تحویل آنها بدهند و بگویند ما چنین دیدی را داریم اگر شما می خواهید وضعیت جامعه را آسیب شناسی کنید ما سازوکار این قضیه را داریم . مثلاً می توانیم نظام شبهات را از وضعیت جامعه این گونه بدست بیاوریم .

۲/۶/۲- ناکارآمدی جلوه دادن حکومت دینی ناشی از ناکارآمدی اصول اعتقادات فعلی

مهندس مرعشی : آن بخش از اصول عقاید که به طور پایه ای ، در مبانی فلسفی توسعه در جامعه موضوعیت پیدا می کند ، می تواند خیلی خوب و مستقیم مورد نظر ما قرار گیرد ، دامنه اصول عقاید یک انسان مسلمان گسترده است آلان مضامینی که در مورد خود انسان ، جامعه ، ارتباط انسان و جامعه ، حق انسان ، حق خدا ، حق الناس داریم و بعد حق تکامل داریم ، اینها پایه های خوبی است که در داخل آن به خصوص سئوالهایی است که آلان از ته خط شروع می شود و کارآمدی حکومت رادر اداره جامعه مورد سئوال قرار می دهد من فکر می کنم طرح آن دسته از مسائلی که ریشه در اصول عقاید دارد و به نمایش عدم کارآمدی حکومت دینی منتج می شود، بخصوص در این شرایط بستر خیلی خوبی است .

حجه الاسلام رضایی : بحث شما با آن کار فرمایی که ذهنش در مسائل خرد جامعه است یک مقدار اختلاف دارد .

۲/۶/۳- وجود کارفرماهای متعدد برای طرح آسیب شناسی اعتقادی

ج : یک مورد کارفرما را گفتم کارفرماهای مختلفی است به صورت عام، که در موضوعات مختلفی از انقلاب فرهنگی حساسیت دارند و حاضرند هزینه کنند ، یعنی به جای اینکه ما درباره طرح جامع انقلاب فرهنگی بحث کنیم ، به طور تخمین بگوییم زمانیکه انقلاب فرهنگی وقتی بخواهد درست شود ، در نظام فکری ، نظام ارزشی و ساختار اجرایی جامعه ، تغییر ایجاد می کند ، یعنی محیط دیگری را می سازد . بگوییم یک گوشه ای از یکی از اینها را که برای خودمان روحیه اولویت بندی دارد ، یک اولویت بندی برای حساسیت های به بلوغ نشسته جامعه دارد ، ما عینی صحبت می کنیم می گوئیم حساسیتی که حالا به رشد عینی خودش رسیده و حاضر است برای قضیه خرج کند.

س : من از این زاویه دارم نگاه می کنم ، یک وقت می گویم همین فرض دوم عملیات انقلاب فرهنگی از طریق ورود به همان مسئله اصول اعتقادات است ، اصول اعتقادات گاهی در سطح اصول اعتقادات خرد که آقایان مطرح می کنند و گاهی در سطح کلان یا در سطح توسعه است ، ولی آن سیاستی که باید در درون جلسه داشته باشیم چیست ؟ یک وقت است که حضرتعالی می گوئید ما قیدش را الآن نمی زنیم بحث را ادامه می دهیم و از این زاویه ، یعنی نه از فرض اول که مبانی تئوریک محض بود بلکه از طریق همین عملیات انقلاب فرهنگی از طریق اصول اعتقادات اصلاً از طریق مبانی کلامی وارد می شویم امکان دارد در یک بخشی هم وارد مسائل خرد شویم ، سپس سازمان می تواند از ابعاد مختلف، هم در سطح کلان هم در سطح خردش کارفرما پیدا کند . ماهیت حرکت جلسه بر چه پایه ای باشد، یعنی در ابتدا منتظر شویم که کارفرما را پیدا کنیم و بعد سیر جلسه ، نظام سئوالاتش و کلاً ورود و خروج توی بحث را بر آن پایه تنظیم بکنیم ، یا اینکه نه ، میدان را باز بگذاریم ، جلسه دوباره می تواند استفاده کند . ولی اگر از این زاویه دوباره بخواهیم وارد شویم ، یعنی میدان را خیلی عام بگیریم به نظر شما جلسه بضاعت ورود به این قضیه را دارد یا نه ؟ جلسه چقدر بضاعت حضور در این مطلب را به صورت پژوهشی دارد؟

ج : من صورت مسئله را عوض میکنم ، می گویم شما چه پیشنهادی برای همکاری دارید ؟

۲/۴/۴ - ضرورت آسیب شناسی ساختارهای ارزشی ، فکری، رفتاری جامعه در مدل

شبه شناسی

س: یک وقت است که شما می خواهید مبانی تئوریک را بگوئید - می گوئید که من اصلاً کاری به تطبیق ندارم.

ج: می گویم من و جلسه آن چیزی که شما سفارش می دهید می خواهیم ، شما چه سفارش می دهید؟

س: من اصلاً سفارش ندارم . یعنی سفارش ذهنی می توانم درست کنم ولی سفارش عین و حقیقی...

۲/۴/۵ - ناکارآمدی مباحث کلامی موجود علت پیدایش تفکر سکولار و لائیک

مهندس مرعشی : آقای دکتر سروش به عنوان یک متفکر توی این سال های چه جمعی رابه خودش جذب کرد ؟ علاوه بر دانشگاهی به معنای جوان های دانشگاهی ، یک جمعی اصلاً مدیران و کارشناسان بودند .

ج : موضوع این است که خود ایشان چرا اینگونه شد . یعنی ایشان خدای ناکرده یک یهودی زاده است که کمر به قتل اسلام بسته باشد ؟

س : خیر

ج : ایشان در خانه یک ناصبی بزرگ شده است ؟ چرا برای ما راحت است که بگوییم هوای نفس ایشان را برده است ؟ چرا یک سر سوزن اجازه ندهیم که خودمان را زیر سؤال ببریم ؟ یک جوانی بود ، شروع به درس خواندن کرد روز اول هم آدم متدینی بود، آیا من در سرپرستی ذهن این چه فضایی را درست کردم؟

س : بفرمایید آخرین تولیداتی که به او عرضه کردم چه بود ؟

ج : ایشان رفت برابر شبهات پوپر قرار گرفت ، سپس آمد ، آیا از اول قسم خورده بود که اصلاً به ما گوش ندهد ؟ شما نسبت به احسان طبری هم نمی توانید این گونه بگویید . شما قبل از ختم اتمام حجت نسبت به هیچ کسی ، می توانید این طور بگویید .

س : اگر بخواهیم مطلبی را که حاج آقا می فرمایند ، فنی تر بکنیم ، آقای دکتر سروش در سال ۱۳۵۶ یعنی ۲ سال قبل از پیروزی انقلاب ، ۳ تا کتاب تالیف کرده است ، یکی دانش و ارزش که بر مبنای مکتب حوزه صحبت کرده است دیگری نهاد ناآرام جهان که بر مبنای حرکت جوهری ملاصدرا حرف زده است، یکی دیگر در ارتباط با نقد نظریه دیالکتیکی که مارکسیم را با قوت نقد می کند .

ج : این حرف می تواند در قیامت جلوی ما را بگیرد ، بگوید من اسم آن را نمی گذاشتم اسم فرنگی می گذاشتم حاج فرج ، یعنی یک اسمی که صدرصد ساختارگرای مذهبی هم می شود . شما جواب آن را چه دادید ؟ حرف نزن که نمی شود ، آیا می شود؟

س : خیر

ج : پسر آقای مشیکنی ، جنتی یا پسر محمدی گیلانی جزء منافقین اعدام شده است ، اگر کسی به آنها بگوید که شما پسر خودتان را نمی توانید اقناع کنید - اگر دانشگاه به تفکر لائیک مبتلا می شود و سخن از لائیک می زند چرا یکبار بر نمی گردید ونمی گویید که ما آلن جواب محیط سازی ذهنی و عینی بیرون را چه داده ایم؟!

س : تحلیل من این است که همینکه می‌گوییم انقلاب با نفاق روبرو شد ، نفاق صدر اول انقلاب ما نفاقی بوده که بین مسلمانان معتقد به دیالکتیک مارکسیستی بود.

ج : جواب خود او را کی داده بودیم ؟

س : هیچوقت . نفاق آلان ، که ما به آن نفاق مدرن می‌گوییم ، التقاطی است که بین مسلمانان نسبت به دموکراسی و لیبرالیسم ایجاد شده است .

ج : یعنی خودمان پول داده ایم ، استاد جامعه‌شناسی بیاید ، و برای بچه ما که در انتخاب رشته رتبه اول شده است تدریس کند، که فلسفه حکومت به دموکراسی منتهی می‌شود ، پول هم داده ایم و برایش گفته ایم .

س : دیروز من از طریق تلویزیون می‌دیدم که خبرنگاران آقای بهزاد نبوی را دوره کرده بودند و می‌گویند آقا حرف بزن ، من دیدم آقا نبوی حادثه را عقب می‌اندازد ، یعنی به حساب حادثه ای که درونش با بیرونش می‌خواهد یکی بشود ، تا آلان آن رانگه داشته است . ظاهر اسلامی است و باطن می‌خواهد آن طرفی بشود . چاره ای ندارد ، فشار عینیت دارد او را وادار به عقب نشینی کرده .

ج : حال اگر هم حرف نزنند ، معنایش این است که بسترهای دیگری را درست می‌کند ، فرصت طلبی می‌کند برای موقعی که می‌بیند حال اگر بیرون بیاید ، پرچمدار می‌شود .

به هر حال آیا ما می‌خواهیم بیماریهای ناهنجاری جامعه را در سطوح مختلف " ساختارهای ارزشی ، ذهنی و عینی " شناسایی و آسیب شناسی بکنیم یا نه ؟ یا اینکه می‌توانیم آسیب شناسی آن را در مهره‌هایی شروع کنیم . یعنی همان انقلاب فرهنگی را در مصداق‌هایی آغاز کنیم ، این شاید از یک جهت بیشتر قابل دسترسی باشد .

۳- ضرورت کار تئوریک و میدانی در طرح

آقای رضایی : برای اینکه بخواهیم وارد کار بشویم باید از دو جهت این آمادگی را داشته باشیم هر چقدر وارد بحث کارهای عملیاتی و وارد بحث آسیب شناسی بشویم ، حتماً در یک طرف آن عینیت است . در سازمان نظر دوستان این است که حتماً باید کارفرما داشت . وقتی معلوم شد که کارفرمانیست ، می‌گوییم بحث تئوریک داشته باشیم . می‌خواهم بگویم که در کار، برزخی تصمیم نگیریم . برزخی از این نظر که هر دو طرف هم تایید بکنیم ، سپس

در مقام تحقق به کدامش عمل کنیم، یعنی بطور مثال آن چیزی را که حاج آقا می فرمایند به عنوان یک راه تست کنیم، اگر نشد یک راه دیگری را تست می کنیم. اگر به عنوان کارفرمای کار در موضوع قرار می گیرند، موضوع معین را هم برای ما معلوم بکنند. بالاخره ورود توی آسیب شناسی هایی که ایشان " کارفرما " برای انقلاب می خواهد لوازمی دارد، کارمیدانی، تطبیقی و... احتیاج دارد. چقدر می توان این بضاعت را مهیا کرد که اگر ما دو پله جلو تر رفتیم، کار دو باره بسته نشود.

آقای مرعشی: می شود یک سنجش بار انجام داد. بطور مثال کل این طرح کلیات تئوریک انقلاب فرهنگی را از جهت سیر مراحل که دارد، " آن مسئله عملیات انقلاب فرهنگی که اشاره شد، را هم کنارش بگذاریم"، پیش بینی کنیم و آن را به ازاء تعداد جلسه، مدت انجام طرح و... یک مروری داشته باشیم، بعد ببینیم مسئله عملیات انقلاب فرهنگی مثل همین زمینه اصول عقاید از ابتدا به عنوان یک حرکت موازی یا از یک فاز تاخیری به عنوان یک حرکت موازی در کنار یا اینکه نه در طول او واقع می شود. تلقی من این است که او بایک فاصله تاخیری نسبت به طرح کلیات تئوریک ولی به موازات شروع خواهد شد.

ج: یعنی خودمان را به گونه ای تعریف نکنیم که اگر تئوری را آغاز کردیم بگویم که حرف مرد یک کلام است.

آقای رضایی: معنای تحمل ابهام این است که هیچ سطح از ضابطه و هیچ قرار و محدوده ای برایش معلوم نکنیم معنای آن این است که به نتیجه نمی رسیم.

آقای مرعشی: من می خواهم بگویم که شما حتماً باید یک مقداری از بحث را به صورت تئوریک دنبال بکنید که بتوانید وارد هر بحث دیگر بشوید.

آقای رضایی: طرح تئوریک که حاج آقا می فرمایند بنیاناً بحث تئوریک است. من می گویم اگر آسیب شناسی است اول باید جهت کار را مشخص کرد.

آقای مرعشی: تیمی هم که می خواهد آسیب شناسی بکند باید از یک حداقل از ظرفیت تجهیز شود. آن حداقلش چقدر است؟

آقای رضایی: وقتی می خواهیم در سیر کار پژوهشی وارد شویم آن حداقل این است که هیچکدامان از این سیر اطلاع نداریم

آقای مرعشی: خب آن هم از طریق کار پژوهش بدست می آید. پس من می خواهم بگویم که آیا یک حداقلی دارد یا ندارد؟

آقای رضایی: من می خواهم بگویم چون این قضیه می خواهد به یک جمع بندی برسد ، این بگویم جمع بندی مشکل دارد .

ج : اگر نتوانیم به جمع بندی برسیم ، به نظر شما باید چکار کنیم ؟ بهتر است تعطیل کنیم؟

س : نه اگر یک کاری بکنیم از تعطیلی بهتر است .

ج : پس اصل اول اینکه کار را تعطیل نکنیم . یعنی به نظر می رسد برای هر کدام از این کارهایی که می خواهید بکنید، دستاوردهای بزرگی را دارید. یعنی اگر شما الآن بطور مثال پاسخ دادن به مشکلات حکومت را بخواهید شروع کنید. مشکلات فرهنگی حکومت را در یک طبقه بندی ساختارها می توانید ذکر کنید ، محیط ، ساختارها، وضعیت روحی افراد...

۳/۱- ضرورت امکان سنجی برای اجرای طرح

س: این درست ایت ، اما کل مباحث شما به یک سری از امکانات گره خورده است . صحبت سر این است که حداقل و حداکثر این امکانات باید معلوم شود. به قول شما درست است امکان دارد یک سری از آنها هم در روند معلوم شود . یعنی روند کار را معلوم کنیم.

۳/۲- لزوم اختصاص بودجه از طرف سازمان برای پژوهش در ایجاد مفاهیم جدید و کارآمد

آقای دانشمند : هر سازمانی برای اینکه بتواند پیشرو باشد ابتدا باید در تعاریف خودش یک پیشروی را داشته باشد . بنابر این یکی از برنامه های سازمان حتماً باید این باشد که یک درصدی از درآمدها را فقط برای پژوهش و ایجاد مفاهیم جدید نه به عنوان یک کار تفنی ، بلکه به عنوان یک سرمایه گذاری واقعی و جدی اختصاص دهد تا بتواند شماره یک بودن خودش را در زمینه هایی که فکر می کند، داشته باشد . بنابراین این یک بایستی برای سازمان است و حتماً باید جزء استراتژی های سازمان باشد و بابتش هم هزینه کند و اگر این کار را نکرد خودش را تویخ و بازخواست کند که چرا من هزینه های پژوهشی ام رانوانسته ام هزینه کنم این یک بحثی است که در سطح استراتژی سازمان و هیئت مدیره باید

موردبررسی قرار گیرد و یک درصدی هم خودش را برای پژوهش های بدون مشتری ، بدون کارفرما موظف کند، فقط برای داشتن بحث های بنیادی که این بحث های بنیادی هم می تواند بحث های داخلی سازمان مثل این بحث هایی که ما داریم باشد " تولید داخل " - بعضی مواقع هم به خاطر ارتباطاتی که دارد ممکن است پژوهش های خارج از سازمان باشد یعنی افراد در حال حاضر بسته به سلیقه خودشان می روند پژوهش های بیرونی شان را پیدا می کنند و داخل سازمان می آورند. این می تواند به عنوان یک کار تکلیفی باشد که یک عده ای علوم بوجود آمده در دنیای ا طرف را مرتباً مانیتور کنند و در اینجا هم برای خودش سهمی بگذارند و حتی ممکن است پژوهش کنند که بطور مثال ببینند در بحث های مدیریت اسلامی چه گذشته است ؟ اگر این کار را بکند بحث مطالعاتی بنیادی نظری خاصی که فی الواقع برای این بحث داریم ، جزء آن رده قرار می گیرد .

آقای مرعشی : همین جای آن اتفاقاً بحث است . من می خواستم آن قسمت اول بحث شما را بگویم که در سازمان ما چگونه فهمیده می شود ؟ مثلاً قبل از پیروزی انقلاب، احساس شده بود که یک خلأی وجود دارد و این سازمان باید به ابزار مجهز شود و بنابراین ابزار بایستی تجهیز شود و بعد برای کارهای بعدی مبنای قرار گیرد ، نظریه عمومی سیستم ها به عنوان مفاهیم جدید بکار گرفته شد ، اگر خوب دقت کرده باشید نظریه عمومی سیستم ها را خود سازمان نکرد بلکه سراغ دانشگاههایی که در این زمینه کار پژوهشی انجام داده و مدون کرده بودند رفت در واقع اینجا حلقه بعدی را طی کرد، یعنی به حساب از مفهوم به کار برد. مفهومی را فرض بر این بود که مثلاً در دانشگاه پنسیلوانیا مثلاً فرض کنید آقای آکافت و ... کار کرده بود و اتفاقاً همین فرد از طرف سازمان هم دعوت شد اما دعوت نشد که دوباره کار خودش را در آن دانشگاه تکرار کند چون فرض بر این بود که حالا تولید خودشان را کرده اند ، برای از مفهوم به کاربرد مثلاً در طراحی سازمان ها در آسیب شناسی سازمان ها ، اینها مورد استفاده قرار گرفت . بنابر این مفاهیمی را که استناد می کنند همینطور است . در حال حاضر یکی از چیزهایی که در سازمان ها به عنوان یک نیاز مطرح است می گویند برای اینکه کشور توسعه کار آفرینی بدهد یک سری ادبیاتی نیاز دارد ، ب عد این ادبیات کار آفرینی هم اینطور نیست که برود از صفر شروع بکند و دوباره کار دانشگاهی اش را انجام بدهد ، می گویند حالا فرض بر این است که کارهای دانشگاهی اش در ایران یا دنیا انجام شده است ، حال ببینیم که چگونه می توانیم این را یک پله تطبیق

بدهیم اضافه تر و کاربردی اش کنیم که بتوانیم بطور مثال به آقای احمد پور در بنیاد مستضعفان عرضه اش کنیم .

ج : یعنی مفاهیم اول را از جای دیگر می گیریم ، روی مفاهیم ثانی کار می کنیم .

آقای مرعشی : کاری را که ما داریم اینجا انجام می دهیم حتی از آن مفاهیم دانشگاهی ماقبل است . ما حال داریم مبانی نظری کار دانشگاه را در بحثمان دنبال می کنیم . شاید به همین خاطر است که همکاران سازمان می گویند آیا جای حرف های شما اینجا یا در فرهنگستان ها است؟ یعنی آن ها تعبیرشان این است که این حتی ماقبل از دانشگاه است نه ما بعداز دانشگاه .

آقای دانشمند: سازمان هایی که در دنیا متکفل اداره یا اداره مدل برای صنعت کشورشان می باشند و به صورت سازمان هم هستند ، آن ها به دانشگاهها سفارش می دهند ، دانشگاهها این کار را برایشان انجام می دهند وبعد آن را می گیرند درمبانی خودشان تنظیم می کنند و برای اجرا می دهند ، یعنی ، یک سازمان متکلف ننشسته که ببیند دانشگاهها همینجور برای خودشان کار می کنند و این برود محصولش را بگیرد ، جهت می دهد ، از دانشگاهها می خواهد ،

آقای مرعشی : درست است . اینجا متقاضی است ، به خاطر اینکه تقاضای اینجا که به دانشگاه منتقل میشود تقاضایی است که از یک جای دیگر به آن منتقل می شود .

آقای دانشمند : یک کشور مثل آلمان حتماً از دانشگاههایش می خواهد که بالاترین مفاهیم مربوط به صنعت را پیدا کنند. بنیادی در امریکا ، یک عده را مسئول می کند، آنها می روند همه دانشگاهها را بکار می گیرند یعنی در حقیقت ما حاصل کار دانشگاه را می گیرند .

آقای مرعشی : من از جایگاه صحبت می کنم ، سازمانی مثل ما واسطه بین صنعت و دانشگاه تلقی می شود.

آقای دانشمند : اگر این کیفیت در تعریف بکار برده شود بایدمنتظر باشید که ببینید مفهومی که بوجود می آید ، زنده بماند ، اگر مفهوم مرد یا بوجود نیامد ، اینجا هم با او می میرد.

آقای مرعشی : معنایش این نیست ،معنایش این است که باید سراغ دانشگاه اگر دانشگاه برود نداشت ، بایدخودش انجام دهد.

آقای دانشمند :حرف من این است که حتماً باید دانشگاهها رابه یک نسبتی سامان بدهد که برایش مفهوم بوجود بیاورند اگر مفهوم بوجود نمی آورند ،آن ها را ترغیب کند که مفهوم بوجود بیاورند.

آقای مرعشی : من از آخرین چارچوب ها بگویم . مثلاً آلن آقای ترکان می گوید شما از کار آموزشی هم بیرون و در کار مشاوره بروید- یعنی دقیقاً روش های مطالعه شده ، پژوهش شده ، بکار گرفته شده را با یک تجربه عملی تلفیق و به عنوان مشاوره به بنگاهها عرضه کنید. چون لغت پژوهشی که در ذهن شما است با پژوهشی که در سازمان است در لفظ مشترکند نه در محتوا . بطور مثال انجمن شرکتهای سیمان می گوید آینده ما را در ۱۰ سال آینده برای ما بررسی کنید . یعنی ببینید مصرف چقدر بالا می رود؟ تولید چقدر بالا می رود ؟ امواج جهان شدن چقدر تاثیر دارد؟ کشورهای دیگر چقدر سرمایه گذاری دارند؟

ج : در چیزی که اصلاً نمی خواهند مطالعه کنند این است که آیا یک چیزی می آید غیر از سیمان که همه سیمان ها .

آقای مرعشی : چنین بحثی را اصلاً کسی دنبال نمی کند . بنابر این عنوان پژوهشی که ما حفظش هم کردیم ، آن معنا را نمی رساند، اصلاً خودشان می گویند که پایه های بحث بسیار فلسفی که کار ما نیست . می گویند شما این کار را به خاطر ذوق فردی دنبال می کنید .

سلسله مباحث پژوهشی کارشناسی پیرامون

مدیریت توسعه فرهنگی

جلسه پژوهشی : ۱۸

سازمان مدیریت صنعتی

دیماه ۱۳۷۹

✧ مشخصات و شناسنامه جلسه پژوهشی

استاد و مشاور عالی : حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی
اسامی شرکت کنندگان: آقایان مهندس مرعشی - مهندس دانشمند - علیپور



تاریخ جلسه : ۱۳۷۹/۵/۲۴

شماره جلسه : ۱۸

پیاده کننده نوار و ویراستار : خانم سیمین صالحی

عنوانگذار متن : حجه الاسلام رضایی

کنترل و بهینه نهایی : حجه الاسلام رضایی

حروفچینی و صفحه آرایی : خانم میترا طوسی

تاریخ انتشار : ۱۳۷۹/۱۰/۴

فهرست

بررسی ، موضوع ، هدف ، مراحل و سازکار طرح شبهه شناسی

صفحه	عنوان
۱	۱- ضرورت طبقه بندی موضوعات فرهنگی به لحاظ شبهات عملی
۱	۲- بیان سه محور در طبقه بندی شبهات
۱	۳- پاسخ به شبهه از طریق ایجاد محیط
۱	۳/۱- بررسی موانع و مقدمات در ایجاد محیط
۱	۳/۱/۱- ضرورت محور قراردادن درگیری با کفردر ایجاد محیط پرورشی برای دفع و رفع شبهه
۲	۳/۱/۲- اصل قرار گرفتن لذت جویی مادی در ایجاد محیط شبهه در شرایط موجود
۳	۳/۱/۳- پیدایش احساس هویت مادی یا اسلامی براساس اصل قرار گرفتن تخصص نه تعبد
۴	۳/۱/۴- عدم تحلیل صحیح از رابطه تعهد و تخصص توسط متدینین
۵	۴- بررسی موضوع ، محدوده و مخاطبین طرح
۶	۴/ ۱- ضرورت تعریف شبهات کلامی و دسته بندی آنها
۷	۴/ ۲- محیط سازان مخاطبین اصلی طرح
۱۰	۴/ ۳- مرحله اول طرح، تعیین یک مدل برای طبقه بندی شبهات عینی
۱۱	۴/ ۴- مرحله دوم طرح، طبقه بندی شبهه و ارائه به مراکز و موسسات مربوطه
۱۲	۴/۴/۱- اینترنت از مناسب ترین ساز و کار برای تماس با مراکز و شخصیت ها
۱۳	۴/۴/۲- بررسی شخصیت حقیقی یا حقوقی ارائه کننده طرح

بسم الله الرحمن الرحيم

مدیریت توسعه فرهنگی

تاریخ ۱۳۷۹/۵/۲۴

جلسه : ۱۸

بررسی ، موضوع ، هدف ، مراحل و سازکار طرح شبهه شناسی

۱- ضرورت طبقه بندی موضوعات فرهنگی به لحاظ شبهات عملی

حجه الاسلام و المسلمین آقای حسینی: در این جلسه ادامه بحث فرهنگ را از یک نقطه نظر دیگر دنبال می کنیم. اگر بخواهیم از موضوعات فرهنگی یک طبقه بندی بدست دهیم طبیعتاً اصول اعتقادات یکی از لایه هایی بود که به آن در این طبقه بندی می رسیدیم. اصول اعتقادات نیز با طبقه بندی دیگری قابل تجزیه و تحلیل است. آیا آلان ایجاد اصول اعتقادات می شود یا برای اثبات بحث می شود یعنی در مقام ثبوت یا امکان ضرورت عقلی در جامعه بیشتر روی اصول اعتقادات بحث می شود یا ایجاد محیط پرورشی و ایجاد شبهه و ایجاد عقیده دیگر؟ یعنی به عبارت دیگر، عرفان عملی کفر، در مقابل اسلام ایستاده است نه عرفان نظری مادی در برابر عرفان نظری الهی و این دو با هم خیلی فرق دارند.

۲- بیان سه محور در طبقه بندی شبهات

حال محورهایی را که عرض کردیم ۳ تا محور بود:

۱- برخورد به شبهات کلامی دشمن به صورت جدلی، که به آن تهاجم می گوئیم.

۲- پاسخ به شبهات که دفاعی یا انفعالی نامیده می شود.

۳- آگاه کردن دوستان "ابتدا کاری به دشمن نداشته باشیم"

۳- پاسخ به شبهه از طریق ایجاد محیط

درباره اینکه خصوصیت هجوم چیست شبهه چیست و خود این دسته بندی را درست تشریح کردن و ثمرات آن را گفتن. یک انفعال را شما بخواهید پاسخ دهید چگونه آنها در روند پیروز می شوند؟ اگر بخواهید بصورت جدلی برخورد کنید، حداکثر تردید شما، تردید های نظری

برابر قدرت عملکرد عینی است. اگر بخواهید ایجاد محیط بکنید، در ابتدا باید ببینید که چه نقطه قوت‌هایی دارید؟ چه ضعف‌هایی دارید؟ می‌توانید مقدور و موانع را برآورد کنید.

۳/۱- بررسی موانع و مقدورات در ایجاد محیط

پیرامون برآورد مقدور و موانع من یک مقداری در این جلسه توضیح می‌دهم. حدوداً از ۵۰ سال قبل افکار حسی‌گرایی در شکل کمونیستی آن وارد محیط‌های روشنفکری کشور شده. این افکار در حدود ۳۰ سال قبل رونق پیدا کرده است. ۳۰ سال قبل که رونق پیدا کرده است یک حسن داشته و آن اینکه خشم اجتماعی مبنای آن بوده است.

۳/۱/۱- ضرورت محور قرار دادن درگیری با کفر در ایجاد محیط پرورشی برای دفع و رفع شبهه

اسلام قادر است که در عرصه خشم و نخواستن، و یا ریسک خطر کردن و مقابله و زندان افتادن، نفر تحویل دهد. نیاز به اینکه اعتقادات را از شکل فردی بیاورد به شکل اجتماعی و شکل تمدنی که سازندگی عینی را بدست بیاورد، ندارد. لذا امام هم اینکار را به نحو احسن انجام داد تا جامعه را به عصیان عمومی کشید و ساختار مقابل را شکست امام تا زمان حیاتش هم سعی داشت که ایجاد این درگیری و خشم را زنده نگه دارد.

ایشان بلافاصله پس از پیروزی انقلاب بگونه‌ای پشت سر هم صحبت کرد که مسئله لانه جاسوسی و جنگ پیدا شد. ایشان مرتباً^{۱۱} به دنبال این بود که درگیری را ایجاد کند، توسعه دهد و نگذارد کسی از ایشان سازندگی را طلب کند. سازندگی رافری و محور اساسی و اصلی را درگیری می‌دانست، نه اینکه متوجه سازندگی نبود. در جلسه‌ای که با جامعه مدرسین خدمت ایشان رفتیم گفتند که متفکرین جوان حوزه به فکر انقلاب فرهنگی باشند و تا زمانی که نتوانیم این کار را بکنیم یا به نسخه شرق و یا به نسخه غرب مبتلا هستیم این را خوب می‌فهمیدند که اگر بخواهند روی سازندگی دست بگذارند، غرب برنده است. در یکی از جلسات به آقای مهدوی کنی و عسگر اولادی هم گفته بودند که هر گاه من از امور سیاسی دست بردارم و به امور اقتصادی بپردازم، برد بادشمن است و اگر بخواهم اسلام جلو بیفتد نباید امور سیاسی را رها کنم. اگر این مطلب الان طور دیگری شده، شهوت اجتماعی برابر اسلام است، ما اول از جامعه مان در کلی‌ترین وجه تحلیل داشته باشیم، بعد ببینیم اسلام چگونه می‌تواند در این محور ظاهر شود. هم شهوت فردی و هم شهوت گروهی و هم

شبهت سازمانی برابر اسلام قرا گرفته اند نه غضب . در غضب در رقابت با سوسیالیسم ، ما می توانستیم برنده شویم .

۳/۱/۲- اصل قرار گرفتن لذت جویی مادی در ایجاد محیط شبیه در شرایط موجود

این مطلب که ما آلان مبتلا به مسئله تمایلات مردم هستیم نه تنفر ، عدالت خواهی معنایش نفرت از وضع موجود است. ما الان اگر بخواهیم عدالت خواهی را تعریف بکنیم و به آن بپردازیم ، جامعه مفهوم عدالت را زود از ما نمی پذیرد " دلایل آن را بعداً عرض می کنم " شما دارید بر اساس لذت جویی مادی ، به تمام وجوه حکومت انگیزش و تحریک می کنید، هم ساختار تبلیغاتی تان ، هنری تان ، علمی تان ، پژوهشی تان و هم مراتب علمی پذیرفته شده تان ، همه اینها، این را تمام کرده ، دین نسبت به شبهت به صورت مانع درآمده است . یعنی دین به صورت ترمزجلوی تمامی ابزارهایی که مردم را حرکت و توی سراسیب قرار می دهد، را می گیرد پس ما باید از این جریان، یک تحلیل داشته باشیم و ببینیم به چه دلیل از لحاظ فردی واجتماعی در یک نسلی دین زدگی وجود دارد ؟ یعنی به عبارت دیگر نسبت به دین حالت نفرت پیدا شده است ؟ یا دنبال این باشند که اگر دین را رد نمی کنند ، آنرا کم رنگ کنند . یک درصدی از جامعه "۱۰درصد" می گویند دین را کاملاً کنار بگذارید ، یک درصدی می گویند دین باشد کم رنگش کنید تعدادی از جوان ها "۲۰-۱۰ درصد" هم می گویند دین با قدرت باشد و هر روز هم توسعه پیدا کند ولی گرایش غالب همراه دین محوران نیست و این مطلب توی انتخابات خودش را نشان داد و شما یک چیزی را در حکومت پذیرفتید ، در ساختار حکومت ، انتخاب را اصل قرار دادید . حال بگذریم از اینکه امام (رحمه الله علیه) وقتی که حکومت اسلامی را در نجف طرح فرمودند گفتند اسلام نه استبدادی ، نه مشروطه و نه جمهوری است . اسلام حکومت خداوند متعال می باشد، همه بنده هستند و هیچ کس هم حق ندارد که بگوید رای من رای اسلام است. یعنی اگر کسی بخواهد حرف هم بزند همه باید از نظر عقلی در مقابل آن بایستند اگر توانست حجت را تمام کند که این آخرین صحبتی است که امروز داریم ، فردا با یک دقت نظر دیگری بهینه می شود ، خب ایشان " امام " به فرانسه که تشریف بردند جمهوری را طرح فرمودند به خاطر اینکه ساختار جهانی غیر از این رانمی پذیرفت ، ولی آمدند جمهوریت را با خشم اسلامی ترکیب کردند و رای را عملاً" تخصیص دادند یعنی رای برخاسته از مقابله با لذت جویی مادی ، به عبارت دیگر رای را مبتنی بر به حداکثر رساندن رفاه قرار ندادند . این بزرگترین کاری بود که امام انجام داد، یعنی نیامد مثل شوروی سازمان حزبی درست کند و در یک ساختار حزبی امور را به دست

گیرد و مفهوم شورا را در مجاری اش را عوض کند، مفهوم شورا را در انگیزشش عوض کرد
حال آن چیزی که ما روی آن هستیم چیست ؟

۳/۱/۳- پیدایش احساس هویت مادی اسلامی براساس اصل قرار گرفتن تخصص نه تعبد
ببینید جوانان به نظام سرمایه داری احساس هویت می کنند یعنی درسی را که می خوانند
می گویند این درسی را که خواندید توی کارخانه مثلا" مخابرات ، توی کارخانه سیمان یا در
کارخانه پتروشیمی ، با این تحصیل می توانی این حقوق را بگیری و این
کارآمدی را داشته باشی ، هویتش را به دانش اجتماعی تعریف می کنند و به او اجازه
می دهند که جایی باشد ، در غیر اینصورت اجازه نمی دهند . این عارضه از چه زمانی بوجود
آمد؟ وقتیکه گفتند دستگاههای ما بوسیله اینکه تخصص را کم بها دادیم ناکارآمد شده است .
هرگز آنهایی که امضاء کردند که به تخصص کم بها بدهیم این را که به اعتقادات جامعه هجوم
می شود مورد توجه قرار ندادند . شورای نگهبان هم توجه نداشت . حرف را یک حرف عقلی
درست می دانست، راننده را بگذارید پشت فرمان بنشیند ، اگر رانندگی بلد نباشد مسافر را
می کشد . ولی اینکه این راننده اگر راننده ای باشد که خطر بردن به جهنم را دارد از راننده ای
که رانندگی بلد نیست و ۳۰ درصد احتمال دارد مسافری را به سلامت برساند اما آسیب
بردن به جهنم را ندارد، بدتر است ، با این رویکرد رسیدن به عوارض زیر قطعی است.

- ۱- هویت به تعهد تعریف می شود نه به تخصص
- ۲- بادامنه وسیعی که درست کرده اند در طبقه بندی مفاهیم داخلی تخصص درست کرده اند
اینگونه نیست که همه آن رشته ها در صنایع داخلی کار آمد باشد ، خیلی از آن ها لزوم
ندارد ، حداقل ما، در مواد گزینش نکردیم . به عبارت دیگر شاخصه ها و استانداردهای
بین المللی را اصل آوردیم.
- ۳- در فکر اینکه این را در مذاق جامعه منحل کنیم و تخصصی را درست کنیم که حداقل
احساس هویت استقلالی نه انفعالی نسبت به متفکرین غرب ، در آن باشد این ها را انجام
ندادیم . تخصصی که وابسته به متفکرین غرب است را اساس قرار دادیم یعنی دانشجویان
لیسانس ، فوق لیسانس و دکترای ما باید نظریه تئورسین های غرب را جستجو کنند ،
اگر کسی گفت یهودی است ، می گویند مطالبش علمی می باشد، اصلا" پیامد عدالت را
هم از آن حذف کردند . این احساس هویت جوانان است . احساس شهوت آن ها هم که
تحریک شده است ، یعنی شهوت ریاست ، شهوت جنسیت ، شهوت اکل و شرب هر سه

شبهت را ما تعریف عینی کردیم . این را چکار می خواهید بکنید ؟ آیا در محور اول ما می توانیم بگوییم دوستان را مخاطب قرار دهیم و این واقعا " یک محوری است که بتواند کارآمد و کارساز شود یا نه ؟ ما این محور و آن ۲ تا محور را بیشتر تشریح کنیم که آثار آن ها اگر خیلی هم پیروز دربیاید چیست؟

۳/۱/۴- عدم تحلیل صحیح از رابطه تعهد و تخصص توسط متدینین

آقای دانشمند : موضوع از زاویه ورودی است که خب نسبتاً عمیق می باشد البته شاید دوباره آن بحث های قدیمی یعنی تخصص و تعهد را توی ذهن ها .

ج : خیلی عمیق تر قبلاً تخصص و تعهد را به بحث متخصصین و متعهدین باز می گرداندیم می گوئید که تخصص و تعهد موضوعاً چه نسبتی در عینیت با هم دارند .

س: یعنی آن موقع موضوع مورد مجادله متخصص و متعهد بود ولی آلان خود تخصص که توی آن تعهد است موضوع بحث قرار می گیرد.

ج: یعنی فرهنگ تخصص برابر با فرهنگ تعهد

س: یعنی بحث جهت داری علم توی این قضیه

ج : نه به صورت تئوریک بلکه می خواهیم به صورت عینی آن را طرح کنیم باید خودمان هم پیش فرض های طرف مقابل را جواب بدهیم . مطلب سخت است بنابراین چون سخت می باشد یک عده از آن هایی هم که اهل مبارزه بودند، می گفتند برابر تئوری هگل و مارکس حرف زدن سخت است. می گفتند لنین و مائو علم مبارزه را تجربه کردند ، تجربه موفق دارند، شما در دنیا تجربه ای ندارید ، این هم همان گونه است . متدینین می گویند شما می خواهید همه تکنولوژی را منکر شوید ، پس مردم بروند توی بیابان زندگی کنند .

۴- بررسی موضوع، محدوده و مخاطبین طرح

این راما تا چه اندازه ای بیان بکنیم آیا برای دوست طرح کردن خوب است ؟ لازم نیست که اصلاً " ما به اینکه روی دوست اثر می کند امید داشته باشیم ؟ به نظر شما چکار باید کرد ؟ محور بحثی را که اینجا می خواهیم طرح کنیم وقتی است که برای خودمان درون گروهی می باشد و می خواهیم برای خودمان یک چیزی را ببینیم و به زبان اثرش بر جامعه حرف بزنیم یعنی اگر درصد ها را بگیریم ، به این تمسک کنیم ، به ریشه ها تحلیل کنیم و سپس بگوییم نقاط ضعف و قوتمان چیست ، کدامیک باید باشد ؟

س : هر یک از مراحل نمودی تر هم که که بخواید مطرح شود اگر ابتدا ما یک حد اجمالی از خود شناخت مطلب را انجام ندهیم، بعداً^{۱۱} مجبور می شویم دوباره برگردیم و لو اینکه خیلی مفصل هم اگر نوی آن بحث برویم ممکن است که درست مثل بحث فرهنگی شود ، یعنی بگوییم که اینگونه داریم نگام می کنیم ممکن است چند سالی هم روی قضیه کار داشته باشیم ولی بهر حال چنین بحثی را در حقیقت داریم از آنجایی که آن یکبار به بحث مقدمات و مورد نیاز بودن فعلی سازمان و ... قید خورده است ، من فکر می کنم در ابتدا برای شناخت و باز شدن موضوع یک اجمالی برای خودمان لازم است. حال ببینیم که تا چه اندازه در بحث احساس می کنیم یک احاطه نسبی به قضیه یک احاطه نسبی پیدا کردیم .

ج : شبهات کلامی چیست ؟ این موضوع بحث است. تا سقف چند جلسه را برای آن خوب می دانید ؟ موضوع شبهات کلامی را یک موسساتی پیگیری کرده اند و آلان هم لیست دارند یک سری مباحث را هم توی روزنامه ها و ... ملاحظه می کنید .

۱/ ۴- ضرورت تعریف شبهات کلامی و دسته بندی آنها

ابتدا باید شبهات کلامی را یک تعریف بسیار جامع کنیم، اقسام آنرا دسته بندی بکنیم ، برایش هم حداکثر ۱۰ جلسه وقت بگذاریم .

س : اگر همین کار در همین حد هم انجام گیرد در کل کار مثبتی است اگر هم بخواید برای هر بحث دیگری مقدمه قرار بگیرد حداقل تمام کسانی که به بحث وارد می شوند می دانند که می خواهند به چه چیزی دسترسی پیدا کنند یعنی موضوع کار چیست ، چون بحث ها از عینیت واقعی واقعی گرفته می شود افراد اعم از اینکه بالاترین درجه علما و مسئولین تا یک پژوهشگر دانشجوی معمولی باشند یک علاقمندی خاصی را به موضوع پیدامی کنند ، یعنی به نظر من خود دسته بندی موضوعات ضرورت بحث را تمام می کند یعنی اصلاً حرف نزنیم فقط بگوییم که یک مجموعه ای از شبهات وجود دارد یک چنین دسته بندی هم می شود ، اصلاً^{۱۲} اینکه چند درصد است و ... اینها هم اصلاً^{۱۳} مهم نیست فقط اینکه ۲۵ تا شبهه وجود دارد، مثلاً^{۱۴} می توان آنها را در ۵ گروه ، ۴ گروه یا ۳ گروه دسته بندی کرد که این کار مسئولیت کسانی را هم که باید کار یا کمک بکنند روشن می کند که بدانند هر کدام از این شبهات می تواند بنیان کن یک جامعه باشد به نظر من این یک

حدی است که شدنی می باشد بنابراین، آیاتنطقه ورود در این جا خوب است یا باید عقب تر هم برگردیم؟

ج : می توان این کار را بررسی و در ۱۰ جلسه زمینه هایی درست کرد که بشود این کار را انجام داد یک وقت طبقه بندی فلسفی انجام می دهید ، اوصاف ، مضاف و مضاف الیه ، مدل و شبهه شناسی به معنای تغییراتش و پیشگویی اش درست می کنید، یک سرفصل بندی انجام می دهید، اولویت ها را چوری تنظیم می کنید که کسی که آن را می خواند قادر خواهد بود که سلسله مراتب را تعقیب کند. در این سطح می توان در ۱۰ جلسه کار انجام داد .

س : بله

ج : ولی اگر مدل را به آن شکل بخواهید باید دوباره سراغ بحث فرهنگ برویم .

س : پس باید در بحث اولی کار پژوهشی نیمچه میدانی هم انجام بگیرد ؟

ج : یعنی به عبارت دیگر آلان مراکزی در قم هستند که شبهات را بدون توجه به اینکه این شبهه در چه رتبه ای است جمع آوری می کنند من باب مثال اگر نخود و لوبیا را سنگ عقیق را و یا مروارید را دیدند ، همگی را نوشته اند، ممکن است روی حروف الفبا هم نوشته باشند ، ممکن است شما بیایید یک دسته بندی دیگری بکنید و به گونه دیگری ارتباطش را در آورید.

س : خب این حتما" کار خوبی است . محسوس وقابل فهم و مقدمه ای هم است .

ج : و غیر مستقیم هم ضرورت کار انقلاب فرهنگی را ایجاد می کند.

۲/۴- محیط سازان، مخاطبین اصلی طرح

آقای علیپور : در ۳ محوری که فرمودید که شامل مناظره جدلی، بحث تدافعی و بحث با دوستان بود من فکر می کنم که ما به یک ترتیبی می توانیم از بحث های مناظره ای بعضی استفاده ها را بکنیم .

ج : یعنی می توان ۳ محور را با هم پیش برد.

س : بله

ج : یعنی اینکه ۳ محور را باز کردیم ، به معنای این نیست که حتما" دو محور دیگرش نباشد. خود این موضوع را هم که آیا طبقه بندی شبهات اینطور است یا نه، می توان به مناظره گذاشت .

س : رویکردی را که شما قبلاً" در فرمایشات فرمودید که حالا احتمالاً" ضبط نشده ، این است که اصولاً" ما به شبهات به نوع دیگری نگاه می کنیم قاعدتاً" ضرورت آن بحث های ابتدایی اینکه شبهه را دوباره تعریف بکنیم یا حتی یک تعریف خیلی مختصر و کلی از بحث کلام در دیدگاه شما و تفاوت آن با بحث کلام در دیدگاه رایج ...

ج : این را باید به دوستان تفهیم کرد ، این دیدی که خوب است که من اصول دین را به صورت نظری و تئوریک برای فرد یا افرادی شروع به گفتن کنم در حالیکه طرف مقابل ایجاد یک اصول اعتقادات می کند .

س : من فکر می کنم در یک مرحله بحث جدل یا مناظره درست است، در مرحله دیگر ما اگر معتقد باشیم که شبهه ، شبهه ایجاد می، نه اثباتی یا ثبوتی است ، بحث ما باید با کسانی باشد که به نوعی دستی هم در مسائل فرهنگی دارند یا به عبارت دیگر می تواند قابل مباحثه کردن ، دعوت کردن و ارسال مطالب به آنها باشد .

ج : مطلب را باید حتماً" به صورت اطلاعات طبقه بندی شده با پست الکترونیکی یا با پست غیر الکترونیکی" به صورت خصوصی نه به صورتی که روی اینترنت برود" به آقایانی که مسئول کلام و جامعه هستند برسانیم .

س : نتیجه منطقی فرمایش شما این می شود که ما در مقابل آدم ها یا اندیشمندانی نیستیم که یک شبهه نظری به ما وارد کرده باشند ما در مقابل یک نظامی هستیم که شرایط محیطی را برای جوانان ایجاد کرده و این شرایط محیطی یک نوع خاص از اخلاقیات ، اعتقادات و ... را به وجود آورده است حالا من به عنوان اخلاق لیبرالستی یاد کردم و شما فرمودید عرفان مادی در حقیقت این اخلاقیات و اعتقادات بوسیله شرایط محیطی ایجاد شده است و این طور نیست که این اعتقادات را با بحث به جوان اثبات کرده باشند . به خاطر همین است که طبیعتاً" نوع کار ما ، بحث نظری نخواهد بود هر چند در مرحله جدل برای اینکه موضوعات را به نوعی تست هم کرده باشیم ما در مقابل موضوعات یک بحث نظری درباره عینیت خواهیم داشت اما در مرحله مباحثه با دوستان، این دوستان ، دوستانی خواهند بود که در محیط سازی نقش دارند .

ج : مسئولین اجرایی کشور در محیط سازی دست دارند یا سیاست گذاران یا کسانی که در دانشگاهها در رده های قابل ملاحظه ای روی مطالب کار می کنند؟ و لیکن برای آقایان حوزه که خود را مدافع دین می دانند اگر از ابهام آنها از اینکه چرا اینگونه تعلق دارند ، برایشان مبهم ، هم است ، نشان آن ها بدهید که آن چیزی که می گردید این است ، خودتان را دارید جای دیگری خسته می کنید . این یک سؤال است که اگر ما درک خودمان را روی اینترنت ببریم خوب یا بد است ؟ هم دشمن وهم دوست بدانند . اگر نتوانستید ، با کنار هم چیدن یک مطلبی و مقدمه سازی و انتقال از یک موضوع به موضوع دیگر یک موجی ایجاد کنید ، احتمال دارد یک عده دانشجو هم از داخل یا خارج به این موجی که ایجاد می گردد متصل بشوند و بگویند بطور مثال درد جامعه ما این است نه آن چیزی که در نظر است . یعنی خودآگاه کردن کسانی که طالب یک مطلب هستند ولی نمی دانند چرا ؟ سؤال مهم این است که آیا شبهات کلامی و تعیین محورهای آن را برای مناظره محور نگذاریم ؟

س: من فکر می کنم ما باید برای خود مناظرات یک پایه ای را داشته باشیم ، آنجایی که دست خودمان را، برای اینکه زیاد برایمان مبهم نباشد باز می گذارد همین تعریفمان از شبهات و اولویت بندی مان است . آنجایی که ما به یک نقطه روشنی می رسیم شاید...

ج : یعنی ابتدا ما ۱۰ جلسه جلو برویم ، چیزی را تمام کنیم و سپس بگذاریم ع تا صاحب نظر هم بیایند و به آن حمله کنند ، سپس بهینه شده اش را طرح کنیم ، یعنی درحقیقت ما در یک سطحی فرهنگ شناسی اجتماعی می کنیم و آسیب های فرهنگی را ذکر می کنیم و این آسیب ها را در معرض انظار چند نفر دیگر می گذاریم که بگویند درست است یا خیر ؟

س : بله

آقای دانشمند : یعنی ببینیم که آیا با این بحث تغییری در شبهه صاحب شبهه ایجاد می شود یا اینکه پای شبهه اش ایستاده است؟

ج : صاحب شبهه می خواهد از حرف خودش دفاع کند ، ببینیم به تحلیل و طبقه بندی ما چگونه برخورد می کند ؟ راندمان و نهایی همین را هم با آقایان حوزه از همان راه اینترنت به مناظره و بحث بگذاریم ، آن وقت چه ؟ اگر دوستان به این مطلب رسیدند که این بحث ، بحثی است که خوب است به آن پرداخته شود، قطعاً" مقدمه ای برای انقلاب فرهنگی

می شود. یعنی اینکه ما بگوییم شبهه شناسی، یعنی آسیب شناسی تهدیدات فرهنگ چیست؟ حفظ امنیتش چگونه می شود؟ مقدوراتش چیست؟ موانعش چیست؟ چگونه می توان موانع را به مقدور تبدیل کرد؟ برنامه ریزی اش چگونه باشد؟ این می تواند یک نقطه شروعی باشد که مجدد هم به همان بحث انقلاب فرهنگی متصل بشود. نهایت این بار اگر بتوانیم انجام دهیم، استفاده از یک خلاء اجتماعی است، نه خلاء در برابر مدیران، در برابر همه دبستان، که ممکن است یک کسانی از آن ها هم حاضر باشند بودجه بدهند، مثلاً "بنیاد امام خمینی یادانگشگاری که هست، خودشان هم دغدغه دارند و دنبال این مطلب هستند.

س: می توان گفت که ما داریم بحث را با مجموعه ای از مخاطبان مختلف در سطوح مختلف می بینیم. دقیقاً هم نمی دانیم که هر مطلبی که راجع به آن صحبت می کنیم ممکن است کدام سطح آن به کدام مخاطب مرتبط باشد.

ج: چرا، خودمان یک طبقه بندی از موضوعات، یک طبقه بندی هم از مخاطبین می کنیم، سپس شروع به تست می کنیم.

س: این قبل از بحث یا بعد از بحث است.

ج: بعد از ۱۰ جلسه بحث است. بعد از ۱۰ جلسه بحث که طبقه بندی تمام شد. قبلاً برای کسب اطلاع به مخاطبین رجوع می کنیم که شما هم شبهات کلامی را چه می بینید؟

۳/۴- مرحله اول طرح، تعیین یک مدل برای طبقه بندی شبهات عینی

س: پس مرحله اول فقط خود موضوع طبقه بندی است؟

ج: بله، شبهات کلامی چیست و طبقه بندی آن چگونه است؟

دانشمند: سپس اینکه این کار با چه مخاطبینی می خواهد ارتباط برقرار کند...

ج: این بعد از ۱۰ جلسه است. فرض کنید حدود ۲/۵ ماه می شود، باید یک جمع بندی و یک تماس مجددی با مراکز پیدا کند که مادر جمع آوری اطلاعات یک دیدی، یک چشم انداز، یک اجمالی از وضعیت مراکز که نسبت به کلام حساس هستند پیدا کنیم که اینها نسبت به کدام دسته از شبهات حساس هستند، کدام ها را جمع آوری کرده اند، مشغول پاسخگویی کدام ها هستند، دیدشان چیست؟ من در اینجا یک چیزی را اضافه کنم. بعید نمی دانم که بتوانید توی این مطلب، خود صفحه اینترنت آقای رئیس جمهور را، آنها هم دارند همین کار را انجام می دهند، درعین حال ممکن است از این

زاویه به نظرمان نیاید که آن‌ها هم شبیهات کلامی را شبیهات عینی می‌دانند، نهایت اینکه اصلاً امکان نمی‌دهند که بهینه آن را عوض کنند، مجاهدین خلق می‌گفتند علم مبارزه در عمل، به تجربه ثابت شده است، آن موقع می‌گفتند بطور مثال سوسیالیسم توانسته است بیش از ۱/۵ میلیارد نفر از افراد بشر را به منزلتی برساند که از سرمایه داری جدا بشوند جمعیت روسیه و چین را هم ۱/۵ میلیارد نفر می‌گرفتند، این را یک تجربه موفق در عدالت اجتماعی می‌دانستند، آلان هم سرمایه داری را تجربه موفق در کارآمدی می‌دانند و می‌گویند دیدید که عدالت گرایان شکست خوردند، می‌خواهم این را عرض کنم که دغدغه اینکه شبیه عینی است، از خود صحبت‌های آقای خاتمی هم خیلی بر می‌آید، دین را داریم در عینیت تجربه می‌کنیم و این یک تجربه جدید بشر است، این مطلب در صحبت‌های آقای خاتمی زیاد دیده می‌شود، معنایش این است که موضوع نظرایشان کلام عینی است البته از این زاویه، اینها خیلی زودتر با ما به تفاهم می‌رسند، و از زاویه اینکه برخورد با این مشکل چه جوری می‌شود آنها در قدم دوم صحبت دارند، حوزه در قدم اولش برخورد می‌کند.

س: پس یک بخش از بحث جمع آوری و طبقه بندی شبیهات شد.

ج: بله. یعنی شبیه کلامی در زمان ما چیست و طبقه بندی آن چه می‌باشد؟

س: سپس خروجی این بحث به درد افرادی می‌خورد که می‌خواهند با مجموعه ای از مسئولین و کسانیکه اهل این کار هستند یک تعاملی را ایجاد کنند.

ج: کسانیکه به کلام الهی تعلق دارند و از آسیب‌ها و خطرات عینی‌اش می‌هراسند.

۴/۴- مرحله دوم طرح، طبقه بندی شبیه و ارائه به مراکز و موسسات مربوطه

س: آن بخش دوم، کاری به جلسه پژوهشی ما دارد یا خیر؟ باید خروجی را به یک عده ای بدهیم، بروند و باز استفاده کنند و به یک سرمقصدی برسانند و ما مرحله دوم کار را شروع کنیم.

ج: به نظر من می‌آید در فاصله ای که بخش اول تمام می‌شود و به جامعه می‌دهیم، تست دوم را که چه کسانی حاضر به همکاری هستند و موضوع را درک می‌کنند آغاز می‌کنیم. ممکن است به مراکز برسیم که موضوع را درک می‌کنند ولی راه حل را ندانند و دچار مشکل ذهنی و روحی باشند اگر آنها اعلام کردند که ما حرف شما را می‌فهمیم، حاضر به همکاری هستیم.

در این صورت ما می توانیم از همکاران جدید خودمان در مقدمات انسانی ، فرهنگی ، مالی و همه چیز یک برآورد داشته باشیم ، الان ما برآورد خیلی ضعیفی از خارج داریم.

س : ممکن است مابتوانیم درباره کیفیت کار و برنامه کار یکی دو جلسه صحبت کنیم و بگوییم اینگونه منتشر کنیم و ...

ج : پس از ۱۰ جلسه ؟

س : پس از ۱۰ جلسه ولی اینکه چه کسی این کار را انجام می دهد، کجا خواهد بود؟

ج : ما فرض را بر این می گذاریم که اینجا یک صفحه اینترنتی هست که می شود از آن استفاده کرد و خروجی آن را برای همه مراکز فرستاد وبازتاب آن را دسته بندی کرد.

س : باز کار خود جلسه است .

ج : فرض کنیم ۱۰ جلسه خود مطلب درست می شود، ۲ جلسه سئوالات متناسب با فهم آقایان دقیقاً تدوین شده سپس صفحه ها و نامه ها رفته است ، بطور مثال ۴ جلسه هم برای جمع بندی بگذاریم . " $16=4+12$ " جلسه می شود، که ۴ ماه به طول می انجامد و ما یک برآورد واقعی اجتماعی از مقدوراتمان خواهیم داشت. یعنی به عبارت دیگر می توانیم مقدوراتمان را برای درک انقلاب فرهنگی، بدون برآورد عینی از جامعه به داخل خودمان برگردانیم ، می توان یک تستی کرد شاید در جامعه هم کسانی باشند . اگر همراه شدند طبیعی است که ممکن است تا یک سال گام های بعدی را کند برداریم ولی به هر میزان که بتوانیم به خودمان مقدمات پس بدهیم در یک شرایطی می توانیم خیلی بهتر راه بیفتیم .

س : من در فکر آن مرحله دوم هستم که مطالب آماده و طبقه بندی شده است ، ما در جلسه هم بحث کرده ایم که چه کسانی خوب هستند ، به کجاها بفرستیم و سپس یک کسی هم از سازمان کمک کند ، که اینها در شبکه اینترنت قرار بگیرد.

۱/۴- اینترنت از مناسبترین سازو کار برای تماس با مراکز و شخصیتها

ج : اینترنت ، آخرین سطح تبلیغ ما است ، که بگوییم برای جاهای خاص به صورت خصوصی بفرستید ، این دعوت نامه را هم بصورت عام چاپ کنید و برای دنیا منتشر کنید . یک وقت هیچ کسی جواب نداد ، بعد از ۶ ماه مثل آلان دوباره شروع می کنیم و بحث انقلاب فرهنگی را با یک زاویه خاصی جلو می بریم .

س : حال اگر جواب دادند.

ج : حال اگر جواب دادند و مقدمات مثبتی هم در اختیار قرار گرفت ، دوباره هم سیر ما بطرف رسیدن به انقلاب فرهنگی ولی با ایجاد یک محیط تدریجی در کلام است ، یعنی اینکه مطلب را تعمیق کنیم ، ساختارها و آثارش رانشان بدهیم ، باصطلاح فضای مناسب ایجاد بکنیم . یعنی قبلاً" میخواستیم یک برنامه ای بنویسیم با یک وزیر صحبت بکنیم حال این برنامه را به صورت عام می آوریم و می گوییم با جامعه صحبت می کنیم .

س : نکته مهمی که برای من مبهم مانده این است که بعد از ۱۲-۱۰ جلسه که بحث انجام شد بخش دوم را سازمان مدیریت صنعتی بعنوان یک کار شروع می کند چه کسی زیر آن نامه را امضاء می کند ؟

ج : به نظر من می آید که ابتدا در بخش اینترنت این را به نام سازمان مدیریت صنعتی برای مراکز می فرستیم .

س : بالاخره این پیام از جانب کی آمده است ؟ طرف باید به چه کسی پاسخ دهد ؟

ج : این یک سؤال مهم است که اگر مطلب را از نظر فنی خوب درست کردیم، آن صفحه ای که قبلاً در اینترنت داشتید به نام چه کسی بود ؟

آقای علیپور : Ascent بود .

آقای دانشمند : حال که آن شبکه نیست .

آقای علیپور : از جهت ایجاد اسم توی اینترنت ما مشکلی نداریم . یعنی اینکه ما می توانیم یک پایگاه ایجاد کنیم که اصلاً" به نام سازمان مدیریت صنعتی هم نباشد . پایگاهی که رسمیت هویت شخصیت حقوقی نداشته باشد.

۴/۴- بررسی شخصیت حقیقی یا حقوقی ارائه کننده طرح

ج : سؤالی که ایشان کردند اتفاقاً" در مورد همین است . بهرحال شخصیت حقوقی اش هم بدون بار نیست یعنی بنده در یک مرکزی نشسته ام ، می خواهم دست کسی را بفشارم فقط به سخن آن نگاه نمی کنم ، می گویم این دست از آستین چه کسی بیرون آمده است که من دارم آن را می فشارم ؟ یکدفعه دستم را توی دست دشمن نگذارم و باصطلاح رودست بخورم .

آقای دانشمند: بالاخره می خواهد ببیند این که امضاء می کند و می فرستد آیا یک نفر، یک گروه، یک حزب یا یک مجموعه است؟ بخش دولتی است، بخش خصوصی است؟ پژوهشگر است؟ حتماً حساس هم هستند که چه کسانی می باشند؟ یعنی دنبال اسم نفرات هم هستند که چه کسانی می باشند؟ مثل مجله ای که یک مقاله ای نوشته است، ما همیشه می گوئیم که این مجله متعلق به کیست؟ در عین حال که مقاله را می خوانیم و می گوئیم خوب است، باز هم می پرسیم که این مجله مال کیست؟ صاحب امتیاز آن چه کسی است؟ چه افرادی پشت این مجله هستند، تاثیر دارد، بنابراین ضریب تاثیرش را در نظر بگیریم سپس آن مقاله را بخوانیم.

آقای علیپور: بعد از اینکه مطلب تهیه شد، توجه به اینکه آن را که چگونه بفرستیم، ضروری است این موضوع حتماً یک باریک بینی هایی می خواهد که اینک اگر به نام سازمان هم بفرستیم یک سری آسیب هایی بر آن مترتب است. مثلاً بلافاصله مخاطب می پرسد این موضوع چه ربطی به سازمان مدیریت صنعتی دارد که به این حوزه وارد شده است و سازمان مدیریت صنعتی در این مسئله آماتور می باشد.

به دلیل اینکه اسم شخص نمی بریم مثلاً نمی گوئیم که حضرتعالی در این بحث حضور داشتید و احتمالاً این موضوع، اعتبار کار را پایین می آورد.

ج: مثلاً مجله تدبیر سوره حمد را تفسیر کند، می گویند چطور شد؟

س: به خاطر همین است که این بحث خیلی مهمی می باشد ولی به نظر می آید که الان زمان این بحث نیست.

ج: ۱- چون این طرح موضوعی انسانی مربوط به جامعه هم است می توان آن را به نام پژوهشگاه علوم انسانی با آقای دکتر گلشنی مذاکره کرد. ۲- اینکه پژوهشگاهی متعلق به دفتر آقای صادق رشاد است وزیر نظر وزارت علوم نیست و یک گروه فلسفی هم دارد و آقای محمد خامنه ای هم رئیس گروه فلسفه اش می باشد به نظر می آید موضوع کار او اینطور بود، ۳- پژوهشکده متعلق به مجمع تشخیص مصلحت، اگر فرهنگ جامعه آسیب زیر بنایی داشته باشد مجمع تشخیص مصلحت بخصوص پژوهشکده اش نمی تواند بی تفاوت باشد، از نظر دستگاههای رسمی تقریباً ۳ مورد فوق را می توان گفت دستگاههای خصوصی حوزه های شهرستانی زیاد هستند و می توان رفت و باصطلاح تحقیق کرد. پژوهشگاه علوم انسانی خیلی کمتر با مانع روبرو می شود چون حداقل آن جا می توان بهتر به تفاهم، فهم

محیط ساز عینی رسید . بطور مثال مراکز حوزوی یک مقداری مشکل تراست ولی در عین حال ظرفیت تعلق مراکز حوزوی بیشتر است .

س : ما در فاز دوم، ظرفیت تعلق مراکز حوزوی را چه در درون ساختار آن ها باشیم و چه نباشیم با ارسال مطالب به آنها که بهر حال آنها هم حساسیت نشان می دهند درگیر می کنیم. به نظر من پژوهشگاه علوم انسانی مزیت بهتری از آن دو جایی که فرمودید دارد، آنها اینک غیر سیاسی ...

ج : مجموعه آقای گلشنی تا یک حدود زیادی بیطرف است .

س : بله . یک دستگاه فرهنگی غیر سیاسی که حساسیت آنکه جهت جناحی داشته باشد خیلی کم است . از طرف دیگر هم من به اینکه دستگاه آقای محمد خامنه ای یا مجمع تشخیص مصلحت دارای ساختار جهت دار هستند، معتقد نیستم اما اینکه جامعه چگونه نگاه می کند حتی زیر مجموعه های نهاد رهبری و زیر مجموعه های مجمع تشخیص مصلحت را هم ببینید، می گوید که اینها جهت جناحی دارد. از این نظر یک پژوهشگاه مزیت بالایی بر ایمان دارد .

ج : این خوب است . آقای گلشنی این اجازه را می دهد که از طریق او با جامعه حرف بزنیم.

س : من مدت ها است که با آقای مهندس دانشمند یک احتمال دیگر را هم که همان ایجاد یک موسسه می باشد، در میان گذاشته ام .

ج : یعنی یک صفحه توی اینترنت .

س : بله . حالا این موسسه یک موسسه مجازی است . مثلاً کتابفروشی در اینترنت داریم که این کتابفروشی هیچ چیز ندارد ولی سالی ۵ میلیارد دلار فروش دارد . فقط یک جایگاه توی اینترنت دارد . ایجاد یک چنین پژوهشگاه یا موسسه ای یک احتمال دیگر قابل بررسی می باشد .

ج : در آن جا شخص معرفی می کنید یا فقط اسم؟ سؤال آقای دانشمند به قوت خود باقی است، ایشان می گویند که مردم کدام دست را بفشارند ، برایشان سؤال است که این دست از کدام آستین در می آید ؟

س : ما حتماً باید یک آرامش و اطمینان خاطر به مخاطب بدهیم .

ج : چه نوع آرامش خاطر می خواهید به مخاطب بدهید ؟ یعنی می خواهید شخصیت هایی را معرفی کنید که آن ها را سزاوار ورود به این بحث می بینید .

س : بله یعنی کفایت علمی آنها

ج : و بیطرفی سیاسی شان .

س : بله . بیطرفی سیاسی شان . همینکه مثلاً در قالب یک نهاد سیاسی که حضراست پول هم خرج کند کار نمی کنیم ، تا حدی بیطرفی سیاسی ما برای جامعه مشخص می شود ، اما برای کفایت علمی باید خودمان را معرفی کنیم . توی اینترنت هم رسم است که مثلاً " یک موسسه ای در اینترنت معرفی می شود و خلاصه ای از مباحثی را که مثلاً در زمینه های مالی ، توسعه منابع انسانی و ... کار کرده است آن جا معرفی می کند یا مثلاً " آقای پروفیسور ... را که در این موسسه مدیر عامل هستند معرفی می کند .

ج : با فرمایشاتی که فرمودید من یک جمع بندی بکنم . یک کار دیگر را هم می توان انجام داد . ۱۵-۱۰ جلسه صحبت کنیم ، ۵ جلسه را برای ارتباط گرفتن با اشخاص نه موسسات قرار بدیم شما ۶-۵ تا شخصیت را برای درست کردن دستگاه گزینش بفرمایید ، فرض کنید ۳ تا از آن ها جواب مثبت می دهند ، سپس با آن ۳ تایی که جواب مثبت می دهند شروع به درست کردن موسسه کنید و با پژوهشکده یا کسانی که تعلق خاطر دارند ، حرف بزنید ، یعنی ابتدا نامه بفرستید ، سپس موسسه درست کنید ...

س : در بحث آخر ذینفعان بیشتری هستند . از این جهت که نظر آقای مهندس مرعشی ممکن است این باشد که این بحث در سازمان انجام گیرد . اگر اجازه بدهید ما این بحث را باز بگذاریم .

ج : یعنی حدود ۳ ماه بگذرد تا مطالب طبقه بندی و نرخش معین شود .

آقای دانشمند : به نظر من می رسد که نظر آقای مهندس مرعشی را داشته باشیم . احتمال دارد آن تشکل های غیر دولتی بتوانند این کار را انجام دهند ، مثل آن نهاد جدیدی که در حال تشکیل است آقای باقری و ... هستند ممکن است یک دفعه از آنجاها بحث بشود دوم اینکه نمی شود بگذاریم آخر بحث ، یعنی بعد از ۳ ماه اینکار را بکنیم .

ج : در خط موازی ، مباحثه کنید .

س : چون اگر آن موقع این کار انجام دهیم زمان را از دست خواهیم داد و اگر ما امروزه بدانیم که کجا ها مناسب هستند می توانیم در سیر جریان بحث آن ها را مشارکت دهیم .

ج : اصولاً " پژوهشگاه را برای دفتر رهبری به خاطر همین مطلب درست کردند . جناب آقایان مصباح ، جوادی آملی ، مکارم ، سبحانی ، اینها را برای همین هیئت امنا کردند . معنای اینکه با دوستان تفاهم کنیم یعنی چه ؟ این باید تعریف شود . یک وقت است که می گوئید اینها جواب

نمی دهد . در بخش ساختار گرای جامعه هستند در عین حال که ضدش هم قابل ملاحظه می باشد که اینها جزء افرادی هستند که تعلق روحی شان به مذهب خیلی زیاد است .

آقای علیپور : بله . این چند ساله شدیداً " توی فشار هستند یعنی فشار را احساس می کنند ج : این با کسانی که اصلاً " فشار را احساس نمی کنند ، به یک معنا احساس غرور هم می کنند و می گویند که ما داریم کلام جدید را رهبری می کنیم و در جامعه بوجود می آوریم از زمین تا آسمان فرق دارد . آنوقت اگر ما بخواهیم اینها را مورد توجه قرار دهیم و ببینیم تا چه اندازه پاسخ می دهد N. G.O درست کردن زود نیست ؟

آقای دانشمند : درست کردنش نه .

ج : یعنی دستگاههای غیر دولتی که احیاناً " به ساختار گراها هیچ بهانه نمی دهند . اعلامیه های مراجع در انقلاب سیاسی چقدر موثر بوده است ؟ شما در عصیان عمومی فقط بوسیله مبارزه مسلحانه جمعیت را راه نیانداختید ؟ اگر شما بخواهید که به گونه ای از تعلقات ساختار ها ، هم بهره بگیرید و هم احترام بگذارید تا اینکه بگویند ما کاری به آنها نداریم خودمان یک چیز خیلی پیروز تر از آنها درست می کنیم باید به این دقت کرد .

س : من فکر می کنم بهر حال می توانیم کار را شروع کنیم یکی دو جلسه هم جا داریم ، موضوع را هم در حاشیه مطرح می کنیم که یک چالشی هم در بگیرد ولی به نظر من در جلسه سوم و چهارم باید بحث را بصورت روشن داشته باشیم که زمان را از دست ندهیم معلوم شود که می خواهیم از کدام ناحیه حرکت کنیم . گاهی هم شکل جمع بندی کار و هم نوع مشارکتی که می خواهد استفاده شود می تواند مطلب را همراه کند بطوریکه وقتی به جلسه دهم رسیدیم اصلاً " دیگر بحث لازم نداریم از جلسه یازدهم می رود ، آن توضیح خودش در آن ساختار انجام می گیرد . فکر می کنم این راحت تر است از اینکه یک چیزی را تمام کنیم و به کسی بدهیم . و در واقع اگر کسی را هم در جریان تمام شدنش قرار بدهیم که خودش همراه شود تا به آن مطلب برسد بهتر است . مثلاً " اگر بحث های آقای دکتر گلشنی در جای مناسب باشد ، اگر صورت جلسه ها به طور مثال مرتب برای ایشان برود ، بحث که جمع بندی شود . ایشان در جلسه یازدهم آماده تر است به نظر من می شود در حاشیه بحث های دیگر با آقای مهندسی مرعشی ، رضایی ... بحثی داشته باشیم .

